

به نام بی نام او

دوره مربیگری

استاد محمد علی طاهری

پیاده شده از روی سی دی ارائه شده از طرف موسسه

جلسه اول - زنگ اول..... ۷

۷..... جهان هستی

۸..... ارتباط جزء و کل

۹..... نتایج حاصل از وقایع تاریخی

۱۰..... راه خدا کوتاهترین راه

۱۱..... طرح چند سوال

۱۳..... حلقه ضعیف، حلقه قوی

۱۴..... ایمان، یقین، تسلیم

۱۹..... ذخیره انرژی ذهنی

۱۹..... پشت سرت را نگاه نکن

۱۹..... سفینه، ماهواره

۲۰..... انسان و رنج

۲۰..... مخلوق خاص، مخلوق عام

۲۲..... ذهن در انسان و حیوان

۲۲..... ملائک

۲۳..... خلقت با طرح و برنامه یا عبث و بیهوده

۲۴..... ابلیس عامل تضاد

جلسه اول - زنگ دوم..... ۲۵

۲۵..... حفاظ مربیگری

۲۶..... دفاعی بدون اجازه

۲۷..... تخلفات چیست؟

۳۱..... من معنوی

۳۳..... تعصب

جلسه دوم - زنگ اول..... ۳۶

۳۶..... گزارشات لایه مخصوص مربیگری

- زبان تشعشعات ۳۹
- پیوستگی آیات ۴۱
- مربی و امانتداری ۴۴
- فرهنگ خودنمایی ۴۶
- یکی از علل شکست در ورزش ۴۶
- فرد یا اندیشه فرد؟ ۴۷
- نگاه به ظاهر ۴۹
- چگونگی معرفی دوره ها ۵۰
- آشنایی با عرفان کمال و عرفان قدرت ۵۲
- تعریف هفت آسمان ۵۲
- گزارشی راجع به اک ۵۳
- مطالعه مکاتب دیگر ۵۹
- جلسه دوم - زنگ دوم ۶۰**
- دریافت ON LINE ۶۰
- ذهن اشتراکی خاص و عام ۶۱
- زمان درمان ۶۳
- شارژ شعوری، تبرک ۶۷
- علت استفاده نکردن مداوم از شارژ شعوری ۶۸
- جلسه سوم - زنگ اول ۷۵**
- مسئله تعبیر و تفسیر ۷۷
- پایه فکری؛ علم، مذهب، عرفان ۷۹
- خدا، هوشمندی، قوانین، اعداد ۸۲
- حافظه و آرشیو اطلاعات چیست؟ ۹۲
- عدالت الهی ۹۳
- جلسه سوم - زنگ دوم ۹۷**

- ۹۷..... ادامه بحث هوشمندی
- ۹۷..... کالبد ذهنی و توزیع شعور
- ۹۸..... روح چیست؟
- ۱۰۰..... پایه گذاری صحیح هر مطلب
- ۱۰۶..... ایمان مشمول مرور زمان
- ۱۰۹..... ماده و ضد ماده، انرژی و ضد انرژی، شعور و ضد شعور
- ۱۱۱..... چرخش ماه به دور زمین
- ۱۱۳..... نقش ادراک در مربیگری

۱۱۸ جلسه چهارم - زنگ اول

- ۱۱۸..... موارد موفقیت یک مربی
- ۱۲۰..... مربی و امانتداری
- ۱۲۲..... پایه های حرکت کمال
- ۱۲۴..... عرفان دنیای دل
- ۱۲۶..... دیدهای مکانیکی
- ۱۲۸..... عدم اطلاع به اصول
- ۱۲۹..... ظاهر و باطن
- ۱۲۹..... ذکر، حفاظ، اتصال
- ۱۳۳..... عدم اطلاع از قانون صلیب
- ۱۳۶..... کفر
- ۱۳۷..... مکان و شارژ شعوری آن
- ۱۳۹..... حمله
- ۱۴۲..... شادی چیست؟
- ۱۴۳..... تبرک
- ۱۴۶..... طرز اجرای لول های تشعشع دفاعی

۱۴۶ جلسه چهارم - زنگ دوم

۱۴۶..... پدر، پسر، روح القدس

۱۴۹..... شروع از وسط دوره

۱۵۲..... صرف انرژی برای شیطان

۱۵۶..... جلسه پنجم - زنگ اول

۱۵۶..... تئوری فرادرمانی

۱۵۸..... طرح چند سوال

۱۶۳..... کالبد اختری

۱۶۶..... کار مغز

۱۷۲..... نمودارهای درمان

۱۷۷..... چند سوال راجع به افراد با مشکلات ذهنی

۱۷۸..... طرح و برنامه برای حل مشکل

۱۷۹..... جلسه پنجم - زنگ دوم

۱۸۰..... قطع اتصال از شبکه منفی

۱۸۱..... کرامت چیست؟

۱۸۵..... افکار اغوا کننده

۱۸۷..... شیطان در چه قالبی؟

۱۸۸..... زمان

۱۹۱..... بستن چشم

۱۹۲..... تست افسردگی

۱۹۴..... جلسه ششم - زنگ اول

۱۹۴..... ذهن اشتراکی

۱۹۴..... تهیه لیست

۱۹۵..... کار با هوشمندی بسیار آسان است

۱۹۸..... مبحث مجاز

۲۰۲..... مختصری راجع به روح الله، نفس

- ۲۰۴..... مکانیزم راه رفتن روی آتش.....
- ۲۰۷..... انبیا و اولیاء خدا.....
- ۲۰۹..... رب العالمین.....
- ۲۱۱..... روح الله، روح القدس.....
- ۲۱۴..... جلسه ششم - زنگ دوم.....**
- ۲۱۴..... نکاتی راجع به بحث موجودات غیرارگانیک.....
- ۲۱۶..... میزان آلودگی.....
- ۲۱۷..... راکب، مرکب.....
- ۲۱۸..... تفسیر آگاهی چگونه است؟.....
- ۲۱۹..... مداخله در قطع دارو.....
- ۲۲۲..... تشخیص انسانی.....
- ۲۲۵..... درمان فیزیکی، درمان غیرفیزیکی.....
- ۲۲۷..... مواردی راجع به کار با موجودات غیرارگانیک.....
- ۲۲۸..... تشعشع دفاعی چشمی.....
- ۲۳۰..... تیک شخصیتی و کارکرد حلقه ها.....
- ۲۳۰..... خلسه، مخدر آسمانی.....
- ۲۳۱..... روند شروع کلاس فرادمانی.....
- ۲۳۳..... تاثیر شک و تردید در بازگشت بیماری.....

جلسه اول - زنگ اول

می خواست که گل دم زند از رنگ و بوی دوست شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت
می خور که هر که آخر کار جهان بدید از غم سبک بر آمد و رطل گران گرفت

به نام خدا

جهان هستی

مقداری راجع به جهان هستی صحبت کنیم و بحث هایمان را از اینجا شروع کنیم. جهان هستی موجودیتی است یکپارچه که تنی واحد دارد و تک تک اجزای آن جزء این تن واحد به حساب می آیند و از جمله انسان. در واقع می توان این موجود را زنده محسوب کرد و هست و برای خودش دارای خصوصیات ویژه ای است از جمله مانند یک حافظه عظیم عمل می کند یعنی جهان هستی یکی از آن ویژگی های زنده بودنش حافظه عظیمی است که دارد و در دل جهان هستی هیچ واقعیتی گم نمی شود. هر حادثه ای را که شما تصور کنید برای همیشه در دل جهان هستی محفوظ و قابل مشاهده است ولو اینکه به سادگی میسر نشود ولیکن این مسئله را در دل خودش دارد.

هر واقعه ای را ما در جهان هستی می توانیم مشاهده کنیم، به عبارتی اگر ما بخواهیم واقعه لشگرکشی اسکندر مقدونی را مشاهده کنیم، چند قرن قبل بود، به آن میزان فاصله بگیریم در یک جایی نظاره گر باشیم، می توانیم دقیقاً آن واقعه را مشاهده کنیم، گم نشده است. کما اینکه الان نوری را که داریم می بینیم از ستاره هایی که می آیند، ده میلیارد سال قبل، پانزده میلیارد سال قبل، و صحنه مال الان نیست، مال پانزده میلیارد، ده میلیارد و همین طوری فاصله های مختلفی را مشاهده می کنیم که در واقع داریم گذشته آنها را رویت می کنیم و واقعیتی را که مربوط به گذشته است و اتفاق افتاده داریم می بینیم. پس در واقع این واقعیت ها را جهان هستی در دل خودش حفظ کرده است و کماکان باقی خواهد بود، منتها از کجا باید نگاه کرد و آن واقعه را دید، این یک مسئله است.

اما این هوشمندی عظیم جهان هستی برای خودش، این را در دل خودش دارد، حالا چه جوری می خواهد از این استفاده کند، ما نمی دانیم، آیابه کارش می آید یا نمی آید، ما نمی دانیم. ولی فعلاً علی الحساب با هم می توانیم این نتیجه را داشته باشیم که هیچ واقعیتی در دل جهان هستی گم نمی شود و همه چیز محفوظ است و قطعاً هم یک استفاده ای برای آن دارد که ما نمی دانیم.

ارتباط جزء و کل

پس در واقع جهان هستی مانند یک حافظه عظیم عمل می کند و موجودیتی دارد که زنده است و اطلاعات زیادی هم در دل خودش دارد و این اطلاعات را که ما هم از کلیت آن خبر نداریم و در اینجا مرتب با سوالات و ابهاماتی روبرو هستیم که چرا اینجا هستیم؟ کجا می خواهیم برویم؟ و خیلی از مسائل دیگری را که برای ما ابهام ایجاد کرده، همینطور که بارها صحبت کردیم، وضعیت یک سلولی را داریم که از کلیت بدن ما خبر ندارد و نمی داند که کل بدن ما چه اهدافی را دنبال می کند و ما کجا می خواهیم برویم و چرا او دارد یک کار مشخصی را انجام می دهد.

اما ما در کلیت خودمان این اطلاعات را داریم و می دانیم که چه می خواهیم و هدف مان چیست.

مگر هم کل فرستد رهنمونم

«چه داند جزء راه کل خود را

که اینجا در کشاکش ها زبونم»

بکش ای عشق کلی جزء خود را

و یا

آبیش گردان می کند او نیز چرخ می زند

«هرگز نداند آسیاب مقصود گردش های خود

حق آب را بسته کند، او نیز نمی جنبد ز جای»

جزء معمولاً از نقشه کل بی اطلاع است، مگر اینکه بتواند ارتباطی برقرار کند تا از طریق آن ارتباط از نقشه کل با خبر شود. در غیر این صورت چرخ می زند و چرخ می زند و نمی داند برای چی. حالا هر جزیی در این رابطه می تواند به نوعی در ارتباط قرار بگیرد و این ارتباط در مورد انسان به نوع کاملی قرار دارد. ما نمی دانیم یک سلول با ما چه جوری می تواند ارتباط برقرار کند ولی راه ارتباط ما احساس می کنیم بهتر از یک سلول است البته سلول هم به نوعی در ارتباط با کل می تواند قرار بگیرد. کما اینکه راه هایی هست که بر اساس آن

راهها سلول نیز در جریان نقشه کل قرار می گیرد و از ضایعات و صدماتش و از خیلی از چیزها جلوگیری می شود. اما شاید راجع به جزء جزء اجزای جهان هستی ما نتوانیم ارتباطات را تعریف کنیم و بگوییم هر جزی چه جوری ارتباط برقرار می کند اما می دانیم که در ارتباط هست. در مورد خود ما مسئله الزام به برقراری ارتباط کاملاً محسوس است، چرا؟ مجهولات زیادی داریم و بایستی جواب مجهولات را از کل دریاوریم بیرون، حالا این یک مطلب است.

ما ابتدا به ساکن وقتی می آییم این تعریف را می کنیم، یک تعریف فیزیکی می کنیم که مستقل از ادراکات یا مستقل از بحث اشراق باشد، اگر صرفاً این مسئله بود نمی توانستیم اصلاً این تعریف را بکنیم یعنی اگر که دلیل علمی برای آن نداشتیم، این تعریف را اصلاً نمی توانستیم بیاییم بکنیم. بگوییم چون که عده ای وقایعی را گرفتند، وقایعی را دیدند لذا پس جهان هستی حافظ وقایع و حافظه عظیمی است. چون بحثی که خدمتتان عرض می کنم بحث علمی هست از نقطه نظر علمی خیلی راحت می توانیم مشاهده اش کنیم، آمدیم عنوان کردیم که جهان هستی بدون هیچ شکی حافظه عظیمی است. حالا دیگر اینجور مسایل می آید در یک قضایای دیگری چون یکی می گوید درست دیده است، یکی می گوید اشتباه دیده است؛ مثلاً من خودم مشاهده طرز کار آتشفشان بر زلزله را در رابطه با اینکه «یومئذ تحدث اخبارها» (زلزال ۴) را دیدم و خیلی چیزها دستگیرم شد.

نتایج حاصل از وقایع تاریخی

اما رفتن داخل وقایع مشکل ما را حل نمی کند، یعنی ما برویم ببینیم که حضرت مریم چی بوده، اصلاً مهم نیست ریشه اش چیه، ریشه اش مهم نیست. چون که ما اگر بخواهیم دانه دانه وقایع را برویم در اصل ببینیم چیه مهم نیست، مهم نیست چی پشت پرده است، مهم این است که چه چیزی الان هست که ما می توانیم از آن استفاده کنیم. اگر از هر چیزی الان بتوانیم استفاده کنیم مهم نیست کی می گوید، نمی گوییم «کی می گوید؟» می گوییم «چی می گوید؟» نمی گوییم بر اساس چه واقعه ای ایجاد شده است، می گوییم چی در دست مان است، می توانیم از آنکه در دست مان است استفاده کنیم یا نه.

مثلاً بعضی ها آمدند با من بحث کردند گفتند واقعه کربلا اصلاً اینطوری، آنطوری است، یکسری حرف ها. گفتیم اصلاً مهم نیست، شما اصلاً فکر کن یک داستان می خوانی، هر داستانی وقتی داستانی نوشته می شود می خواهد منظوری برساند، می خواهد یک نتیجه ای را بگیرد. شما می توانید همچین نتیجه ای را که من می گویم بگیری یا نه؟ می توانی از این داستان این نتیجه را بگیری؟ از داستان عیسی مسیح (ع) ما یک سری نتایجی می گیریم پشت صحنه اش هر چی بوده یا نبوده یا بعدش، اینکه به آسمان رفت یا نرفت؟ از قبر دزدیده شد یا نشد؟

اصلاً مصلوب شد یا نشد؟ هیچ کدام از اینها برای ما تفاوتی نمی کند، ما آن درسی را که بخواهیم بگیریم، یک بار به صورت داستان نگاه می کنیم، یک بار به صورت اینجوری نگاه می کنیم، یک بار به آن صورت نگاه می کنیم، می بینیم اصل ماجرا ثابت است، ذهن خودمان را دچار تضاد نمی کنیم.

حالا ممکن است سر این مسئله که این داستان این گوشه اش اینجوری بوده یا آن جوری بوده قوم هایی به جان هم افتاده باشند، اصل ماجرا آن درسی را که قرار است از این ماجرا گرفته شود، گرفته نشده است، سر وقایع که آیا اینجوری شد؟ این به این صورت حرکت شد یا نشد؟ سر اینها انسانها گم هستند، سر وقایع گم هستند و خودمان هم همین طوریم. مثلاً ممکن است فرضاً در مورد ذوالفقار امیرالمومنین (ع) ما بیشتر صحبت کنیم تا اینکه چه مطالبی دارد که واقعاً ارزشمند است، سر نحوه جنگ ما بیشتر صحبت کنیم تا ما حاصل اصلی قضیه.

بنابراین وقتی افراد بیایند بگویند اینجوری نیست خیلی ها بیایند بگویند ماجرای حضرت مریم اینطوری است، خیلی ها می آیند می گویند نه تو درست ندیدی، هیچ چیز قابل اثبات نیست. اما اینجا وقتی می خواهیم بگوییم جهان هستی تن واحده است و زنده است و حتی کره زمین برای خودش موجودیت دارد و حالا راجع به شعور کره زمین با همدیگر صحبت کنیم که کم و بیش صحبت هایی داشتیم، می بینیم که یک موجودیت هوشمندی دارد و هوشمندی کاملاً جزو آن است که در واقع آن را حفظ می کند.

راه خدا کوتاهترین راه

بهرحال در اینجا ما منظورمان این بود که به یک مطلبی اشاره ای داشته باشیم که در دوره یک نمی توانستیم اشاره کنیم و آن هم این است که در واقع چون راه خدا کوتاه ترین راه است، هر چه می رویم جلوتر در آن مسیری که به نحوی با تسهیلات الهی سروکار دارد، با رحمت الهی سروکار دارد، این راه کوتاه، کوتاه و کوتاهتر می شود و اینجا فقط می خواستیم که اشاره ای داشته باشیم به این موضوع و یک مقداری الان ببینیم راه مان کوتاهتر شده است.

مثلاً صرفاً روی درمان ما خیلی کارمان راحت تر می شود و ما فقط کافی است بشنویم، فقط به نوعی این بین ما تبادل پیدا کرده باشد، حالا یا از طریق صدا یا از طریق عکس یا از طریق نوشته یا هر چیزی که هست، این وقتی به جریان افتاد دیگر نیاز به بازبینی های بعدی نیست و یک بار حتی برایش کافی است که یک ماجرای

استارت بخورد، حالا چه در تشعشع دفاعی، چه در فرادرمانی. پس منظورم این بود که به این مطلب برسیم حالا اگر سوالی هست با همدیگر بررسی کنیم تا ادامه بدهیم.

طرح چند سوال

س: شما می گوید نیازی نیست ما اینها را بگوییم، اگر اینجوری است چرا خود به خود عمل نمی کند، یعنی ما باید حتماً در ارتباط باشیم یا افراد که می آیند باید حتماً ساعت بدهند؟

ج: آن ساعت را می دهند، تا انجام کار پیگیری باید بکنند. ^{۱۵ دقیقه} اینجا کار شما را به عنوان درمانگر راحت کرد که هر روز نمی خواهد لیست ات را نگاه کنی، اما می آید سر مسئله فرد، حالا ایشان قرار است هر روز ساعت ۹ شب، ۸ صبح ارتباط برقرار کند، ایشان باید کارش را پیگیری کند، چه اشکالی دارد؟ در یک طرفه شما اعلام کردید تمام شد. بحث ۲۴ ساعته، البته اینها را بارها توضیح دادیم، ۲۴ ساعته که می شود اما آن ساعت پیمان بسته می شود، این پیمان فرد را به نوعی برایش یک حالتی ایجاد می کند که لااقل روزی یکبار را بیاید، ۲۴ ساعته معمولاً جدی نیست، ۲۴ ساعته معمولاً موکول به بعد می شود، او ساعتی را برای این پیمان اختیار می کند. اصولاً پیمان تعهدی می آورد، یک ارزشی می آورد برای خودش ولی وقتی ۲۴ ساعته است چیزی ندارد، مرتب موکول به بعد، بعد و بعد می شود جدی گرفته نمی شود ولی وقتی پیمان هست جدی گرفته می شود.

س: برای بیمارانی که به درمانگاه مراجعه می کنند چرا این سیستم نیست، بگوییم فقط بار اول بیایند و گزارش بدهند.

ج: ما مشکلی که با دوره یک، با بیمار داریم، آنها این مسایل را نمی دانند، مسئله ذهن اشتراکی را که ما الان با هم صحبت کردیم نمی دانند. آنها در ذهن خودشان از ما انتظار انجام کارهایی را دارند، انتظار انجام تشریفات را دارند، مثل همان دست می کشی و می پریم بالا و می پریم پایین!! مثل آن کارها، ما که می دانیم اصلاً نیازی نیست ولی درمانگرها مجبورند یک نمایشی (show) را برای بیمار به اجرا بگذارند که او بگوید خوب دارند برای من یک کارهایی را انجام می دهند، در غیر اینصورت ذهنش دچار بحث «مگر می شود؟!» می شود.

مشکلات مان را با هم شناسایی کنیم ما مشکل بزرگی که داریم این است که می گوید «مگر می شود؟!» ما در دوره یک می گوییم که اسامی را هر روز بگویید، باز سادگی اش، تا دو سه هفته ما درگیر این هستیم که مگر می شود، نه ذکر می باشد نه مانترایی باشد، نه تخیلی، نه تصویری، هیچی نباشد، مگر می شود و بعد هم که درمان

را می‌گوییم، می‌گوییم هر روز لیست را بخوانید که او احساس کند که یک کاری انجام داده است. «من» را یکدفعه حذف نکردیم، یک ذره از این «من» را نگه داشتیم که بگوید «که این منم که لیست را می‌خوانم» یعنی همه اش را از او نگرفتیم، اگر همه را روز اول از او بگیریم قاطی می‌کند.

انسان موجودی نیست که به این سادگی از «من» جدا شود و طی مراحل بایستی این جدا شدن از «من» و حذف «من» رخ دهد. بنابراین ما این را نگه می‌داریم، لیست و اسم و... بعد هم در درمانگاه هر روز می‌گوییم فردا هم بیا، بیا و بنشین و... برای اینکه ذهن او آماده نیست، شاید یک روزی نه چندان دور اینقدر مردم با این موضوع آشنا شوند که دیگر خودشان ماجرا را کامل بدانند و ما هم نیازی به انجام show (نمایش) نداشته باشیم، اما الان مجبوریم برای او show (نمایشی) اجرا کنیم تا ذهن او مغشوش نشود و از حلقه بیاید بیرون.

س: در عمل وقتی برای کسی که حلقه اعلام می‌کنیم وقتی از دور است کمتر واکنش می‌گیریم تا زمانی که از راه نزدیک ارتباط برقرار می‌شود، این دلیلش چیست؟

ج: اولاً راه دور انجام می‌شود یا نمی‌شود؟ **دانش پژوه:** معمولاً می‌شود **استاد:** پس می‌شود، وقتی که می‌شود، پس این نشان می‌دهد راه دور هم عمل می‌کند، اما دوباره این هم برمی‌گردد به همین مشکلی که اول گفتیم، ذهن بیمار ما کارهای فیزیکی و ملموس را بهتر می‌پذیرد تا کارهایی که کمتر جنبه فیزیکی و ملموس داشته باشد. مثلاً وقتی که اینجا مقابل من است، من دستش را گرفته باشم یک جور احساس دارد، فاصله بگیرم یک جور، اگر بگویم صد کیلومتر برو آن طرف تر یک جور دیگر.

ادامه س: **ج:** نه، ذهن فرد مغشوش می‌شود از حلقه می‌افتد بیرون، هوشمندی هوشمندی است قبول کرده، گفته بله، اما طرف می‌رود دور الان نشسته سر ارتباط بعد می‌گوید «چه جوری می‌شود این خانم الان با من صد کیلومتر فاصله دارد، ایشان چقدر انرژی دارد، یا چه جوری می‌تواند ارتباط برقرار کند» چون روابط و ضوابط و مسایل این چارچوب را نمی‌داند تجزیه و تحلیل‌های منطقی می‌کند، تجزیه و تحلیل‌های منطقی می‌کند نتیجه نمی‌گیرد، این مسئله جواب منطقی ندارد، جواب عقلانی ندارد. روی پله عقل پاسخ ندارد، روی پله عشق پاسخ دارد نتیجتاً در این افکار دچار شبهاتی می‌شود، آن شبهات باعث می‌شود از حلقه بیفتد بیرون، از حلقه می‌افتد بیرون نتیجه نمی‌گیرد.

بنابراین کارهای نزدیک ممکن است آمار به ما نشان بدهد که درصد موفقیت بیشتر بوده، در حالی که به نظر من درمان راه دور موفق تر از درمان راه نزدیک است. درمان راه دور موفق تر از درمان راه نزدیک است، چرا؟

چون درمان راه نزدیک دوباره معذب بودن دارد و..... خیلی از مسایل را دارد، ذهن بیمار ممکن است درگیر ظواهر ما باشد، ظواهر محیط باشد، درمان راه دور باید موفق تر از درمان راه نزدیک باشد. اما به علت این مشکلات که وجود دارد، که در اینجا مسئله ذهن بیمار است و تجزیه و تحلیل هایش که آیا در حلقه تثبیت است یا نه؟ یا هی در حلقه است، بیرون است، در حلقه است بیرون است، یا اصلاً در حلقه نیست می افتد بیرون. پس مسایل ما این چینی است، پس لازم نبوده به اینکه یکسری کارهایی را که تا اینجا انجام دادیم یا تشریفات را انجام می دادیم ولی به علت مشکلات فکری افراد مجبور بودیم یک show (نمایش هایی) را برایشان اجرا کنیم ولی هرچی می رویم جلوتر این ارتباط راحتتر می شود، ما راحتتر می توانیم به آنها بگوییم که خیلی از تشریفات زائد است و لازم نیست.

حلقه ضعیف، حلقه قوی

س: ج: دوباره این مسئله مسئله ذهنی است. ما وقتی در ارتباط مستمر هستیم، بر افکار خودمان مسلطیم، تا می خواهد در آن انحرافی پیش بیاید جلوی ما را می گیریم وقتی جدا می افتیم، فرصت برای رخنه پیدا می شود. در افکار ما یواش یواش مسایل جانبی و فلان رخنه ای در آن پیدا می کند و آمدن رخنه ها همان و اختلال در حلقه همان، یعنی دوباره اینها یک مسئله ای نیست که مستقیماً به خود حلقه ها ارتباط داشته باشد، به ذهن فرد ارتباط دارد که وقتی ما مرتب در جریان هستیم، ذهن ما بیشتر در جریان.....

ادامه س: این خودآگاه است یا نا خودآگاه؟ **استاد:** این طبیعی است، یک سیر طبیعی است. الان آمدید در کلاسی نشستید به نوعی به کمال پردازید، اگر یک جای دیگر بودیم مجبور بودیم فکرمان نسبت به مسایلی که در آنجا می گذشت پردازیم، در هر جایی. پس وقتی در بحث کمال شرکت نکنیم در مباحث دیگر هستیم. حالا مباحث دیگر، می بینید مباحث مالی است، مادی است..... یواش یواش ما را می برد به آن سمت و ذهن ما از این قضایا می آید بیرون و مسایل دیگری، این ها ما را دور می کند، نه اینکه حلقه ما ضعیف شود، حلقه ضعیف نمی شود، حلقه یا هست یا نیست.

حلقه قوی و ضعیف ما نداریم ما همچین تعریفی در بحث مسئله حلقه نداریم و بعد اینکه ما هر چه بیشتر در مسایل کمال می آیم، ذهن مان بیشتر در این قضیه کار می کند. الان اینجا یک بحثی بکنیم برایتان، ده تا سوال پیش می آید، ده روز ذهن شما را اشغال می کند، هر کدامش، ولی وقتی در یک مسئله اقتصادی شرکت کردید آنجا ده تا سوال ذهن شما را اشغال می کند، مجبور می شوید راجع به آن مسئله اقتصادی فکر کنید،

درست است؟ پس اینجا ما هر روز در جریان هستیم و از حلقه‌ها داریم استفاده می‌کنیم وقتی جدا می‌افتیم کمتر استفاده می‌کنیم.

س: **ج:** اصولاً از نظر تئوری این قضیه ما تاریخ انقضایی نداریم، قرار نبوده تاریخ انقضا داشته باشیم، رحمت الهی، حلقه، رفتیم در حلقه‌اش در اختیارمان است، مگر به نوعی ما نسبت به این رحمانیت دچار کفران نعمت شویم، دچار شک و تردید شویم، دچار یکسری مسایلی شویم که اوضاع تغییر کند. مگر اینها باشد و گرنه تاریخ انقضایی نداریم و هر چه که هست به ذهن ما، به شیوه تفکری ما مربوط می‌شود. حلقه‌ها ثابت اند، این تسهیلات ثابت است، ما دچار یک ذهنیت‌هایی می‌شویم، دچار یک مسایلی می‌شویم که باعث می‌شود اینها ضعیف شود، قوی شود، یک جور دیگر شود.

ایمان، یقین، تسلیم

س: ما سهم شرکت مان در این حلقه‌ها چقدر است؟

ج: یک مسئله‌ای است که یک چند وقت دیگر به آن می‌پردازیم، این بحث‌ها پیش می‌آید و حتی در این بروشورهای دوره یک آمده، شک و تردید، منظور از شک و تردید چیست؟ شک و تردید آیا کسی که از در آمده داخل..... چون ممکن است یک کسی این سوال را بکند، بگوید «خوب شک و تردید که باید باشد» گفتیم در مرحله‌ای که باید شک و تردید کند کسی با او کاری ندارد، شک و تردیدش را بکند اما بی طرف تست کند، روش تحقیق همین طور است، روش علمی تحقیق همین طور است، شک و تردید داشته باش، هر کاری می‌خواهی بکن، بعد بی طرف تست کن، مثل یک شاهد تست کن، نتیجه بگیر. اگر نتیجه گرفتی «بله» نتیجه گرفتی که هست، بعد از نتیجه گرفتن اگر شک کنی و بگویی «نه، فلان، بی سار...» این جای اشکال دارد، آن است که به خطر می‌اندازد. مثلاً مریض ما خوب شده، خودش می‌داند که این مسئله رویش پیاده شده، بعد از یک مدتی می‌نشیند به شک و تردید که نه این نبوده، فلان بوده زیاد دیدیم که او را برمی‌گردانند سر جای اولش.

حلقه حلقه است، ما یا داخلش هستیم یا داخلش نیستیم، حلقه همیشه شاهد می‌خواهد، چه یک نفر از دربیاید، چه عیسی مسیح (ع) باشد، فرقی نمی‌کند. حلقه بحث بی طرفی را می‌خواهد، شاهد بودن را می‌خواهد، خوب دقت کنید ببینید ماجرا چیست. ماجرای ایمان و یقین در مورد خود حلقه نیست، در مورد حاشیه است. الان ما از راه درمانگری مرتب هوشمندی را تست کردیم نسبت به هوشمندی الان ایمان مان چقدر است؟

با تجاربی که داریم. این می شود یک سوال که به دنبال آن یقین یک درجه است، یعنی به جای اینکه بگوییم صددرصد می توانیم بگوییم من به یقین رسیدم، ۸۰٪ را نمی گوید من به یقین رسیدم، می گوید ۸۰٪ ایمان دارم ولی وقتی شد ۱۰۰٪ دیگر یک اپسیلون مو لای درزش نمی رفت، می گوید من به یقین رسیدم. اما اگر همین آدم بخواهد بیاید توی حلقه با یک آدم که الان امروز برای اولین بار می شنود، جفت شان تحت یک شرایط می آیند داخل حلقه، جفت شان می شوند شاهد، آنجا ناظره گر می شوند.

لذا بحث ایمان راجع به چند تا موضوع پیش می رود، چند تا قضیه است. مثلاً آمدیم گفتیم که ما وارد حلقه ها شدیم، شاهد شدیم، هر حلقه ای و هر کاری که کردیم یک درجه، ^{۳۰ دقیقه} یک میزان به درجه تسلیم ما اضافه شد. هر چه به درجه تسلیم اضافه تر می شود، حذف «من» بیشتر شده است یعنی چند درصد «من» رو است؟ چند درصد آن طرف رو است؟ این می شود ماجرای تسلیم یعنی اگر ما یک چیزی را صددرصد در نظر بگیریم الان یک مقدار اینقدر «من» اینقدر دیگرش الان خداست درجه تسلیم ما قبول دارید لحظه به لحظه آمد بالاتر؟ نمی دانم شاید نیامده باشد، شاید آمده باشد، می خواهیم با هم بحث کنیم. درجه تسلیم لحظه به لحظه، چیزی را که می فهمیم این است که

«تا تو پیدایی خدا باشد نهان» «تو نهان شو تا که حق گردد عیان»

درست شد یا نه؟ اما چگونه؟ این یک خط شعر است، این که کار ما را حل نمی کند. پس حذف «من» برای خودش باید یک پروسه ای را طی کند، این پروسه می شود سیر و سلوک، یک روز اولی مثلاً در ترم ۲ ما این را گفتیم «تو نهان شو که حق گردد عیان» اما با گفتن یک خط شعر مسئله حل نمی شود، خیلی ها خواندند در طی سالها که «منظر دل نیست جای صحبت اضداد» اما مشکل حل شده؟ به حذف «من» رسیدند؟ نرسیدند، پس بایستی طی سلسله مراتبی که ما برای خودمان تعریف کردیم که می شود سیر و سلوک ما، بیاییم از اینجا به اینجا و هر لحظه درجه تسلیم ما تغییر کند تا یک جایی بیاید ۱۰۰٪ تسلیم شود، آن وقت آن گفتار علی (ع) مصداق پیدا می کند. حالا در مورد ایشان پیدا کرده، در مورد هر انسانی می تواند مصداق پیدا کند، اصلاً قرار بوده انسان به این مرحله برسد، یک الگو آنجا شده، گفته که من رسیدم، این نوید است که تو هم می توانی بررسی به همچین مسئله ای و مفهومی این نیست که من رسیدم دیگر کسی نمی تواند برسد.

بنابراین وقتی ما می آییم راجع به ایمان و یقین می خواهیم صحبت کنیم، نه راجع به خود حلقه، خود حلقه یا داخلش هستی یا بیرونش هستی «هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست» نگفت با چه ایمانی

بیایید. شما می بینید درمان های کلاس یکی ها خیلی قشنگ است، خیلی خوب است، چرا؟ چون دو سه هفته با ما می جنگند، بعد یکدفعه می گویند «حالا بگذار ببینیم چی می گوید» یک لحظه قبول می کند شاهد شود کارش انجام می شود ولی ممکن است ما به یک سطح و سطوح بالایی بیاییم، صد تا درمان انجام بدهیم، بعد یک دفعه بگوییم «ببین من چه درمان هایی دارم» بعد می بینیم کارایی او بهتر از ماست، راندمان کارهای او بیشتر از ماست، چون ما ده درصد حلقه های مان پرت شده است، تشکیل نمی شود.

بنابراین وقتی ما صحبت از ایمان می کنیم، نتیجه حاصل از حلقه های مان را وقتی می آییم بیرون ارائه می کنیم برای خودمان ایمان مان را تشکیل می دهد. الان مثلاً ما در مورد تسلیم محض به کجا رسیدیم؟ نسبت به ماجرای تسلیم محض چند درصد آمدیم جلو؟ البته نمی شود کل اش را درصد داد ولی بهر حال یک مسئله ای است که باید یک روزی، یک جایی بیاییم بگوییم هر کاری انجام شود صددرصد از آن بالا کارها دارد انجام می شود و یک میلیونم درصد اش هم این من نیستیم. این یکی از ایستگاه هایی است که ما باید از آن عبور کنیم و آنجا آن وقت می توانیم بگوییم نسبت به تسلیم شدن یک کسی به ایمان و یقین رسیده است یعنی به یقین رسیده است که باید تسلیم باشد، باید کامل همه چیز را از آن طرف بداند هیچ چیزهیی چیز را به خودش منتسب نکند. حالا عیسی مسیح (ع) به این نکته و به این مطلب اشاره دارد که خودش را در این مجموعه به این شکل دارد نگاه می کند و می گوید اگر به اندازه ارزی ایمان داشته باشید، به دنبال یک همچین نتیجه گیری است.

یک مسئله است که قاعدتاً چه هوشمندی این کار را بکند، چه نکند ما در بوته آزمایش گذاشته می شویم و مسایل خود به خود، اتوماتیک وار، ما در عرصه زندگی آنقدر صحنه ها هست و با آن روبرو می شویم ایمان مان به آزمایش گذاشته می شود و آن مطلبی را که ادعایش را می کنیم، ادعایش را بکنیم، نه برای... اصلاً انسان همین طوری است و این مسئله برایش پیش می آید و صرفاً ادعای ما که بگوییم به ایمان رسیدیم که کار حل نمی شود. آنقدر صحنه ها پیش می آید، آنقدر مسایل، شکست ها، افتادن ها، بلند شدن ها، یک جایی طوری است که هر کسی دچار غرور می شود، یک جایی طوری است که هرکسی می شکند و آن جاها اتوماتیک وار مشخص می شود حتی اگر خود هوشمندی هم عملاً نخواهد صحنه ای را بیافریند، خود زندگی در دل خودش آنقدر صحنه ها دارد، آنقدر مسایل دارد که این مسئله به آزمایش گذاشته می شود.

خلاصه کلام در جمع بندی این است که حلقه ها ثابت اند، حلقه می رویم داخلش، یا داخلش هستیم یا بیرونیم، اگر شدت و ضعفی پیدا می کند، شل و سفتی می شود، مسایلی که پیش می آید، در واقع قضایای

خودمان می تواند اینها را ضعیف و قوی کند. بحث بی ذهنی دوره ۶ با این مسئله دو تا مقوله جداست آن یک ماجرای دیگر است.

س: **ج:** شما به من می گوئید ساعت ۹ شب، در دوره یک می گوئیم روی کاغذتان بنویسید، بعد هر روز ببینید.

س: **ج:** الان چون بحث درمان نمونه و الگوی کارمان است، داریم روی درمان از آن استفاده می کنیم، ممکن است شما بگوئید در حلقه های دیگری هم که برویم مثلاً تشعشع دفاعی هم همینطور است، کنترل تشعشع منفی همین طور است، تشعشع مثبت همین طور است، اصولاً این یک پایه ای می شود برای ارتباطات ما در حلقه ها، این یک پایه ای می شود که هر حلقه ای را که در آن قرار داریم، اگر نیاز هست چیزی را برای هم اعلام کنیم، شما اعلام کنید تمام است، آن استارت هایش می خورد، کارهایش انجام می شود، صورت می گیرد و اصولاً نیاز نیست که کار خاصی....

س: **ج:** در صورتی که حلقه ای باشد، در کوچه می بینید افراد همدیگر را می بینند، فامیل، این به او می گوید من مریضم برای من دعا کن، به او می رسد می گوید دعا کن، چکار کن.... اتفاقی می افتد؟ چیزی نمی شود، البته باز این به معنای این نیست که... بحث دعا اگر یادتان باشد بحث مفصلی است، این دعاها اشکال دارد آن راه خودش است، اگر آن دعا واقعاً دعا باشد، بحث تشعشع مثبت اش و بحث تاثیراتش هست. الان در کوچه یکی به یکی می گوید من بیمارم، همین رابطه را فرضاً بخواهد پیاده کند اتفاقی نمی افتد یعنی لازمه اش یک اتصالی هست، لازمه اش این است که ما از رحمت الهی، رحمانیت الهی خواسته باشیم استفاده کنیم، آن تسهیلات را خواسته باشیم، نه اینکه همین طوری.

این هم دلیلش بکارگرفتن تسهیلات است، دلیلش هم این که چرا اتفاق نمی افتد؟ آن وقت اگر این مطلب نبود، خودش یک اشکالی پیش می آمد دوباره، آیا آنهایی که رحمانیت الهی را می شناسند با آنهایی که نمی شناسند برابرنند؟ آن کسی که پی برده رحمانیت الهی وجود دارد با آن کسی که پی نبرده یکسان هستند؟ باید یک نتیجه بگیرند؟ دلیل این مسئله هم که باید حلقه ای وجود داشته باشد این است که مشخص شود چه کسی به رحمانیت الهی پی برده؟ چه کسی پی نبرده؟ کی می خواهد؟ کی نمی خواهد؟ در غیر این صورت همه در کوچه و همه... و رحمانیت الهی اصلاً دیگر مفهوم پیدا نمی کرد، چرا؟ چون توزیع عام شده بود و آن چیزی هم که توزیع عام شود کسی راجع به آن فکر نمی کند.

س: **ج:** بگویید، اشکال ندارد، در گفتن آن مسئله ای ندارد، شما روزی صدبار بگویید، در پیگیری اشکال نیست ولی ما اینجا داریم درس اصلی اش را مرور می کنیم، درس اصلی اش؛ شما بشنوید تمام است، یعنی شما به نوعی در جریان قرار بگیرید، به هر نوعی در جریان قرار بگیرید این ماجرا استارت خورده است، نیازی نیست کاغذی و....

س: **ج:** هر حلقه ای که مورد بهره برداری است، هر حلقه ای که مورد بهره برداری قرار بگیرد در آینده حلقه هایی که مورد بهره برداری قرار می دهیم که نمونه اش همین ارتباط ویژه است که الان می بینید داریم استفاده می کنیم، این ارتباط ویژه از ارتباط هایی است که در آینده دسترسی عام است اما الان چون هنوز نیست یک شب هایی را از آن استفاده می کنیم، برای هر شب هم می توانیم استفاده کنیم، الان شب های پنج شنبه را هم آوردیم یعنی روز جمعه، یعنی دیشب از ده شب تا ۶ صبح و در آینده هم عام می شود و همه مان استفاده می کنیم و این مسئله ویژگی اش منتفی می شود چون هیچ چیز ویژه ای به این صورت نداریم، همه چیز متعلق به همه زمانها و همه مکان هاست.

س: **ج:** مفهومی این است که شما چند تا حلقه را یک جا اعلام می کنید، چند تا حلقه را یکجا دارید مورد استفاده قرار می دهید، معنی اش این نیست آنها در این حلقه اند، منظور این است که این حلقه و آن و آن یکجا دارید اعلام می کنید، مشکلی هم ندارد، خودمان هم توصیه کردیم این کار را نکنید. مثلاً برای یک بیمار کار می کنید، فرادرمانی را کار می کنید، تشعشع مثبت را هم به او بدهید، مجاز است. کنترل تشعشع منفی را هم بدهید همه را یکجا، آنهايي را که مجاز است برایش کار کنید.

س: **ج:** آن چیزی که منظور شما باشد، آن اجرا می شود، همه تشعشعات لازم منظور شما این است که این و آن و آن انجام شود. پس آنچه را که شما برای خودتان مشخص کردید و در ذهن تان دارید، آن اجرا می شود، مشکلی ندارد.

س: **ج:** به این دلیل که گفتیم هر چه برویم جلوتر باید این مسئله را داشته باشیم و تعریف های ما، کارهای ما، مسایل ما، هی می رود که کوتاه، کوتاه، کوتاهتر شود، آخرش یک چیزی که هست ممکن است تبدیل به یک نقطه شود، یک نقطه **س:** **ج:** آن نقطه که تقاطع آن دو تا خط است را یکبار من کشیدم که یعنی همان یک نقطه که اینجا هست، آن نقطه که اینجا است، همان یک نقطه و آنجا نقطه خاصی است، خیلی انرژی ذهنی ما save (ذخیره) می شود، خیلی مسایل دیگر پیش می آید. **س:** نقطه وصل؟ **ج:** اسمش نقطه

وصل نیست، اسمش در سیر و سلوک داریم می رویم، می رویم، تعریف ها را می گوئیم، نقطه وصل، الان وصل هم هست، به نوعی وصل هست.

حالا از یک جایی به من پیغام داده بودند که ما اصلاً وصل به خدا نداریم، تقرب به خدا داریم، آیا اینطوری است؟ آیا این حرف درست است که ما وصل نداریم، تقرب داریم؟ آنجا که می گوید «فقد استمسک بالعروة الوثقی» (بقره ۲۵۶) ^{۴۵ دقیقه} یا «واعتصموا بحبل الله» (آل عمران ۱۰۳) چرا حبل الله را گذاشته؟ چرا عروه الوثقی گذاشته؟ تقرب یک ماجراست، حبل الله یک ماجرای دیگری است، حبل الله به کجا می رسد؟ قرار است به کجا برسد؟ قرار است یک چیز وصلی باشد، وقتی ما یک سر طناب را بکشیم به اینجا وصلیم، یا عروه الوثقی را اینجا بریم یعنی ما به اینجا وصلیم، حالا هر چقدر هم پایین تر باشد ولی به عبارتی می دانید که یک چیزی را گرفتید، «لا انفصام لها» (بقره ۲۵۶) پس در واقع این تشریح همین قضیه است که ما هم جواب را برایشان ارسال کردیم.

ذخیره انرژی ذهنی

پشت سرت را نگاه نکن

بنابراین روی مسئله این قضیه، در آن نقطه می آید که صرف انرژی ذهنی ما در این مسئله خیلی save (ذخیره) می شود. الان مثلاً در این رابطه شما قبلاً هم و غم داشتید که آی امروز لیست را خواندم یا خواندم حالا در کلاس یک مان، بعد می بینند که نه امروز اینطوری نیست. در یک جایی هست که هم و غم مان این است که شیطان دنبال مان هست یا نیست ولی یک پیام هست که عقب را نگاه نکن، برگردی ممکن است بیفتی، یکدفعه می بینید در یک شرایطی لازم نیست برگردی ببینی شیطان دنبال هست یا دنبال نیست، اینها نکات ظریفی است که باید باز شود، در کتاب مقدس هم هست که پشت سرت را نگاه نکن و... خلاصه یک چیزهایی در این زمینه. یک مثال هم می زنم که این نوید را داشته باشیم که راه می تواند کوتاه تر هم باشد.

سفینه، ماهواره

شما می بینید یک سفینه یا یک ماهواره ای را ما وقتی دور زمین قرار بدهیم یک سرعت اولیه که به آن بدهیم، برای همیشه دور زمین می گردد. اگر سرعتش از یک حدی کمتر باشد، این ماهواره می آید می خورد زمین اگر سرعتش از یک حدی بیشتر باشد، به سرعت فرار می رسد و از زمین دور می شود. در یک سرعتی هست که برای همیشه دور زمین می گردد. این سرعت مستلزم این است که یک سرعت اولیه را به این سفینه،

به این ماهواره بدهیم یعنی در واقع اینجا نیروی گریز از مرکز و جذب به مرکز را ما مساوی هم قرار بدهیم، آن سرعت پیدا می‌شود، محاسبه ساده ای است. پس یک سرعتی را یک بار به او می‌دهند، او دیگر تا ابدالدهر می‌گردد بدون صرف انرژی.

انسان و رنج

در همین قضیه همینطور است، عده زیادی هر روز انرژی‌های زیادی را صرف یکسری مسایل می‌کنند و بعد هم نتیجه مورد نظر بدست نمی‌آید در حالی که امکان دارد بدون نیاز به صرف یکسری از انرژی‌ها یک تثبیت‌هایی بوجود بیاید حالا من همین قدرش را بگویم تا سر جای خودش که بدانیم که امکان دارد این راه کوتاه، کوتاه، کوتاهتر آخرش بشود یک نقطه و اصلاً قرار بوده اینطوری باشد، قرار نبوده انسان در این رنج و عذابی که الان هست قرار بگیرد. آن آیه هم که می‌گوید «انسان را در رنج آفریدیم» این مطلب نیست که گفته می‌شود فی کبد «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد ۴) آنجا اینطوری نیست و یک توضیحی هم راجع به مطلب بدهیم.

مخلوق خاص، مخلوق عام

خالق داریم و مخلوق؛ مخلوق دو دسته است مخلوق خاص و مخلوق عام. مخلوق خاص مثل روح الله، می‌گوید «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر ۲۹) از روح خودم دمیدم، روح خدا خود خداست؟ آیا روحش را آفریده؟ یا روحش خودش است؟ روح خدا خود خداست؟ وقتی می‌گوییم عین الله چشم خدا، یعنی خود خدا؟ دست من یعنی خود من؟ چشم من یعنی خود من؟ یک مخلوق خاص، یعنی برای اینکه انسان می‌آمده روحش هم آفریده شده و انسان مخلوطی می‌شود از دو تا مسئله؛ یک بخش خاص، یک بخش عام. بخش خاص اش روح الله و آن چیزی که تحت این عنوان، روح الله، عین الله... یک بخش هم عام است که دیگر از هوشمندی و روح القدس و اینجور چیزها که صحبت کردیم، هوشمندی

در اینجا یک بخش یعنی قبل از اینکه آدم بیاید پایین، یک بخش اش بالایی است، یک بخش اش پایینی است، یک بخش اش از طبقه خدایی است، یک بخش اش زیر طبقه خدایی است ملائکه و... یک بخش اش در سطح ملائکه، یک بخش اش در سطح بالا، مرکزیت اش از بالاست بقیه اش از سایر ملائک مثل روح القدس. حالا «فی کبد» یعنی معنی دیگر هم دارد بین زمین و آسمان، بین بالا و پایین، البته من خودم هم نمی‌دانستم. من اینها را گفتم، بعد در آوردن و گفتند که این تطابق دارد به دلیل اینکه این معنی دیگری داشته و این معنی اش این است. من خودم هم نمی‌دانستم کبد یعنی بین آسمان و زمین، بین بالا و پایین و این تطابق پیش آمد.

و اینکه اینجا تعریف دقیق تر آدم، این است که از بخشی خاص و از بخشی عام ایجاد شده است. بخش عام سجده کردند، بخش خاص سجده نکردند، لازم نبوده، بخش آسمانی، بخش خدایی لازم نبوده سجده کنند، بخش عام لازم بود به تسخیر انسان دربیاید «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» (جائیه ۱۳) قرار بود به تسخیر انسان دربیاید، بخش خدای اش قرار نبود به تسخیر انسان یعنی آدم تا یک مدارجی قرار نبود در بیاید اصلاً بحث تسخیر در آن مورد نیست، بحث یکتایی هست، نه بحث تسخیر. ولی در مورد بخش عام اش قرار هست که آدم به تسخیر دربیاید. و حالا چندین مورد «اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا» (بقره ۳۴) چندین معنی داشت، یکبار دیدیم که در بحث انرژی بود، یک بحث اش در اینجاست و یک آیه هم هست که به شیطان می گویند چه چیزی باعث شد که تو امتناع کردی از سجده؟ مگر تو از خاصان هستی؟ این ها را همه را برای آوردند «عالین» مگر تو از این خاصان هستی که سجده نکردی؟ یعنی در جایی که آدم طراحی می شده.

حالا یک مسئله دیگری پیش می آید که چرا نمی بایستی سجده می کرد؟ اگر سجده می کرد، خوب جزو عام بود ولی دیگر فلسفه خلقت انسان این نمی شد، چرا؟ چون به تسخیر ما درآمده، اما الان به تسخیر ما نیست، قرار است دربیاید بیرون. یعنی یکسری ابتدا، یکسری اصلاً لازم نبوده، یکسری در انتها قرار است به تسخیر دربیاید. اگر شیطان روز اول به ما سجده می کرد دیگر فلسفه خلقت ما بی معنی می شد، منظورم را متوجه هستید؟ یعنی الان شیطان مثل موم در دست ما نرم بود، ولی الان نیست. حالا این هم دوباره تقسیم بندی دارد که آن هم جزوش است، بله جزو عام است و اگر شیطان در ابتدا سجده می کرد، فلسفه خلقت ما به این شکل مفهوم پیدا نمی کرد. الان ما وضعیتی داریم که ما را بین دو قطب گذاشتند، یک قطب اش شیطان است و یک قطبش... اگر که شیطان سجده کرده بود فلسفه خلقت ما دیگر به این شکل معنی نداشت، دو قطبی، تضادی وجود نداشت، سجده نکردن او تضاد را ایجاد کرد، سجده نکردن او باعث شد که ما تضاد را داشته باشیم، من و تو بوجود بیاید

«هست از پس پرده گفت و گوی من و تو چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من»

این کدام پرده است؟ آن طرف پرده تضادی نبود، من و تویی نبود، سجده نکردن شیطان باعث شد که پرده ای را کشیده، این طرف قضیه من شدم «من» تو شدی «تو» ما از هم جدا شدیم و تضاد بوجود آمد

«این چه پرده بود که ابلیس پیش از این پرده به سجده بام سماوات والارض می پیمود»

قبل از این تضادی نبود ولی بعد از این همه چیز رفت در قالب تضاد قرار گرفت و ما آمدیم به دنیا و به جهان تضاد وارد شدیم، اگر به جهان تضاد نمی آمدیم، اگر تضاد نداشتیم اصلاً حرکت ما به این شکل چه معنایی داشت؟ هیچ معنایی پیدا نمی کرد. پس در واقع چه حکمتی دارد که ابلیس نمی بایستی سجده می کرد.

س: **ج:** تضاد بر آنها حاکم است، اصلاً از وجود خودشان آگاه نیستند، **ادامه س:** **ج:** بحث مسئله داروین، اصل تنوع انواع

ذهن در انسان و حیوان

بحث ذهن؛ ذهن یک حیوان را اگر تعریف کنیم ببینیم شامل چه چیزهایی است، با ذهن انسان تطابق بدهیم، این مسئله را بهتر می توانیم متوجه شویم. ذهن یک حیوان صرفاً آن توزیع شعور سلولی را دارد، مدیریت بدن را دارد که دارد نیروی حیات را می گیرد- چون نیروی حیات بین همه موجودات زنده اشتراکی است- نیروی حیات را می گیرد، شعور جهان هستی را می گیرد، تبدیل می کند، تغییر می کند، شعور سلولی را تنظیم می کند می دهد. ولی مدیریت حافظه ای که دارد در حد بسیار ضعیفی است که مسیر و قضایا را تشخیص می دهد، آیا مدیریت فکر هم دارد؟

یک بخش اش مدیریت تعقل غریزی دارد، می داند که چه جوری عقل اش را در جهت گذران زندگی اش به کار ببرد، اما تفکر ندارد. من همین را می خواهم خدمتتان بگویم که ذهن یک حیوان با ذهن یک انسان تفاوت می کند، یک حیوان از وجود خودش آگاه نیست، نمی داند که وجود دارد کارهایش را می کند **ادامه س:** **ج:** وقتی که نمی داند وجود دارد، اگر می دانست وجود دارد بلافاصله متوجه می شد در جهان دو قطبی است، بلافاصله متوجه می شد در جهان دو قطبی است و چه روندی بر او حاکم است. اما چون آگاه نیست، نه می داند در تک قطبی، نه می داند در دو قطبی است، نه می داند که وجود دارد چون اگر می دانست که وجود دارد می گفت «خوب من اینجا چکار می کنم؟ چه کار کنم که بهتر باشد؟ بعد چرا دارم می روم؟ چرا دارم می میرم؟» اصلاً از وجود خودش آگاه نیست تنها موجودی که ذهنی دارد که می تواند پردازش کند، گذشته آینده، از کجا آمده، به کجا می رود، چرا آمده، این موجود فقط انسان است.

ملائک

س: **ج:** ملائک چی هستند؟ ملائک ^{یک ساعت} ارکان جهان هستی هستند، عرش خدا بر دوش ملائک است، ملائک همین مسایل جهان هستی هستند و در انتها می آید می بینید یک اتم هم جزو ملائک است، دو بال و

سه بال و چهار بال و پنج بال و شش بال اربیتال هاست. ملائک سمبلیک است و اینکه سجده کردند یعنی اینکه ما یک روزی همه جوانب اتم را می فهمیم، به تسخیر ما درمی آید کما اینکه تا اینجایش تا حدودی درآمد، تا اینجایش می توانیم اتم را بشکافیم، به تسخیر ما درآمد، بقیه اش را هم داریم درمی آوریم. اما عامل تضاد که شیطان هست به تسخیر ما درنیامد و می رویم که در یک جایی آن بحث «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف ۱۲) من را از آتش آفریدی او را از خاک، خاک می تواند آتش را خاموش کند. یک روزی می رویم که بتوانیم این را مهار کنیم، یک روزی این کشف رمز را بکنیم و این کار انجام شود.

خلقت با طرح و برنامه یا عبث و بیهوده

س: **ج:** نماد است، بهر حال یک مسئله ای است که دوباره باید بررسی کنیم و آن این است که خلقت دیمی است، اتفاقی ما اینجا سر درآوردیم، قرار نبود سر در بیاوریم، دیمی است یا با طرح و برنامه؟ کدامیکی؟ یعنی ما قرار نبود اینجا بیاییم؟ اگر شیطان اشتباه نمی کرد ما اینجا نبودیم؟ اگر آدم اشتباه نمی کرد ما اینجا نبودیم؟ قرار نبود اینجا بیاییم و آمدیم؟ این نشان می دهد که خداوند طرح و برنامه ای نداشته است، ما هم قرار نبود اینجا بیاییم و یکدفعه در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته، یکدفعه حواس اش هم نبوده، چون حواس اش هم نبوده دیگر!! به خودش آمده دیده ما اغفال شدیم رفته پی کارش!! بعد هم عصبانی شده گفته می اندازم تان آنجا، پدرتان را در می آورم و... آیا اینطوری است؟ این خیلی مسایل را می آورد، وقتی دیمی شد دیگر بقیه اش از منطق خارج می شود، آن توبیخ اش هم از منطق خارج می شود.

ولی نه با طرح و برنامه است اینجا نمادین است، نمادین است که جمله به جمله اش کشف رمز دارد و رمزهایی را برای ما باز می کند و ما از آن استفاده می کنیم و در یک قالبی که همه انسانها بفهمند و هر کسی بقدر فهم خودش، یکی هم واقعاً داستانی، آن جوری می فهمد، آنجوری بهتر درک می کند مانعی ندارد، یک کسی هم می تواند چیزهای دیگری را از قالبش در بیاورد بیرون. به این علت شیطان نقشی را بازی کرده است و عاملی بوده است که این تجربه را ما داشته باشیم و برای این تجربه وجود شیطان الزامی بوده است. اگر شیطان نبود- همانطور که در دوره ۳ صحبت کردیم- شیطان نبود ما کی دنبال خدا بودیم؟ موسی نبود کی دنبال فرعون بودیم؟ و وجود این عامل تضاد باعث شده که ما همه داریم صحبت می کنیم چه طوری از این تضاد نجات پیدا کنیم، چه جوری به کمال برویم؟

س: ج: نه آن جزو مخلوق عام است، خودش مستقیم جزو ملائک است، جزو مخلوق عام است. این یکی از آگاهی‌هایی بود- چون من هم تا حالا نشنیده بودم مخلوق عام، مخلوق خاص- بهر حال به این مسئله برخورد کردیم که ما مخلوق عام داریم خاص داریم، انسان از این دو تا ساخته شده است. وقتی من مطرح کردم دوستان رفتند و آمدند و گفتند که بله این درست است و این «فی کبد» که گفته می‌شود، کبد یک معنای دیگر هم دارد، غیر از مسئله رنج، بین آسمان و زمین، بین بالا و پایین هست و تعریف هم مطابقت می‌کند.

ابلیس عامل تضاد

س: ج: نه به دلیل اینکه سجده نکرد نه، اصلاً جزو مخلوق عام است. یک مخلوق خاص است مثل روح خودش خاص است، ولی این مخلوق عام است مثل ملائکه، همه ملائکه عام هستند از جمله روح القدس که از روح القدس ما جهان هستی را داریم، اصولاً گفتیم ملائکه می‌شود جهان هستی و آنچه در آن هست.

پس انسان شد ترکیبی از خاص «نفخت فيه من روعي» (حجر ۲۹) الان مرکز من خاص است، عام بیرون من است. از این عام، یک بخش اش تبعیت کردند، در دست من قرار گرفتند، یک بخش اش در دست من قرار نگرفته، آن که در دست من قرار نگرفته شیطان است، آنکه در دست من قرار گرفته یک عوامل دیگر. ما در تضاد اینجا داریم به سروکله می‌زنیم، اینها هم در دست خودمان هست، در دوره ۶ هم می‌بینیم که درون و بیرون یکسان است، نمی‌توانیم بگوییم درون- بیرون، بیرون- درون.

پس در واقع شیطان در مخلوق عام نقشی را که بازی کرد این است که اگر سجده می‌کرد ما دیگر ماجرای نداشتیم، تضادی بوجود نمی‌آمد، سجده نکرد که... مثلاً می‌گوید «و اذقلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا...» (بقره ۳۴) این «الا» همه بدبختی‌ها را، یا خوشبختی‌ها را، خوشبختی‌هاست چون که اگر این نمی‌آمد ما به این پختگی نمی‌رسیدیم که «الیه راجعون» کنیم، اتفاقی نمی‌افتاد. این «الا» تک قطبی را تبدیل کرد به دو قطبی. همین «الا ابلیس» یعنی این پرده بین تک قطبی و دو قطبی کشیده شد

«حالی درون پرده ای بسی فتنه می‌رود تا آن زمان که پرده برافتد چه‌ها کنند»

درون پرده آن طرف خیلی خبرهاست، ما نمی‌دانیم این پرده بریفتد حالا چی می‌خواهد بشود. عاملی که باعث شد این پرده بوجود بیاید ابلیس بود و باعث شد تضاد بوجود بیاید. ما نمی‌توانیم بگوییم مبتکر یا ابداع کننده این پرده ابلیس بود یا نه یک نقشه دیگری بوده ابلیس اجرا کرده، کدامیک؟ ابلیس عاملی است که این پرده بوجود آمد، آیا مبتکر آن خودش بود و این را به خدا تحمیل کرد؟ یا اینکه نه اصلاً نقشه بود؟ نقشه بود، می‌

خواهیم بگوییم هوشمندی عظیمی پشت این قضیه خوابیده است و ابلیس نبوده که این جریان را تحمیل کرده به خدا و به انسان یعنی به آدم در اصل، چون انسان آدم نیست، آدم یک ماجراست، انسان یک ماجرای دیگری است. این را به ما تحمیل نکرده بر اساس یک نقشه هوشمندانه ای این قضیه راه افتاده است، ابلیس هم این وسط نقشی را بازی کرده و دارد بازی می کند و این منشور یک نور بی رنگ از یک جایی آمده و این طرف مثبت و منفی را درست کرده، عکس اش کنیم چی می شود؟ همان بی رنگ می شود

«کفر و دین در بر عشاق نکوکار یکی است کعبه و بتکده و ضحیه و زنا یکی است»

اگر از دیده تحقیق به عالم نگری عشق و معشوقه و عاشق، دل و دلداده یکی است

مختلف گر چه بود درد من و درمانش خوش دلم ز آنکه طبیبم یک و عطار یکی است»

یک روز که این ماجراها تمام شود، یعنی این دو تا رفتند آن طرف دوباره به بی تضادی می رسی، به بی تضادی برسی نه شیطان معنی می دهد نه آن معنی می دهد، نه مثبت معنی میدهد نه منفی، مثبت و منفی مخصوص عالم تضاد است، به تک قطبی بروی دیگر مثبت و منفی مفهومی ندارد.

زنگ تفریح

جلسه اول - زنگ دوم

حفاظ مربیگری

در مورد دوره مستری، الان می خواهیم یک لایه ای را کار کنیم که لایه اصلی این قضیه است، که از سه لایه متشکل است، سه لایه درهم است، یک بار اینجا اجرا می کنیم، یکبار هم در منزل هم ساعت بدهید یک بار هم در یک شرایط بهتری برای خودتان پیگیری اش کنید.

پس یک حفاظ اصلی که این قضیه دارد، در قبال تفویض لایه به دیگران، حملات و مسایل را می گیرد، لایه محافظی است که خودش از سه تا لایه محافظ تشکیل می شود، الان انجام می دهیم، ببینید این سه لایه را چه طوری دریافت می کنید و برای منزل هم ساعتی در نظر بگیرید که لایه اول یکبار هم این را در منزل پیگیری کنید، پس یک بار اینجا انجام می دهیم، یکبار در منزل پیگیری کنید. یک حفاظ اصلی که این قضیه دارد در قبال تفویض لایه به دیگران حملات و مسایل را می گیرد لایه محافظی است که خودش از سه تا لایه محافظ

تشکیل شده. الان انجام می دهیم همین جا ببینیم این سه تا لایه را چه جوری دریافت می کنید و برای منزل هم ساعتی را در نظر بگیرید که یک بار هم لاقط در منزل پیگیری کنید. اگر آماده هستید این حفاظ را برگزار کنیم

ارتباط لایه محافظ

خیلی ممنون و متشکر، دوستانی که متوجه شدند دستشان را بلند کنند؟ یکی دو تا گزارش بدهید

س: **ج:** دلایل فنی و مسایل این قضیه بحث های مفصلی است، سوالی؟ مسئله ای؟ مفهوم است که قرار است چی شود؟ پس در منزل هم این را دنبال کنید بدون محدودیت زمانی ببینیم چه جوری است. **س:** **ج:** این قضیه اجرا شده، چه متوجه شویم، چه نشویم، آن اجرا می شود از نقطه نظر این که دقت کنید، چنین مشخصه ای دارد، حالا منزل هم انجام بدهید.

س: این لایه محافظ با آن یکی چه فرقی دارد؟ **ج:** نه هر حلقه ای را که وارد می شویم حفاظ خاص خودش را دارد، هر حرکتی برای خودش حفاظ خاص خودش را دارد، هر حلقه، این نیست که حفاظ یک دیگر... حفاظ یک مال دوره یک است، شما بعد می بینید تشعشع دفاعی مسئله خودش را دارد. **ادامه س:** **ج:** نه این برای مربی درمانگری است، نه آن درمانگری، بله

دفاعی بدون اجازه

س: الان مثلاً من که دفاعی چشمی دارم، کسی به من چیزی بگوید و به منیت من بر بخورد و شروع کنم بدون اجازه دفاعی دادن، این چه می شود؟

ج: این مسئله به خودی خود تنبیهاتش در دل خودش است، محرومیت هایش در دل خودش است تشویق هایش در دل خودش است، کسی که بر کسی نظارت ندارد، تازه نظارت کنند مگر معلوم می شود که تخلف کرده یا نه؟ در قبال تخلف ها، عوارضی پیش می آید که این عوارض شامل آلودگی ها، محرومیت ها و... و چیزهایی که شما در پیرامون خودتان زیاد می بینید و ما هم صدایش را در نمی آوریم و یک آشفستگی هایی می بینید، می بینید یا نمی بینید؟ یکسری از نابسامانی های پیرامون ما ناشی از تخلفات ماست، ربطی به اسکن دوره ندارد، ربطی به بیرون ریزی دوره ندارد، ربطی به چی ندارد، اما از آنجایی که ما هیچ وقت به کسی نمی گوییم که تو تخلف کردی، حتماً تخلف کردی، اینجور چیزهایی را تا حالا نشنیده اید به کسی گفته باشیم. بنابراین این یک

سیستم آزمون و خطاست، می آید انجام می دهد بعد می بیند برایش عوارض نامطلوبی داشت، دیگر انجام نمی دهد. البته اگر فرصت بدهند و قطع نشود و محروم نشود و خیلی ماجراهای دیگر.

بهترین شرایط را ما در صورتی می توانیم بوجود بیاوریم که کاملاً با سیستم رو راست و راحت حرکت کنیم امانت دار باشیم، به نتیجه ای نمی رسیم از زیرآبی رفتن و دور زدن و... اینها حساب و کتاب دارد. یکی از مسایلی که ما تجربه کردیم در رابطه با هوشمندی این است که همه چیز حساب کتاب دارد. بی خودی نیست که گفتیم اجازه بگیرید تشعشع دفاعی بدهید، برای اینکه در هزار نفر یک نفر راضی نباشد ما درگیر می شویم، عدم رضایت آن فرد روی ما بازتاب منفی ایجاد می کند. لازم نیست کسی روی سر کسی باشد این قانون بازتاب است و این وسط ما می خواستیم ثواب کنیم حالا آمدیم برای خودمان کلی عوارض منفی هم ایجاد کردیم، برای چی این کار را بکنیم؟! خود من به هیچ عنوان حاضر نمی شوم برای کسی این کار را بکنم، وقتی راضی نیست، وقتی نمی خواهد...

چقدر افراد می آیند اینجا صحبت می کنند «آخر می دانی چیه، اینجوری است، آن طوری است، فلان است...» هزار جور توجیه می آورند که یک تشعشع کوچکی، می گوئیم نه برای چی؟ لازم نیست، نقض اختیارش، برای چی ما این کار را بکنیم، نقض اختیارش خودش گناه بزرگی است، بعد خلاصه بقیه مسایلیش هم بازتاب منفی دارد و خلاصه کلام این کار را انجام نمی دهیم. اما اگر کسی انجام می دهد پای بازتاب هایش هم می ایستد.

س: وقتی که ما کلمه هوشمندی را استفاده می کنیم، خودش یک نرم افزار طبقاتی کامل است چطور می شود که حتی من بخواهم به ایشان تشعشع دفاعی هم بدهم و اجازه نگیرم، این هوشمندی مگر ما نمی گوئیم هوشمندی است، مگر نباید خودش عمل کند؟

تخلفات چیست؟

ج: یک مطلب این است که اولاً نفس ماجرا، من که گفتم تشعشع دفاعی چشمی از کجا می دانیم که اثر کرده است، یک مطلبی است. یک مسئله ای هست که اگر عمل نکند ما دیگر تخلف نمی کنیم، یک بار دو بار، هی زور می زنیم می بینیم نمی شود دیگر تخلف نمی کنیم، راه تخلف و آزمایش ما بسته می شود، همان که خودتان گفتید و من گفتم بحث آزمایش پیش می آید. من چهار بار زور می زنم می بینم نمی شود، خودم را

خسته نمی‌کنم، می‌گویم نمی‌شود لذا اتوماتیک وار من دیگر تخلف نمی‌کنم، اما وقتی که من یک بار انجام دادم و دیدم که یکبارش شد و یکبارش نشد، تشویق می‌شوم تخلف کنم.

حالا دست من باز است، امانتی را دست من دادند، در صورتی امانتداری مفهوم پیدا می‌کند که من بینم می‌توانم از این امانتداری سوء استفاده کنم معلوم می‌شود، اگر بینم نمی‌توانم هیچ کاری کنم که امانتدار خوبی می‌شوم. پس لازم است دست من باز باشد، در مورد امانتداری ام دست من باز باشد خلاصه کلام اینجا بازتاب است، اینجا کسی روی سر کسی نیست، کسی هم به کسی نمی‌گوید، کما اینکه من تا امروز به هیچکس نگفتم که تو تخلف کردی در حالیکه ممکن است بدانم که تخلفی هست.

س: **ج:** همین صحبتی که ما الان کردیم که این بازتاب دارد، بازتابش را هم ممکن است یک شبه متوجه نشوی، بعد از ۶ ماه، بعد از یک سال می‌بینیم بازتاب آمده، درگیر شدید، درگیرید، درون اینجوری است، آن جور است، آلودگی موجود غیرارگانیک ولت نمی‌کند «ا من که تشعشع دفاعی کار کردم، ا من که آجوری شده، من که فلان شده...» ما هم نمی‌توانیم بگوییم که شما در حاشیه تخلف داشتی، می‌گوییم بگذار بیاید، دو بار می‌افتد زمین، یک بار می‌خورد زمین، یک بار... آخری خودش می‌داند باید چکار کند.

خانم امیدواری یک مطلبی داشتند که بفرمایید، شما بفرمایید از زبان شما شیرین تر است.

دانش پژوه: در جواب این دوست مان، ایشان می‌توانند بگویند اگر کلاس یک را خوب مطالعه کنند، مبحثی را که ما داریم شبکه مثبت و منفی، در شبکه مثبت فیلترهایی هست که اگر آن فیلترها رعایت شود، این کار شدنی است یا خیر. مسئله دیگر که انعکاسی که در جامعه دارد، مسئله جن و این جور قضایا که انعکاس خیلی خوبی ندارد.

استاد: مطالبی هست که مسترها باید به خوبی، به خوبی بدانند. یکی اینکه هیچ فرقی بین افراد نیست. حتی خود من ارتباطات دیگری که هست استفاده نمی‌کنم تا زمانی که اعلام کنیم همه از آن مساوی بهره مند شوند. الان در مورد ارتباط ویژه مثال زدم، گفتم چون الان همه ندارند یک مواقعی اعلام می‌کنیم. هیچ کسی در سیستم نیست که با کس دیگر فرقی داشته باشد، مثلاً یک ارتباط ویژه ای را به کسی داده باشیم به یک کسی نداده باشیم، اینها شایعات درستی نیست.

س: بعضی‌ها می‌گویند شما به آنها گفتید که روی شانه چپ ات یک جن داری روی شانه راست جن داری و خیلی راحت شما این جن‌ها را بیرون می‌آورید

استاد: در این که آلودگی ها هست، ما می گوییم ۱۰۰٪ حالا در بین خودمان ما می گوییم ۱۰۰٪ حالا کسی غریبه بین ما نیست. ولی ما که می دانیم درصد قابل توجهی مشکل دارند، آنها هم مدیتیشن و پرواز روح و... ما می دانیم که آلودگی دارند. اما بنده تا این لحظه که اینجا ایستادم به کسی نگفتم روی شانه چپ ات جن داری، الان جن آنجاست، من تا این لحظه به بشری این صحبت را نکردم و بعضاً هم اشاره کردیم^{۱۵ دقیقه} اگر ما حتی بدانیم چه در مورد تشعشع دفاعی، چه در مورد فرادرمانی اشاره کردیم مثلاً در فرادرمانی شما بدانید که روی معده ایشان دارد کار می شود، این مال شماسست شما، ما نباید بگوییم، باید بگوییم «خوب چی متوجه می شوی؟» اگر ایشان گفت دارد روی معده ام کار می شود، خوب دارد می گوید، اگر گفت من روی شانه چپ ام یک جن احساس می کنم، بله، اما اگر احساس نمی کند ما به هیچ عنوان نباید به او بگوییم که یک جن روی شانه چپ ات است، چرا؟ چون شما فکر کنید الان یک نفر از در وارد شده آمده اینجا اصلاً نمی داند چی به چی است، در درمانگاه ها و... این موضوع برای من جا افتاده است، برای ما جا افتاده است، ممکن است اگر به ایشان بگوییم یک جن روی شانه چپ تان است، امشب تا صبح دیوانه شود.

س: **ج:** اصلاً من می گویم ببینند، اصلاً ببینیم، همه مان ببینیم آیا باید بگوییم تو در خانه ات، در کمد خانه ات جن داری! این تا صبح در این کمد را... اگر هم در مورد همان فرادرمانی، من بگویم الان روی معده ات کار می شود، ایشان می گوید که، ایشان فکر می کند من دارم به ایشان القا می کنم، دارم تلقین می کنم و بعد حین اینکه ارتباط را برقرار می کند، می گوید «دارد به من تلقین می کند» همین که دارد با خودش فکر می کند از حلقه می افتد بیرون. می گوید «دارد به من تلقین می کند، آری اینجوری شد...» از حلقه می آید بیرون نتیجه نمی گیریم.

پس اطلاعات و آگاهی ما برای خودمان است، هر چه می بینیم، هر چه می دانیم، هر چی، مال خودمان است و مخصوصاً در مورد مسئله جن و روح این مسئله خیلی حساس است، به هیچ عنوان ما نباید بگوییم برای اینکه فرد آمده اینجا، اولاً تا بگوییم جن و این حرف ها جاذبه ما تبدیل می شود به دافعه ثانیاً حالا تازه تحمل کند بنشیند، برود خانه فکر کند اینجا الان جن است، آنجا چیز شده و... تا فردا دیوانه می شود لذا به هیچ عنوان، به هیچ عنوان ما نبایستی این مطلب را بگوییم.

تا از اینکه لازم است به کسی تشعشع دفاعی بدهیم مطمئن نشدیم، به کسی تشعشع دفاعی نمی دهیم، تشعشع دفاعی مشکلات جانبی دارد برای ما. ما باید سعی کنیم تا حداکثر امکان از فرادرمانی نتیجه بگیریم بروند اگر واقعاً مجبور هستیم تشعشع دفاعی اعمال کنیم ولی عکس این قضیه هم هست که هر که تا یک ذره

این طرف و آن طرف بزند می بندیم به تشعشع دفاعی و از بین اینها درصدی مشکلات دارند و مشکلات شان می آید رو و باید حل و فصل شود. و الان که افکار عمومی در قبال این قضیه آماده نیست می تواند به کار لطمه وارد کند. بنابراین این یک مطلب خیلی مهمی است که ما باید بدانیم که کسی که از در وارد می شود هیچی نمی داند فقط با یک امیدی یک راهی را آمده و ما قرار است به او کمک کنیم نه اینکه دچار ترس و وحشت اش کنیم و بدتر ناامید شود برود دنبال کارش.

س: بعضی ها می گویند ما حلقه های اضافی داریم!؟

ج: آن کسانی که می گویند ما لایه اضافی داریم بیاوند ببینیم از کجاست. اصلاً همچین چیزی نداریم، مطمئن باشید که من صادقانه خدمت شما می گویم، حتی خودمان هم استفاده نمی کنیم، تا چیزی را همه نداشته باشند این کار را نمی کنیم.

س: **ج:** شاید من اگر بدانم آن فرد کیست، ما در یک مورد، دو مورد برای کار ویژه ای که قبلاً ها که تشعشع مثبت ۲ و چشمی و اینها نبودند، یکی دو سه مورد خاص که در درمانگاه مطهری بود، برای اینکه بروند آن مسایل را کنترل کنند ما یک همچین کاری را کردیم ولی نه اینکه این مسئله گسترده باشد و بعداً هم به همان دلیل آمدیم... من الان متوجه شدم، همان بوده، برای اینکه چند مورد case (موردهای) خاص بوده به من گفتند که ما مرتب با اینها درگیریم، ما آمدیم این کار را کردیم و شما درست می فرمایید و این مال آن موقع بوده. و بعد هم به همین دلیل ما آن مسئله را جلو انداختیم و به همه دادیم که در شرایط لزوم استفاده شود ولی بعد از آن دیدیم همه از آن استفاده کردند و میزان بهم ریختگی ها...

الان ذهن تان شفاف شود و مطمئن باشید که من به شما دروغ نمی گویم و مطلب همانطور که خدمت تان می گویم، به جوانیم قسم!! الهی جوان مرگ شوم، ناکام از دنیا بروم اگر دروغ بگویم!!! (با شوخی) دیگر قسم خوردم! همین بوده، سوء تفاهم بوده، شکی نداشته باشید و اگر موردی مشاهده شد شما محکم...

س: **ج:** مفهوم ذهن اشتراکی این نیست که یک مسئله ای تخلف است، الان ما ذهن خوانی را می کنیم- چون یک سوالی هست که پاسخ بدهیم- ذهن اشتراکی یعنی این که شما می خواهید ساعتی را اعلام کنید، تمام شد، اعلام شد تمام شد لازم نیست هر روز شما بیایید بگویید ای شبکه شعور کیهانی، خانم فلان، آقای فلان، این لازم نیست، همین که... این مسئله جاری می شود، منظور از ذهن اشتراکی، ذهن خوانی نیست چون

این را در چند جا من این برداشت را دیدم به یک نوعی شده بود. یک سوالی را خانم آرایش مکتوب کردند، خودتان می فرمایید

من معنوی

دانش پژوه: من اینجا داشتم یک کلماتی را می نوشتم و بغل دستی ام هم از روی دست من می دید، داشتم می نوشتم به ترتیب می نوشتم عشق، حذف من، محو شدن در دیگران، محو در کل بعد رهایی ولی من رهایی و محو را جابجا و اشتباه نوشتم، در آن واحد یک چیز شخصی که در درون من بود و مربوط به درس هم نبود به زبان شما آمد حتی اشتباه من! این چه جوری است؟ شبکه منفی است؟

استاد: این مسئله سابقه زیادی دارد، این یک امری است عادی و بدیهی که حالا خدمت تان می گویم. این گزارش شما دوستان سالهاست که افرادی این را انتقال دادند و صحبت می کنند که چیز جدیدی برای من نبود و افراد زیادی جداگانه صحبت کردند ولی نمی دانم شاید با همدیگر هیچ وقت باز نشده است.

یک مسئله ای که در رابطه با من معنوی است و ما من معنوی را خیلی گذرا صحبت کردیم ولی واقعاً داستانش خیلی مفصل است و موضوع پیچیده و بالا بلندی دارد که ما فقط یک اشاره گذرایی به آن کردیم و تجربه گذرایی از آن بدست آوردیم. ولی من معنوی یکی از کاربردهایش اینجا کاملاً مشهود است، نه اینجا، همیشه با این مسئله برخورد داشتیم و چندین سال این تجربه هست و کسانی گزارش های خیلی دقیق تر از اینها را دادند و آن چیزی که در جریان هست، من معنوی به یک شکلی - مخصوصاً وقتی موضوع معنویت هست و فعال است - به نوعی زیر نظر دارد، به نوعی کارهایی انجام می دهد.

منتهای مراتب یک موضوعی که هست در اینجا این است که من به هیچ عنوان خودم خبر نداشتم که شما چی دارید می نویسید، من اصلاً خبر ندارم که ایشان چی دارد می نویسد چون من معنوی اطلاعاتش را به ما نمی دهد اما... صحبت کردم که شما متوجه شدید، اگر صحبت نمی کردم که شما متوجه نمی شدید، من نمی دانم چرا دارم اینها را می گویم، دارم می گویم سوالی هست که خیلی ها گزارش دادند که ما دم در صحبت کردیم که بیاییم این را بپرسیم تا آمدیم دیدیم که با جزئیاتی که در ذهن ما بوده شما دارید صحبت می کنید.

هیچ دو تا کلاس ما اصلاً مثل هم نیست، هر کلاسی ماجرای خاص خودش را دارد، مسایل خاص خودش را دارد، به چه دلیل است؟ به دلیل اینکه من معنوی تعیین می کند، چقدر صحبت شود، راجع به چی صحبت شود، مثلاً دوره مستری قبلی مان با امروزمان یکی بود؟ حالا عین این قضیه هم برای خودتان اتفاق می افتد،

عین این ماجرا را شما خودتان هم تجربه می کنید، می آیند به شما می گویند «چرا اینجور شد، چرا آنجور شد» در حالیکه شما اصلاً خبر ندارید چطور شده است. این را شما خودتان تجربه خواهید کرد و خیلی چیزها می آیند و یک کلاس یک کلاس مباحثی که در آن مطرح می شود ۱۰۰٪ به تک تک افراد به یک نوعی ارتباط دارد.

الان دوستانی که مستری گذشته را گذرانند ساعت اولش را با این ساعت مقایسه کنند، ببینند درست می گویم یا خیر،^{۳۰ دقیقه} ماجرای آن کلاس اصلاً ماجرای این کلاس نبود. لذا گزارش درست است فقط یک جای موضوع هست که اگر می خواهید دوباره قسم بخورم، قسم می خورم، ناکام از دنیا بروم اگر دروغ بگویم!! دیگر از جوانیم مایه گذاشتم!! که شما خیالتان راحت شود (با شوخی) این است که من هیچ اطلاعی ندارم که شما آنجا چی می نویسید ولی من معنوی هست. البته می توانیم درش بیاوریم ولی می شود همان تخلف، می توانیم، این را می گویم چون شما خودتان هم تجربه خواهید کرد، به فکر استفاده از آن نباشید، اگر بخواهیم می شود ولی همان ماجراست همان آزمایش است، در اختیارمان است اما وسیله آزمایش است، بروی سراغش می شود آن ماجرا، ما هم که نمی خواهیم این تخلف را داشته باشیم. بنابراین می آید با تک تک افراد در ارتباط هستیم، من معنوی در حال پیگیری مسایلی است اما چیزی را به این صورت به ما گزارش نمی دهد مگر اینکه ما بخواهیم، وقتی خواستیم می شود آن تخلف. این هم بد نبود دوستان بدانند چون وقتی دلیلش را ندانند به همان حساب گذاشته شود که خودش یک مسئله ای دیگر است.

س: در بین درمانگرها یکی کارها هستند، می شود دو تا حلقه با هم استفاده کرد؟ **ج:** خیر، آن که اصل وحدت راه است. **ادامه س:** این تاکید است که نمی شود! دوره یک آمده بودن، خانم فکر می کرد من دوره یک هستم، برگشت گفت من استاد ریکی هستم و به استاد زنگ زدم گفته هر کدام احترامش جای خودش، هم این کار، هم آن کار، گفتم همین الان می آیی برویم پیش استاد، آنقدر گفتم که بعد جا زد...

ج: باز دوباره این مسئله برای اینکه انجام شود، آن فرد می خواهد چه چیزی دستگیرش شود، مثلاً آنجا ایستاده بیمار آمده در دلش می خواهد از آن شاخه کار کند یا از این شاخه، چی می خواهد دستگیرش شود؟
ادامه س: یک بازتاب منفی با سرعت خیلی بالایی پراکنده می شود

استاد: این قانونش است، قانون علف هرز، یک بازتاب منفی سریع می رود، اما یک بازتاب مثبت باید جان کنده شود تا جا بیفتد، علف هرز زودتر، بدون آب و در سخت ترین شرایط می آید رو، اما یک گل می خواهی پرورش بدهی پدر باغبان درمی آید، اما علف هرز چیزی نمی خواهد، سریعاً رشد می کند، ما می گوئیم قانون

علف هرز. بنابراین فرمایش شما کاملاً درست است و آن فرد هم خودش را می گذارد سرکار مخصوصاً اگر در درمانگاه باشد.

می دانم یک کسی سوال کرد از مربی ها و اساتید این قضیه بود و اسم اساتید قبلی هم که دوره دیدند آوردند، ما به آنها گفتیم، گفتند «ما از این راه امرار معاش می کنیم، شاگردهایی داریم» گفتم ببینید بحث امرار معاش تان جداست، اما این قضیه را باید مستقل به کار ببرید. اما آنجا شاگرد دارید ریگی درس می دهید، یا یوگا یا هر چیزی آن جدا، امرار معاش جداست اما این قضیه را وقتی می خواهید با یک بیمار کار کنید باید شعور کیهانی را استفاده کنید. **ادامه س:** پس خانم درست می گفت، من متهم کردم **استاد:** مخلوط نداریم، بحث امرار معاش را ما نگفتیم که شما باید زندگی تان را بگذارید کنار، گفتیم آن شغلت است حرفه ات است، شاگرد داری آن جداست، آن را قاطی این نکن. به عبارتی شما درست گفتید، او هم برای این جا زده است. به عبارتی این مسئله هم هست که گفتیم آن بحث امرار معاش و شاگردت به کنار است، این هم جدا است مستقل است، از آن چیزی به این قاطی نکن، از این هم چیزی به آن قاطی نکن، به عبارتی شما درست گفتید.

تعصب

ادامه بحث: واقعاً خونم کثیف شد، بعد با خودم گفتم اصلاً آدم نباید تعصب داشته باشد چون به کلام شما خیلی تعصب دارم.

استاد: راجع به تعصب شنیده اید که چی گفتیم، بحث تعصب با بحث واقع نگری این موضوع کاملاً جداست. تعصب را که می دانید در یک بحث هایی اصلاً رد کردیم، شما به شعور الهی تعصب دارید. یک مسئله هست که ما پاسدار آن مسایل و امانتی هستیم که، همگی مان، نه اینکه روی همدیگر تعصب داشته باشیم، ما فقط پاسداریم، امانت داریم و شما می خواهید جلوی یک اشتباهی را بگیرید نه اینکه از من دفاع کرده باشید، پاسداری آن امانت است. ما می خواهیم در درمانگاه طرف کار کند، بیمار نتیجه بگیرد هوشمندی هست، برای همین هم می گویم او نتیجه ای نخواهد نگرفت، نتیجه ای نمی گیرد، آنجا خودش را می گذارد سرکار. ما هدف مان، با این انگیزه آمدیم کار کنیم که به بیمار بگوییم یک هوشمندی وجود دارد. حالا اگر یک نفر بیاید سعی کند از یک راه دیگر ایشان را خوب کند، آنجا چه نتیجه ای می خواهد بگیرد؟ وقتش را گذاشته، نه آن کار را دارد، نه این را دارد و در نهایت نتیجه خاصی نمی تواند بگیرد.

س: یک جلساتی بگذاریم که در آن تخلفات بررسی شود چون وسط یک مبحث ما یکدفعه از مورد دیگری حرف می زنیم.

استاد: چون این بحث های مستری کلاً در دوره لازم است که یکسری از این بحث ها هم شود یعنی در واقع دوره مستری همین است، چون در این دوره نه بیرون ریزی داریم، یکسری مباحث خاص مرتبط با مستری است. حالا خواهش می کنم دوستان هم سوالاتی را که مطرح می کنند مرتبط با فرادمانی چون می خواهیم مربیگری آن را بکنیم و به طور کلی در رابطه با نحوه کارکردن و اینجور مسایل، مرتبط با دوره باشد. اما دوره خوشبختانه نه بیرون ریزی دارد، نه مشکلاتی دارد، یکسری مبحث هاست، بحث های پایه است راجع به اینکه یک مربی چه چیزهایی باید بداند و بعداً جزوات دوره یک را مطالعه کنید، ببینید که اگر قرار باشد شما این جزوه را به کسی درس بدهید کجای آن گیر دارید.

س: پس الان خانم مولایی می پرسند، شاگرد برای ما آمد، ریکی کار بود بگوییم باشد اشکال ندارد تو برو با ارواح و سمبل ها که کار می کنی خودت می دانی، خواستی هم اینجا تشریف بیاوری می توانی از حلقه های ما استفاده کنی!!

استاد: ما استاد های رشته های مختلف آمدند، گفتند ما آنجا خودمان شاگرد داریم، نان مان را از آنجا بدست می آوریم، ما هم به آنها نگفتیم که شما باید آنجا نان تان بریده شود هیچ کاری نکنید. گفتیم که این رشته باید مستقلاً مورد استفاده قرار بگیرد. شاگرد داری، شما شاگردت جداست بحث ات جداست- برای همگان به همین صورت است- اما قاطی نکنی با همدیگر.

س: **ج:** بعداً بیمارش که خوب می شود، بیمارش باید بداند که او از طریق شعور الهی خوب شده است، باید بداند، هدف این مسئله است. اما آنها نمی آیند بگویند، احتمال دارد، من هم خبردارم نمی آیند بگویند، حتی تشعشع دفاعی ما را هم کار می کنند، اما همگی شان گرفتار هستند. بارها و بارها دوباره دست به دامان ما شدند باز هم من نگفتم شما خلاف می کنید، در حالیکه می دانم تخلف دارند ولی همگی شان گرفتار هستند و بزرگترین گرفتاری شان هم موجودات غیر ارگانیک است و باز با وجود اینکه تشعشع دفاعی دارند، سوال شان این بود که ما که تشعشع دفاعی داریم باز چرا گرفتاریم؟ دلایل این است اگر برخورد کردید و دیدید گرفتار هستند، بدانید که موضوع از یک جایی آب می خورد و آن هم این است که آنها می خواهند این کار انجام شود و کی

برایشان انجام می دهد مهم نیست و اینکه بیمار چه نتیجه ای بگیرد مهم نیست. می خواهند بگویند آقای فلانی، خانم فلانی رفتیم پیش او نتیجه گرفتیم.

س: **ج:** امرار معاش دلیل نمی شود ما امانتداری مان را نقض کنیم، ما هم همین را به آنها گفتیم، ما مداخله ای در امرار معاش شما نداریم، شما امرار معاش ات را از آنجا بکن اما اگر از این کار استفاده کردی مستقل، با شرط امانت داری، شرط امانت داری یعنی وقتی داری برای بیمارت از شعور الهی فرادرمانی استفاده می کنی باید بگویی این از اینجاست، دیگر ریگی نیست، فلان نیست این امانتداری را اخلاقاً هم باید رعایت کنند، غیر از بحث سوگندنامه، به طور کلی اخلاقاً باید بگویند این مال اینجاست و شعور الهی است. یک ارتباط برقرار کنیم و به جلسه امروز خاتمه بدهیم.

ارتباط

جلسه دوم - زنگ اول

مست شو این است کرامات من

از خم توحید بخور جام می

یار در آمد به مراعات من

بانگ برآمد ز خرابات من

به نام خدا

مباحث دوره را هفته گذشته با همدیگر مروری داشتیم، مجدداً نگاهی به آن می اندازیم، مجدداً بررسی می کنیم و توضیحات مان را طوری ادامه می دهیم که دوستان هم در جریان موضوع دوره قرار بگیرند.

اولین مسئله ای را که تجربه کردیم لایه مخصوص مربیگری بود که سه تا لایه درهم بود که اینجا امتحان کردیم، قرار بود دوستان راه دور هم انجام بدهند. کسانی که این لایه مخصوص را متوجه شدند؟ سایر دوستان متوجه نشدند؟ چه در اینجا، چه در منزل؟ یعنی مشخصه خاص اش را نمی دانید. دوستان چند تا مشخصه خاص آن را بگویند تا ما باز هم ادامه می دهیم، البته مسئله ایشان اجرا شده ولی دوباره ادامه می دهیم و انجام می دهیم، هم به خاطر آن دوستان هم بخاطر دوستانی که متوجه نشدند. چطور بود آقای مقدم؟ همین طور بود؟ نه دیگر مثل اثر انگشت است مثل هم نمی شود ولی یک مشخصه معینی دارد.

گزارشات لایه مخصوص مربیگری

گزارش ۱: لایه هایی بود که می آمد بسته می شد، دوباره یکی دیگر، مثل لباسی که می پوشیم. **استاد:** دوباره یک مطلبی که هست در هنگام اجرا لایه محافظ، آن چیزی که لازم است در این رابطه بیرون ریخته شود، نشان داده شود، قبل از انجام این کار آن کار هم صورت می گیرد و ممکن است که قبلش یا در حین آن یک چیزهایی هم در حاشیه رو بیاید، تخلیه شود که آن کار هم اجرا می شود.

گزارش ۲: مثل یک نیروی تنظیم کننده من احساس می کردم، تمام بدنم تبدیل به تکه های پازل می شود. وقتی این نیرو حرکت می کند حالا یا از بالا به پایین یا از پایین به بالا اینها را از بالا به پایین یک طوری مرتب

می کند. من یک چند بار در دریافت این لایه همچین چیزی را احساس می کردم. **استاد:** پس انجام شد، بسیار خوب، باز هم توضیحی هست؟

گزارش ۳: هم در کلاس، هم در منزل که انجام دادم مثل یک موج سریع، تحت فشار خیلی سنگینی بود بعد یکدفعه رها شد. **استاد:** بسیار خوب، دیگر؟

گزارش ۴: این جریان کامل اطرافم کشیده می شد و آن را می دیدم، مثل حالت جریان برقی که از روی سیم عبور می کند کامل می دیدم و حس می کردم.

گزارش ۵: من هم در اتصال - البته شب اول نه، شب دوم - احساس کردم یک لایه هایی کم کم دارد روی سطح بدنم می نشیند به طوری که کاملاً احساس می کردم توی یک پوسته قرار گرفتم و نمی توانم راحت حرکت کنم. ولی بعد از گذشت یک ربع، لایه کم کم برداشته شد و من بلند شدم.

استاد: حالا این ماحصل این است که یک همچین چیزهایی است، حالا ادامه می دهیم، بعضی از دوستان هم که خوب متوجه نشدند، اشکال ندارد، چند بار تکرار می کنیم تا مسئله جا بیفتد، تا اینکه دقایقی دیگر یک بار این ارتباط را دنبال می کنیم. به بررسی سوالات و موضوعاتی پردازیم که در این دوره بیشتر می خواهیم هدایت کنیم، جریان سوالات را، از این زاویه نگاه کنیم که اگر قرار باشد ما کلاسی را اداره کنیم، چه سوالاتی، چه اشکالاتی، چه موضوعاتی برایمان می تواند مانع راه باشد یا ابهامی راجع به آن داشته باشیم. بنابراین هر هفته فی الواقع خودمان را در یک همچین موقعیتی قرار بدهیم و ببینیم اگر قرار باشد ما این کار را بکنیم کجای کار اشکال داریم، کجاها را مسئله داریم.

دوستان می توانند مطالب کتاب عرفان کیهانی، اصول را، جزواتی که هست، امیدواریم کتاب هم که یک طلسمی رویش افتاده، این طلسم هم برداشته شود و همین روزها تا قبل از اتمام دوره دست تان باشد، مرورش کنید و سوالات و ابهامات احتمالی را از آن در بیاوریم بیرون و خلاصه کلام خودمان را در موقعیتی تصور کنیم که ایستادیم یک جایی - حالا کاری نداریم online آگاهی هایش می آید، مسایلی می آید با اینها کاری نداریم، اینها مسایلی است که باید در عمل تجربه کنیم - فرض کنیم که ما قرار است بر مبنای اطلاعات خودمان کار کنیم، در اینصورت ما چه ابهاماتی می توانیم داشته باشیم؟ پس موضوع را حالا خصوصاً در مورد فرادمانی ابهامات و در مورد اصول که ممکن است یک جاهایی روی اصول به ما بند کنند که این اصول چه طوری است، یا بهرحال از این زاویه ها بطور کلی سوالاتی که مطرح هست عنوان کنید، دوستان به آنها توجه کنند، پاسخگویی به آنها

همان‌هایی است که سر کلاس‌ها و موارد برایمان پیش می‌آید. پس هدایت سوالات را به این سمت و به این شکل داشته باشیم. سوالی هست به عنوان نمونه مطرح شود.

س: **ج:** هیچ وقت فکر نکنید این حرف آخر است، اصولاً این قضیه همیشه اینطور هست. من یک مطلبی را خدمت‌تان می‌گویم. شما آن تصویری را که خدمت‌تان عرض کردم در حد کلاس یک، تعریف‌ها متناسب با کلاس یک، یکدفعه نرویم توی کلاس یکدفعه بحث‌هایی بکنیم راجع به مسایلی که در کلاس ۵، ۶، ۷ و اینها صحبت می‌کنیم، برای اینکه درجا همه چیز از دست می‌رود، آنها را در مقابل مسایلی قرار می‌دهید که آنها آمادگی برخورد با آنها را ندارند.

بنابراین این را که داریم می‌گوییم کلاس یک، کتاب که درمی‌آید بیرون خوشبختانه یک حسنی دارد که می‌شود مثل کتاب درسی یعنی شما در کلاس کسی که می‌آید مثل همه دنیا یک کتاب آموزش دارند، می‌گویند ما این کتاب را آموزش می‌دهیم. سوالات و مسایل از توی این کتاب، به سوالات متفرقه پاسخ ندهیم. سوالات زیادی ممکن است مطرح شود، افراد سوالات زیادی را بیاورند، این سوالات مسلماً از حوصله یک دوره خارج است این یک، دو- ممکن است پاسخگویی شما به آن سوالات در دسر آفرین باشد به دلیل اینکه ممکن است یک موقع دنباله‌اش را نتوانید بیابید، یک موقع نتوانید پای قضیه بایستید، آن سوالات ایجاد اشکالات و شبهاتی بکند.

بنابراین روال دوره با آمدن کتاب عوض می‌شود و اینکه می‌گوییم این کتاب درسی است، از اینجا شروع می‌کنیم، یکسری از مسایل در این کتاب اطلاعات اضافی است مثل جهان تک‌ساختاری، جهان در اصل یک ساختار دارد؛ شعور، همه چیز در حوزه میدان شعوری است که شکل می‌گیرد، بعد می‌آید حرکت، انرژی، انرژی تاریک، انرژی روشن، ضد انرژی، ضد... همین جوری تقسیم شده به اینکه «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» (ذاریات ۴۹) این را آن‌جا نشان دادیم و ضمناً یک مطلبی هم هست علمی است ولی لازم نیست شما در کلاس راجع به انواع و اقسام انرژی‌هایی که در آسترونومی و... مورد بحث هست وارد شوید. ما بتوانیم کلیات فرادمانی را در طب کل نگر، در این شماره‌اش راجع به فرادمانی صحبت کرده است که می‌تواند چکیده... بطور کلی ما خودمان هم یک جزوه یک برگی داریم، پشت و رو است، آشنایی با شبکه شعور کیهانی، فرادمانی، این تقریباً همان مطالب، همان بروشور اینجا آمده و این کتاب هم معرفی شده و خلاصه کلام می‌بینید در قالب چکیده‌ای مثل همان اطلاعات یک بروشور که دو تا صفحه هست، قابلیت معرفی یک مسئله‌ای امکان‌پذیر می‌شود، بدون اینکه ما قرار باشد حاشیه برویم. خوب البته وقتی می‌گویند شبکه شعور کیهانی چیه؟ این دیگر می‌شود موضوع کلاس، آنجا یک

توضیح کلی داده شده که هوشمندی حاکم بر جهان هستی. ولی خوب این آنجا بطور کلی کامل نیست، کافی نیست و بایستی مورد بحث های دقیق تری قرار بگیرد. پس یک چکیده را آماده...

س: **ج:** عرض کنم خدمت تان یکی دو تا مجله ابراز علاقمندی کرده بودند، یک مجله اش را... یک چیزی هم راجع به آشنایی با کار ما را در این مجله، طب کل نگر است که اینجا یک معرفی کرده است. یک مجله دیگر هم با یکی از دوستان ابراز علاقه کرده بودند که آنها هم مطالبی را برده اند. اینها خیلی ابراز علاقه کردند که ما مرتب به آنها مقاله بدهیم، مرتب اطلاعات بدهیم، حالا قرار است جلسه ای هم داشته باشیم در رابطه با همکاری این مجله طب کل نگر که حالا انشاء الله مقالاتی را می دهیم که چاپ شود.

بنابراین به کلیات قضیه، ما خودمان باید اشراف داشته باشیم، می آید روی جزئیات، جزئیات هم از طریق کتاب و هم از طریق مطالبی که در این مدت دنبال کردیم. اگر سؤالاتی و ابهاماتی برایمان هست و بیشتر سؤالات دوره را راجع به این مطلب هدایت کنیم.

زبان تشعشات

س: وقتی توضیح می دهیم که از طریق هوشمندی برای شما لایه محافظ تفویض می شود، اصلاً قابل درک نیست، به چه شکلی، به چه طریقی می شود این را انتقال داد؟

استاد: یک مطلبی هست که شما ابتدا به ساکن نشان بدهید که زبان انسان، زبان تشعشات است و افراد در معرض تشعشات یکدیگر قرار دارند. مثال روانپزشک ها مثال خیلی خوبی است که آنها تیک های افراد را و تیک های بیماران شان را می گیرند و اینکه به زبان ساده ای هر کسی این مطلب را متوجه شود که در معرض تشعشات دیگران قرار دارد. همان مثال های ساده ای که ما در دوره یک می زنیم که در معرض افسردگی قرار بگیریم، پیش یک آدم افسرده بنشینیم ولو اینکه حرف هم نزنیم، در کنارش بنشینیم، بعد از دقایقی می بینیم که ما احساس خمودگی می کنیم. وقتی که این قضایا را متوجه شدند، کما اینکه در دنیای علم در آینده اثبات می شود که یکی از راه های سرایت نابسامانی تشعشات است.

یکی از انواع افسردگی ها، افسردگی تشعشعاتی است، بعد می شود افسردگی ذهنی، بعد می شود افسردگی روانی و بعد می شود افسردگی جسمی یعنی سه چهارتا با هم می ماند. اینها مطالبی است که در همین کتاب فرادرمانی هم هست، بعد یواش یواش زبان تشعشع و اینکه ما در معرض تشعشات دیگران هستیم، این مطلب را

متوجه می شوند قضیه چیه. و بعد از این مسئله می آید سر این مطلب که یک قضیه ای در جریان این هوشمندی، با کمک این هوشمندی و با «یار درآمد به مراعات من» گفتیم اینها حرف نیست و اینکه

«بانگ درآمد ز خرابات من یار درآمد به مراعات من»

اینها بحث شعر گفتن نیست که خواسته باشد یک حرفی زده باشد، این مراعات و تمام اینها مسایل حلقه ای دارد.

بنابراین در این قضیه ما حفاظ داریم، تمام سیستم های درمانی بزرگترین مشکل شان انتقال بیماری ها به خودشان است. حالا کسانی که با شاخه ها کار کردند، اطلاعات دارند این را می دانند. چند تا از دوستان این را اطلاعات دارند؟ یکی از مسایل و مشکلات شاخه های مختلف درمانی انتقال بیماری به آنهاست^{۱۵} دقیقه ایمنی ندارند، وقتی کار می کنند در معرض نفوذ موجودات غیرارگانیک- که ما حالا در وهله اول به یک نفر در کوچه نمی توانیم این را بگوییم، می گوییم همان تشعشعات- و بعد هم بحث تشعشعات قرار می گیرند و بعد از یک مدتی این نابسامانی ها روی آنها هست،

بنابراین این قضیه می ماند و منوط می شود به تست، اجرا و در عمل. پس توضیحات داده می شود، لایه محافظ جنسیت آن آگاهی است، روی ما اعمال می شود، یک عده ای هم لایه محافظ شان را می بینند، اجرایش را کما اینکه الان هم در همین دوره هم برای این کارمان حفاظ اش را دوستان دارند تجربه می کنند. هر قضیه ای را که ما بخواهیم دنبال کنیم حفاظ خاص خودش را دارد. حالا با مسئله حفاظ ها، باز در دوره ۷ متوجه این مسئله بیشتر می شویم، چون آنجا چند تا حفاظ جدید را تجربه می کنیم، سعی می کنیم که چراغ را خاموش کنیم، دوباره مثل دوره ۲ حفاظ هایی را که اجرا می شود، حفاظ را باز نگاه کنیم، ببینیم وقتی در یک موردی صحبت می کنیم، فرضاً در مورد اعوذ بالله یا حلقه ها و حفاظ های دیگر اینجا یک تستی بکنیم تا این مسئله بیشتر برایمان ملموس شود.

اما حالا الان برای یک نفر که الان به ما برخورده ما اصول کارمان را می گوییم این است، این است، این است و به این مطلب ما اینجوری اعتقاد داریم. همه مکاتب، همه سیستم های فکری اینطوری هستند، می گویند ما اینطوری فکر می کنیم «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا» (انسان ۳) ما این را می گوییم و این هم اثباتش، این هم کارش، این هم راندمانش، این هم کار با بیمارها، همه اش را می تواند مورد بررسی قرار بدهد. تعریفی را که می کنیم اینجا در دنیای اشراق است، در دنیای ادراک است، همان مسئله ای است که نمی توانیم

مزه گاز زدن سیب را به او انتقال بدهیم. این تعریف ها را دارد، مطابق این قضیه کار می کنیم و این مراحل را باید طی کنیم، یعنی باید بیاییم یک سوگندنامه بنویسیم، بعد لایه محافظ بگیریم و بعد بلافاصله برویم شروع به کار کنیم و این قضیه نیاز به هیچ ممارست، تمرین و چیزی ندارد. این اصولی است که آنها با این برخورد می کنند، تست می کنند چون بعضی ها ممکن است فکر کنند مکانیکی است، یعنی بگویید اینها الان می چسبانیم.

پیوستگی آیات

س: در قرآن یک سری سوره ها هستند که در ابتدایش حروف است که رمز است این چگونه است؟

استاد: آنهایی که به این صورت است، در بحث طلسم مکانیزمش را متوجه شدید که جاری شدن طلسم ها بعضی ها با شکل است، بعضی ها با عدد است، با حروف است، بعضی ها با انجام مراسم خاص است، اینها در واقع جزو لاینفک یک سوره است و یکی از همان کارهایی که انجام می دهد جلوی یکسری مسایل را می گیرد، بنابراین ما خودمان اعتقاد داریم که سوره را نباید تکه تکه کرد، اعتقاد داریم که یک چیزی را جدا می کنند و تابلویش می کنند و به دیوار می زنند، اعتقاد داریم و قبلاً هم راجع به آن صحبت کردیم. مثل چشم می ماند که خیلی هم قشنگ است ولی اگر از کاسه سر بیاوریم بیرون خیلی زشت می شود، خیلی وحشتناک است.

این مسئله را ما یک چیزهایی دریافت کردیم که نباید جدایش کرد، همان کلیتش و باید در جای خودش به آنها نگاه شود و اینطور نیست که اینها را تکه تکه کنیم و یک تکه بگذاریم اینجا، یک تکه بگذاریم آنجا، اینها را نمی شود جدا کرد. کلیتش یک جور حفاظ دارد، وقتی جدا جدا می شود، مسایل به یک شکل های دیگر درمی آید. یکی از علل درگیری های زیادی که داریم، یکی اش همین است، ایجاد کثرت در آیات است، از هم جدا شدنش آن پیوستگی اش که یک حفاظی ایجاد می کند، از بین می رود. غیر از این حفاظ هم چیزهای دیگر می خواهد «فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من شیطان الرجیم» (نحل ۹۸) تازه آن را هم می خواهد.

ادامه س: سوال ایشان در مورد حروف مقطعه بود، من ربط اش را متوجه نمی شوم!؟

استاد: توضیح دادم در مورد طلسم، ربطش این است که طلسم می خواهد یک مسئله ای را جاری کند، قضیه ای را می خواهد جاری کند حالا یا مثبت یا منفی. در اینجا هم این مسئله ای که هست با گفتن این قضیه استارت هایی می خورد که جریاناتی را برای خودش در جهت حفاظ و اینها راه می اندازد که جزو لاینفک آن سوره شود. وقتی جدا می شود، تکه هایی را از یک سوره جدا می کنیم می آوریم بیرون، از آن چیز اصلی اش جا

مانده، جدا شده از آن حفاظ اصلی خودش برخوردار نیست، حملات و مسایل خاص خودش را دارد. یعنی آن کاری را انجام می دهد که آن کار در جهت یک پیوستگی و یک حفاظ کلی است.

دانش پژوه: منظور شما این است که آیات از توی سوره جدا نشود؟

استاد: آن مسئله دومش، حالت اولش این را جاری می کند، پیوستگی اش؛ فرض کنید یک ساختمان بتن آرمه، بهم بافته شدن میلگردها هست که استحکام آن ساختمان را تعریف می کند، این بهم بافتگی و پیوستگی را وقتی که اینجا ما از هم جدایش کنیم، آن استحکام را ما نداریم و بهم بافته شده این قضیه تعریف دارد، معنا دارد. کاربری اش وقتی که بهم بافته است ما کمتر در معرض مسایلی هستیم، جدا جدا، تکه تکه اش می کنیم و از آن تابلو درست می کنیم، بار حمله خاص خودش را پیدا می کند.

س: **ج:** یک سوره یک جوری شروع شده، یک جوری خاتمه پیدا می کند، بهم بافته شده است خودش بافته شده، حالا کلیتش آن یک ماجرای دیگر است ولی کل یک سوره ما این دریافت را داریم که جدا جدا و تکه تکه نباید بشود. **ادامه س:** **استاد:** شما شنیده اید می گویند قرآن را باز نگذارید؟ بطور کلی یکسری مسایل در این قضیه هست که بیشتر ادراکی است، مثلاً ما از یک چیز جدا که به عنوان تزئین از آن استفاده می شود ما چیز خوبی نمی گیریم. این چیزی نیست که استدلالی باشد، یک مسئله ادراکی است، باید حس کنیم، که بعضی از دوستان حس می کنند.

س: مثلاً آیت الکرسی که استفاده می شود؟

ج: به طور کلی وقتی به این شکل درمی آید، کما اینکه دارید می بینید یواش یواش آن مسئله اش حالت یک نماد پیدا می کند، می شود یک نماد مثل خطوط هیراگانا، کاتاگانا، کانجی، حروف چینی که یک نماد است و می نویسند و یک چیز دارد یعنی آنجا می بینند، نمی خوانند این دیدنی است با دیدن اینها معانی را دریافت می کنند، خواندنی است در وهله اول، خطی است دیدنی، چشمی، این بخش توضیح اش مشکل است. این وقتی به صورت نماد درمی آید یک ماجراست وقتی در قالب حروف است یک ماجرای دیگری دارد، نباید به صورت نماد دربیاید بیرون. وقتی به صورت نماد درمی آید- الان مثلاً همه چشم شان عادت کرده، یک تابلو می بینند، این را به عنوان منظره می بینند، این را دقت کردید؟ مثلاً «و ان یکاد الذین کفروا...» دیگر شده یک نماد، حالا یک جایی به صورت تزئین درمی آید...

س: **استاد:** نه دیگر این قرار نیست به صورت نماد شود، نمادش یک تشعشعی دارد، آن یکی یک تشعشعی... شما در عمل می بینید که این کار تاثیر مثبت داشته یا منفی؟..... قبلاً یک اشاره ای به این مطلب داشتیم، بحث نماز و این مثال را خدمت تان زدم، این مطلب را هم یک بار دیگر خدمت شما توضیح دادم، مثال چشم را هم یک بار خدمت تان عرض کردم. الان به نظر شما این حرکت تاثیر مثبت داشته یا تاثیر منفی داشته؟ الان نمی خواهم جواب بدهید، می خواهم بررسی کنید ببینید این تاثیر مثبت داشته است یا منفی؟ حالا این را بررسی کنید، بعضی از دوستان تشعشعات این موضوعات را گرفتند، بقیه دوستان هم توجه کنند، عجله نیست چون یک بحث خیلی مهم است و بحثی است که ما مشکل می توانیم جا بیندازیم برای همین هم زیاد واردش نشدیم و نمی شویم، ولی به طور کلی بد نیست ما هم روی یکسری نکات توجه داشته باشیم تا ببینیم چه جوری است.

س: منظورتان این است که اگر باز بماند ممکن است موجودات از آن استفاده در جهت طلسم کنند؟

ج: تشعشع اش فرق می کند، در قبال کارهایی که ما می کنیم سهل انگاری است، یک جا این است، یک جا آن است، تشعشعات فرق می کند.

من الان یکدفعه یاد یک موضوعی افتادم همین جا و جالب این است که من ندیدم از انجیل و کتاب مقدس همچین استفاده ای شود، من همین الان این به ذهنم آمد، مطلقاً همچین چیزی ندیدم که مثلاً در کلیسا، در جاهای دیگر که بریده هایی از کتاب مقدس حالا عهد عتیق، عهد جدید، من ندیدم که این کار شده باشد. جداگانه به در و دیوار و تابلو... ولی مثل ما مرسوم نیست.

س: ^{۲۰ دقیقه} **ج:** بررسی آیه به آیه آن یک ماجرای دیگر دارد که اصولاً دریافت معرفت آن است چون خواه ناخواه، باید آیه آیه کشف رمز شود، معرفتش دربیاید بیرون، آن خللی وارد نمی کند، اما در این مسئله هست. بالاخره از بحث اصلی کاملاً جدا شدیم، برگردیم سر قضیه، منتها این در ذهن شما باشد روی آن تحقیق کنید ببینید دریافت ما درست است یا درست نیست، آیا شما هم همین مسئله را دریافت می کنید.

گزارش: **ج:** یکی از مسائلی که ایجاد مشکل می کند همین آیات جدا شده است که روی پلاک ها و.... پسر ایشان با دیدن این قضیه حالش بد شده است. حالا کاری نداریم، این بحث ها را بخواهیم، بعداً... یک ارتباطی را هم در بحث همین لایه برقرار کنیم.

س: **ج:** ما در آن بخشی که صرفاً جهت اطلاع نوشته بودیم، چون تقریباً یک مطلبی است که روانشناسی هم به آن اعتقاد دارد، در مورد آن یک تکه اش که نوشتیم، واکنش دفاع روانی، انواع و اقسام چیزهایی که هست، ما آن را گذاشتیم که ما وارد حریم روانشناسی نشده باشیم، آن را صرفاً برای اطلاعات شما نوشتیم، کسانی که بخواهند تحقیقات کنند می توانند به متون روانشناسی، واکنش دفاع روانی مراجعه کنند چون ما صلاحیت اظهار نظر را نداشتیم بحث را واگذار کردم به خود روانشناسی. یک ارتباط، در این ارتباط دوباره لایه حفاظ سه لایه را یکبار با هم تجربه کنیم ببینیم چه جوری است.

ارتباط لایه حفاظ

ممنون و متشکر، دوستانی که حفاظ شان را متوجه شدند، دستشان را بلند کنند؟ یک جورایی بعضی مواقع سمبلیک است، حالا بالاخره حفاظ شد یا خیر؟ حالا یک بار دیگر هم انجام می دهیم، در منزل هم انجام می دهیم.

مربی و امانتداری

یک مطلبی را می خواهم عنوان کنم که فراموش نشود، بحثی است که افرادی که در بیرون با مسترها برخورد می کنند طی مدت گذشته برای ما تجربه خوبی شده و این صحبت را قرار بود در ترم های بالاتر داشته باشیم بعد از اینکه یکسری مسایل جا افتاد. اما به دلایلی این مطلب را زودتر انداختیم بخاطر اینکه برخورد از بیرون و آنچه را که از بیرون روی ما نظاره می کنند، متاسفانه به علت اینکه نمی دانند ما چه پروسه ای (process فرایند) را طی می کنیم، می تواند برای افرادی که از بیرون برخورد می کنند ایجاد شبهاتی کند البته حق با آنهاست.

معمولاً با یک سیستمی که برخورد می کنند می خواهند ببینند چی به چی است و می شنوند که مستری هم دارد، می خواهند با بررسی آن مستر رفتار، گفتار، پندار، کردار و همه چیز یک سیستم را محک بزنند. دیگر آن که ما چه روندی را می خواهیم طی کنیم با مستر قضیه، یک پله هایی را آمده، درست است بحث عرفانی است ولی حالا حالا باید بیاییم جلو تا یک چیزهایی ظاهر پیدا کند، ۶، ۷ دوره اولیه همانطور که می دانید فونداسیون است، فقط فونداسیون است، هنوز در فونداسیون هستیم، اما یک نفر که از بیرون می آید، این چیزها را نمی داند، خیال می کند مستر یعنی اینکه الان می آید با یک عارف برخورد می کند و بعد ماجراهایی از این قبیل.

به طور کلی بحث این قضیه آنها می آیند و یک ظاهری را می بینند و متناسب آن ظاهر یک قضاوت هایی می کنند. درون چیه، فرد چه دریافت هایی دارد، چه ادراکاتی دارد برای آنها در وحله بعدی قرار می گیرد. چرا؟ چون ناخودآگاه تصور هر انسانی این است که ظاهر باید تناسبی با باطن داشته باشد البته شاید هم این درست است. اصولاً در تمام دنیا مسئله ای داریم به نام (پکیجینگ) packaging و مسئله ای داریم که به طور کلی پوشش، حالا در صنعت و تجارت بحث پکیجینگ یک بحثی است که رقم قابل توجهی از قیمت یک کالا را به خودش اختصاص می دهد. مثلاً یک چیزی حدود ۲۰٪ قیمت را حتی در جاهای دیگری به این صورت این مطلب را به خودش اختصاص می دهد.

حالا این یک بحثی است که اینجا نمی خواستیم داشته باشیم، جای ارتباط ظاهر و باطن بعدها بود، اما به عنوان یک اشاره آن هم به دلیل برخوردهای بسیار زیادی است که افراد با ما که از بیرون آمدند، می گویند آره ما با مسترهای تان صحبت کردیم و بعد مواردی را اشاره می کنند که می خواهند به نوعی طعنه هایی بزنند. حالا ما بعداً آنها را متقاعد می کنیم کاری نداریم، دوستانی که می آیند حتی کلاس یک مان را می آیند و داریم کسانی را که این صحبت ها را دروه یک شان با من کرده بودند الان خودشان دوره مستری را گذراندند.

ما هم بحث جاذبه و دافعه و بحث بلوغ روانی و بلوغ عرفانی، چند تا چیز هست که باید بهم پیوسته شود و آخر دفعه ما یک نتیجه را از آن بگیریم. اما متأسفانه در بیرون به ما مجال نمی دهند و ما قبل از اینکه بخواهیم به یک کاری پله پله بیاییم برسیم و حالتی باشد که هر حرکتی می کنیم آن حرکت عاشقانه باشد احساس زور و اجبار نکنیم چون «الانسان حریصاً ما منع منه» هرچه حالت زور پیش بیاید متأسفانه با بن بست برخورد می کنیم. فقط در یک کلمه آن هم این است که رفتار، گفتار، کردار، همه چیز باید متناسب با شعور الهی باشد. الان ما امانت دار هستیم، امانت شعور الهی را ما داریم می کشیم و رسالت سنگینی گردن مان هست و با دیدن ما می خواهند پی به شعور الهی ببرند، ما نمی خواهیم بگوییم که این درست است و آنها کار درستی می کنند اما متأسفانه اینطوری هست یعنی می خواهند من را نگاه کنند و حقیقت بزرگی را دریابند و این واقعاً رسالت مشکلی است، برای افرادی که به ظاهر بینی عادت کردند و بحث نگاه ظاهر را در وهله اول ترجیح می دهند.

بنابراین من فرصت را می خواستم مغتنم بشمارم تا وقتی می آییم آن بحث اساسی و اصلی مان را با هم شروع می کنیم این مطلب را در نظر بگیرید که ما در انتظار هستیم و افراد اولین قضاوت شان روی ما، روی پوشش ماست و تا حد امکان این مطلب را داشته باشیم. مطالب بسیار بسیار زیاد است در این قضیه صحبت های زیادی می شود ولی ما توضیحات را می دهیم، از این طرف که این توضیحات، از آن طرف هم خودمان این

مطلب را بدانیم که خیلی ها جذب و دفع شان به مسئله ما ارتباط دارد، آشتی شان با شعور الهی به مسئله ما ارتباط دارد. بنابراین مراعات لازم را در این خصوص داشته باشیم و این بسته بندی- اینجا از نوع پکیجینگ (packaging) نگاه می کنیم که ببینم چه اصولی برای پکیجینگ (بسته بندی) هست. وقتی که یک مسئله ای به خودی خود ارزشمند است و در حد بیت الله در یک جایی صحبت می کنیم، آنجا نتایجی می گیریم که اگر ما بیت الله هستیم و به ادراکش رسیدیم، در مورد پکیجینگ آن باید متناسب با آن قضیه بیت الله بودنش باشد. یک مقداری فاصله داریم تا این فاصله را پر می کنیم و آن ادراکات حاصل می شود، بتوانیم یکسری قضایا را که برای یک عده ای ایجاد دافعه می شود اینها را مراعات کنیم.

فرهنگ خودنمایی

یکی از علل شکست در ورزش

س: خود این مطلب ظاهرسازی نمی شود؟ **ج:** یک مطلب هست که ما نمی خواستیم ظاهرسازی شود برای همین هم روی این مسئله زیاد صحبت نکردیم و گذاشتیم بیابند، بیابند و مطالبی را صحبت کنیم؛ مثلاً در دوره ۴ فرهنگ جلب توجه را با هم صحبت کردیم، در جمع و در فرد و دیدیم که یک جامعه ای که نیاز دارد به جلب توجه فرد به فردش و کلهش را، ورزش آن را نگاه می کنیم مثلاً علت شکست ورزش ما چیست؟ چرا ما در فوتبال شکست می خوریم؟ به دلیل اینکه هر کسی می خواهد جلب توجه مخصوص خودش را داشته باشد از تیم جدا می شود، وحدت گروه گسسته است، دو تا عضو ما چشم دیدن ما را ندارند، هر کدام هم می خواهند آقای گل شوند! دروازه بان هم می خواهد آقای گل شود یعنی بیاید وسط گل بزند!

بنابراین فرهنگ خودنمایی بر ما غلبه دارد و همین هم باعث می شود که ما در کار جمعی نتیجه نداریم. در کار فردی هم به دلیل همان فرهنگ خودنمایی نتایج مان خوب است، در کار فردی بخاطر اینکه به بهترین وجهی می شود مسئله خودنمایی را آتشی زیرش ریخت و جوشش آورد و به قولی شیرش کرد یعنی در این فرهنگ می توانیم از طریق شیر کردن نتایج خوبی داشته باشیم، ولی اگر نتوانیم از این مسئله جلب توجه استفاده کنیم- مثل کار گروهی- آنجایی که می توانیم بت سازی کنیم، می توانیم نتایج خوبی داشته باشیم؛ هندوانه ها را بزنیم زیر بغل فرد و برود یک حرکتی بکند.

لذا یک جامعه ای که بیمار است مسایل بسیار زیادی دارد و اگر حالا در ورزش همه صحبت می کنند ولی این صحبت را ندارند، صحبت از بین بردن فرهنگ خودنمایی را ندارند، نیاز به خودنمایی، نیاز به خودنمایی

بحثی نیست که در جایی روی آن صحبت شده باشد، ولی هست یا نیست؟ انرژی نوع دوم، ما گرسنه ایم، در فقر انرژی بسر می بریم، فقر انرژی مان انرژی نوع اول نیست، انرژی نوع دوم است این فقر که از بین برود نیاز به خودنمایی از بین می رود، نیاز به خودنمایی از بین رفت یکسری مسایل حل می شود.

س: **ج:** من فرمایش شما را نگفته قبول دارم، آن درست است، بخشی است که، مسئله ای است که ما قبول نداریم که شما کاری را بکنید که به آن اعتقاد ندارید، ایمان ندارید من هم برای همین گفتم که جایش اینجا نبود، اما یک جایی ایثار قرار است بشود، دنیای عشق است دیگر، شما بخاطر یک نفری که از دور می خواهد بیاید با شعور الهی آشنا شود، اما بجای اینکه بیاید با معرفت موضوع آشنا شود، چند درصد این موضوع را می دانند که باید به معرفت نگاه کنند؟ اندیشه مهم است نه صاحب اندیشه، یکی از این اصول گفتیم اندیشه مهم است نه صاحب اندیشه، چند نفر این را می دانند؟ یک اصل ساده است ^{۴۵ دقیقه} نمی گوییم کی می گوید، می گوییم چی می گوید، چند نفر این را می دانند؟ خیلی ها هم می آیند اینجا از قیافه من خوشش شان نمی آید از این در می روند، مسئله خوشتیپی را که در نظر نمی گیرند!! آن جای خودش! می دانید چرا؟ چون آنها ایده آل ها و تصوراتی از ظاهر دارند که آن ظاهر ممکن است برآورده نشود.

فرد یا اندیشه فرد؟

بنابراین از بیماری های اجتماعی ما، یکی اش این است که در اینجا فرد مهم است نه اندیشه فرد. لذا می آیند اینجا وقتی که فرد مهم است، خوب چه چیزهایی از فرد می توانند بدست بیاورند؟ یکی اش همین بحث ظاهر است، آنجا نگاه می کنند که «این چه مستری است؟! این چه فلانی است؟!» در حالیکه ما می خواهیم آنها را با شعور الهی آشنا کنیم، آنها روی لباس پوشیدن من نظر می دهند، راجع به ظاهر من دارند نظر می دهند. فرض کنید بیایند ببینند من آستین کوتاه پوشیدم، دیگر نمی گویند که این teenager (نوجوان) است و حق اش است!! می گویند «ا ا ا...» در حالیکه این مسایل ربطی ندارند.

س: **ج:** حالا هر جامعه ای یک فرهنگی دارد یک چارچوبی دارد، یک مسایلی دارد، قضایای مثبت و منفی پشت این قضیه است اما بحث ما این است که ما در هر گوشه دنیا باشیم، الان بگویند یک فکری، یک مکتبی در یک گوشه دنیاست ممکن است اگر ما هم برویم با آنها برخورد کنیم، به این مطلب اگر تجهیز نباشیم اول ظاهر آنها را بررسی می کنیم، این اجتناب ناپذیر است، ربطی به مسایل ما نداشته باشد. فرض کنید یک مکتب عرفانی فرضاً در آمریکا هست، بگوییم برویم ببینیم تئوریسین این قضیه کیست، بعد برویم ببینیم یک

خانمی است، در فرهنگ آنجا مهم نیست که چی می پوشی، بعد ببینیم با یک تیپ آمریکایی آنجا نشسته است. من اگر به آن اصلی که آنجا نوشتم ادراک کامل نداشته باشم، چکار می کنم؟ می گویم «به! این می خواهد به من عرفان بگوید! ولش کن! خداحافظ!» از همان جا برمیزگردم، مثل می گویم.

دانش پژوه: در تمام دنیا هم اگر دقت کرده باشید کسانی که اهل عرفان هستند پوشش خاصی دارند.

استاد: بطور کلی ما یک مطلب مهمی داریم، آن مطلب مهم اصالت اندیشه است و بعد می خواهیم اصالت معرفت را بدست بیاوریم، می خواهیم افراد را کنار بگذاریم، حذف «من» که گفتیم، یک جایی می رسد به اینکه دیگر من و شما مهم نیستیم «پرواز را بخاطر داشته باش پرنده مردنی است» دیگر من و شما مهم نیستیم، موضوع شعور الهی است، اصلاً من کیم؟! شما کی هستی؟! اصلاً اینها مهم نباشد، اما تا آنجا فاصله داریم، تا آنجا یکسری مسایل ایجاد دافعه می کند و به عنوان یک مربی وقتی می خواهیم در یک کلاسی قرار بگیریم، در معرض دیدی قرار بگیریم، یک سادگی، سادگی همه چیز را پشتیبانی می کند.

س: **ج:** باید کیفیت باشد، ما هم الان مشخص شد که باید راجع به چه چیزهایی کار کنیم، جزو وظایف مان است؛ بحث اصالت اندیشه است، بحث تطابق باطن و ظاهر، بحث بیت الله است، بحث بلوغ عرفانی است، بلوغ روانی است، این چیزهایی که صحبت کردیم، بحث جاذبه و دافعه است و چند موضوع دیگر.

دانش پژوه: یکی از مسترهای عزیز زحمت کشیدند و من واقعاً از ایشان سپاسگزار هستم، برای درمان به منزل یکی از آشنایان ما آمدند ولی آن آشنا چون دنبال بهانه می گشت ظاهر ایشان را چوب کردند و حتی جلوی دخترشان ایستادند که این کلاس ها را نرود! این بینش جامعه ماست و بحث همان ایثاری که شما فرمودید و طلب انرژی نوع دوم کم رنگ تر شود، همه این مسایل خود به خود حل می شود.

استاد: بهرحال یک مسئله ای است که در این مدت ما تجربه کردیم، تلفن هایی شده است- همانطور که شما می فرمایید- کسانی که درمانگاه خواجه عبد الله رفته بودند، جاهای دیگر رفته بودند، بعد می بینید آنجا هیچ نقشی نگرفتند، همین که شما می گوید. زنگ به من زدند «که خوب همه اینها درست، قبول کردیم، اما فرضاً این که معرف شعور الهی است نباید مراعات یکسری مسایل ظاهری را داشته باشد؟!» یعنی قبول کردند که کار دارد انجام می شود.

بهرحال ما باید بین این قضایا یک تعادلی ایجاد کنیم، یک تعادلی را برقرار کنیم، اگر امانتدار شعورالهی نبودیم، یک ماجرای دیگر بود، اما الان یک اینثاری، من می خواهم بگویم اینثار، چرا؟ چون من شخصاً تا شما به چیزی ایمان نیاورید، آن را نمی توانم توصیه کنم. شما باید شخصاً بدانید که چرا می خواهید این کار را بکنید و آن زمانی است که انسان به یک چیزی رسیده باشد «قدر خویش نشناخته ای یعنی چه» یک بیت الهی پیدا کرده باشد، چیزی است که در آینده می خواهیم برویم به آن برسیم، الان حرف زدن در موردش فایده ندارد. بنابراین تا آن زمان این خودش به عنوان اینکه ما امانتدار امانت بزرگی هستیم، برای احترام به این امانت ما یک چیزی داشته باشیم که ایجاد دافعه نکرده باشیم.

نگاه به ظاهر

دانش پژوه: ما به یک نفر اتصال دادیم تلفنی، درمان شده عالی، اصرار دارد که بهر صورتی که شده ما را ببیند، می گوید یک جایی قرار بگذاریم همدیگر را ببینیم.

استاد: من این قضیه را خودم بسیار داشتم، مخصوصاً سال های گذشته که ارتباط راه دور... و ما هدف مان انجام کار بوده و اصرار داشتند که «حاج آقا ما ببینیمت! حاج آقا! حاج آقا!» بله واقعیتش این است، که آنها تا حالا از این حاج آقا طاهری الان یک تصویری دارند، مخصوصاً ما در بعضی شهرستان ها هم کار کردیم که بیشتر جنبه های مذهبی داشتند، اصرار که ما باید بیاییم و بحث قدوم متبرکه و اینجور صحبت ها، من که می دانم جا می خورند، اما انکار و از آنها اصرار و در مواقعی بعداً اعتراف کردند که جا خوردیم، بعداً که به نوعی آمدند می گفتند که ما تصورات خاصی داشتیم و قضایای خاصی بنابراین بدانیم - نمی دانم بگویم درست یا غلط - ولی مردم از این مسایل برداشت های خاصی دارند، انتظارات خاصی دارند و خیال می کنند که کسی که حامل شعور الهی است باید چه ظاهری داشته باشد.

دانش پژوه: من خودم انتظار داشتم که شما را با یک ریش بلند و موی بلند ببینم، اولش هم اصلاً از شما خوشم نیامد ولی بعداً یاد گرفتم که ما نباید از ظاهر افراد قضاوت کنیم، حالا ما باید تن بدهیم به خواسته کسانی که درست فکر نمی کنند، آیا این تن دادن اشتباه نیست؟

استاد: من باز هم عرض می کنم خدمت تان، من بحث شما را قبول دارم، اما ما در یک انقلاب فکری هستیم، در یک رنسانس هستیم تا زمانی که ما به او حالی کنیم که اندیشه مهم است نه صاحب اندیشه، این زمان می خواهد. تا زمانی که خودمان متوجه یکسری مسایل شویم که بعد ببینیم باید اینجوری باشیم، باید آن

جوری باشیم، باید چه طوری باشیم، این یک پروسه دارد. بنابراین من خودم به زمان خاص خودش قائل هستم اما بهرحال برای اینکه ما ایجاد دافعه نکنیم و کار انجام شود، یک مقدار مراعات به کسی صدمه نمی زد، لطمه نمی زد.

چگونگی معرفی دوره ها

دانش پژوه: اصلاً در بحث ظاهر هم نه، به عنوان مستر هم نه، ما می خواهیم این شبکه را معرفی کنیم. مثلاً من دارم می گویم «آدم دوره ۲ تضادهایش برطرف می شود، خیلی خوب می شود» ما اینها را توضیح می دهیم. بعد از من می پرسند «تو خودت تضادهایت برطرف شده؟» شاید من تضادم برطرف نشود ولی او در این راه خیلی زودتر تضادش برطرف شود، من چه جوابی دارم به او به بدهم وقتی که او می بیند من هنوز با خیلی از مسایل در تضادم!

استاد: مسئله همین بود که برای افراد، مخصوصاً مسترها، خیلی اهمیت دارند و می خواهند یک مستر را ببینند، یکدفعه ببینند یک عارفی جلوی آنها ایستاده است و اینجا ما یک دورنمایی را که ترسیم می کنیم، همان دورنمایی است که ما عیناً خودمان با آن برخورد کردیم یعنی دقیقاً همین طور است، که از چه نقطه نظرهایی، به چه زوایایی، به چه صورتی، این تغییرات پیش آمده و اصولاً آن که فکر می کند الان می آید با یک عارف برخورد می کند، اصلاً شناختی از انسان ندارد، شناختی از عرفان ندارد، شناختی از هیچی ندارد و می خواهد تخیلی صحبت کند. شما می توانید تصویر کنید که فرضاً در عرض یک ماه و نیم فرضاً در دوره ۲ ما با مقوله بیماری های روان تنی، با مقوله رفتارهای دوگانه، عملاً آشنا می شویم، حالا می فهمیم که رفتار دوگانه داشته باشیم یا نداشته باشیم، این خودش هم بینش می دهد، حالا کاری ندارم که در آنجا کمک کردند که ما به این بینش برسیم. اسکن به چه صورتی و با چه زبانی ما را متوجه یکسری مسایل کردند و همین طوری دوره به دوره ما می توانیم برایشان یک تشریحی کنیم.

اما مسئله اینجاست که به طوری کلی من خودم کسانی که می آیند و می خواهند یک ایده ای داشته باشند از دوره ها- چون می بینید ما هیچ بولتنی، بروشوری نداریم- ما می گوییم کار ما با شما مشروط است شما یک دوره را دنبال می کنید طبق جدول زمانبندی، اگر خوب بود دوره بعد هم ادامه می دهیم، خوب نبود شما را به خیر و ما را به سلامت. می آید دوره بعدی دوباره همین طور، بعدی، بعدی تا هر جایی که می توانی استفاده کنی، به دردت می خورد می آیی. اینجا نه مسئله سرسپردگی هست، نه مسئله مرید و مرادی هست هیچ کدام از

آن مسایلی که در عرفان سنتی ما هست، در اینجا نیست، اینجا هر کسی تا هر جا به دردش بخورد می آید، استفاده می کند، هر وقتی به دردش نخورد نمی آید. این است، جواب ما به اینها همین جوابی است که من همیشه می دهم، می گوید «دوره بعد بیایم؟» ما یک دوره را با شما قرار داد می بندیم، این دوره هم تعریفش این است ^{یک ساعت} از اینجا می آییم تا اینجا می آییم تا اینجا، بعداً اگر دوست داشتید دوره های بعد بحث خودشناسی است، می توانیم با همدیگر ادامه بدهیم، تا هر جایی شما دوست داشتید. این مسئله اش به این صورت است و آنها می آیند ظرف یک دوره تقریباً با همه دوره ها آشنا می شوند، متوجه می شوند مسئله انسان چطوری است، تعریفی از انسان بدست می آورند کم و کیفی از قضیه دست شان می آید تا بهتر بتوانند قضاوت کنند و تصمیم بگیرند.

دانش پژوه: پس شما می فرمایید ما یک ریش مصنوعی بگذاریم تا حالا این مطلب جا بیفتد!!

استاد: نه! نه! نه! بفرمایید خانم کسای زاده

خانم کسای زاده: این تصور که کسی انتظار داشته باشد فرضاً شخص شما دارای محاسنی باشید و ظاهر خاصی باشید، بیشتر بین عوام است، یک اندیشمند به نظر من اگر که بخواهد بررسی کند، اینطور بررسی می کند که این فرد که دارای کمالات روحی است آیا از متانت ظاهری برخوردار است یا نه؟ و الان که ما می بینیم شما خودتان در پوشش تان و در ظاهرتان دارای این متانت و سادگی و وقار هستید. من فکر می کنم سطح انتظار شما از دیگران هم همین باشد، نه اینکه آقایان محاسنی بگذارند و خانم ها یک صورت خاصی پیدا کنند.

استاد: نه اینطوری نیست که ما این کار را بکنیم چون این خودش دوباره تشعشع منفی دارد. وقتی که ما بخواهیم فرضاً آن کاری را که شما می فرمایید انجام بدهیم تشعشع منفی دارد. چرا در عرفان ما این همه راجع به ریا صحبت شده؟ می دانید خیلی صحبت شده، به دلیل اینکه آن ظاهرسازی که می شود تشعشع منفی دارد، ما نمی خواهیم تشعشع منفی ایجاد شود ولی ولی نه آنقدر که برای طرف در دم دافعه ایجاد شود نه آنقدر که تشعشع منفی ایجاد شود، تعادلی، به نسبت اینکه تا اینجا ما به ارزش درون یک مقداری پی بردیم، حالا از نقطه نظر بلوغ روانی به یک جایی رسیدیم که یک چیز معقولی را رعایت کنیم..... دارم عرض می کنم تا حدی که تشعشع منفی ایجاد نشود و آن طرف هم دافعه ایجاد نشود، این یک مسئله ای است تا ما در یک جایی خودمان ارتقاء پیدا کنیم، این را اصلاح کنیم، اصلاح کنیم بدون تشعشع منفی.

آشنایی با عرفان کمال و عرفان قدرت

س: ج: ما یک اطلاعات کلی داریم، اطلاعات کلی هست ولی یک موضوعی هست که فرضاً راجع به بعضی شاخه ها صحبت می شود، ما اگر بخواهیم بیاییم توضیح بدهیم، توضیحات ما اینطوری می شود که یعنی آنها بد هستند، ما خوبیم، یعنی اینطوری می شود. مثلاً من اگر واقعاً قرار باشد صحبت کنم، اصلاً صحبت نمی کنم، به طور کلی یک چیزهایی را می گوئیم، بهر حال ما فقط می توانیم معرف کار خودمان باشیم، کاری به شاخه های دیگر نداریم ولی حالا اطلاع داشتن خود شما بد نیست، با یکسری از مسایل؛ بعضی شاخه ها با روح کار می کنند، منتها می گویند روح های متعالی، بعضی های دیگر چطور. انرژی درمانی پولاریتی تراپی را هم که خودتان می دانید و جزو درس تان هست و می گوئید.

بنابراین بطور کلی ما سیاستی که در این قضیه داریم، سیاست معرفی کار خودمان است، اما اگر یک کسی خیلی اصرار داشت، بهر حال می توانیم بگوئیم اینها این شاخه هایی هستند که با روح کار می کنند، ما با روح کار نمی کنیم، شاخه هایی هستند که در بحث پرواز روح هست، حفاظ ندارند، آلوده می شوند و بعد هم آن چیزی را که می گویند می بینیم و آی رفتیم آسمان هفتم و آسمان سوم و آسمان چهارم و این حرف ها، می گوئیم بیایید ببینیم چی بلد هستید؟

تعریف هفت آسمان

آسمان دوم، آسمان سوم تعریف ما؛ گاو صندوقهای اطلاعات هستند، هفت آسمان یعنی اطلاعات کل جهان هستی. معراج یعنی چی؟ با تعریف هایی که کردیم وقتی می گویند به معراج رفت، یعنی اطلاعات هفت آسمان را به او دادند، از کجا آمدیم؟ چرا آمدیم؟ کجا می رویم؟ این را به او دادند، به او گفتند. یکی وقتی می گوید من تا آسمان چهارم رفتم، تا آسمان سوم رفتم یعنی ۳/۷ از این اطلاعات را دریافته، آسمان چهارم یعنی ۴/۷ از اطلاعات از کجا آمدیم؟ چرا آمده ایم؟ کجا می رویم؟ را دارد. بله در لحظه است، بعد می گوئیم چی بلد هستید؟ قبلاً می گوید که «نور بود، قصر بود، بهشت را نشانم دادند» خوب حالا چی بلد هستی؟ اطلاعات نو، اطلاعات جدید، اطلاعات تازه، از این صحبت کن، می بینید هیچ اطلاعاتی نیست.

یکی از مسایل و مشکلات ما با مکاتب و عرفان های قدرتی، در غرب کشور حالا زادگاه خود ما هم مهد عرفان قدرتی است، همین مطلب است، هزار جور قدرت بعد وقتی می آی پای صحبت چی بلدی؟ می بینیم که هیچی بلد نیست؛ از کجا آمدیم، چرا آمدیم، کجا می رویم، چی می شود، چطور می شود، هیچی نمی داند. و در آنجاها

هم همین طور است، این مطلب است موضوع این است که چی بلدی؟ ما می پرسیم چی بلدی؟ نمی پرسیم چه قدرتی داری. اما اینها جاذبه هایی دارد که عده ای را کشانده و برده و سال هایی را از افراد گرفته، ده ها سال را گرفته.

فرض کنید ما بطور غیر مستقیم در دوره ۲ نشان دادیم که هاله رنگش را ببین، شخصیت را بخوان هم کار منفی است، هم آنجوری نیست که گفته می شود، ابطالش را نشان می دهیم و می گوئیم اگر نشانه گذاری می شود، شبکه منفی نشانه می گذارد، شما نگاه می کنی هاله این رنگ را می بینی، این شبکه منفی است که نشانه گذاری می کند و پیمانی و قرار دادی بر پاست و گرنه شما نگاه کنی، صد نفر نگاه کند، هرکسی با یک بخشی هم فاز می شود که رنگ های مختلفی است.

ما به طور مستقیم به خاطر اصل «انا خیر منه» (اعراف ۱۲) که اینطوری نشود، ما اجتناب می کنیم، از این قضیه اجتناب می کنیم لذا هیچ وقت به طور مستقیم راجع به مکاتب صحبت نمی کنیم، چرا؟ چون صحبت ما حتماً منجر می شود به «انا خیر منه» حتماً منجر می شود، چرا؟ چون من دلیل دارم چرا این را ایستادم به سمت دیگر نمی روم، من برایش دلیل دارم، کاری ندارم خودم گیرنده هستم، دارم می گیرم، از این نظر اصلاً تعصبی ندارم ولی برای این مسئله دلیل دارم که چرا ما از آن کارها نمی توانیم انجام بدهیم و کسانی که از کارها انجام می دهند گرفتار هستند، درگیرند. مثلاً یک عده زیادی از کسانی که در مسئله تشعشع دفاعی با آنها برخورد کردیم و کار کردیم اکن کارها هستند اکیست ها هستند، این را تحقیق کردید؟ یعنی یک دسته از کسانی که گرفتار هستند کسانی هستند که سابقه اک دارند، بین خودمان داریم، اکنکار؟ این همین است که برویم آنجا را ببینیم، بهشت را ببینیم با کمک روح سوگ مات، خدامرد... بفرمایید آقای مومنی

گزارشی راجع به اک

گزارش آقای مومنی: من خدمت تان عرض کنم من سال ۹۳ میلادی با اک آشنا شدم و قبلش شاید ۸، ۷، ۱۰ تا مسیر دیگر را پیموده بودم و بعد از آن هم این داستان ادامه داشته است و روش های دینی، سوفی گری، درویشی، کریشنا آگاهی، انرژی درمانی، چاکرا درمانی، ریکی، کراتیکیلینگ... خلاصه هر چی که فکر کنید، انواع مدیتیشن، مانترا، سوترا... از اینجور داستان ها. واقعاً ۱۵ سال است که زندگی ام را روی این قضیه گذاشتم و می توانم بگویم اکنکار تنها روشی است که مجموعه آنچه را که در کلیه ادیان و شاخه های عرفانی هست را یکجا در خود دارد.

من سال یازدهمی است که در اک هستم، نه اینکه جسارت کنم بگویم آموزش شما- نفسم می گیرد- جسارت نباشد، آموزش شما کپی از روی اک نیست ولی اینقدر منطبق است، که نمی توانم ادعا کنم پال توپتل از روی شما کپی کرده است چون ایشان ۴۰ سال پیش فوت کرده است و دو شبکه مثبت و منفی که شما ادعا کردید اولین بار در این سیستم ارائه شده، پال آن را گفته به وضوح. حلقه ای که شما می کشید حلقه ای است که پال توضیح داده، او گفته که شما در مرحله ای که از حلقه خارج می شوید از جهان دوگانه خارج می شوید و به مرحله اکشار می رسید، سرشار از اک می شوید. آنجایی که شما مواجه می شوید با ماهانتا، ماهانتا اصلاً کسی نیست، ماهانتا روح آن آقا در آمریکا نیست- این را خود پال می گوید- می گوید «ماهانتا که من نیستم، ماهانتا درونی ترین و باطنی ترین سطح زنده کل هستی است که در درونی ترین بخش شماست، پس ماهانتا کسی نیست.» این اشتباه را که شما قبلاً کردید و گفتید که اکیست ها دنبال یک روح هستند هرگز اینطور نیست. البته من بعد از ۱۱ سال این را فهمیدم...

استاد: تعریف خدا مرد، خدا مرد شنیدید؟

آقای مومنی: من الان خدمت تان عرض می کنم، همچنین چیزی به این شکل نیست استاد، آنچه که... آخه باورتان نمی شود، ما هر روز که این آموزش های شما را می گیریم، یکسال و نیم است از اسفند ۸۳، خط به خط نوشته های پال را شما دارید سر کلاس تان می گوید! یعنی جملات کپی است، من شک ندارم که شما کپی نکردید، ایمان دارم. چند تا از دوستان من که می دانستند گفتند «تو سر کلاس می روی؟!» گفتند «تو این همه سال...» مثلاً من چهار سال پیش یکی از وصل هایی را گرفتم که می توانستم تدریس کنم در اک، ولی من این کار را نکردم، اینقدر کلاس اک زیاد است که حد و حساب ندارد برای اینکه داستان اصلاً این شکلی نیست. این کلاس ها همه اش را، البته نه همه اش را عمدتاً بر باد می دهد چون آن آگاهی ای نیست چون آن طرف هم که در آن کلاس نشسته است و چهار تا وصل گرفته است هنوز دنبال یک ماهانتایی می گردد که یک آدمی است در کت و شلوار، عکس اش را زدند به در و دیوار در کشور امریکاست. در حالیکه خود پال در شریعت کی سوتومات می گوید داستان چیه.

شبکه مثبت و منفی را می گوید، می گوید تا لحظه آخر که از حلقه خارج نشوی و به اکشار و به وحدت نرسی ممکن است سقوط کنی و موجودی هست به نام کل نیرانجان که فرمانده شبکه منفی است و این تا لحظه آخر تمام تلاش اش را می کند که تو از حلقه خارج نشوی، لحظه ای که تو از حلقه خارج می شوی خود آن

دست مریزاد می دهد چون او خوب بازی کرد که تو نیروی بیرون و تو بهتر بازی کردی که رفتی بیرون، پس جهیدی از حلقه اول.

بعد از حلقه وحدت تازه می گوید اقلیم معنوی که از جنس فرکانس نیستند، از جنس آگاهی مطلق است آغاز می شود و هفت اقلیم معنوی وجود دارد که ادراک عشق الهی به طور کامل آنجا مقدور است، تو تا وقتی که لایه های کثیف- نه به معنای اینکه تمییز نیست کثیف است یعنی لطیف نیست کثیف است، در مقابل لطیف- تا وقتی که کالبد ناسوتی داری قادر به ادراک کامل آن عشق الهی نیستی باید از این حلقه خارج شوی تا تازه بعد بشود راجع به آن داستان صحبت کرد چون می گوید عشق الهی غیر شخصی است. بهر حال مفاهیم شبکه مثبت و منفی و حلقه ای که شما می کشید و اقلیمی که بالاتر از آن وجود دارد و حلقه بزرگتری که بعد از آن هست و اقیانوس بی کران عشق و رحمت که^{۱:۱۵} غیر قابل تعریف است، یا درگاه سوگمات که صفت ناپذیر است چون همین حلقه اول در اک گفته می شود که یک الله دارد، یا یک براه دارد یا یک کل نیرانجان آن مثبت است، این منفی است، هیچ کدام مخلوق آن یکی نیست، هر دو مخلوق سوگمات هستند که سوگمات صفت ناپذیر است، سوگمات بی نام و نشان است، سوگمات در ناکجاآباد است، غیر قابل تعریف است، هیچ واژه و هیچ تعریفی و هیچ ادراکی امکان ندارد تا وقتی که شما اینجا گیرید و آنها می گویند هر کسی اینجا هست، حتی خود پال توپجر می گوید خود من هم به واسطه داشتن کالبد خاکی گرفتاری دارم که الان اینجا هستم، اگر کسی گرفتاری نداشته باشد پایش روی زمین نیست.

استاد: «هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات می‌رسند که هوشیار کجاست»

ادامه گزارش: دقیقاً. مثلاً در مورد جهان های موازی توضیحی که پال داده در سال ۱۹۶۵ فوق العاده جالب است و تمام توضیحات دیگر. مثلاً خود پال حلقه تفویض می کرده، افراد در یک یا دو یا حداکثر سه جلسه سفر روح داشتند، سیر به آفاق و انفس داشتند، یعنی با اینجوری ای که شما می کنید او هم می کرده و اتفاق می افتاده برای افراد بنا به اشتیاق افراد و اینقدر کپی است که... به همین دلیل دوستانی به من گفتند که «تو یازده سال است در اک هستی، خودت معلمی، داری می روی سر کلاس یکی دیگر!!!» گفتم این تفکر شما اشتباه است، خود پال گفته که «هر جای زمین که بروی سفیر روح وجود دارد، سفیر اک یا سفیر حق هست، هر کجای زمین و در هر زمان، پس هر کجا یک سفیر دیدی یغه اش را بگیر، ولش نکن» به همین دلیل، به دوستانم هم می گویم من یک سفیر پیدا کردم، اینها می گویند «این که می گوید اکنکار نیست» می گویم «تو چکار داری این چه می گوید! به آن چیزی که...»

استاد: پس دوستانی که تا حالا در رابطه با اک به جمع ما ملحق شدند، آمدند و رفتند پس اینها هیچ کدام خودشان برداشت درستی از اک نداشتند...

آقای مؤمنی: بله نداشتند، اینقدر ظریف است، اینقدر ظریف است و اینقدر رندی عجیبی می خواهد که کسی در این بازار شام بتواند دوغ را از دوشاب تشخیص بدهد، این کار حضرت فیل است «تشخیص دوغ از دوشاب تو بازار شام کار حضرت فیل است» یک واقعیت است. روی همین حساب دوستانی که با خود من آمدند، حتی از دوستان خود من یک ترم آمدند، بعد با من درگیر شدند که «آقا این چی دارد می گوید؟! تو گفתי این خودش یک سفیر حق است، یک سفیر اک است و تو نمی فهمی» گفتم اشکال ندارد، من براساس تشخیص خودم ادامه می دهم و انسان هیچ وقت به جایی نمی رسد که معلم شود، همیشه شاگردیم، هر وقت فکر کنی که کسی شدی متوقف شدی. بهرحال اظهار نظرهایی که من اینجا از روز اول شنیدم، اتفاقاً نمی دانم الان خانم بکایی سر کلاس هستند یا نه، چون ایشان هم ۱۱، ۱۲ سال است که در اک هستند و معلم هستند و کلاس دارند، چندین بار به من گفتند «آقا، آقای طاهری اشتباه می کند راجع به اک، بیا برویم با او حرف بزنیم» گفتم این خودش سفیر اک است، تو می خواهی بروی به این چی بگی! اصلاً واژه اک را چکار داری، ولش کن!

استاد: حالا یک مطلب دیگر اینکه، ما افرادی که از قضیه اک، درگیر بودند، از جمله خانم بکایی که می دانید شدیداً و وحشتناک درگیر بودند **آقای مؤمنی:** بله، بله، درست است **استاد:** و اینها، عده زیادی که به ما مراجعه کردند علت درگیری شان را خود مسئله ارتباطات این قضیه؛ پرواز بدون حفاظ و... عنوان کردند، در این مورد چی می فرمایید؟ موافقید؟

آقای مؤمنی: من در جایگاهی نیستم که موافقت یا مخالفتی اعلام کنم ولی واقعیت اش این است که وقتی که می گویند ماهانتا همیشه با تو است و ماهانتا در درون توست، ماهانتا درونی ترین بخش وجود تو است تو وقتی به نام ماهانتا هر کاری را انجام می دهی، از درون ماهانتا یک جریانی جاری است که این جریان صوتی کل حوزه تجلی و خلقت را متجلی کرده است، به آن می گویند «اک» می گویند یک جریانی از قلب او جاری است که کل جهان های متجلی را آن تجلی داده است، یک جریان صوتی است که به آن اک می گویند. می گوید تو وقتی که سوار بر جریان اک می شوی- شما به آن می گویند روح القدس یا جریان شعور الهی، آخه اینقدر منطبق است که... ما بحث سر واژه ها نداریم، مفهوم به نظر من اصلاً مو نمیزد- وقتی که سوار بر آن است و به نام اوئی و با توکل به اوئی و وصل گرفتی، تشرف یافتی همیشه دست تو را استاد می گیرد و می برد، هرگز بدون استاد سفر مکن، چون می گوید راه پر خطر است، تو نمی توانی بروی. مثال این است که مثل دهن یک نهنگ

بزرگ را دیدید، دهنش باز است اگر بیفتی توی آن دیگر نمی توانی بیای بیرون مگر اینکه استاد یا همراه داشته باشی که قبلاً مسیر را رفته و همچنین بی حفاظ و همین طوری روی هوا نیست، هم تفویضات وجود دارد، هم استادی وجود که وصل و تشریف می دهد...

استاد: حالا یعنی علت آلودگی ها بدون استاد رفتن هاست؟ یا چی؟

آقای مؤمنی: حقیقتش آقای طاهری، من هیچ سیستمی را در جهان ندیدم حتی در سیستم صوفی ها، دراویش، یوگی ها، در سیستم های عرفان هندو، هندویسم، لامانیزم تبت و سیستم های دیگر که آلودگی نباشد. در سیستم ما هم - که الان در خدمت شما هستیم و این افتخار را داریم - خارج از آلودگی نیستیم، خودمان بر این قضیه آگاهیم، نمی شود گفت که آیا سیستمی وجود دارد که در آن آلودگی نباشد؟ آیا منیت واقعاً به صفر رسیده است؟ نه فقط در سیستم شما، که نرسیده، نه فقط در سیستم اک، که نرسیده، آدمیزادیم دیگر، خودمان که می دانیم نقش خراب داریم به همین دلیل نمی شود خط مرزی تعیین کرد که...

استاد: حالا یک مطلب دیگر - ببخشید من کلام تان را قطع می کنم - پس شما درونی ترین قسمت را آن بخش مؤثر نام گذاشتید و ماجرای اک از آنجا آغاز می شود، درست است؟ **آقای مؤمنی:** بله **استاد:** ولی شما در دوره ۶ دیدید که دیگر درون و بیرون به طور کلی منتفی می شود

آقای مؤمنی: آنجا هم همین طور است استاد، آنجا هم مراتب دارد، دقیقاً همین طور است، آخه اینقدر منطبق است که... من نمی توانم تک تک جملاتی را که شما سر کلاس تان می گوید - باورتان نمی شود - مثلاً شما راجع به حیوانات یک اشاره ای کردید که «اینها به خود آگاه نیستند» عین جملات پال است یعنی مو نمی زند! یعنی به طرز عجیبی منطبق است! تنها مطلبی که پال سر آن مصرّ است و می گوید هست و شما از زیر آن در می روید مبحث تناسخ و جهان های موازی و ارتباط اینها به شکل منطقی است. که شما هیچ وقت تن ندادید به اینکه این قضیه را باز کنید که شاید...

استاد: در مورد بحث تناسخ که ما اصلاً قبول نداریم

آقای مؤمنی: می دانم، می گویم تنها وجه تمایز آموزش های اک و اینجا این است که، آن هم نه به این شکل که شما اینقدر می میری و برمی گردی همین جا دست و پا می زنی، آن هم تعاریف خاصی دارد، چون بهرحال در عرفان اسلامی هم نسخ و رسخ و تسخ و فسخ چهار شاخه اصلی تناسخ است که یکی از آنها می گوید

«تو می میری هی می روی بسوی کمال» دو تا کمال صعودی و نزولی دارد، یکی برمی گردد می گوید «نه اگر تو خطا کنی، ابن ملجم بشی باید شتر بدنیا بیای، پسرفت ممکن است بکنی» یکی می گوید نه از اول انسان بودی تا آخر انسان هستی تا عروج کنی... که همه اینها مبتنی بر زندگی چند باره است یکبار اتفاق نمی افتد. همانطور که خودتان اشاره کردید که اگر یک نفر یکسری خصوصیات اخلاقی با خودش آورده، یک زندگی صرف کرده تا این را بدست آورده است، زندگی های قبلی

استاد: حالا شما اگر بقیه مطالب ما را بشنوید، البته من مایلم بقیه مطالب را هم برویم جلو چون می خواهیم تازه یک بحث هایی را باز کنیم. بحث تناسخ را که ما خیلی آشکار قبول نداریم، راجع به جبر مجهول که یک صحبت هایی شنیده اید، راجع به مسایل دیگر یک چیزهایی شنیده اید که حالا در این کلاس تکرار نکنیم تا سر جای خودش. ولی بطور کلی من فکر می کنم حالا که اینطور شد بطور کلی یک چیزهایی در بیاوریم ببینیم کجا از هم جدا می شود.

سوال یکی از دانش پژوهان از آقای مومنی: **آقای مومنی:** من در جایگاهی نیستم واقعاً من نه پال تویچر هستم، نه مدعی اک هستم، نه آقای طاهری ایم و هیچ ادعای خاصی وجود ندارد، من فقط دلیل جاذبه کلاس شما، برای این بود که من می بینم شما یک سفیر اک هستید. سفیر اک هم اصلاً نباید مقاومتی ایجاد کند چون اصلاً اک هم مهم نیست، پال مهم نیست اصلاً واژه مهم نیست... **استاد:** بله اصلاً واژه مهم نیست، نظرشان راجع به موجودات غیر ارگانیک چیست؟

ادامه: آن هم مهم نیست، راجع به ntt ها پال توضیح داده است، موجود غیرارگانیک را تقسیم بندی کرده، توضیح داده که چگونه آلودگی ایجاد می شود، طبقات و تبعات ذهن انسان را شکافته چون برای ذهن انسان چارت دارد که ذهن انسان چه مراتبی دارد، کالبد روانی چگونه است، کالبد ذهنی چگونه است، انسان که می میرد چگونه می شود، اینقدر منطبق است به طرز فجیع و عجیب که من می دانم پال بهر حال از روی شما کپی نکرده چون ۱۹۶۵ مرده است، ۵۰ سال پیش، و می دانم هم که شما هم از روی ایشان کپی نکردید، هر دو بهر حال دریافت های باطنی داشتید چون ایشان هم می گوید من دریافت باطنی داشتم، براساس دریافت است؛ مثلاً حلقه فراتر از زمان رفتن، لامکانی، لازمانی، لا تضادی عین توضیحات پال است. بهر حال من نمی خواهم این داستان را بیش از این کش بدهم و وقت کلاس را بگیرم چون اصلاً مهم نیست که اک چیه، اصلاً به من ربطی ندارد که اک چیه. **استاد:** خیلی ممنون

یکی از دانش پژوهان: آن چیزی که ایشان گفتند در عرفان اسلامی وجود دارد، آن در عرفان اسلامی به طور کامل رد شده است یعنی عرفا و اندیشمندان اسلام که حالا بالاترین آنها که قرآن Base (پایه) همه آنهاست بعد هم ملاصدرا، ابن سینا، روایت ما کاملاً تناسخ را به صورت عقلی رد کردند و همچنین نظریه هیچ جا در منابع اسلامی، دقیقاً همه اینها رد شده است یعنی ما Reference (مرجعی) نداریم که اشاره ای به این منابع شده باشد. چون نفس خودش بقا دارد یعنی نمی تواند نفس دوباره برگردد توی نفس کس دیگر، ارتباط نفس با بدن همان که ملاصدرا می گوید که نفس بقا دارد، یعنی نفس نمی تواند برگردد که دور تسلسل ایجاد می شود و کلاً رد شده است. چون ایشان یک اشاره ای به عرفان اسلامی کردند، ما همچنین چیزی در عرفان اسلامی نداریم و کاملاً رد شده است، در آیات هم آیه ای داریم که رد شده باشد.

مطالعه مکاتب دیگر

استاد: بهر حال ما راجع به چرخه، یک برداشت روشنی داریم و کماکان برویم جلو باز می کنیم. بهر حال برای من هم جالب بود چون واقعاً دوستانی که آمدند مشکلاتی که داشتند و مسایلی که بوده، صرفاً ما با مسایل آلودگی ها برخورد کردیم. یک موضوع این است که من خودم هیچ مکتبی را مطالعه نمی کنم، این را کاملاً مطمئن باشید، اگر یک موقع حرفی زدم، اشتباه بوده، انتقال ها اشتباه بوده، چون آنها آمدند... من دقیقاً به خاطر دارم افرادی آمدند که ما چند سال است اک کار می کنیم، مریض هستیم، اجازه نداریم روی خودمان کار کنیم و از این طریق گرفتیم، حتی به این نشانی ها که من خدمت تان عرض کردم یعنی دقیقاً نقل قول آن دوستان بوده است.

من بخاطر اینکه افکارم تحت تأثیر قرار نگیرد چون وقتی آدم می رود مطالعه می کند یک مقداری تحت تأثیر ممکن است قرار بگیرد و مخصوصاً بعداً شک کند که نکند این را آنجا خوانده است، نکند این را اینجا برخورد کرده به این علت من خودم از مطالعات مکاتب به طور کلی جدا هستم و اطلاعاتم راجع به مکاتب بسیار بسیار پائین است و در همین حدی است که دوستان، افرادی که گرفتار بودند برای ما صحبت کردند، در همین حد اطلاع داریم. بهر صورت خیلی ممنون و متشکر.

زنگ تفریح

جلسه دوم - زنگ دوم

دریافت on line

در ادامه مباحث عملی مان در بحث مربی گری فرادرمانی، یک ارتباط دیگری داریم که دریافت On Line آگاهی هست، زمانی که ما در جایگاهی هستیم که قرار است تعدادی را درس بدهیم، هدایت کنیم و در این صورت ما در جایگاهی که قرار می گیریم هم حملات خاصی به سمت مان هست، هم این که در معرض آگاهی گرفتن هستیم و خلاصه یک جریاناتی هست که ظاهراً ممکن است به این صورت مشاهده نشود.

حملاتی که وجود دارد، یکی اش بحث حمله شبکه منفی است- حالا اینها را بعداً خودتان که در جایگاه قرار بگیرید متوجه می شوید- یکی حملات انفرادی است که ممکن است افرادی بیایند آنجا روی شما پیاده کنند، یعنی افرادی هستند که «فزادهم الله مرضاً» (بقره ۱۰) و این که مرض آنها بیش از حد نرمال است و اینها یک ارتباطاتی دارند، یک مسایلی دارند و هر وقت می شنوند که یک کسی، یک جایی، جریانی وجود دارد اینها می گویند الان می رویم بهم می زنیم، این هم خودش یک چیزی است. یا اگر ببینند دارد از آن جریان تعریف می شود، آنها می گویند- حتی شرط بندی هم می کنند- چون بعضاً در این چند ساله با مواردی برخورد کردم که بعداً آمدند گفتند ما شرط بندی هم کردیم و این آقا گفت که «من اگر در کلاس ایشان را آن پایین قفلش نکردم هرچه می خواهید بگویند» شرط بندی کردیم اما آمدیم هیچ اتفاقی هم نیفتاد و ما هم آمدیم که کلاس را ادامه بدهیم.

قبلاً جلسه معارفه بود، معمولاً در جلسه معارفه این مسئله زیاد هست یا اگر در جلسه معارفه هم نباشد دوباره این مسئله هست، ممکن است کسانی بیایند و امکانات و چیزهایی داشته باشند، موکل و اینجور قضایای دارند و با موکل شان می آیند و این ماجراها را به راه می اندازند. یک بار ما در میدان انقلاب بودیم یکی از این خانم ها می گفت «آقا خبری نیست؟» می گفتم «یعنی چه خبری نیست؟!» می گفت «یعنی اتفاق خاصی نمی افتد؟» «نه اتفاق خاصی نمی افتد!!» بعد، بعد، بعد از کلاس آمد گفت «می دانید چیه؟» گفتم «نه» گفت «یک کسی هست معروف است و موکل های زیادی دارد، گفته من می خواهم بیایم کلاس تان، گفتم «فکر نمی کنم که اجازه بدهند، معمولاً این دیسپلین را داریم که از کلاس پایین تر نمی آیند بالاتر و اصلاً مهمان نداریم» گفته «بین من امروز می آیم تو کلاس شما یا نمی آیم! من موکل هایم را می فرستم آنجا و بعد ببینید من می آیم توی کلاس یا نه!»

ماجرایابی از این قبیل و بعضاً متوجه بودیم که- امیدوارم برای شما ها پیش نیاید- ولی می بینید یک نفر آمده نشسته آنجا انگشترش را گرفته به سمت شما، بعضی ها با حرکات چشم، بعضی ها با حرکات دست، به طور کلی اینجور مسایل در این کار متاسفانه بسیار زیاد است البته بُرندگی اش صفر است و تا امروز حتی یک مورد هم نبوده. اما از نقطه نظر اطلاع داشتنش، از نظر مطلع بودن، بد نیست که مطلع باشیم و اصولاً با چارچوب دنیایی، یک ماجرایابی به طور کلی آشنا باشیم و بدانیم مسئله از چه قراری است، که خوب این هم خودش حفاظ ها و مسایلی دارد که کار می کنیم.

ذهن اشتراکی خاص و عام

اما یک مطلب دیگر اینکه ما به نوعی در این قضیه که قرار می گیریم در ارتباط با ذهن اشتراکی قرار می گیریم. ذهن اشتراکی را جلسه قبل مان توضیحی راجع به آن دادیم و تعریفی از جهان هستی داشتیم اینکه جهان هستی برای خودش ذهن دارد، حافظه دارد و هیچ واقعیتی در آن گم نمی شود و برای خودش یک موجودیتی دارد و ذهنی در آن جاری است که این ذهن به عبارتی ذهن کل ماست و با آن کار داریم، با آن سروکار داریم، ذهن ماست. نسبت آن ذهن به ما، مثل نسبت ما به سلول می ماند، یعنی ارتباط سلول به ما مثل ارتباط ما به این بحث ذهن اشتراکی می ماند. ذهن اشتراکی را دو بخش کردیم؛ بخش خاص و بخش عام؛ بخش خاص آن در حلقه جاری است، بخش عام آن در بیرون از حلقه هست ولی یک ذهنی است و این ذهن در واقع ذهن اصلی ماست به عبارتی. ذهن اصلی ماست یعنی همه ما سلولیم، یک تن واحد داریم، تن واحد جهان هستی است. جهان هستی برای خودش حافظه دارد، جهان هستی برای خودش ذهن دارد و ما می رویم که تن اصلی خودمان را پیدا کنیم

«چه داند جزء راه کل خود را مگر هم کل فرستد رهنمونم»

بنابراین یکی از چیزهایی را که می خواهیم پیدا کنیم همان بدن اصلی خودمان است، همان تن واحد است. بعد یک جایی هم در دوره ۶، بیرون و درون، اینها هم مفاهیم خودش را از دست می دهد، منتها قاطی نکنیم همان جا راجع به آن صحبت می کنیم.

در بحث ذهن اشتراکی خاص، شما وقتی یک اسمی را بشنوید- برای مثلاً درمان، همه کارها شده باشد، اجازه گرفته باشید برای تشعشع دفاعی- نیازی برای نوشتن نیست، نیازی بر خواندن نیست، شما صدایی را بشنوید، یک کسی از پشت تلفن گوشی را بردارد و بگوید «به من ارتباط بدهید» بگوییم «باشه چشم» گوشی را بگذارید.

آن ارتباط جاری است، نه نیازی هست اسمش را بدانیم، نه نیازی هست بیماری اش را بدانیم، هیچ کدام از اینها نیاز نیست، نه نیازی هست اسمش را تکرار کنیم، هر روز به اسم نگاه کنیم، آن کاغذ و چیزهایی که گفتیم، آنها یک ماجراهای دیگری بود که این موضوع از سادگی بیش از حد خودش در بیاید بیرون، با ذهن ما انطباق پیدا کند چون اگر روز اول می گفتیم اینها را هم نمی خواهد، ذهن افراد پذیرا نبود و نیست.

الان هم این مطلب بین خودمان، چون برای یک کلاس یکی بگوییم، این را هم نمی خواهد دیگر قاطی می کند، می گوید «اصلاً چطوری!» ولی آن موقع می گوید من یک اسمی را روزی یک بار نگاه کردم، روزی یک بار خواندم، من یک کاری انجام دادم، حداقل این را در دستش دارد و یک دفعه ما «من» او را «بی من» نکردیم و کاملاً آن «من» را از او گرفته باشیم، یک چیزی دارد، می گوییم هنوز تو هم یک نقشی داری، آن هم این است که هر روز این لیست ات را بخوانی، یعنی سر یک کار گذاشتیم، یک کار سرکاری دارد آن هم این است که هر روز این لیست اش را نگاه کند. اگر این را هم نداشته باشد دیگر خیلی درک ماجرا مشکل می شود. بنابراین حالا در سطح مستری ما می دانیم یک چیزی را ما بشنویم، اسمی را، صدایی را، این ماجرا دیگر استارت خورده است، این در ذهن اشتراکی خاص.

در ذهن اشتراکی عام تجربه ای را که الان داریم می کنیم ارتباط ویژه، ارتباط ویژه ذهن اشتراکی عام است، در ذهن اشتراکی عام دیگر نه اسمی هست، نه ساعتی هست، هیچی نیست. همین که جاری می کنیم، هرکسی بیاید در آن بخشی که ما راه انداختیم، ارتباطش برقرار است، یعنی حتی این را هم نمی خواهد. الان ما صدایش را می شنویم، در ذهن اشتراکی عام یا این ارتباط که ما اسمش را گذاشتیم ارتباط ویژه، ولی ویژه ای نداریم فعلاً این اسم است، در ذهن اشتراکی عام را که راه انداختیم هر کسی بدون اینکه ما بدانیم ندانیم، ساعت داده باشد نداده باشد، می آید در آن و استفاده می کند. واضح بود؟ اما تا زمان خودش که همه از این مسئله و از این اتصال و حلقه استفاده کنند، الان اگر ما بیاییم بحث ذهن اشتراکی عام را باز کنیم دوباره همه قاطی می کنند، متوجه منظورم که هستید؟ من می توانم منظورم را بیان کنم؟ یعنی اینکه «این را هم که نمی خواهد دیگر!!!» یعنی قاطی می کنیم این است که اینها بماند برای بعداً ولی من الان پیش زمینه اش را خدمت دوستان می دهم که بعداً برای دوستان خیلی چیز نباشد، اگر قرار است شوکه شویم همین جا شویم! این را هم نمی خواهد.

س: **ج:** شما یک اسمی می شنوید، مثلاً می گویند برای آقا حسن ارتباط، شما شنیدید، حالا طرف پشت تلفن می گوید یادداشت کن، یادت نرود، همین که شما شنیدید او در ارتباط است. **ادامه س:** **ج:** منتها ما مشکلی داریم که البته شاید این در آینده نزدیک حل شود. مشکل این است که در دوره یک مان اینها

را بگوییم نصف کلاس می روند، می گویند این نمی شود برویم، خودمان را سر کار نگذاریم. اشکال ما در دوره یک مان این است، اینها باید بیایند خودشان یواش یواش تجربه کنند، بعد اینها یادشان می رود اسامی را بخوانند ولی کار انجام شده، چند نفر داشتیم از دوستان مان که این قضیه را تجربه کردند؟... **استاد:** بله انجام می شد ولی خوب ما این مشکل را داریم که سادگی بیش از حد بعضی مواقع مانع هست، اگر تشریفات داشته باشی، اگر مراسم داشته باشی، اینها قابل فهم است اما اگر بگویی هیچی نداریم، ما داریم به هیچی می رسیم، در واقع داریم می رویم به یک جایی که «آن نقطه خاموشی» «آن نقطه خاموشی در حرف نمی گنجد» به نقطه خاموشی...

زمان درمان

س: اکثریت می پرسند که این بیماری کی خوب می شود؟

ج: ما هم به اکثریت یا همه جواب می دهیم مسئله درمان فاکتورهای زیادی دارد و دست ما نیست که بگوییم که این یک ماه، یک هفته، یک روز، یک ساعت طول می کشد، فاکتورهای مختلفی دارد. فرادمانی مثلاً ۷۰٪ نتیجه دارد، ۳۰٪ نتیجه نمی گیرند. حالا چرا نمی گیرند؟ چطوری است؟ یک درصدی تشعشع دفاعی می خواهد، یک درصدی با آنها حرف می زنیم بیشتر توجیه می شوند می آیند داخل قضیه دست از سوپردانا بازی بردارند، فاکتورهای مختلفی وجود دارد. ولی به طور کلی، دیگر شما می دانید در یک پروسه درمان یک بیماری واقعاً همکاری می کند، یک کسی می نشیند ولی در دلش دارد ما را هم مسخره می کند. بهر حال یک سری فاکتورهایی دارد که ما به آن اشراف نداریم و نمی توانیم به فرد هم بگوییم که آره اگر تو نتیجه ات طول کشیده، حلقه ات یک بار شده، یک بار نشده، یک بار در حلقه بودی، یک بار نبودی، نمی توانیم این چیزها را بگوییم.

بنابراین به طور کلی خودمان را از قضاوت دور کردیم، از قضاوت کردن راجع به اینکه چرا این فرد نتیجه نگرفته دور کردیم، کلیات را گذاشتیم توی دستش و حالا بر اساس این کلیات، آن می رود دنبال قضیه اش و ادامه می دهد و دیگر ما کاری نداریم زمانش را و مسایلش را. اگر اشکال دارد ما به او جواب می دهیم، اگر سؤال دارد ما به او جواب می دهیم و بقیه قضایا را فرد بایستی دنبال کند تا ببیند. زمان را نمی توانیم، مثلاً در تشعشع دفاعی سماجت موجود غیررگانیک یک عامل عمده ای است. فرض کنید اینطوری صحبت کنیم،^{۱۵ دقیقه} اگر ما از چیزهای بالاتری استفاده کنیم بیمار تاب نمی آورد، اگر پایین باشد- فرض کنید تشعشع دفاعی ۲ و چشمی را هم که دوستان آزمایش کردند قوی تر بوده، درست است؟ ولی اینها باعث شده بیمارها تحمل شان، یعنی سریعاً به سطوح دربیایند و خیلی هایشان نمی توانند تحمل کنند و آه و ناله ایشان روی هواست تا وقتی که مسئله

منتفی شود. بنابراین برمی خوریم به یک مسایلی که تصمیم گیری راجع به آنها به فاکتورهای انسانی و در این زمینه هم سماجت و پیروسی ارتباط پیدا می کند بنابراین به طور کلی راجع به زمان هرگز ما اظهار نظری نمی کنیم هرگز اظهار نظر نمی کنیم.

س: ج: نه اینکه نتواند، اگر سازش کند با موجود، خیلی ها تسلیم می شوند و مسئله حل و فصل می شود، سازش کند مسئله قطعیت پیدا می کند و از آن طرفی کار تمام می شود، ما خیلی ها را داشتیم که اینطوری بوده.

س: در مسئله ذهن اشتراکی ما باید کنترل ذهن هم داشته باشیم یعنی وقتی که بیمار دارد تقاضایش را مطرح می کند حاضر باشیم تا بتوانیم اعلام کنیم، درست است؟

ج: هم بله، هم خیر، حالا ببینیم چطوری. مسئله اینجاست که ما کنترل ذهن را گذرانیدیم، در اینجا هم ما باید به عنوان عاملی که چیزی را انتقال می دهد، یک عضو این مجموعه ما هم یک عضویم، درست است؟ بدانیم چی شد، اسم و شرح گزارش بیمار یک اسم و یک صدا، حضور ما آنجا در حد انتقال یک اسم، در حد یک صدا، اینقدر و حالا وقتی بیشتر هم باشد بهتر است. ما در تشعشع مثبت گفتیم خاموش، حالا که خاموش است می شود بر فراز یک ماجرای، بر فراز noise (صداها) و پارازیت ها و سر و صداها ست، این چیز رساتر می شود و این مطلب را آنجا هم توضیح دادیم و صحبت کردیم. در این مورد هم خوب است، لازم است ولی نه آنقدر که شما دچار وسواس شوید که آیا بود یا نه، همین که اسمش را شنیدید، مطمئن شدید که شنید، آن در جریان است، در جریان قرار می گیرد. صدا را شنیدید، صدا را شنیدید دیگر برگشت، پی گیری اش با هوشمندی است، هوشمندی می تواند صدا را پی گیری کند، اسم را پی گیری کند، همه این کارها را می تواند بکند. حالا در ذهن اشتراکی عام که خدمت دوستان توضیح دادیم که دیگر آنجا نمود خیلی هوشمندانه تری را از آن شاهد خواهیم بود.

س: ذهن اشتراکی عام که فرمودید که دیگر نیازی به آن صدا و اسم فرد هم ندارد، نسبت به چه کسانی اعمال می شود، کل کسانی که در جهان هستی به آن نیازمند هستند یا کسانی که در حیطه خاصی هستند؟

استاد: کل انسانها می توانند از آن استفاده کنند، فقط کافی است بخواهند بیایند داخل آن... **ادامه س:** اگر اصلاً با این قضیه آشنایی نداشته باشند چی؟ **ج:** «هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست» **ادامه س:** اینجا که نیاز به اسم نیست، با اصطلاح حلقه آشنا نیست ولی در درون خودش بدنبال راه حل است؟

ج: درون خودش باید برود، برود، برود تا منجر به یک اتصال شود. یک میلیون نفر اگر یک نفر بشود، نشد نیست، بحث نشد نیست، اما می شود آن اتصال انفرادی و باید برود برود، برود تا خودش برسد. **ادامه س:** یعنی ذهن اشتراکی عام شامل کسانی می شود که با حلقه آشنا هستند در هر جای کره خاکی هستند چه ما از آنها اسمی ببریم، چه نبریم؟

استاد: دعوت را شنیده باشند، لیبک را پیش خودشان گفته باشند، الان این ارتباط ویژه که می دهیم چطوری است؟ اولاً هست یا نیست؟ کسانی را دعوت کردید آمدند، دریافت کردند یا نکردند؟ اسم شان را هم نمی دانستیم، درست است؟ حالا اینها دعوتی را شنیدند پیش خودشان لیبک گفتند ولی ما که نمی دانستیم می آیند یا نمی آیند، همین که گفته بله، اتصال برقرار است، تمام شد و رفت.

س: شما هم باید حلقه را تشکیل بدهید؟ **استاد:** حلقه را تشکیل می دهیم، اعلام می کنیم، مثلاً امشب هست... **ادامه س:** خوب می شود عام باشد، همیشه باشد؟ **استاد:** بحث همین است، ما در آینده خیلی مطالب و مسایل را انسان برخورد می کند که عجیب و غریب است، اصلاً به ذهن ما الان نمی آید، اصلاً نمی توانیم تصور کنیم اینجور می شود اینجور می شده. خدمت تان بگویم فرض کنید در یک آینده نزدیکی یک نفر در کوچه می رود یکدفعه می بیند سرش درد می کند، همانجا دستش را به یک دیواری می زند و یک لحظه یک ارتباط برقرار می کند یعنی می داند که... مثلاً الان شما می دانید چه کانال های تلویزیونی هست، می داند که الان یک اتصال و حلقه ای هست همیشه برقرار است، هرکس بخواهد می آید داخل آن

س: **ج:** بله حلقه های مختلفی پیش می آید یکی از حلقه هایش عام است، برای درمان ها و مسایل، بعضی ها حلقه های خاص است مثل تشعشع دفاعی و یکسری ماجراهای دیگر، اینها نه، اما یک حلقه هایی می گذاریم که این شبکه ۲۴ ساعته است که ماهواره دارد یک چیزهایی را پخش می کند، هرکه تلویزیونش را روشن کند می آید داخلش است.

س: ارتباط ویژه جنس اش چیست؟ مثل فرادرمانی، تشعشع مثبت، مجاز هستند

استاد: غیر مجازهایش را خودمان پارازیت می اندازیم رویش، نگران نباشید!! نه، بحث اینها حلقه های مختلفی است، آن هم نوعی فرادرمانی است منتها این از آنتن اینجا پخش می شود آن از آنتن ماهواره پخش می شود مثلاً، این یک جوری می روند داخلش، آن یک جوری می روند داخلش، درست شد؟ یعنی با قابلیت هایی در آینده برخورد می کنیم که این قابلیت ها در نوع خودش بی نظیر است و بی سابقه است. مشروط به هیچی

نیست، می توانیم سریعاً این قضیه را راه بیاندازیم ولی یک موضوع هست که یک مسایل مقدماتی جا افتاده باشد، البته الان می گوییم ارتباط ویژه که مردم یواش یواش بدانند یک ماجراهایی به این صورت هست، به این قضیه هست و لذا فقط همین، مشروط به چیزی نیست، مشروط به شرایط خاصی نیست.

فعلاً ما مشکل مان، مشکل ناآگاهی است، مشکل این است که یک صحبت هایی داریم که حالی کردن این صحبت ها مشکل است و یک مقداری که سطوح آگاهی بیاید بالاتر که یواش یواش دارد می آید بالاتر، این کارها آسان می شود. الان هرچی می رویم جلوتر، فرادرمانی یا اصولاً درمان های غیر متعارف آسانتر می شود یا نمی شود؟ می شود، چون ذهن انسان هی دارد آماده تر می شود، «نه نمی شود» نمی گوید، هی دارد از «نه نمی شود، امکان ندارد» کم کم کمتر می شود.

س: منظور فرمایشات جنابعالی همین است که انسان به نتیجه می رسد که چه چیزهایی در وجودش بوده همان مسئله گنج درون است یا خیر؟

ج: بحث گنج درون و مسایل درون تا یک جایی اعتبار دارد، تا دوره ۶ دیگر اعتبارش را از دست می دهد «از خود بطلب هر آنچه خواهی» تا دوره ۶ است، از دوره ۶ به بعد دوستانی که دوره ۶ هستند می دانند بحث درون و بیرون یک ماجراهای دیگری می شود، دیگر آن صحبت ها به طور کلی منتفی است. ولی برای یک کسی که الان می خواهد بیاید، صفر کیلومتر آمده می گوییم «تو ز چشم خویش پنهانی اگر پیدا شوی در میان جان تو گنجی نهان آید پدید» این را به خودش معطوف می کنیم که اینقدر نسبت به خودش با ناامیدی نگاه نکند و این مسئله را در او بوجود می آوریم که قدرت خدایی در تو نهفته است و باید این را بخشی بیرون، این هم خودش یک جوری است، دوباره خود این هم یک بخشی از «من» است، می گوید «خوب پس من اگر اینقدر قوی هستم یالاً بچسبم به کار» یعنی هنوز یک امیدی به «من» هست، هنوز ما در او آن را نکشتیم هنوز می خواهیم با او کار کنیم و تا یک جایی هندوانه را داریم که بله فلان فلان ولی یک جایی می آید که دیگر تعریفی را که ارائه می کنیم می بیند «اِ نه می تواند بگوید درون، نه می تواند بگوید بیرون» یک ماجرای دیگری شروع می شود وارد یک فاز دیگری می شود. و دوباره یک چیزی را پیدا می کند که در مجموع خودش یک جور بی ذهنی را باید... در دوره ۶ یک جور با زبان بی زبانی تعریف می کنیم، آنجا هم یک جور مشکل داریم به یک فاز خاصی وارد می شویم که حالا انشاء الله در دوره ۶.

شارژ شعوری، تبرک

س: شارژ شعوری مفهومش چیه؟

ج: اگر قرار باشد با مثالی این مسئله را روشن کنیم، شما یک خازن را در نظر بگیرید، همانطور که در خازن، یک کاپاسیتور شارژ الکتریک می شود، الکترون ها در آن ذخیره می شود، یک جوری باردار می شود، در مورد این مسئله هم می شود هر جایی را باردار کرد و شارژ کرد. این شارژ به صورت های مختلفی صورت می گیرد؛ یک شارژی شارژ طبیعی است یعنی یک مکانی را، هر مکانی، افرادی که می روند آنجا می آیند آن مکان دارد شارژ می شود، می رود مسجد یک جور شارژ دارد، اگر برویم کازینو یک شارژ دارد، همان طوری محفل های مختلف، اماکن مختلف شارژهای مختلف دارد. این یک بحثی است که روند طبیعی خودش را دارد، هر منزلی، هر جایی برویم شارژهای مخصوص به خودش را دارد، به عبارت دیگر هر محلی تشعشع خودش را دارد.

اما ما می توانیم یک کار دیگری هم انجام بدهیم، فرض کن روی یک تابلو شارژ خاصی بگذاریم، می توانیم روی یک جایی، هر چیزی این مطلب را داشته باشیم و از جمله می توانیم فرضاً یک لیوان آب را شارژ کنیم و حاوی شعوری که همان یک قُلپ از آن را بخورد ببیند اسکن اش شروع شد یا از این آب روی نبات بچکانیم، روی نان بچکانیم روی هر چیزی، مثل همیوپاتی در واقع منتها در همیوپاتی سلسله مراتب خودش طی شده، اینجا خاص خودش. اگر خواستید برای تان آزمایش می کنیم. س: ج: بحث تشعشع دفاعی، همه چیز می شود، منتها با اجازه بیمار باشد.

شما بحث درمان با نبات را شنیدید دیگر- من اسم دقیق آن را نیاوردم- در واقع همین ماجراست، همین مسئله است و وجه تشابهی با همیوپاتی دارد منتها در همیوپاتی این AB یک پروسه رقیق شدن و استفاده از شعور عناصر، آمده انتهای آخرش یک شعور ویژه ای دارد که می نشیند روی نان و قرص و اینها. در اینجا چیزی، از عنصری استفاده نشده است^{۳۰ دقیقه} یک لیوان آب، یک تنگ آب، یا هر چی می گذاریم آنجا و آنی می شود این را شارژ کرد و حالا این را، انتقال این همان اثر اسکن را می گذارد.

س: ج: این مطلب اصلش همین است، آنکه گفتند تبرک است و این است و آن است اصل آن درست است یعنی در ریشه درست است. مثلاً در کلیسا آنها هم یک چنین چیزهایی دارند؛ مثلاً برای عشای ربانی روی نان، شراب می نشینند دعا می کنند، فلان می کنند، برای پیمان عشای ربانی، همین چیزهاست، همین صورت

است یعنی در اصل این بوده. اما الان هم آن کاری که می کنند، آن اثر را می گذارد یا نمی گذارد این مسئله است.

آن شارژ، آن قضیه، آن تبرک کردن اتصال می خواهد نه از هر جایی به صرف اینکه سفره خاصی است هر چیزی را از اینها برداریم تبرک است. می بایستی شارژ شده باشد، هر سفره ای را خواستید ما شارژ می کنیم شما از خوردنی های آنجا بدهید افراد بخورند، بعد نتیجه گزارش آن را بیاورید، بعد ببینید اسکن ها شده، مسایل شده. اما چرا ما استفاده نمی کنیم؟ اگر خواستید آزمایش می کنیم، اینجا یکبار سفره می چینیم، مثلاً ماه رمضان پیش می آید، افطاری انشاء الله خواهد بود، شما از وسایلی که اینجا پذیرایی می شود ببرید به بیمارها بدهید، برای آزمایش. ما به دلایل زیادی نمی خواهیم این کار را بکنیم ولی شما برای آزمایش این کار را از اینجا انجام بدهید. یک تکه نان از اینجا ببرید ببینید چه جوری است.

علت استفاده نکردن مداوم از شارژ شعوری

ما چرا این کار را نمی کنیم؟ دلایلی دارد، یک؛ اولاً نمی خواهیم از دست ما خوردنی بگیرند، حتی آب یعنی بیمار ما الان داریم با او کار می کنیم، تشنه اش شد شما چیزی ندهید بایستید کنار یکی از افراد دیگر اگر قرار است آب بدهد، اگر قرار است هر کاری بکند یکی دیگر این کار بکند، چرا؟ برای اینکه اولاً فردا می گوید «آره این آب داد، نکند این را ریخت داخلش، نکند آن جوری شد، نکند فلان شد نکند...» این یک موضوع که بدانند کسی از دست شما چیزی نگرفته است. دو؛ مطلبی که می ماند، وقتی که ما آب می دهیم، یک خرما می دهیم، یک نبات می دهیم، مردم سطح آگاهی شان روی این مسایل پایین است، شعور الهی را نمی بیند، آن نبات را می بیند، دست من را می بیند می گوید که «دستش شفافخش بود، من یک خرما گرفتم خوب شدم» به جای اینکه شعور الهی را ببیند، دست من را می بیند، نبات را می بیند، خرما را می بیند، آب را می بیند، این را می بیند، دیگر فکرش و شعورش در سطح تفکر کلان منقطع می شود.

یکی از دلایلی که ما با این مسایل مخالف هستیم، الان هم به این شکل انجام می شود، تمام کسانی که می روند آنجا نبات را می شناسد و دست آن بابا را می شناسد. کی به شعور الهی فکر کرده است؟ کی فکر کرده پشت این ماجرا چه شعوری خوابیده است؟ کی فکر کرده چه عظمتی پشتش هست؟ هیچی، می روند آنجا نبات را می شناسند، الان آنقدر که ذهن شان در نبات است، یک میلیونم آن در شعور الهی نیست، این مشکل ماست یعنی مشکل انسان این است. لذا ما اصلاً این بخش را بطور کلی حرف اش را نزدیکیم، حرفش را هم نمی زنیم، اما برای اطلاعات شما که بدانید بعضی از این کارها که انجام می شود چطوری است، چه ماجرای پشت اش هست،

انشاء الله ماه رمضان که حتماً انجام می دهیم، این مسئله را، ماه محرم را هم انشاء الله این کار را خواهیم کرد، حالا مواقع دیگر هم خواستید باز می توانیم.

س: حلقه ای دارد؟ **ج:** بله، بله، این کاری است که در دوره ۷ انجام می دهیم ولی من عرض می کنم در حد آزمایش انجام بدهیم، برای اینکه خیلی خطرناک است، آن چیزی را که بخواهد، اثری را که ما مد نظرمان است داشته باشد، از نظر آشنایی با شعور الهی، آن اثر را... الان ببینید چیزی وسط نیست، نه آبی، هیچی در کار نیست، یک ارتباط است. بالاخره در یک حدی ذهن فرد تحریک می شود که اگر ما از شنید شعور الهی، بگویند شعور الهی چیه؟ حالا حداقل شنیده باشد که این در ذهن اش مانده باشد ولو دنبالش هم نرود، اما ذهن اش دیگر به دست ما و نبات و این جور چیزها منحرف نمی شود. بنابراین بعضی از کارها ممکن است به خودی خود مثر مثر واقع شود ولیکن اثر عوام فریبی را که دارد، اثر سوء آن ممکن است بیشتر از اثر اصلی آن باشد، یعنی آنقدر که افراد را به سمت «من دون الله» سوق می دهد... **س:** جایگاه استفاده صحیح آن کجاست؟ **ج:** ما به طور کلی می گوییم وقتی می شود بدون خرما و نبات و اینها این کار را بکنیم اصلاً برای چی ذهن مان بیاید در این مسئله...

ببینید یک مسئله است ما گفتیم نمی خواهیم انسان خوب شود، انسان ناآگاه اگر خوب شود مصیبت است! توجه می کنید؟ مثل اینکه یادتان رفته است، انسان و بیماری، انسان ناآگاه اگر خوب شود مصیبت است، الان بیماری یک نعمتی است، انسان را زمین گیر کرده، انسان نمی تواند آن بلندپروازی ها و... وگرنه الان آدم آدم می خورد! اینکه نفسی می کشیم از نعمت وجود بیماری است که ما داریم نفس می کشیم برای اینکه می بینیم تا می خواهیم بلندپروازی کنیم... یا مسایل دیگر این ما را زمین گیر کرده است، غرور ما گرفته، بلندپروازی های ما را گرفته و یک خورده به همدیگر رحم می کنیم به خاطر همین مسئله بیماری ها و مشکلات مان است.

ما اگر که می خواهیم درمان ایجاد کنیم، می خواهیم درمانی را ایجاد کنیم که طرف یک شعور الهی هم بشنود، شاید به تفکری بیفتد، به تعقلی بیفتد، تصمیم به یک تحولاتی بگیرد، دنبال یک چیزهایی راه بیفتد، از این نقطه نظر می خواهیم و گرنه اگر قرار باشد یک غذایی درست کنیم همه چیز شوند بعد آنها، بعد آنها... این مسئله در اصل و کلیت خودش می خواهیم این روند را طی کند نه اینکه هدف ما سلامتی انسان باشد. اصلاً هدف ما سلامتی انسان نیست، هدف ما طول عمر نیست، طول عمر مصیبت است، عقب افتادن مرگ...

س: ج: شما فرض کنید یک طرفه برای یک عده ای کار می کنید، درمان هایی هم می شود ولی فرد اصلاً نفهمیده از کجا خوب شده و دوباره همان روند را طی می کند، همان کار را شروع می کند و دوباره همان روندها را می رود فقط شعور الهی برای ما ثابت می شود در کار یک طرفه، آن خودش بی بهره است، او وسیله ای است که ما پی ببریم که یک چیزی هست یعنی اینجا وسیله ای می شود که ما به یک چیزهایی برسیم و گرنه در کل کار، آن ارزش لازمه را این مسئله نخواهد داشت.

س: اولین کسانی که شارژ کردند مسلماً آگاهی داشتند ولی چرا کاری نکردند که انحراف پیش نیاید؟

ج: ما شارژ مثبت داریم، شارژ منفی داریم، یک طلسم می آید اصرار دارند یک چیزی را به یکی بخوراند یکی از مسایلی که هست، این را می دانید یا قدیمی ها می گفتند از دست هر کسی چیزی نگیرید بخورید. لذا ما تاریخچه این قضایا را نمی دانیم که مثبت بوده، منفی بوده، چی بوده، هیچی نمی دانیم. ما امروز می دانیم که در واقع شارژ مثبت هست، شارژ منفی هست می شود یک چیزی به یکی بخورانی، می گویند «چیز خورش کردند» بله، ما خودمان هر چیزی بیاورند می خوریم، این حرف ها نیست، سر فدای شکم!!! این مسایل هست و یکی از مسایلی که اینجا باز هم ممکن است تهدیدی به حساب بیاید این است که یک دفعه یک چیزی آمده و شما دارید آن را می خورید، چه ایمنی وجود دارد؟ اگر این پشتیبانی نباشد خیلی کارها می کنند با این خوراندن با چیز خور کردن خیلی اتفاقات می افتد، در دنیای این قضایا.

س: حتی اگر نا خواسته باشد؟ آن فرد نخواهد

ج: اصلاً قرار نیست فرد بفهمد، من چندین سال پیش - الان می بینید یک سری کارت هایی می آورند بخت گشایی و تسخیر قلوب و... ما با یکی تماس گرفتیم که آره یک مسئله ای هست و اختلافی داریم و شریکی داریم و یک سری چیزهایی گفتیم، خودم اصلاً از قبل آمادگی نداشتم که چی بگم، گفتم اینجوری، اینجوری گفت «می توانی چیز خورش کنی؟ یک چیزی بدهم بدهی بخورد؟ بهش دسترسی اینجوری داری؟ یعنی می نشیند» گفتم «آره می توانم» بعد گفت، گفت، گفت، گفت، فلان... بعد گفت بیا من برایت می توانم این کار را کنم.

بنابراین در این مسئله ما شارژ مثبت داریم، شارژ منفی داریم، این دو تایش وجود دارد ما نمی دانیم تاریخچه این مسایل را نمی دانیم، ریشه ها را نمی دانیم که به چه صورتی است، به چه شکلی است، راه های این قضیه. مثلاً یکی از راه های شارژ کردن که مثالش را از کلیسا زد، اینها می آیند حالا آن چیزی را که آنجا عمدتاً نان و شراب است در عشای ربانی، که البته شراب را نمی خورند، لب می زنند پیمان است، پیمان بزرگی است و آن هم

این که کسی که این را لب می زند حالا ما می گوییم نان و نمک، در آنجا نان و شراب سمبل بیعت بوده یعنی من راه عیسی مسیح (ع) را می روم- مثل مهر ماست- من راه عیسی مسیح (ع) را می روم اگر نروم من شریک جرمش هستم و شریک جرم آنهايي که مصلوبش کردند.

می دانی چه پیمانی است؟ آن کسی که معنی این پیمان را می داند هرگز لب نمی زند یا باید خیلی مطمئن باشد، این کار را این پیمان را در عشای ربانی ببندد. مثل مهر ماست اگر کسی بداند اصلاً مهر نمی گذارد، ما نمی دانیم ما همین جوری می گذاریم و می رویم توی کار و نمی دانیم ماجرا چیه و یکی از دلایل گرفتاری مان همین مسایل است که نمی دانیم که بیعت و مسایل و قضایا ست و فکر می کنیم تشریفات است، خاکی و تربت پاک کربلاست، اصل ماجرا کسانی که بیعت اول را بستند این بیعت را بستند و این بیعت جاری شده و آمده جلو، حالا ما به عنوان یک تشریفات به آن نگاه می کنیم.^{۴۵ دقیقه}

یک راه شارژ کردن این است که اینها می آمدند سفره ای را که انداختند مثل همان کلیسا جمع می شوند شروع می کنند به دعا خواندن، شروع می کنند به اتصال برقرار کردند و این اتصالاتشان حالا بالاخره در مجموع ما می گوییم دعا، چون بحث اتصال بحثی است که خیلی نادر است راجع به آن حرف زد، همان دعا خواندن، دعا، دعا، این مجموعه دارد شارژ مثبت می شود. بعد این سفره ها بوده که آن قضیه ای که شما فرمودید تبرک است، اما یک سفره ای را جمع می شوند دورش به نام سفره ابا الفضل بعد غیبت و فلان و... از چیزهای مختلف، این حتی ممکن است اثرات منفی هم، یعنی شارژ منفی شود. در آنجا یک نفر لحظه ای غافل نمی شود، در عشای ربانی لحظه ای غافل نمی شوند همه وجودشان اینجاست و رفتند توی این ارتباط و توی این دعا، حالا اینجوری بگوییم این دارد شارژ می شود، شارژ مثبتی می شود، این است که تبرک است و اثر دارد.

اما الان فکر می کنند هر چی که در سفره است تبرک است، کاری هم انجام نمی شود، هیچ مسئله ای هم انجام نمی شود حتی بعضی مواقع من اعتقاد دارم حتی شارژ منفی هم هست یعنی می خورند و حال شان بد هم می شود، بدتر هم می شود. چرا؟ چون احترام ها رعایت نشده است آن تقدس ها رعایت نشده است، مسایل رعایت نشده، اجتناب از من دون الله رعایت نشده است و... یک چیزی می آید که نتیجه عکس دارد. خیلی ها در اینجا اصلاً حال شان بد می شود، می روند مریض برمی گردند. اینها را دقت کنید، تحقیق کنید، می روند سنگینی فضا می گیرندشان، برمی گردند حال شان بد است، تحت تشعشع منفی قرار گرفتند. حالا انشاء الله راجع به بحث و انواع شارژ و چیز خور و اینجور مسایل بیشتر صحبت می کنیم.

س: **ج:** چیزی که حفاظ دارد، بحث حمله اش، اجازه بدهید در جای خودش صحبت می کنیم در غیر اینصورت همه را در معرض حمله قرار می دهید. شما فرمودید چشمتان را ببند، خوب این را وصل کردید او هم ارتباطش را برقرار می کند، همه همین کار را کردند. در عام ماجرا فرق می کند، در عام ماجرا این است که هرکس مطلع می شود در این تایم یا ساعت، امروز ارتباط هست می تواند بیاید در این ارتباط، با حفاظ بیاید، نه در حمله قرار بگیرد، این هم خودش یک بحثی است بحث حمله، کلیت قضیه در حفاظ است، کلیت ماجرا.

حالا اینجا چون راجع به بحث ذهن اشتراکی عام که موضوعش اینجا نیست مال بعد است فعلاً همین قدر خواستیم که در جریان قرار گرفته باشید، ذهن تان راجع به این ارتباط ویژه شفاف باشد، باز مفهومش این نیست که یک لحظاتی هست، یک شب هایی هست که با شب های دیگر فرق می کند، هیچ شبی با هیچ شبی فرق نمی کند، هیچ لحظه ای - این از اصولی است که در کتاب دوم این اصول عرفان کیهانی برخورد می کنیم - هیچ فرقی بین دو لحظه هیچ فرقی بین دو مکان نیست به خودی خود، مگر شارژی که ما روی آن انجام دادیم و گرنه از نظر شعور الهی همه جا یکسان است. ارتباطی که برقرار کنیم، ما یکسری ارتباط ها و حفاظ ها داریم که هر هفته یک تعدادی از آنها را کار می کنیم که مجموع کارهای فرادرمانی مان تکمیل شود. یکی از این ارتباط ها را که برقرار می کنیم در مورد حفاظ دریافت آگاهی است و اتصالش و حلقه اش. شروع می کنیم

ارتباط حفاظ دریافت آگاهی

خیلی ممنون، اگر ممکن است میکرفون را بدهید خدمت آقای... چند خط شعر آمده که حسن ختام جلسه امروزمان را بگذاریم برای اشعار ایشان.

دانش پژوه: برای توضیح دوستان، این شعر با عدم شروع می شود بعد به جهان تک قطبی می رسد بعد جهان دو قطبی تضاد می رسد و یک صحبتی هم در مورد ملائک می شود که قوانین جهان هستی بر عهده شان است، یک صحبتی در مورد قانون پیوستگی می شود و در ادامه هم تعریف های عاشقانه ای از عشق است.

ز امواج عدم صانع شد آن انوار عشق ز آن فروتر عالم اعلی همان معنای عشق

دون تر از این عالم صغری و سفلی جلوه کرد این مکان جولانگهی از بهر خشم و کین و عشق

کار زار و جنگ کین و عشق شد این سان قرین نفس تو در این میان بازیگر کفر است و دین

همه اجزای عالم وام دار عشق و مستی نیابد ذره و جنبه ای بی عشق هستی

همه آلت به غایت منظر و حُسن کمال آفریدی، درش صنع خود و فعل خود و فسون عشق را از خود دمیدی
ملائک بند و بست این جهان در هم سرشتند
به زنجیری بنای ذره با آن دیگری بر هم بیستند
بدینسان ذره با ذره بیامیخت، هستی شد روا
تو پنداری اگر آن یک نباشد کل هستی را فنا
آنچه در هستی تو بینی همه رقصان و پُرآن اندرگنش
جمله این دمدمه و ولوله گردون برهانش ز عشق
هر چه سوزی در برش روشن تر و روشن روان
او دم آهنگران جانت بسان اخگران
همچو گردابی تو را در عمق حیرت وانهد
همچو مجنون مر تو را از بند دنیا وارهد
همچو پروانه به دورش گیج و مستیم و خراب
همچو قومی تشنه بر صحرای رازش بر سراب
همچو رامشگر به رویای نوایی از رباب
همچو پیری در پی عهد جوانی و شباب
کی بود تا که توانم سخت گیرم در برش
اندر این وادی همه افتان و خیزان در رهش
از پس خروار مشق عشق دانی نکته را
شرح آن مور است کز وان جدا زد دانه را
استاد: به به!! خیلی ممنون و خیلی متشکر.

س: در خصوص تشعشع دفاعی یک سوء تعبیری شده که الزام است که کسی که تشعشع دفاعی می گیرد با کفاره بدهد، این را اصلاح بفرمایید.

استاد: این مطلب را داریم که در این خصوص چون بحث موجودات غیرارگانیک به تخلف های ارتباط پیدا می کند، بی خود ما مورد حمله قرار نگرفتیم، به تخلف های ما ارتباط پیدا می کند، همراه با اینکه این رحمت الهی شامل حال ما شده برایش کار می کنیم، اگر- نه الزاماً- اگر ما در کنارش یک چیزی حالا می خواهید اسمش را صدقه بگذارید، می خواهید کفاره بگذارید، در واقع کفاره آن جایی تعلق می گیرد که چیزی در رابطه با کفر یا پوشانیدن تقدس ها، هتک حرمت ها پیش می آید، می تواند اسم با مسمایی باشد یعنی ما بدانیم داریم جزای پوشانیدن تقدس ها را می پردازیم. الزامی نیست، مبلغ خاصی ندارد ممکن است از ده تا یک تومنی تا میلیارد تومن که آن را اینجا (با شوخی) ده تا یک تومنی را بریزید صندوق صدقات، میلیاردی اش را به حساب ما

دوره مربیگری

واریز کنند که می خواهیم مجتمع عرفانی بسازیم که انشاء الله مورد استفاده قرار بگیرد. پس الزامی نبود، مبلغش هم مهم نبود، حالا اسمش را صدقه یا هر چیزی بگذاریم.

جلسه سوم - زنگ اول

کز خواب کسی را گل شادی نشکفت

در خواب بدم مرا خردمندی گفت

می خور که به زیر گل می باید خفت

کاری چه کنی که با اجل باشد جفت

به نام خدا

مباحث مقدماتی در زمینه فرادرمانی را طی جلسات گذشته دنبال کردیم، هدف اصلی در این دوره این است که اگر قرار باشد ما به عنوان مربی فرادرمانی مباحث فرادرمانی را برای کسی باز کنیم اولاً تجهیزات و حفاظ های لازم را داشته باشیم که یک امری است که داریم طی دوره دنبال می کنیم و ثانیاً اطلاعات لازم و مربوط به بحث فرادمانی را داشته باشیم.

لذا مهم ترین موضوعی را که در دوره مورد بررسی قرار می دهیم و باید قرار بدهیم، ابهاماتی است که ممکن است ما در زمینه فرادرمانی داشته باشیم یا سؤالاتی برایمان مطرح باشد، یا سؤالاتی را احساس کنیم که اگر از ما بپرسند ما جواب لازم و کافی را نداریم بدهیم یا اینکه به طور کلی در مسیر فکری این قضیه ما دچار دست اندازهای کلی هستیم که با طرح آنها در این دوره بتوانیم به عنوان یک مربی در این زمینه با اطمینان خاطر از نقطه نظر اطلاعاتی عمل کنیم. حفاظ ها هم که توضیحات دارد و مسایل دارد که با همدیگر داریم دنبال می کنیم، حالا بحث هایی که بحث تفویض ها، اینها را دنبال می کنیم، به نظر من این بخش چندان اهمیتی ندارد از نظر اینکه دارد روتین انجام می شود، هر جلسه ای چند حفاظ را داریم کار می کنیم.

با این حساب هر بحثی یا سؤال و ابهامی که دوستان به ذهن شان می رسد در این مورد دنبال کنند، نیم ساعتی بحث و بررسی کنیم، ارتباط امروزمان را برقرار کنیم، یکی دو تا از دوستان صرفاً زنگ اول می توانند باشند، ارتباط را داده باشیم در زنگ بعد ادامه همه این صحبت ها را داشته باشیم.

س: در رابطه با استفاده از نیروی کیهانی، در واقع ورود جریان و انرژی و نیرو به دست افراد شرایط متفاوتی دارد، قابل توجیه هم هست، یعنی تست افسردگی است که شما انجام می دهید. وقتی که به صورت نامتوازن در

دو طرف بدن صورت بگیرد یعنی نیرو در یک طرف بدن بیشتر وارد بشود تا طرف دیگر چه توجیهی می تواند داشته باشد؟ **ج:** من اینطور متوجه شدم یعنی ارتباط که می آید یک طرف قوی تر، یک طرف ضعیف تر؟ **ادامه س:** بله یعنی یک طرف تا بازو باشد، یک طرف تا مچ دست بیشتر نیاید.

استاد: سیستم بدن ما کانال های مختلف انرژی را دارد، مثلاً کانال های چهارده گانه در طب سوزنی، غیر از این دوباره کانال های سراسری هست، غیر از این اصولاً این دست فرض کنید در یک موردی باید تا کتف روی آن کار شود، این امکان هست یا نیست؟ هست، پس بنابراین می بینید یک نفر می آید، یا نصف بدن را داشتیم، مرتب نصف بدن همیشه کار می شود و بعداً هم معلوم شد بی دلیل نبوده. خیلی از موارد اینطوری است ما نمی توانیم چرایش را بگوییم، چرا ایشان نصف بدنش کار می شود. یک مسایلی هست که ما اطلاع نداریم «چرا فقط روی دست چپ اش کار می شود؟» نمی دانیم ولی اگر قرار بود پی گیری می کردیم حتماً یک دلایلی داشت. **ادامه س:** در این صورت مبنای تست افسردگی چیست؟

ج: وقتی که تست افسردگی انجام می دهیم با نیروی کیهانی، عمدتاً آن حریم معلوم می شود، عمدتاً در اکثریت موارد ولی ممکن هم هست که آن نفوذ انجام می شود حالا ما می بینیم روی یک دست دارد کار می شود، یا آمد تا اینجا، اینجا دارد کارهایی انجام می شود، قفل نیست ولی روی آرنج دارد کار می شود، روی کتف کار می شود. **ادامه س:** اگر شما روی یک دست این نتیجه را بگیرید یا دست مقابل هیچ تأثیری نداشته باشد یا تا مچ بیشتر کار نشود شما چه نتیجه گیری می توانید بکنید از این تست افسردگی؟ به صورت متعادل و متوازن نیرو وارد هر دو دست نمی شود، فرض بگیرید، نیرو وارد یک دست می شود تا بازو پیش می آید ولی در آن یک دست تا مچ بیشتر نمی آید، شما از این تست چه نتیجه گیری می کنید؟

استاد: بحث اینجاست که این آمده داخل و مسئله افسردگی به آن صورت جدی و Critical و بحرانی خودش مطرح نیست برای این فرد. اسکن این فرد الان شروع شد، از اینجا آمده و کارهایی دارد انجام می دهد، حالا روی کتف، تمام شد. این را می خواهیم انجام بدهیم ببینیم اگر حاد است یعنی از دست بالاتر نمی آید و بدانیم موضوع این است و خلاصه ادامه کار را فرضاً از این طریق پی گیری کنیم که تأثیری هم روی کار ما ندارد. این فقط یک چیزی بود که شناختی برای ما ایجاد کند و همچنین آن مسئله را که در مورد بحث افسردگی بود به ما ثابت کند و نشان بدهد و این در یک درصد کمی، یکی دو سه درصد این اتفاق ها می افتد از کسانی که تست افسردگی می کنیم، ناقض آن قضیه نیست، این نشان می دهد که جاری است. یک موضوع دیگری هم هست که بعضی ها احساس شان روی یک دست شان قویتر است، مثلاً راست دست ها، احتمالاً احساس شان در دست

راست شان قویتر است، یا بالعکس. این مطلب را هم در نظر داشته باشید که بعضی مواقع افراد حس شان روی یک بخش قویتر است.

مسئله تعبیر و تفسیر

س: در مورد خواب دیدن چی؟ چون بعضی مواقع که به بعضی ها اتصال می دهیم می گوید من خواب تو را دیدم که حالا ممکن است غیرارگانیک باشد، ممکن است به شکل بد یا خوب ببیند. **استاد:** حالا موضوع خواب را بگذارید بعداً به طور جداگانه، چون اصلاً باید برویم یک تعریف های کلی تری بکنیم، برای اینکه از موضوع فرادرمانی نرویم کنار.

اصولاً به طور کلی ما در بحث فرادرمانی از هر گونه تفسیر و تعبیر و این ماجراها خودمان را کشیدیم کنار. اگر باب تفسیر باز بود الان خدا می داند که چی می شد یعنی هر نفری صاحب التفسیری می شد، چون انسان در تفسیر گم شده است اگر دقت کرده باشید، مشکل انسان، اختلاف راه ها در چیست؟ در تفسیر است، در تعبیر است و اینهمه راه هایی که بوجود آمده است بواسطه وجود تفسیر و تعبیر است، این می گوید «نه من اینجوری تفسیر می کنم» او می گوید «نه من آنجوری تفسیر می کنم» و ما تفسیری نداریم، تعبیری نداریم، لذا این پروسه دارد طی می شود، قوانین کلی داریم.

اگر آن خواب فرد را دچار ترس، اضطراب، یأس، ناامیدی می کند، شبکه منفی است، می گوییم «به تو حمله شده است، بی خیالش شوی خودش تمام می شود» اگر آمده کمک کرده به کمالی، چیزی این را نگه دار، بعد یادداشت کن تا اطمینان حاصل کنیم شبکه منفی فریب مان نداده باشد، با اطلاعات غلط والسلام. تعبیر و تفسیر را چکار کردیم؟ گذاشتیم کنار، آی این هاله را دیدیم، آی این نور را دیدیم... دیدید این موضوع چقدر سر درازی دارد و آمدیم از اتلاف انرژی ذهنی جلوگیری کردیم، از تفرقه هم جلوگیری کردیم، چون هدف این نیست که ما تفسیر ارتباط یک نفر را داشته باشیم، این یک بازی بود، قرار بود این بازی بکنیم، هدف اصلی انرژی ما برای کمال خودمان است.

لذا دیگر در این راه هیچ انرژی متفرقه ای نمی گذاریم حتی نمی خواهیم بدانیم ایشان کجایش درد می کند یعنی من اصلاً نمی خواهم بدانم ایشان چه مشکلی دارد. می خواهیم مشکل او را حل کنیم، اطلاعات ایشان، مشکل اش، اسکن اش همه اش محرمانه است، همه چی محرمانه است من اصلاً نمی خواهم بدانم ایشان چه

مشکلی دارد، کما اینکه بعضی از موارد را هم ما نباید بدانیم، لازم نیست بدانیم. بنابراین حتی انرژی ذهنی مان را هم نمی‌خواهیم بگذاریم که بدانیم ایشان چه مشکلی دارد، ایشان چه مشکلی دارد.

لذا این کار را انجام بدهیم به عنوان عبادت عملی، مسیر کمال مان را هم طی کنیم، بنابراین اینجا بحث انرژی ذهنی ما یک بحث مهمی است و بحث این هم در دوره ۶ دوستان می‌دانند که در آنجا بحث دارد وارد یک فاز دیگر می‌شود، فضایی که ذهن رهاست، درمان جدید هم دوستان دوره ۶ می‌دانند که آن چیزهایی که هم و غم و این حرف‌ها که دیگر نیست. پس ما در واقع این مسیر را ترسیم می‌کنیم برای یک نوآموز که تازه آمده، الان نمی‌توانیم همه چی را به او بگوییم، همه چی را نمی‌توانیم بگوییم که ما می‌خواهیم برویم به یک ذهن گسترده ای برسیم چون آن گسترده است، ذهن محدود نمی‌تواند او را بفهمد، لذا داریم ایجاد گستردگی می‌کنیم.

این را نمی‌توانیم روز اول بگوییم، این را بایستی بگوییم تفسیرش را ولش کن، فلان کن، تمرکز نکن، ذکر نمی‌خواهیم، این را نمی‌خواهیم، آن را نمی‌خواهیم، چرا؟ چون ذکر که بگوید قفل ذهنی که برایش ایجاد شود در دوره ۶ مکافات داریم. حالا دوستانی که ذکر داشتند و برایشان ملکه ذهنی بوده در این مدت خیلی‌ها را داشتیم که برایشان مشکلات داشته و با ما مرتب صحبت می‌کنند. الان جمع حاضر داریم کسی را که این مشکل را داشته باشد؟ مشکل ملکه شدن ذکر و مانترا از قبل برایش ایجاد مشکل کرده باشد؟ کار شده بود، در آن زمانی که صحبت کردیم باز کار کردیم. لذا اینجا دیگر جایی نیست که ما قفل، ملکه ذهن شدن هم قفل است، بنابراین اگر ما بحث ذکر را می‌گوییم و ممکن است سوء تفاهم ایجاد شود. در یک جاهایی از یک راه‌هایی می‌خواهند بروند ابزارشان آن است، ما از یک مقوله دیگری می‌خواهیم برویم، ابزار ما بی‌ابزاری است

«ما نه مرغان هوا نه خانگی» دانه ما بی‌دانگی»

این خودش خیلی ماجراست، دانه بی‌دانگی خیلی ماجرای مفصلی است.

بنابراین تا حد امکان می‌خواهیم این را به یک نوآموز انتقال بدهیم که بحث شاهد بودن، مقدمه تسلیم بودن اینها را انتقال بدهیم و با یک زبانی هم که برایشان سوء تفاهم نشود که فکر کنند ما با بحث نفس ذکر مغایرت داریم و مخالفت داریم، بتوانیم ادامه بدهیم مثل خودمان، هی ادامه دادیم، ادامه دادیم بحث‌ها را آمدیم جلو دیدیم پشت قضایا استدلال‌های روی پله عقل خودش را دارد، روی پله عشق هم مسایل خودش را دارد.

پایه فکری؛ علم، مذهب، عرفان

به طور کلی یک مقوله ای را در ابتدا به ساکن داشته باشیم در بحث موضوع فرادرمانی، یکی بحث یا تعریف مقدماتی عرفان، یکی عدم مغایرت علم و مذهب و عرفان. ما یک پیکره ای داریم که این پیکره را از سه زاویه داریم به آن نگاه می کنیم. یک زاویه نگاه می کنیم می شود علم، یک زاویه نگاه می کنیم می شود مذهب، یک زاویه نگاه می کنیم می شود عرفان. از یک زاویه نگاه می کنیم پله استدلال خاص خودش است، احکام را مطرح می کند، خلقت را از زاویه ای مطرح می کند، همه اش کتاب است، همه اش خواندن است و شرط اولیه ایجاد ارتباط است، این مذاهب می شود. اما اگر قرار شد همان نوشته ها درک شود، از کتاب باید بیاید بیرون، مثلاً فرض کنید «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» (آل عمران ۱۰۳) این می خواهد درک شود، همان که در دوره یک می خواهیم درکش کنیم. یا مثلاً «الحمد لله» را می خواهیم در حلقه اش قرار بگیریم، همان که می گوئیم شکر وجودی، چند نفر شکر وجودی را تا اینجا حس می کنند؟ الان تا یک جایی دیگر رسمی آنجا باید آن شکر وجودی جزو وجود ما باشد، الان هنوز نشده است، الان هی داریم می رویم آن دارد افزایش پیدا می کند، افزایش پیدا می کند یک جا دیگر رسماً می خواهیم. حالا وقتی قرار شد ما به باطن «الحمد لله» برسیم، آن ظاهرش است، ظاهرش در کتاب است باید بخوانیم اما وقتی قرار است به باطنش^{۱۵ دقیقه} برسیم، از کتاب چی می شود؟ دیگر در کتاب نیست

که درس عشق در دفتر نباشد»

«بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که درس عشق یعنی درس دنیای بی ابزاری در دفتر نباشد. جدا می شوی می شود ادراک، می شود اشراق، الان این درک است شما دست تان را بلند می کنید. مثلاً بگویم حس حضور کی پیدا کرده است؟ چند تا از دوستان به درک حس حضور نائل شدند؟ می توانیم تعریف کنیم؟ ندارد، اصلاً می گوئیم درک است، حس است، هیچ کس نمی تواند بیاید برای دیگری بگوید حس حضور اینجوری است. پس ما غیر از خواندن یک چیز دیگر هم داریم که آن حس است، درک است، آن گاز زدن سیب است که مزه اش را نمی توانیم تشریح کنیم. این می شود عرفان، بدون این درک آن می شود فقط ظاهر، فقط می شود ظاهر یک چیزی، هیچ کس نمی تواند یعنی دنیایی به خودمان فشار بیاوریم هیچ کس نمی تواند. این یک مطلب و مسئله ای است که ادراک، اشراق، شهود اختصاصی و خصوصی است، چیزی نیست که نشان داده شود. مثلاً منصور حلاج نشان می داد که اینها «انا الحق» این است که می گویم «انا الحق»

س: **ج:** نه هیچکدام از اینها نیست. در آنجا که می گوید من این درخت را می بینم که «انا الحق» می گوید به گنه شعور پشت پرده ماجراها رسیده است نه اینکه درخت دهن باز کند بگوید «انا الحق، انا الحق، انا الحق» این تمثیل بوده، یا آنجا که صحبت می شود من هیچی نمی بینم مگر خداست، یا این صحبت ها، در واقع پشت پرده متوجه شدند که این شعور وجود دارد و این شعور یک ماجراهایی دارد لذا همه چیز وجه الله است، اینجوری به این درک رسیدند.

لذا پس یک مسئله یا سوء تفاهم بزرگی که بوجود آمده در طی تاریخ حالا حداقل برویم مذهب و عرفان این بوده که این گوش نداده او چی می گوید، حالا البته من نمی گویم این گوش داده، او گوش نداده یا حالا کی، مسئله اینجاست که این دو روی یک سکه است، اینها جدا از هم نیستند، این ظاهرش را می گوید باید بگوید او هم باطنش را می گوید باید بگوید، دو تا لازم و ملزوم همدیگر هستند، پله عقل و پله عشق لازم و ملزوم همدیگر هستند، بدون این آن معنی نمی دهد، بدون آن این معنی نمی دهد.

بنابراین اینها در واقع یک عمارتی است که ما می توانیم از این طرف نگاه کنیم، از آن طرف نگاه کنیم، از این طرف نگاه کنیم. علم هم می آید بعضی از این روابط را با عدد و رقم بیان می کند، عارف می گوید مجاز است، دیدیم ما از بحث علمی استفاده کردیم که این انرژی متراکم است، انرژی متراکم یعنی موج، موج یعنی حرکت، جلوی حرکت را بگیریم این محو می شود، وجود خارجی ندارد، اتم یعنی حرکت، حرکت است اگر جلوی حرکت را بگیرد چیزی وجود ندارد. بنابراین- اینجا روی لپ تاپ نداریم بعد از زنگ تفریح می آورم که مورد بررسی قرار بدهیم، همین صحبت را به یک ساخته ویدیویی که دوستان زحمت کشیدند اینجا نشان بدهیم- ببینیم که علم هم می آید آن چیزی که ۷۰۰ سال پیش گفته که

«آن نیست که هست می نماید بگذار آن هست که نیست می نماید بطلب»

از علم کمک می گیریم از یک زاویه ای نشان می دهیم که این درست گفته است، اینها با هم مغایرتی ندارند ما می توانیم از این زاویه نگاه کنیم، از این زاویه می توانیم نگاه کنیم، از آن زاویه هم می توانیم نگاه کنیم **«چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»** الان در ایران تفکراتی هست که اگر اسم عرفان بیاید اصلاً از نظر ذهنی دگرگون می شوند، در حالیکه موضوع به همین سادگی است و قرار است به همه کمک شود در جهت وحدانیت و رسیدن به آن وحدانیت و رسیدن به «لا اله الا الله» و رسیدن به «الیه راجعون» همه هدف یکی است با سه بیان مختلف.

منتها یک جایی ممکن است این کار تخصصی شود یعنی تخصص یک کسی این است که علم را بفهمد، از مذهب سردر نمی آورد، از عرفان هم سردر نمی آورد، اما عدد و رقم هایی را که بیان می کند دارد نشان از وحدانیت می زند، دارد نشان از هوشمندی می دهد. یک کسی تخصص اش می بینید عرفان را بهتر فهمیده می تواند بیان عرفان را بیاید ارائه بدهد، یک کسی رفته سال ها دروس حوزوی و تشکیلات مفصل و این همه کتاب را گذرانده این زاویه را بهتر می تواند ترسیم کند. این سه تا اگر دست شان را بدهند توی دست همدیگر، چی می شود؟ یک بحث پخته ای داشتیم ولی متأسفانه آن این را می کوبد، آن هم این را می کوبد و حالا وقتی هم که می آید در بحث های هر دو گروه با همدیگر دوباره یک ماجراهای دیگر مثل عارف، عابد و زاهد که با هم صحبت هایش را کردیم.

لذا ما به عنوان مربی می خواهیم یک پایه فکری بدهیم به یک نوآموز که می خواهد یک چیزی را از نو بیاموزد و می خواهیم ذهن او را از تضادها چکار کنیم؟ شروعش این است که دیگر مقام صالح، می خواهیم مسیر صالح شدن را برویم، مسیر صالح شدن یعنی این است که بیاییم تضاد شناسی کنیم، تضادهای مان را بشناسیم حل کنیم، تضاد را بشناسیم حل کنیم، بشناسیم حل کنیم این مسیری را که داریم می رویم می بینید تضادهایی می آید بیرون آن تضادها را حل می کنیم یکدفعه می بینیم کل مشکل ما با خدا حل شد، کلی مشکل مان با خودمان حل شد، کلی مشکل مان با هستی حل شد، این مسیر را داریم می رویم.

به عنوان پایه یک تفکری را می خواهیم بدهیم، تفکر اندیشمندانه ای است، تفکر شاهد بودن، یاد بگیرد شاهد باشد، یاد بگیرد نظاره گر باشد. بعد مسئله قانون آسمان، کار زمین، کار آسمان و بعد بتواند بیاید نظاره گری را آغاز کند در این نظاره گری یکدفعه ببینند همه اینها دارند یک حرف را می زنند، تضادی نیست، تضادی وجود ندارد این ذهنش را شفاف می کند، ذهنی که درگیر تضاد است، شفاف نیست و همیشه در نهایت قضیه به علت اینکه یک بعدی نگاه می کند دین مطلب را بجا نیاورده است لذا مرتکب ظلم می شود یعنی اگر من بی خود بگویم مذهب بد است من مرتکب ظلم می شوم چرا؟ چون اینجوری نیست، اگر بگویم علم بدرد نمی خورد یک جور ظلم مرتکب شدم اینها مکمل هستند دین مطلب ادا نشده است.

لذا به دگماتیسم (Dogmatic) یک بُعدی نگاه کردن و با تعصب نگاه کردن می رسم که حق یک عده ای در این مسئله ضایع می شود، حالا من خودم ممکن است ارضاء شوم «ببین من نظرم را به کرسی نشاندم» ولی در واقع حق و حقوق عده ای ضایع می شود و خودم هم به جایی نمی رسم، یعنی امکان ندارد راهی که در آن ظلم باشد به جایی برسد، این راه فکری هم اگر باشد و آن راهی به مقصد می رسد که حق را در دل خودش داشته

باشد، زوری نیست یعنی نمی شود آمد و زور چپون کرد یک فکری را، یک چیزی را، اگر هم اینجور باشد موقت است.

خدا، هوشمندی، قوانین، اعداد

س: در تدریس برای فرادرمانی باید از هوشمندی الهی و شبکه شعور کیهانی باید شروع کند، بنابراین باید این برای همه کاملاً روشن باشد. اینجا یک سؤال برایم مطرح است، یکی از دوستان پرسیدند آیا خداوند همان هوشمندی الهی است یا شبکه شعور کیهانی است؟ شما فرمودید خیر اینطور نیست حالا در عرفان غرب اینها هستی را به سه طبقه تقسیم می کنند؛ یکی دنیای فیزیکی است که همین دنیایی است که ما داریم می بینیم و زمان در این دنیا خطی است، هر چیزی گذشته و حال و آینده دارد بنابراین هر چیزی هم فنا می شود و آن چیزهایی که دیده می شود و احساس می شود همه فناپذیر است. طبقه دوم هستی را دنیای کوانتم می گویند، همان که شما می فرمایید هیچ چیزی وجود ندارد مگر پکت هایی از انرژی که این انرژی ها بستگی به فشردگی شان شکل های مختلفی می گیرند و بستگی به اینکه ناظر چی بخواد همان می شود یعنی شما یک پکت انرژی را می گیرید... طبقه سوم دنیای واقعی را، همه را تحت تأثیر یک هوشمندی بدون جا Non Local Intelligence تحت تأثیر و نفوذ آن می داند. که اگر خواست هرکسی با خواست آن مطابق شود، آن پکت همان چیزی می شود که آن خواسته. مثال می زنند که اگر دو تا بسته از این پکت های انرژی را بفرستند یکی برای من در ایران، یکی برای یک نفر در کالیفرنیا و من بخواهم که این پکت در اینجا ویلون شود در آن واحد آنی هم که رفته کالیفرنیا می شود ویلون یعنی همه چیز در دنیا تحت تأثیر آن هوشمندی بدون جاست و دیگر هیچ چیزی بالاتر از هوشمندی بدون جا که ما اسمش را می گذاریم هوشمندی الهی تعریف نمی کنند. اما شما اینجا می فرمایید نه این هوشمندی هم خودش مخلوق یک چیز دیگر است حالا شما می شود تعریفی از آن خالق که اسمش را خدا می گذارید بکنید؟

استاد: بسیار عالی تعریف خیلی قشنگ و جامع و خوبی بود. عرض کنم خدمت تان الان خدمت تان عرض کردم ما اینجوری نگاه می کنیم، آن آنجوری نگاه می کند، علم هم نگاه می کند خوشبختانه خوشبختانه طی این چند دهه اخیر، یکی دو دهه اخیر در دنیای علم به هوشمندی پی بردند، این تحول بسیار بسیار بزرگی است چون اصولاً در دنیای علم بخواهد بیاید یک بحثی را پیش بکشد که نتواند لمس اش کند مثل هوشمندی، این خیلی متافیزیکی است ولی دنیای علم مجبور به قبول متافیزیک شد. **ادامه س:** مثال های خیلی جالبی هم می زنند که ثابت کنند این هوشمندی هست؛ مثلاً شما یکدفعه می بینید میلیونها ماهی در آب یکدفعه جهت شان

را عوض می کنند، چی باعث می شود اینها این کار را بکنند؟ و چرا اینها دو تایش به هم نمی خورند، میلیونها پرنده...

استاد: ولی ما یک سؤالی کردیم در بحث بعد حرکت- اگر خاطرتان باشد- بهر حال ما از یک زاویه ای رفتیم آنجا از یک زاویه ای می رود ولی مهم نیست. مهم این است که قبول کرد، مهم این است که در مکانیک نیوتنی می گفتند، ما چه باشیم، چه نباشیم، جهان هستی وجود دارد و این را از اینجا بیندازی می آید پایین، چه ما باشیم، چه نباشیم. اما الان در فیزیک جدید قبول کرده که ناظر است که می گوید جهان هستی چی باشد اگر ما نباشیم چه ماجرای است، پذیرش این ماجرا در دنیای علم یک تحول بزرگی بوده است، در واقع در فیزیک متافیزیک وارد شد.

اما حالا دنیای علم نگاه می کند، دنیای علم برای خودش چارچوبی دارد، تعریف علم این است که آن چیزی که واقعیت دارد، علم است چه دلیلش را بدانیم، چه دلیلش را ندانیم. مثال زدیم که این همه هواپیما پرواز می کند، پرواز هواپیما بر اساس اصل برنولی است یعنی اینکه این مقطعی از بال هواپیماست. این مقطع بال هواپیما، هوا وقتی که از اینجا می آید- این مقطع بال هواپیماست یا Airfoil Section که به آن می گویند- هوا وقتی می آید تقسیم می شود، یک قسمت از روی بال می رود یک قسمت از زیر بال می رود. مسیری که روی بال می رود، مسیر بیشتری است تا آن که زیر می رود.

اصل برنولی می گوید که وقتی که جریان یک سیالی سرعت بیشتر شود، فشار کمتر می شود^{۳۰} دقیقه و اگر اینجا هوا در یک لحظه جدا می شود، در یک لحظه باید آن انتها بهم برسد. بالا مسیر بیشتری را طی می کند، پایین مسیر کمتری را، اصل برنولی می گوید که وقتی در جریان یک سیال سرعت بیشتر شود، فشار کمتر می شود سرعت کمتر شود، فشار بیشتر می شود. یعنی اینطوری می شود، هوا فشار دارد درست است فشار اینجا کمتر از فشار زیر بال می شود، اختلاف این، می شود یک نیرویی که به این نیرو می گوئیم Leap، هنوز در دنیای علم علت این پدیده را نمی دانند، هنوز نمی دانند چرا. یک اصل بسیار ساده ای را، چند دهه است، چند سال است هواپیما ها و هلی کوپترها همه شان قانونش این است، دارند پرواز می کنند، هنوز دنیای علم نمی داند چرا ولی علم است، می گوئیم پس این علم است، هر چیزی که واقعیت دارد علم است چه ما علتش را بدانیم، چه ما علتش را ندانیم.

الان ما چند وقت است از برق داریم استفاده می کنیم؟ هنوز تعریف دقیق جریان الکتریک را ما نمی دانیم. ما می بینیم آنجا یک ژنراتور می چرخد، این طرف برق می گیریم، هنوز دقیق نمی دانیم برق یعنی چی. حالا دیگر

برویم سراغ جاذبه، سراغ... هیچ کدام اینها را نمی دانیم یعنی چی، تعریف می کنیم، فرمول می نویسیم، می گوییم نیروی جاذبه، این را از اینجا ولش کنیم چقدر طول می کشد بخورد زمین، همه این تعریف ها را داریم اما آیا درکش کردیم؟ آیا می دانیم چیه؟ نمی دانیم، از این قضایا که ما داریم استفاده می کنیم ولی نمی دانیم چیه در دنیای علم بسیار بسیار زیاد است. **س:** **ج:** اصل برنولی، دانشمند ایتالیایی، خیلی وقت است من یادم نمی آید فکر کنم قرن ۱۷ یا ۱۸ است، حالا اتمیزر، آب پاش، همه اینها بر اساس این اصل است، از بالا سرعت را چیز می کنند، فشار کم می شود، مایع را بالا می کشد، اصل... آره آب پاش هایی که هوا را می دمد و این هم در یک محفظه است یعنی اینطوری است، از اینجا یک چیز هوا دارد، بله... آن موقع این را که فشار می دهد هوا از اینجا جریان پیدا می کند، چون اینجا جریان هوا زیاد است، این هم لوله... مایع را می کشد به سمت بالا چون اینجا فشار کمتر از این قسمت اش می شود، مایع را می کشد و از اینجا پخش می کند، فقط هوا را از اینجا عبور می دهند یعنی مستقیم هوا را عبور بدهند، اینجا فشار کم می شود در این نقطه و باعث می شود مایع به سمت بالا کشیده شود، خیلی کاربرد دارد این اصل.

خلاصه کلام، آن چیزی که دنیای علم به واقعیت اش پی می برد، می آید می شود جزء اش. الان ما حاصل دنیای علم این شده که آمده یکدفعه دیده یک چیزی واقعیت دارد، چه چیزی واقعیت دارد؟ هوشمندی، پذیرفته، کار علم این است، هنوز به مسئله خدا نرسیده است. کاری ندارد، شرح وظیفه اش نیست که برای ما خدا را پیدا کند، دنیای علم شرح وظیفه خاصی دارد هر چیزی که برای آن واقعیتش ثابت شود به عضویت می پذیرد، می شود جزو علم. ولی در فلسفه است، در جاهای دیگر می آید می گوید «خوب بگو بینم این هوشمندی از کجا آمده؟» دنیای علم اگر چیز باشد فوری می گوید «ما نمی دانیم، ما هر وقت فهمیدیم می گوییم» آخرین صورت وضعیت ما و شرح وظیفه یا چیزی که اینجا برای ما بوده، ما فهمیدیم که وجود دارد. از کجا آمده؟ چی آمده؟ چیزی نمی دانیم هر زمانی یک چیزی برای آن به واقعیت پیوست یعنی بتواند برود لمس اش کند، آزمایش کند، یک کاری کند خلاصه وجودش برایش ثابت شود می آید. پس اصلاً از اینجا به بعدش به دنیای علم ارتباط.

ادامه گزارش: علم می گوید هیچ چیزی وجود ندارد مگر به خواست این هوشمندی، بنابراین تمام این پکت های انرژی شکل می گیرند و بوجود می آیند.

استاد: صددرصد نظر شما و نظر علم درست، با هم اختلافی نداریم. این سه تا نردبان، یکی از آن را علم نگاه می کند، علم می آید می رسد نهایت به هوشمندی، خدا پدرش را بیمارزد باز رسیده به هوشمندی و می گوید

که قبول کرده است که همه چیز طبق نظر هوشمندی است. اما اگر، وظیفه علم نیست که از اینجا بالاتر بخواهد بگوید که «بگویید ببینم ما به چه هدفی آفریده شدیم؟ خود هوشمندی به چه جوری آفریده شده؟» اصلاً لفظ آفرینش را علم نمی تواند بیاید بکار ببرد، بوجود آمدن، از آنجا آمدن را می تواند بکار ببرد. اگر ما سؤال کنیم این از کجا بوجود آمده؟ تمام می شود، می گوید «نمی دانم» تمام می شود رسالتش تمام می شود.

ولی فرض کنید در مذهب، در عرفان، در فلسفه حالا تازه می آیند صحبت می کنند که این نه خود این خالق است، مثل ما، ما می گوییم «خدا، هوشمندی، قانون، عدد» اگر الان شما از من بپرسید «جهان هستی از چه بوجود آمده؟» من می گویم «قانون» آیا می توانیم بگوییم قانون خداست؟ یا قبلش، اگر شما بفرمایید جهان هستی از چه آفریده شده؟ من می گویم «عدد» عدد است که حاکم بر جهان هستی است. سرعت نور اگر ۳۰۰ هزار کیلومتر نباشد ۳۰۱ هزار کیلومتر در ثانیه باشد ما الان یا نبودیم یا یک چیز دیگر بودیم. اگر شتاب جاذبه بجای ۱۰ متر بر مجذور ثانیه، ۱۱ متر بر مجذور ثانیه بود الان می دانستیم چه جوری بودیم؟ حداقل این شکل نبودیم، یعنی جاذبه بیشتری بر ما حاکم بود، ما ممکن بود کوتوله تر باشیم، ممکن بود یک جور دیگر باشیم. حالا همین طور که برویم می بینیم فاصله زمین و خورشید عدد است، اگر این عدد یک ذره این طرف و آن طرف بود، چی می شد؟ باز ما نبودیم یا یخ می زدیم یا می سوختیم.

همین طوری این را گسترش بدهیم می بینیم اگر ما اینجا ایستادیم محصول توافق اعداد است، اعداد با هم توافق کردند، فاصله زمین و خورشید درست درآمده است، سرعت نور درست درآمده است، جاذبه زمین درست درآمده و بی نهایت اعداد دیگر، اینها همگی شان با هم درست درآمدند، ما اینجا ایستادیم و نشستیم و داریم صحبت می کنیم. می توانیم بگوییم جهان هستی چیزی نیست جز عدد، عدد خداست. می توانیم بگوییم نه، خود این اعداد تابع قانون هستند، عدد تابع قانون است یعنی قانون گفته قانون جاذبه گفته الان زمین ۱۰ متر بر مجذور ثانیه و در ماه یک عدد دیگر باشد، در مریخ یک عدد دیگر، دلبخواهی نبوده قانون است که می گوید. ما الان می توانیم تخمین بزنیم جاذبه روی سطح خورشید چقدر است، از کجا می توانیم تخمین بزنیم؟ با مراجعه به قوانین می توانیم این کار کنیم، قبول است؟ قانون بر جهان هستی حاکم است و هر چه که در جهان هستی است، اگر ما هستیم و بعد اگر ما حرف کمال می زنیم، حتی برای کمال هم قانون حاکم است، برای کمال هم قانون حاکم است.

این بحث امروز صبح مان بوده با جناب دکتر صدوقی صحا، خانم دکتر پیرزاده و عزیز دیگری که بحث های این چنینی داشتیم. آنها معتقد بودند که قانون بر کمال حاکم نیست، ما معتقد بودیم که خود کمال هم قانونمند

است. بعد می آییم قانون از کجا آمده؟ و اینکه هر چه او بخواهد «هر چه او بخواهد» اینجا هرکسی می تواند یک جور تفسیر کند، هر چه او بخواهد را ما یک جور چیز می کنیم، دیمی نیست «من یشاء» و خواست او قانونمند است، اگر به شما داده «من یشاء» اش این بوده که شما را دیده، دیده لیاقت دارید، به شما داده، دیمی نیست «من یشاء» اش هم بر اساس حکمت و بر اساس حساب شده ای است.

دوباره می آییم می بینیم این قانون هم که خود به خودی نمی تواند به وجود آمده باشد، یک جوری وضع شده و وضع گذاری دارد که هوشمندی است، هوشمندی تعیین کرده که این حوزه گرانشی در عالم هستی به چه صورتی باشد و چه جوری باشد، بدون هوشمندی، قوانین که خودشان خودشان را بوجود نیاروند، این گرانشی بگوید ما هم هستیم، آن حوزه الکترومگنتیک هم بگویند حالا که تو هستی ما هم می آییم وسط، بعد یکدفعه سایر حوزه ها هم، همین جوری اظهار وجود کنند، که نیست. عالم هستی می بایست به پا می شده برای اینکه به پا می شده محتاج قوانین بوده، همان ملائک که عرش الهی بر دوش ملائک است، عرش الهی بر دوش این قوانین دارد حفظ می شود. به عبارتی اینجا، همین قوانین یکی از ابعاد وجودی ملائک هستند، عرش خدا را ملائک نگه می دارند، اهمیت قوانین.

وقتی اینجا به هوشمندی می رسیم، می گوییم صاحب هوشمندی کیه؟ یا به عبارتی این از کجا آمده؟ یا به عبارتی این چه جور به وجود آمده؟ یک سؤالی که بالاخره اینجا ما دست مان باز است، علم فقط نهایتاً می تواند بگوید از کجا آمده یعنی سؤالش را مطرح کند، بعد هم بگوید نمی دانیم تمام شد، بست آن را، پس از سه زاویه می بینیم ولی توانایی هر زاویه ای با هم فرق می کند. حالا من این را توضیح می دهم، حالا چرا عرفان باید باشد، آنجا مشخص می شود. پس «علم هرگز نرسد به نور مهتاب» تا یک جایی اش را می آید، از یک جایی به بعدش دیگر نمی تواند برود، قابلیت پرواز و جهش دیگر ندارد.

اما در این طرف قضیه، می آییم می بینیم که از منبع دیگری بایستی این هوشمندی وضع شده باشد، به منزله هدف خاصی و در حاشیه این جهان هستی، جهان های هستی دیگری هم وجود دارند که هوشمندی دیگری هم بر آن حاکم است، یک جا، دو جا، سه جا، ده جا، بی نهایت جا، حالا در حاشیه می خواهم خدمت تان بگویم که این را گسترده تر ببینید، که اینجا، این یکی از هوشمندی هایی است که ما با آن سروکار داریم به نام جهان هستی می شناسیم و می گوییم جهان دو قطبی. آیا ما فقط جهان دو قطبی را داریم؟ سؤال می کنیم، کاری نداریم بین خودمان سؤال می کنیم؛ آیا فقط جهان دو قطبی است؟ می توانیم مطمئن شویم که فقط

جهان دو قطبی است؟ حالا کاری با هیچی نداریم، کاری با آگاهی، با هیچی نداریم فقط می خواهیم همین طوری بین خودمان سؤال کنیم، آیا فقط ما جهان دو قطبی را داریم؟ جهان دیگری را نداریم؟

اگر احتمال یک در میلیون بدهیم که وجود دارد پس احتمال هوشمندی دیگری هم که با این هوشمندی متفاوت باشد، هست، چرا؟ چون که بر آن جهان قوانین دیگری باید حاکم باشد، قوانین دیگر هوشمندی دیگری می خواهد، حالا اگر این هوشمندی باشد دوباره باید بیايد Subdivision^{۴۵} دقیقه یک چیزی، یک قوانینی برای اینجا گذاشته باشد. اما باید یک Subdivision پیدا بکند، چرا؟ چون که وضع قانون برای عالم دو قطبی، یک هوشمندی می خواهد، که باید این داشته باشد، یک علمی می خواهد که این باید داشته باشد، برای n قطبی هم یک هوشمندی می خواهد که این باید داشته باشد.

س: **ج:** آنجا مجبور است بگوید برای اینکه جهان دیگری را معرفی نمی کند، نمی تواند معرفی بکند، علم نمی تواند پایش را از گلیم خودش بگذارد بیرون، بیاید بگوید جهان n قطبی آن چیزی که برایش واقعیت دارد می تواند راجع به آن حرف بزند، تا دلیل و استناد و استدلالی پیدا نکند، نمی تواند بیاید راجع به جهان n قطبی صحبت کند ولی در بحث عرفان من دستم باز است. می گویم که خالق، مخلوق، یار، عکس روی یار، عکس یار، عالم بالا نامحدود است، درست است؟ می گویم اینجا نامحدود پس پایین هم باید نامحدود باشد، درست است؟ بعد این را ادامه می دهم، بعد می آیم می گویم جهان هستی، پس اینجا می شود یار، اینجا پایین می شود جهان هستی بعد جهان هستی این هم همان صحبت. بعد می گویم اگر جهان دو قطبی را بگذاریم فوراً محدود می شود می گویم همین، جهان هستی فقط خوب- بد، خیر- شر، روز- شب، روشن- تاریک، همین!!

جهان دو قطبی یکی از بی نهایت تصاویر یا عکس روی اوست، از نظر ما با ادراکی که کردیم با دریافتی که کردیم، من خودم به یقین روی این موضوع رسیدم، حالا رویتی و آگاهی. حالا ممکن است من نتوانم این را تفهیم کنم فقط مجبور می شویم این را با یک رابطه نشان دهم. پس نهایتاً می شود جهان دو قطبی یکی از جهان های جهان هستی است، یکی از مظاهر هستی است اگر بخواهیم اینجوری صحبت کنیم، چون این دو قطبیت یکی از چیزهای هستی است. لذا اینطوری می شود که عدد، قانون، هوشمندی مخصوص جهان دو قطبی، قوانین مخصوص جهان دو قطبی، اعداد مخصوص جهان دو قطبی، این را نمی توانیم از هم جدا کنیم. حالا اگر یک مرکزی، یک هوشمندی است که اینها را در دل خودش دارد، که هوشمندی جهان دو قطبی، هوشمندی جهان n قطبی، فرقی نمی کند، چه ما Subdivision بکنیم، چه بگذاریم توی دل خودش، باز آن داخل بایستی اینها را داشته باشد.

اما این را مورد دعوا قرار نمی دهیم، می گوییم باشد همان هوشمندی اینجا را اداره می کند، اینجا را اداره می کند اما در نهایت باید بگوییم این از یک جایی آمده، می گوییم از اینجا، می گویند آن از کجا آمده؟ می گوییم آن هم فرض کنید از اینجا، هزار بار این سیر تسلسل را عوض کنیم، عوض کنیم، عوض کنیم، آن از کجا آمده؟ آن از کجا آمده؟ آخری می گوییم به سیر تسلسل خاتمه بدهیم. این از یک منبعی آمده نمی دانیم چیه، اسمش را می گذاریم x، اسمش را می گذاریم خدا، به آن می گوییم God، به آن می گوییم الله، می گوییم یهوه، هر چی شما می خواهی بگذار و به این بحث خاتمه می دهیم. لذا در بحث هوشمندی اینجا نمی توانیم موضوع را خاتمه بدهیم چون یک سؤال جدی تری مطرح می شود، خود هوشمندی چطور بوجود آمده؟ خودش خالق خودش است؟ این هوشمندی بایستی از یک جایی آمده باشد، لذا برای اینکه به بحث خاتمه بدهیم می گوییم «آره آمده، نمی دانیم کجاست، چیه، اسمش را می گذاریم x»

س: به عبارت ساده تر تعریفی از خدا نداریم؟

استاد: نداریم، مگر داریم؟! نداریم «آنچه در اندیشه ناید آن خداست»

«هر چه اندیشی پذیرای فناست آنچه در اندیشه ناید آن خداست»

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (مومنون ۹۱) او از هر تعبیر و تفسیری که بکنیم مبراست. لذا اینجا اسمش را گذاشتیم الله، یهوه، God هر چیز دیگری که دوست داشته باشید، نه تعریف دارد... لذا اگر ما بیاییم بگوییم هوشمندی، این آگاهی خود خداست...

ادامه س: ج: اشکال علم در این مورد، اشکال اینجاست که بحث را اینجا خاتمه می دهد چون اصلاً نمی تواند بالاتر را بیاید. دین و فلسفه و مذهب دست شان باز است، عرفان دستش باز است ولی علم نمی تواند بگوید. ادامه س: خوب شما باید یک تعریفی داشته باشید اینجوری که نمی شود صورت مسئله را پاک کنیم و بیاییم بگوییم خدا خالق همه چیز است

استاد: ما از اثر پی به مؤثر می بریم، هوشمندی را حس کنیم، کار کنیم، از اثر پی به مؤثر ببریم، پی به صاحب اثر ببریم «روشن بنگر که آفتاب است آن نور که خوانیش تو مهتاب» ما نور مهتاب را می بینیم و می دانیم که این از آفتاب است ولی به آفتاب نمی توانیم نگاه کنیم، از این انعکاس می توانیم پی به آن ببریم، از انعکاس هوشمندی پی به صاحب هوشمندی می بریم، هرگز انسان نمی تواند پایش را در محدوده خدا

بگذارید بگویید ملاقاتش کنیم، ببینیمش «**لن توانی**» درکش کنیم، از یک جایی به آن طرف تر، از هوشمندی به آن طرف تر نمی توانیم برویم. اما در نهایت اگر بگوییم هوشمندی خود خداست اینجا یک نقصانی وجود دارد که این از کجا آمده؟ چه جوری آمده؟ و چون می دانیم این هم باید یک منبعی داشته باشد، از یک جایی آمده، ما فقط جایی را... **ادامه س:** هوشمندی نه مکان، نه زمان دارد، نه محدودیتی دارد بنابراین چیزی که نه زمان دارد نه مکان دارد و محدودیتی هم ندارد جایی ندارد که از جایی آمده باشد، چیزی نیست که از جایی آمده باشد بنابراین مبدأ می شود همان، به عبارتی این حرف را می زنیم.

استاد: بله به عبارتی این صحبت را می توانیم بکنیم اما باز شما می بینید که هوشمندی یک چیزی دارد یک نقطه اثری دارد، اینجا این مسئله که ما این سؤال را مطرح کنیم که این از کجا آمده هنوز باقی است... **ادامه س:** چیزی نیست که از جایی آمده باشد، چیزی است که نه زمان دارد، نه مکان دارد.

استاد: همین که شما می فرمایید چیزی نیست، ما این امکان را داریم، حالا کسی که شما اینجا ایستادید نوآموزی آن پایین آمده، همین سؤال را یقه ما را می گیرد می گوید این از کجا آمده؟ باید ما بگوییم فرض می کنیم- از اینجا به بعد می شود فرض- فرض می کنیم این از یک جایی آمده به نام x ، می گوید آن از کجا آمده؟ می گوئیم فرض کنید آن هم از یک جایی آمده x' ، می گوید آن از کجا آمده؟ x'' و y و... دیگر همه حروف کم می آید تا n هم آمد، می گوییم «آقا قربون شکلت برم! خاتمه بدهیم، بیا اینجا را دیگر اکتفا کن، بگو این را فرض کنیم بعد از بی نهایت جا، این را از اینجا، از آنجا، اینجا را بگیریم Fix کنیم که فرض کنیم این هوشمندی از جایی آمده به نام x ، به نام خدا، به نام الله، به نام God، به نام یهوه، به نام اهورا، به نام هر چی می خواهی بگویی دستت باز، دست خودت...»

ادامه س: وقتی که ما بالاتر از هوشمندی را نمی فهمیم و همه کارهای مان با همین هوشمندی است چه کاری است که ما برای بالاتر از این داریم فکر می کنیم، خوب همین را می چسبیم دیگر؟!

استاد: یک مطلبی هست که... بفرمایید آقای قدسی

گزارش: ما دنبال چیزی می رویم که از این هوشمندی بالاتر است.

استاد: یک مطلبی هست که در نهایت قضیه ماجرای انسان، ماجرای خلقت یک چیزی خوابیده است و رای هوشمندی، چون هوشمندی نهایتاً می شود ماده، می شود انرژی، یعنی ما نهایت آگاهی هستی را که درو کنیم می شود چی؟

ادامه س قبلی: مگر شما نفرمودید کل جهان هستی جلوه ای از اوست؟ **استاد:** بله درست است جلوه ای از اوست، **ادامه س:** اینها هم در علم و در این عرفان خودش در غرب می گویند که کل جهان هستی تشکیل شده از پکت های انرژی تحت نفوذ این هوشمندی، بنابراین تمام جهان هستی هر چه که هست و دیده می شود یا نمی شود، تمام اینها آثار همین هوشمندی است.

استاد: بحث اینجاست که ما می گوییم هوشمندی خودش مخلوق است، خلق شده است هوشمندی، یعنی چون قرار بوده این چیزی باشد یک هوشمندی، یک طراح گذاشتند، طراح- قانون، قانون- عدد اینها را آفریده یعنی ما حرف مان این است که هوشمندی خودش مخلوق است، هوشمندی خودش مخلوق است و عرض کنم خدمت تان برای بحث کمال «الیه راجعون» اگر ما بگوییم به هوشمندی می رسیم همه هوشمندی را بگذارند کف دست ما، ما به خلق ماده و انرژی نائل می شویم، الان هوشمندی را بگذارند کف دست ما، نهایتش چی می شود؟ **ادامه س:** این چیزی که ماهی ها را حرکت می دهد همان هوشمندی است دیگر بالاتر از هوشمندی به چی می خواهیم برسیم؟

استاد: آهان، پس یکی بالاتری هست، پس نهایتاً این شد اگر ما به هوشمندی برسیم می توانیم ما خلقتی داشته باشیم که ماهی ها بیایند و در ارتباط قرار بگیرند و... از این بالاتر نیست؟ یعنی فقط ما این مسیر را داریم طی می کنیم ماهی هایی درست کنیم که اینها... **ادامه س:** ماهی ها از بین می روند، همه چیز از بین می رود، هوشمندی از بین نمی رود، آخر هستی است

استاد: ما الان «الیه راجعون» رسیدیم به هوشمندی، از این هوشمندی چه استفاده ای می خواهیم بکنیم؟ **ادامه س:** قرار نیست که استفاده بشود **استاد:** پس برای چی داریم می رویم؟ داریم می رویم یک چیزی را بدست بیاوریم «الیه راجعون» است **ادامه س:** حالا فکر کنید بالاتر از هوشمندی، رسیدیم به خدا چی به دست می آوریم؟

استاد: بحث اینجاست که هدف این چرخه بالاتر از این است که ما ماده و انرژی خلق کنیم. در این مورد ما همین که آن قضیه بالاتر از خلق این قضیه ماده و انرژی است، نمی دانیم چیه **ادامه س:** یعنی می رسیم به یک جایی که نمی دانیم چیه؟ **استاد:** که نمی دانیم چیه ولی می دانیم، ضمن اینکه نمی دانیم می دانیم که ما در واقع هم نمی دانیم، هم می دانیم، می دانیم که قرار نیست ما نهایتاً به خلق ماده و انرژی برسیم و در یک جایی این کار عبث و بیهوده می شود که من بگویم من این چرخه را آمدم که بگویم ماده بشو، بشود، بگویم نشو، نشود، بگویم ماهی ها خلق کنم با هم در ارتباط باشند، این هوشمندی در دست من باشد، حالا من ماهی هم خلق کردم دارم نگاهش می کنم بعد از یک مدتی هم حوصله ام سر می رود، خلق ماده و انرژی و ماهی ها و جهان، بعد هی در این خودمان را احاطه کردیم، حوصله مان سر می رود، ماده و انرژی و چرخ و فلک دارند می چرخند و گرات و... یک ساعت

هدف من می خواهم بگویم، ممکن است من نتوانم توضیح بدهم، ممکن است نتوانم چون بیان الکن است و این موضوع هم موضوع خاصی است ولی هدف از این هم بالاتر است مفهوم «الیه راجعون» بالاتر از این است که ما خلق ماده و انرژی کنیم و این مرحله در مرحله پایین تری اتفاق «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» (جائیه ۱۳) این در یک مرحله پایین تر بعد از جهنم این اتفاق می افتد و ما سوار می شویم، جنات، بهشت ها خلق می کنیم، چکار می کنیم، بی سار می کنیم، این را تجربه می کنیم، خیلی ها هم اغوای قدرت خلق همین ماده و انرژی می شوند، خواهند شد، در مرحله جنات، و آن که در بالا صحبت از اصطلاحاً «جنتی» می کند می گوئیم می آیم این ور، ماجرا بر فراز خلق ماده و انرژی است، ماجرای کمال را ما به گونه دیگری نگاه می کنیم، نمی رویم صرفاً به بحث هوشمندی برسیم.

این بحث قشنگ و جالبی است، همین جوری به کرات هر بار از یک زاویه ای به آن نگاه کنیم، باز کنیم، بحثی است که واقعاً برای مان جا بیفتد و ببینیم که ماجرا از چه قرار است، ما چی در دست مان است، از چه چیزی می خواهیم چه چیزی را نتیجه بگیریم؟ ما تنها اثری که در دست مان است همین آثار عملی هوشمندی است، اگر هم گفتیم که می خواهیم درمان کنیم، می خواهیم ببینیم این هست یا نیست، از بودنش پی ببریم که باید یک صاحب اثری باشیم.

آقای مومنی: می خواستم جمله تان را کامل کنم، هی گفتید نمی دانیم، نمی دانیم، ولی گفتید می دانیم ولی نمی دانیم!!

استاد: خیلی ممنون و متشکر.

حافظه و آرشو اطلاعات چیست؟

س: فرمودید که وقتی ما می میریم کالبد ذهنی ما باقی می ماند و مدیریت سلول و بدن تغییر شکل پیدا می کند اما مدیریت تکلم و فکرسازی و حافظه همان طور منتقل می شود. اگر تغییر شکل پیدا می کند چه طوری؟ مگر ما آنجا جسم داریم؟ حافظه و آرشو اطلاعات تا آخر می ماند، آیا کالبد ذهنی هم می میرد؟ **استاد:** کالبد ذهنی هم می میرد، در زندگی بعدی هم کالبد ذهنی خداحافظ جایش را می دهد به یک چیز دیگر **ادامه س:** فقط حافظه و آرشو اطلاعات باقی ماند؟

استاد: حافظه و آرشو اطلاعات ماست که آن من متحرک است، اینجا دارد اطلاعات جمع می کند، زندگی بعد دارد اطلاعات جمع می کند و یک روزی می رود که «خلیفه الله» شود بعد از جهنم می شود «خلیفه الله» آن است که با اطلاعاتش می خواهد سوار اریکه قدرت الهی شود حالا یا استفاده کند یا سوء استفاده کند. **ادامه س:** بعد از جهنم حافظه و آرشو اطلاعات فراموش می کند؟

استاد: مرحله کانال جهنم را فراموش می کند، اگر فراموش نکند که ماجرا حل است چون از آنجا می آید بیرون یادش می رود که در این کانال چه گذشت، حالا سوار بر اریکه قدرت می شود و صرفاً با اطلاعات خودش تصمیم می گیرد از اریکه قدرت از خلیفه الهی چه جوری استفاده کند. **ادامه س:** یعنی اطلاعاتش مثل همین خلاقیتی است که از زندگی قبل آوردیم؟

استاد: خلاقیتی آوردیم، کنجاوی آوردیم، حسادت آوردیم ولی یادمان نمی آید این را چه جوری آوردیم، چه جوری، چی شده که ما خلاقیت داریم، کنجاوی داریم، چطوری اش را نمی دانیم ولی یک واقعیتی به ما می گوید این را داریم و با هم فرق می کنیم، یعنی نوزادها با هم فرق می کنند ولی یادمان نمی آید که چه گذشته، اگر یادمان می آمد ماجرا حل بود، می دانستیم از کجا آمدیم و این را هم به دنبالش می فهمیدیم که چرا آمدیم و بعدش هم حل بود.

عدالت الهی

ادامه سن: بحث عدالت خدا در آفرینش آدم ها، من در دوره ۲ از شما سؤال کردم بحث جهان های موازی را مطرح کردید که یک نفر عقب مانده ذهنی است، یک نفر نیست، این را می شود از همین طریق توجیه کرد که کسی که عقب مانده ذهنی است از زندگی قبلیش آورده مثل حسادت.

استاد: مکانیزم جبر مجهول را در دوره ۶ داریم مقدمه اش را می گوئیم که جبر مجهولی نیست، اجازه بدهید مکانیزم اش را آنجا بحث کنیم، دوره ۶ و ۷ اینها تکمیل می شود بعد متوجه می شویم که ما با چه مکانیزمی آمدیم اینجا، مکانیزم انتخاب جسم بعد از ۴ ماهگی اتفاق می افتد مکانیزم چيست و ما آمدیم به این دنیا، ما با مکانیزم مادی اینجا که آشنا نبودیم، زیبایی و زشتی را نمی فهمیدیم، ثروت و فقر را نمی دانستیم چیه، تنها چیزی که می دانستیم تشعشعات بوده، جذب تشعشعی شدیم و انتخاب ما بر اساس تشعشعات جنین بوده، جنین تا ۴ ماهگی تشعشعاتی دارد که ما با سواد زندگی قبلی مان این تشعشع را انتخاب کردیم، اینها یک ماجرای است.

بعد شما آمدید اینجا دیدید انتخاب تان متناسب با سوادتان، مثل اینکه شما الان بروید ماشین بخرید، بروید سنگ بخرید، سنگی که شما بخرید با ایشان بخرد، با ایشان بخرد فرق می کند، فرقی کجا معلوم می شود؟ اطلاعات شما، شما می روید یک سنگ می آورید عین همین سنگ یعنی از همین جنس ولی مرغوب، من می روم یک سنگی می آورم می بینم ای داد بیداد، ضایعات دارد، پس بگذارید اینها را سر جای خودش بحث کنیم.

بحث عدالت الهی یکی از مفصل ترین آگاهی هایی بوده که من با آن برخورد کردم، مفصل ترین ادراکات و مشاهدات در مورد عدالت الهی است و بعد از این متوجه شدم ما اصلاً راجع به عدالت هیچی نمی دانیم مخصوصاً امروز صبح بحثی که بود، در واقع ما اصلاً مکانیزم عدالت را نمی دانیم و الان همه صحبت های ما بر مبنای دیمی بودن است، هر چی دلش می خواهد است و اینجوری شکل گرفته است در حالیکه اینجوری نیست، هر چی که اینجا اتفاق افتاده به دنبال قانونمندی اتفاق افتاده، هیچ چیزی نیست که خارج از چارچوب قانونمندی باشد. بنابراین این مسئله را باید جدا جدا، یک جایش می آید در کانال موازی، یک جایش در دوره ۷ متوجه می شویم که تعریف ما چیه. اصلاً گفت که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره ۳۰) «من می خواهم یک جانشین در روی زمین قرار بدهم» الان ۷ میلیارد چکار می کنند روی زمین؟ اصلاً بحث آدم، تن آدم، یک تن واحده است هنوز ما مفهوم تن واحده را نمی دانیم چیه و برداشت های ما، برداشت هایی است که ناقص است و باید

یواش یواش اینها را بشکافیم تا بدانیم منظور چیه و واقعیتش آخر به این نتیجه برسیم که وجود دارد و بسیار حساب شده هم است و اصلاً خارج از حساب و کتاب نیست.

ادامه سن: مدیریت سلول و بدن که گفتید عوض می شود چیه؟

استاد: مسئله اینجاست که مدیریت سلول و بدن اینجا، الان سلول های ما به توزیع شعور نیاز دارند یعنی دوباره شعور آمده اینجا، اینجا یک بخشی هست Subdivision پیدا شده، آن که من خدمت تان عرض کردم، این هوشمندی خودش همین جووری زیر مجموعه پیدا می کند. مثلاً یکی از زیرمجموعه هایش من هستم، صد تریلیون سلول را دادند دست یک توزیع کننده شعور، یعنی شعور را می گیرد، بین سلول ها توزیع می کند، که اگر حالا در این توزیع اشکالی پیش بیاید سرطان اتفاق می افتد، آن درست توزیع کرده، اینجا در این Subdivision توزیع به دلایلی اشکال پیش آمده.

گزارش: آزمایشی که در این زمینه کردند، یک سلول را از یک انسان جدا کردند و در یک لوله آزمایش نگه داشتند و همان انسان فکری که کرده که من دستم را زخمی کنم، این فکر روی این سلول اثر گذاشته.

استاد: اگر آن سلول متعلق به بدن او نبود، متعلق به بدن یکی دیگر بود اثر می گرفت یا نه؟ سلول بدن من را می برند می گذارند آنجا من الان فکر می کنم به بدن خودم تیغ بکشم، آن سلول متأثر می شود، این درست است. حالا ایشان اگر فکر کند به بدن خودش خط بکشد آن سلول بدن من متأثر می شود یا نمی شود؟ در دوره یک آناتومی کالبد ذهنی را چی تعریف کردیم؟ این آزمایش اثبات می کند آن تعریف ما را.

گفتیم یک رشته نامریی بین کالبد ذهنی و تمام سلول ها کشیده شده، آناتومی اش را تعریف کردیم این آزمایش خیلی خوب است، اگر Reference هم دارد برای ما بیاورید. عرض کنم خدمت تان رشته نامریی بین توزیع کننده شعور من و سلول بدن من وجود دارد، ببریدش آن طرف کره زمین همین است، Subdivision شعوری من است، برود آن طرف هم با من در ارتباط است، من را می شناسد، ایشان اگر این فکر را بکند یا من اگر این فکر را بکنم روی ایشان اثر نمی گذارد و این توزیع شعوری می آید اینجا، از اینجا Subdivision دارد، از اینجا توزیع می شود و تازه در خود سلول هم حالا ماجراست تا به DNA می رسد، از DNA به آن طرف. لذا ما از بالا که می آییم پایین، من خدمت تان عرض کردم بحث این را پیش آوردم، چون من یک چیزی را در این مسئله این مجموعه درکش کردم که نمی توانم بیان کنم، می آید اینجا تقسیم می شود، می آید در سلول

تقسیم می شود، آن هم خودش یک توزیع کننده شعوری پیدا می کند، می آید تا DNA، می آید تا آنجا، بی نهایت می خورد می شود، خورد می شود، خورد می شود انتها هم که ندارد.

بنابراین هر مجموعه ای تابع یک مرکز شعوری هستند و الان برای سلول بدن من، خدا من هستم، فرض کنید سلول بدن من می خواهد همین راه سرگردانی خودمان را طی کند بعد هم علمش به آنجا رسیده که عدد و قانون و هوشمندی، الان دارد می گوید خدا همین هوشمندی است، همه جا هست، با من در ارتباط است دارد اینجوری می کند، آنجوری می کند، فلان می کند، غیر از من جای دیگری را نمی شناسد. عین این رابطه من هم، کل جهان هستی را تعریف کردیم به عنوان یک موجود زنده ذی شعور یا نه؟ تعریف کردیم دیدیم حافظه دارد، هیچ واقعیتی در آن گم نمی شود، اینها را تعریف کردیم یا نکردیم؟ الان هم ما عین این سلول یک شعور را می گوییم داریم و این خداست. حالا اگر رفتیم از آن بالاتر یکدفعه می بینیم خودمان هم زیرمجموعه یک جای دیگریم و تازه باز آخرش نیست. تازه ما جهان ها را، بسط جهان ها را با هم صحبت کنیم، می بینیم که ما باز چه ایم و این اصلاً هیچی نیست.

لذا شعور در شعور در شعور در شعور است اما اگر آخری قرار باشد این بحث را بکنیم ناچاریم خاتمه بدهیم و گرنه سیر تسلسل باطل وحشتناکی می شود، ناچاریم خاتمه بدهیم این از اینجا آمده، آن از آنجا تمام شد، حالا بیاییم ببینیم ما چکاره ایم، اگر بخواهیم برویم در عظمت گم شویم، اگر بخواهیم برویم در عظمت گم شویم، اگر بخواهیم برویم، نه اینکه چیز، ما داریم آن ظرفیت را ایجاد می کنیم که ماورای حتی جهان دو قطبی را تفکر کنیم یعنی یک روزی بتوانیم بی نهایت جهان اینجا ترسیم کنیم، بگوییم کار این است، کار آن است، آن اینجوری است.

ما باید بعد از «الیه راجعون» برویم آنجا، بحث اینکه شما فرمودید بعدش چی می شود؟ گفتیم نمی دانیم، چون که زمان به پای مان بسته شده اینجا سرکاری جلوه می کند اما از یک جایی ناظر دیگر اینها در آن واحد همه در جریان هستند، سرکاری هم نیست. ولی ما امروز می گوییم «حالا برویم فردا!! حالا بعد برویم آنجا!! بعد برویم آنجا!!» زمان اشکال ذهنی برای ما ایجاد کرده است. پس بعد از بحث الیه راجعون را هم می دانیم قرار است چرخه دیگر و بعد هم اصلاً نمی دانیم چی قرار است بشود، چه جوری سر کار هستیم.

بنابراین این بحث شعوری را اگر بگوییم شعور خداست، آگاهی خداست، دچار یک مشکلی می شویم که مشکل، حالا از نظر ما خودش یک جور شرک می شود که مخلوق را جای خودش بگیریم یعنی در واقع ما تازه رسیدیم به روح القدس،^{۱:۱۵} رسیدیم به جبرئیل، رسیدیم به... تازه رسیدیم به کارگزار، هوشمندی خودش

کارگزار است، این را بگیریم جای خدا از نظر مذهب و عرفان دچار مشکل می شویم. زمانی از این مشکل نجات پیدا کنیم که بیاییم به ماورای آن تکیه کنیم و خود این مسئله هوشمندی را مخلوق بدانیم. بحث های باز هم مفصل تری دارد، منتها نیاز به زمینه چینی دارد، چون زمینه چینی هایش را نکردیم در دوره های بالاتر داریم صحبت های پایه و مقدماتی اش را، بحث خیلی مشکل می شود ولی ببینیم هر جایی شد که یک زمینه چینی بکنیم راجع به این مسئله باز هم صحبت می کنیم.

س: شکل شماتیک که ما از روح می بینیم وقتی احضار روح می شود، می تواند همین انشعابات نامریی باشد؟

استاد: سؤال قبلی مان نیمه تمام ماند، داشتم این مطلب را می گفتم که کالبد ذهنی اینجا الان قرار است توزیع شعوری کند برای سلول بدن من. حالا مرگ فیزیکی اتفاق می افتد، سلول شرح وظیفه اش عوض می شود، مشمول تجزیه می شود که برود زیر خاک و تجزیه شود به مولکول ها، لذا از زیر گستره هوشمندی این مجموعه خارج می شود، می گویند این برنامه تمام شد و مرگ که اتفاق می افتد آن هوشمندی از اینجا جدا می شود و دیگر سلول های بدن دیگر، می گویند «آقا ملقی شد، این اداره تعطیل شد، تمام شد»

ادامه س: هوشمندی کجا می رود؟ **استاد:** این هوشمندی از این مدیریت جدا می شود، مدیریتی جدیدی را عهده دار می شود، سازمان جدیدی تشکیل می شود، اینها همه ملقی می شود، مثل سیستم شاهی رفت، یک سیستم جدیدی آمد، آن سیستم تمام شد. حالا این سیستم جدیدی که آمده دیگر آن سیستم شعوری سابق دیگر کاربردی ندارد، چرا؟ چون سلولی در کار نیست، Subdivision هوشمندی است الان جسم ما هوشمندی است یا نه؟ **س:** آن هوشمندی الیه راجعون می کند یا نه؟

استاد: این جسم من هوشمندی است یا نه؟ بر جهان هستی هوشمندی حاکم است، درست است یا نه؟ بر اتم هوشمندی حاکم است یا نه؟ پس این اتم هوشمندی است، مولکول چیه؟ مولکول هم هوشمندی است، سلول چیه؟ بدن چیه؟ مافوق بدن، کالبد ذهنی، این چیه؟ این هم هوشمندی است. اینجا وقتی که بدن ماجرایش خاتمه پیدا می کند، بدن به سلول تجزیه می شود، سلول تجزیه می شود به مولکول، مولکول هم ممکن است تجزیه شود به اتم اگر لازم باشد، ممکن است هم مولکول باقی بماند، این از این ماجرا. حالا کالبد ذهنی، کالبد است منتها در یک فرکانس دیگر، در یک فرکانس مثلاً بالاتر، این فرکانس بالاتر توزیع شعوری دوباره یک مرکزی دارد که شعور را از کل می گیرد برای آن کالبد برای آن زندگی توزیع می کند.

زنگ تفریح

جلسه سوم - زنگ دوم

دوستان محبت کنند، تشریف بیاورند تا ارتباط را برقرار کنیم، چشم‌ها را ببندید فقط ارتباط داشته باشید، حالا بعداً صدایش در می‌آید.

ارتباط

خیلی ممنون و متشکر، سپاس گزار.

ادامه بحث هوشمندی

این بحث هوشمندی را جمع و جور کنیم. دوباره می‌آییم اینجا، ما هوشمند هستیم یا نیستیم؟ آیا هوش ما یک جور استقلال دارد یا ندارد؟ مستقل است یا مستقل نیست؟ دوباره گفتیم سلول هم هوشمند است یا هوشمند نیست؟ اتم هم هوشمند است یا هوشمند نیست؟ پس آن در سطح خودش هوشمند است، من در سطح خودم هوشمند هستم، هوشمندی بالاتر از من هم در سطح خودش هوشمند است. فعلاً ما چون با بالاتر از خودمان سر و کار نداریم، هوشمندی بالاتر از این سراغ نداریم، نمی‌شناسیم، سلول هم از هوشمندی من بالاتر سراغ ندارد، من برایش خدا هستم. شاید تفکراتی که خدایان متعددی را معرفی کرده از زمان‌های قدیم، به عبارتی آنها هم این دریافت‌ها را کردند که سطوح مختلف هوشمندی - کما اینکه در ارتباط یکی از دوستان هست، الان می‌توانیم گزارش را بگیریم ببینیم که انطباق دارد - و سطوح مختلف هوشمندی، منتها اگر بیاییم بگوییم هوشمندی خداست، به تعدد خدایان می‌رسیم و مسئله تعدد خدایان توجیه پیدا می‌کند. اما در نهایت همه هوشمندی‌ها می‌آیند زیر یک هوشمندی، آن هوشمندی از یک مبدأ و از یک مبنایی این مسئله را دنبال می‌کند.

کالبد ذهنی و توزیع شعور

یک مسئله دیگر که بحث الیه راجعون اینجا نیمه تمام ماند، این است که ما یک بخشی داریم اینجا، از اینجا می‌رود زندگی بعدی و این جسم اینجا جا می‌ماند، نتیجه هوشمندی در این جسم شده یکسری آگاهی، آن آگاهی انتقال پیدا می‌کند آنجا، هوشمندی در سطح دیگری جریان پیدا می‌کند. الان کالبد ذهنی من یک جور توزیع هوشمندی روی سلول‌ها دارد که در زندگی بعد دیگر به دردش نمی‌خورد، چون سلولی نیست که بخواهد توزیع هوشمندی برایش بکند، بیماری وجود ندارد، در زندگی بعدی بیماری وجود ندارد، عضوی درد

بگیرد، بیماری ایجاد شود که آن بخواهد در آن نقش مثبت داشته باشد یا نقش منفی داشته باشد، اصلاً روابط عضو می شود و بیماری تجربه ای است که در این جسم به آن برخورد می کنیم و در آنجا ماجرای تغییرات و تفاوت های بسیار زیادی دارد.

بطور کلی پس اینجا اگر بگیریم بدن انسان، می آید می شود کالبد ذهنی، می آید می شود یک چیز دیگر و همین طوری هر کدام از اینها یک زندگی است که ادامه پیدا می کند و می آید می آید آخر قضیه روح باقی می ماند، کدام روح؟ «نفختُ فیه من رُوحی» (حجر ۲۹) باقی می ماند به اضافه تجارب، روح ثابت- متحرک، بخش ثابت و متحرک ما باقی می ماند. و از آنجا به بعد یک بخش نهایی است که یک چیزی در وحدت و همان الیه تحقق پیدا کرده.

روح چیست؟

س: بعضی ها اشتبهاً فکر می کنند کالبد ذهنی همان روح است.

استاد: نه نه، الان ببینید ما چقدر روح داریم، روح «نفختُ فیه من رُوحی» اینجا خلقت انسان یکی روح خدا، یکی هوشمندی، روح خدا گفتیم خلقت خاص، هوشمندی خلقت عام است انسان از تلفیق این دو ناست که گفتیم «خلقنا الانسان فی کبد» (بلد ۴) انسان را گفتیم معنایش رنج نیست، معنایش فی مابین است، معنی اش بین زمین و آسمان است میانه است، رنج هم معنی می دهد که استفاده کردند. حالا سرکار خانم کسانی زاده هم معنای دقیق اش را درآوردند بیرون در این مسئله به ما دادند، در واقع آدم فی مابین اینها آفریده شده. پس اینجا این هوشمندی روح القدس، روح الامین، روح خدا بعد می آییم اینجا، اینجا دوباره ما یک هادی داریم، هادی در تمام مراحل داریم که آن هم یک روح است «وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء ۸۵) این هادی ماست، یکی از من های ماست، منی است که می خواهد مسیر کمال را نشان بدهد. مثل جهت نمای در کشتی و هواپیماست مرتب دارد جهت کمال را به ما نشان می دهد، الان در نقش اش را بازی می کند، زندگی بعد هم بازی می کند، زندگی بعد هم بازی می کند. پس یک روح هادی داریم، روحی داریم که هادی است همانی که قرآن می گوید «وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» اینها الان با هم قاطی شده وقتی که می گوییم «روح» معلوم نیست که کدام روح، از آن طرف قضیه هم آمدند گفتند، در زندگی بعدی روحش از بدنش جدا شده و احضار روح و ارتباط روح در حالی که روح اصلاً این نیست، این که از ما باقی می

ماند ذهن ماست، کالبد ذهنی است، ما احضارش می کنیم، تازه برخود آن یک روح می خواهد او را پرت کند آن طرف.

س: وقتی که کالبد ذهنی می میرد همان روح باقی می ماند؟ **استاد:** نه دیگر، دوباره کالبد ذهنی که می میرد از داخلش یک من دیگری، یک کالبد دیگری می آید بیرون. **س:** آن کی می میرد؟

ج: در انتهای مرحله لامکانی، می رود لامکان و لازمان آن خودش یک شخصیتی است، یک موجودیتی دارد و دوباره همین وسط روح می کشاندش بالا، یک عاملی می کشد پایین، آن که می کشد پایین می گوید «بیا مجادله کن، بگو که چرا ظلم شده، بگو که فلان شد» در لامکان و لازمان، همان که معاد جسمانی را باعث می شود، این می گوید «بیا دست بردار، چه مجادله ای! مثل می گویم، عامیانه صحبت می کنیم، چه مجادله ای!» او می گوید «نه بگو که اینجوری، بگو که اینجا ظلم شد، بگو فلان شد» و در واقع تقابل اینها معاد جسمانی را ایجاد می کند و باعث می شود که جسم می پوشد، در این مکان ظاهر می شود- حالا در تصوراتش، چیزی نیست- ظاهر می شود، ولی چون زمان و مکان نیست برای او عینیت است کما اینکه ما تصویریم، ما وجود خارجی نداریم. بنابراین آنجا هم حاکم است، دم در جهنم هم حاکم است، آن نیرو می گوید «بیا بر تو بگذار این امتزاج انجام شود» آن می گوید «فلان، اله، اینجا می سوزی! خاکستر می شوی!» مثل، دوباره در هر مقطع و هر مرحله ای این تقابل هست، همیشه این دو تا در خلاف جهت همدیگر هست. و در آن مرحله آخر گفته می شود «الست بر بکم»؟ این نیرو می گوید «نه! بگو نه! ولش کن تو خودت خدایی! نگاه کن بیا آزمایش کنیم، بین خلق شد، او را می خواهی چکار کنی؟!» آن می گوید «بیا بگو بله» پس ما روح های مختلف داریم که تعاریف آنها باز نشده، تا گفته می شود روح همه چیز با هم قاطی می شود و قاطی تلقی می شود.

إنشاء الله جداگانه، چون بحث روح و تفکیک روح یک بحث مفصلی است که إنشاء الله در یک فرصتی می گوئیم ولی مختصر قضیه این است، زندگی بعدی روح نیست، روح تازه بر آن حاکم است همان طور که اینجا حاکم است و آن که زندگی بعدی را دارد ادامه می دهد، کالبد ذهنی است و دوباره کالبد ذهنی هم می میرد یعنی در انتها باید کالبد ذهنی هم بمیرد و یک چیز دیگر از دل آن می آید بیرون، یعنی مثل پیاز است لایه لایه برمی داریم، برمی داریم آخرش آنجا یک مرکزیتی دارد. همه اش آگاهی است، همه اش آگاهی در سطوح مختلف است، اصلاً غیر از آگاهی، از ابتدا به انتها یعنی زیر، می گوئیم خدا، از آن زیر که می آئیم هر چی صحبت می کنیم هوشمندی است، هوشمندی در این سطح، هوشمندی در آن سطح، هوشمندی در آن سطح، دوباره کالبد ذهنی خودش هوشمندی مستقل دارد، دوباره هوش آن مستقل است.

الان هوشمندی جهان هستی وجود دارد، هوشمندی من هم برای خودش مستقل است، عالم من به آن دخیلی ندارد که بگویم این هوشمندی عظیم است ولی الان می بینید من نیستم، من آن هوشمندی را ندارم، مثلاً جن هم هوشمند است. پس ببینید ما چند سطح و سطوحی هوشمندی مستقل داریم، اگر قرار باشد ما بگویم هوشمندی خداست، آن وقت ببینید ما چند جور چیز مستقل داریم. یکپارچگی اش را ما جور دیگری می بینیم، وجه الله را که همه ما خداییم ما از یک زاویه دیگر می بینیم، نمی دانم کافی بود یا نبود خواستیم جمع اش کنیم.

پایه گذاری صحیح هر مطلب

س: نمی توانیم فعلاً در دوره های پایین تر بگویم کالبد ذهنی همان روح است تا بعد برسیم به اینجا؟

استاد: متأسفانه یک مشکلی که داریم، هر چه را پایه گذاری کنیم بعداً نمی توانیم از آن نجات پیدا کنیم و اگر خاطرتان باشد در بحث کالبد ذهنی، وقتی که می آییم به کالبد ذهنی می رسیم در انتها توضیح می دهیم که در واقع بخشی که به زندگی ادامه می دهد این کالبد ذهنی است که این بخش ها را ادامه می دهد. یک اشاره می کنیم، این اشاره بذری است که کاشتیم، می کاریم تا بعداً بتوانیم دنباله اش را بگیریم. اگر بیاییم دوباره بگویم روح و احضار روح و اینجور چیزها، حالا باید بعداً کلی زحمت بکشیم آن را از توی مغزش دربیآوریم بیرون یک چیز دیگر جای بدهیم.

فرق سه تا کالبد؟ ادراکات، احساسات، پیوستگی، پیوستگی حرکات، پیوستگی گفتار، فیدبک- البته این نظر ماست- این ادراکات مدیریت، این هدایت است هدایت هاست، آن هم احساسات است. البته ما چندین هزار کالبد داریم، آخرین کالبدمان می دانیم چیه؟ آخرین کالبدمان روح جمعی است. چندین سال بود بدون اینکه اطلاعاتی از جایی داشته باشم ناخودآگاه می گفتم روح جمعی، ارتقاء روح جمعی ولی خودم درکی از مسئله نداشتم تا اینکه روح جمعی در یک رویتی مشاهده ای شد که غیرقابل توضیح است، در این مسئله متوجه شدم که آخرین کالبد ما به وسعت عالم هستی است. عالم هستی در کالبد ماست نه ما در عالم هستی یعنی این غیرقابل توضیح است که کالبد ما جهان هستی را دربرگرفته، آخرین کالبد ما به عبارت دیگر به وسعت عالم هستی است.

موضوع هی پیچیده می شود، من بعد از آن آمدم یک نموداری کشیدم که عالم هستی در ما بود، این را کشیدم با یک چیزی بعد هم پاره اش کردم ریختم دور، گفتم اگر بخواهیم این را بحث کنیم همه ما چیز می شویم، و آنجا فهمیدم که شبستری می گوید «جهان انسان شد و انسان جهانی» آنجا تازه من متوجه گفتم

شبستری شدم که منظورش چیه، شاید همین درک را، شاید همین رویت را داشته، نیست آخرین لایه ما به وسعت جهان هستی است، مثل اینکه جهان هستی را اینجوری گرفته دارد با خودش حمل می کند، ما در هم داریم می غلطیم، ما در همدیگر داریم می غلطیم^{۱۵ دقیقه} این می شود روح جمعی ما.

س: ج: این قضیه را اگر می توانستم توضیح بدهم، یکبار دیگر تکرار می کنم ببینیم که ماجرایش چه طوری است. شما یک تنی را در نظر بگیرید، گسترده اش را در نظر بگیرید که تا بی نهایت ادامه داشته باشد که آخرین لایه، آخرین کالبد ما، لذا جهان هستی در دلش جا می گیرد. حالا به عبارتی در مرکزیت این هسته اش می شود، هسته اش متشکل از ماست و ما در هم بدون اینکه بتوانیم - چون محدود است، فاصله همه ما را اگر از کل جهان هستی ببینیم می شود یک نقطه - این نقطه هسته می شود موجودی که چشم اش و غیره در هسته قرار دارد و ما اشتراک داریم بواسطه روح جمعی و در واقع جهان هستی در دل ما جا دارد.

گزارش: ما ترم ۴ که بودیم، من قبل از اینکه به ترم ۴ برسم خیلی با موجودات ارتباط داشتم از نظر خروج ولی ترم ۴ یک چیز خاص دیگری داشت. همزمان با اینکه اینها می رفتند من خودم در منزل که ارتباط می گرفتم چیزهایی را متوجه شدم. من یک روزی داشتم به این چیزهایی که اتفاق افتاده بود فکر می کردم، دیدم که من هستم، آن موجود هست، همه هستیم بعد رسیدم به این موضوع که من چقدر وسیع ام و چقدر کالبدهای من بزرگ است و یک آن خودم را به وسعت جهان هستی حس کردم که من آنقدر هستم که همه چیز در من جا گرفته، این همه موجودات در من هستند و دلیل اینکه به این قضیه فکر کردم این بود که چقدر موجود می تواند در یک انسان جمع شود. بعد که به این رسیدم یک لذت خاصی می بردم در آن لحظه که می بیند خودش دارد از بالا به یک عظمتی دارد نگاه می کند و باعث شد تضادم حل شود با اینها.

استاد: یعنی همین طوری تا بی نهایت هر چی می رفت می دیدیم همان جزو تن خود ماست، یعنی همان آخرین لایه است و همین جوری داریم داخلش می رویم. اکوسیستم گستردگی خاصی دارد و شامل همه هستی می شود، همه هستی آن وقت...

س: «من» منظورتان آدم است یا انسان است؟ خودتان هستید؟ آقای طاهری؟

استاد: الان یکبار هست که من دارم می گویم که آخرین لایه من کجاست، این آخرین لایه من، ما هم تصور می کردیم که ما اینجا هستیم چند تا لایه هم دورمان است ولی در یکی از این چیزها این را نشان دادند که اولاً اینجوری نیست، این چند تا، ۶ تا، ۷ تا، این صحبت ها نیست. اولاً اینها بی شمار است و آخرینش هم به وسعت

جهان هستی است، حالا خود جهان هستی یک شکلی دارد، کروی نیست، جهان هستی کروی نیست. هر جای جهان هستی بایستی گفتیم مرکز به حساب می آید و بعد بیگ بنگ خودش یک جزء کوچکی از این ماجری است که ما در آن هستیم، ما در یک محدوده ای واقع شدیم که این محدوده یکی از این بیگ بنگ های این محدوده هستی در آن اتفاق افتاده و الان با آن در حال انبساط هستیم.

س: روح جمعی با این وسعت می تواند برای ما کاربردی باشد؟ **ج:** کاربرد عملی اش این است که بحث روح جمعی، تفکر شما انتقال پیدا می کند، شما چطوری فکر کنید موجش انتشار پیدا می کند و بحث ماجرای روح جمعی، بحثی است که انتقالی است که صورت می گیرد و تأثیر پذیری است که در افکار و عقاید و اینها چیزهایی که بین ما رخ می دهد.

شکل جهان هستی به آن صورت که ما تصور می کنیم، به آن صورت نیست، طراحی ای که شده، چون نور هم خمیده می رود و مستقیم در فضا مفهوم ندارد، لذا هر جایی که بایستی یک مسیری طی می شود که آن مسیر با اینکه از اینجا بروی یکسان درمی آید، از آن طرفش بروی یکسان درمی آید، از هر طرف بروی یکسان درمی آید. در آزمایش های علمی هم از هر جهت اندازه گرفتند در فضا چگالی نور و جرم یکسان است یعنی مگر بیگ بنگ نشده، می خواهند ببینند ما کجای این بیگ بنگ هستیم؟ در حاشیه هستیم، نزدیک مرکز هستیم، نزدیک لبه اش هستیم، هیچ پاسخی ندارد و این شکل ویژه ای است، یک شکل خاصی است که از هر جا که ما نگاه کنیم آن مسیری را طی می کند که با این یکی مسیر، با آن یکی مسیر یکسان از آب درمی آید. اصلاً شکل کروی که ما تصور می کنیم این شکل نیست و مقوله ای بر آن حاکم است که شاید حالا حالاها نشود توصیف و توضیحی داده شود و این خودش یکی از عجایب این طراحی است که ما نتوانیم...

س: **ج:** ماجرا از این قرار است که فرق انسان با موجودات ماقبل خودش در چی بوده؟ فرقی در پله جدید بوده است، در ادراک، در اشراق و بحث بی ابزاری، موضوع اینجاست که یک بخشی را از هستی گذاشتند که فقط با پله ادراک بتوانی بفهمی، یکی از دلایل اینکه علم مشکل انسان را حل نخواهد کرد همین است که علم در نهایت در هر مورد به یک جایی می رسد که آنجا دیگر نمی تواند جلو برود، همان بحثی که کردیم.

س: **ج:** این اصلاً آن نیست، این یک تشبیه است که، خوب دوباره دارم کره ترسیم می کنم، یک کره ای را داریم ترسیم می کنیم، اصلاً آن نیست، یک Level هایی که برای انسان گذاشته شده، و حالا در این مقطع هست یک Level (سطح/ش) ادراک است، یک Level پایین ترش بحث عقل و استدلال و رویت است. بحث

رویت و فیزیک است، یک پله را گذاشتند پله تکمیلی است و آخر و عاقبت این رویت نیست که جهان را ترسیم می کند ادراک است که جهان را ترسیم می کند، ادراک است که می گوید ما کجا هستیم، شکلش طوری طراحی نشده که ما با علم درش بیاوریم بیرون.

فعلاً برای ما بالاتر از ادراک- برای ما در این مقطع- بالاتر از ادراک داریم، در زندگی بعد می رویم بالای ادراک، مافوق ادراک می رویم اما اینجا در این مقطع بالاتر از ادراک را دیگر نمی توانیم توضیح بدهیم به هیچ عنوان نمی توانیم. بالاتر از روشن شدن، می گوییم روشن شدیم، از این بالاتر را دیگر نمی توانیم بگوییم.

س: **ج:** بله وجود دارد، تازه می گوییم ما در مهد کودکان، آن دایره را که می کشیم، جای ما جایی است که از این سیکل ما یک چهارم آن را آمدیم، سه چهارم هنوز باقی است.

گزارش: در تأیید فرمایشات شما می خواهم بگویم که عرفای اسلامی همین تجربه و شهود را داشتند و به خاطر همین یک اسم گذاری کردند که به عالم هستی می گویند انسان کبیر و به انسان می گویند عالم صغیر البته از نظر ظاهری. بعد یک توجیهاتی می کنند، با مثال هایی که برای ما ملموس باشد مثلاً می گویند شق القمر یک حادثه عجیب و غریب است، هر چیزی که عجیب و غریب باشد می گوییم شق القمر. در صورتیکه شق القمر برای پیامبر مثل بالا و پایین بردن دستش بود چون عضو بدن اوست، ماه عضو بدنش بود و براحتی توانست آن را دو نیم کند. حضرت داوود صدای خوشی داشت و آواز می خواند و طبق اشارات قرآنی کوه و آسمان و دریا هم با او شروع به خواندن می کردند چون آنها اعضای وجود داوود بودند. در واقع انسانی که ارتقاء وجودی پیدا می کند با هستی یکی است.

استاد: حالا بعدی هایش هم کشف رمز دارد و آنجا هم که می آید تمثیل هایی است، کشف رمز دارد آنجا که می گویند هماهنگ می شدند، دیگران که چیزی نمی دیدند، دیگران که چیزی نمی دیدند چون اگر می دیدند که می خواند و همه با او همصدا بودند، همه ایمان می آوردند و دنبالشان راه می افتادند ولی نشده و همچین چیزی نبوده. ادراکاتی که انبیاء داشتند، ادراکاتی بوده که به آن رسیدند و ادراکات را نمی توانستند در بیرون ارائه کنند، اگر می توانستند همه ایمان آورده بودند، نمی توانستند ارائه کنند. مثلاً شما نگاه کنید چند نفر به موسی ایمان آوردند؟ می بینیم انگشت شمار توانستند عده ای را ایمان دار کنند. بنابراین آن بحث عالم کبیر و انسان کبیر و عالم صغیر، این بحث بحثی است که واقعیتش انطباق کامل دارد با این صحبتی که می خواهیم بکنیم، بله همین است

«پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنا عالم اکبر تویی»

بنابراین

«ظاهرش را پشه ای آرد به چرخ باطنش باشد محیط هفت چرخ»

ظاهرش این است ولی اگر باطنش را نگاه کنیم «باطنش باشد محیط هفت چرخ» یعنی همه را در خودش، تازه نگفته چرخ از یک چرخ رفته بالاتر

س: ما همه چیز را حلقه می گوئیم، آیا به شکل دیگری هم معنا دارد فرض کنید به شکل هرم به شکل مثلث چرا ما حلقه می گوئیم؟ **استاد:** به شکل هرم یعنی بیاییم آن حلقه را پایین بگیریم رأس را بگیریم بالا؟ **ادامه س:** رأس بالا باشد من و تو هم این طرف باشیم، یا باز آن عمل انجام می شود؟

استاد: تمام اینها که گفتیم مجازی بود، حلقه ای نداریم به آن صورت فیزیکال، برای اینکه بهم نزدیک می شدیم، آمدیم گفتیم که یک ارتباطی هست که سه تا عضو دارد. این سه تا عضو اگر تشکیل شدند و در هم ادغام شدند آن وقت در آن فیض جاری می شود، آن وقت اینجا آن فیض جاری می شود و این شرکت، اینجا شرکت است، شرکت که تشکیل شد، طبق قانون تجارت اعتبار پیدا می کند فرد مشمول قانون تجارت، یک فرد نمی شود باید شرکت تشکیل بدهد تا مشمول قانون تجارت شود، اعتبار پیدا کند. یک فرد باید خیلی بدود تا بتواند برای خودش یک اعتباری کسب کند فرداً. حالا ما این را اینجوری کشیدیم، شما می توانید اینجوری بکشید و سه تا عضو را اینجا بگذارید و بگویید اگر این شد آن وقت عضو چهارم این هرم را مشمول فیض خودش می کند. اینها دیگر تعبیراتی است که دست ماست، من فکر می کنم که دو بعدی^{۳۰} دقیقاً شاید چیز بیشتر از این باشد نمی دانیم ساده تر باشد تا این، چون این تصور فضایی و حجم فضایی که حالا این چی می خواهد بشود و فی مابین این چیه، موضوع بیخ پیدا می کند اما آن چون دو بعدی است راحت تر بشود راجع به آن صحبت کرد.

به این صورت که ما هر چه درخواست داریم طبق قانون «ایاک نعبد و ایاک نستعین» هر در خواستی داریم نسبت به آن مبدأ اصلی داریم، مثلاً نمی گوئیم «یا روح القدس!» «یا شبکه شعور کیهانی!» «یا هوشمندی!» چرا نمی گوئیم؟ چون می دانیم هوشمندی خودش مخلوق است، هرگز به مخلوق ما به عنوان مبدأ و اصل نگاه نمی کنیم «ایاک نستعین» «فستقیموا الیه» (فصلت ۶) در غیر اینصورت می افتیم گیر «من دون الله» و مسایل شرک مخفی و اینجور مسایل پیش می آید ما نیازی نداریم وقتی پیمان «ایاک نستعین» بستیم همان هم، یک

مطلبی، هر قضیه ای قرار باشد جاری شود، جاری می شود، نمی گویند «نه تو اشتباه کردی آمدی من را مستقیم صدا زدی» ممکن است محاکمه مان کنند بگویند «چرا مستقیم من را صدا نکردی؟!» اما محاکمه عکس این صادق نیست، بگویند «نه نه! تو بی خود آمدی اینجا، می بایستی می رفتی آنجا!»

این را خدمت تان بگویم در این ۲۰-۳۰ سالی که از شروع این قضایا گذشته، این مسئله با همان بحث «لا اله الا الله» شروع شده یعنی بحث «فستقیموا الیه» جزو لاینفک این قضیه بوده، هنوز هست و در واقع من تنها کاری که کردم امانت داری بوده، عین آن را مطرح کردم، هیچ دخل و تصرفی یا مصلحت طلبی یا هیچی نشده، عین آن را گفتیم، هیچ مشکلی هم اینجا پیش نمی آید، سؤال اشکال ندارد مشکل پیش نیاید، سؤال اشکال ندارد.

س: **ج:** مسئله اینجاست اولاً این که گفتم مستقیم نگاه کنیم من در همین حلقه سه نفری مان گفتم مستقیم نگاه کنیم، من که به شما نگاه نمی کنم، شما که به من نگاه نمی کنی، من و شما متفقاً به روح القدس که نگاه نمی کنیم، به روح الامین که نگاه نمی کنیم، به هوشمندی که نگاه نمی کنیم. نه شما می گویی «یا هوشمندی» نه من می گویم، نه من از شما خواستم در اصل، نه شما از من خواستی، درست است با هم قرار گذاشتیم اما نظر من کجاست؟ خداست، نظر شما کجاست؟ شما شفا را از من می خواهی؟ من شفا را از شما خواستم؟ گفتیم «هو الشافی» مگر نه؟ گفتیم یا نگفتیم؟ پس «ایاک نستعین» مان، پیمان مان سر جایش است، پیمان شکنی نکردیم، درست شد تا اینجا؟

این در این ماجرا جاری است منتها اینجا اگر ما، افرادی اش را هم بگوییم، افرادی این است که یک نفر «فستقیموا الیه» این انسان این خدا «ادعونی استجب لکم» خواستی، حالا اشتیاق، فلان، اینجا قرار است جوابی داده شود، جواب را می دهد به کارگزارش طبق آن آیه و آن مسایل از آنجا به ما انتقال پیدا می کند این همان دوباره هوشمندی است. اما این ارتباط فردی اشتیاق وحشتناکی را باید اینجا بخرج بدهی، این اشتیاق می خواهد تا ارتباط برقرار شود کار سخت است. مثل اینکه یک نفر از طریق کارش می خواهد یک میلیارد بگذارد کنار یا با یک شرکت یک میلیارد بگذارد کنار، کدام آسانتر است؟ خوب شرکت راحت می رود دسترسی پیدا می کند تا یک نفر واحد بخواهد این چیز را ایجاد کند.

آنجا به واسطه وحدت می گویند در وحدت با ابزار وحدت آمده جلو، با ابزار شرکت آمده جلو. بانک می گوید این شرکت است به او وام بدهیم ولی وقتی فرد تنهایی می رود وام می خواهد می گوید این را باید بررسی کنیم،

تحقیق کنیم، ببینیم این جایش را دارد برگرداند. می گویند بیا ببینیم حساب چی داری؟ کتاب چی داری؟ کجا چی داری؟ طرف باید خیلی دوندگی بیشتری بکند تا بانک به فرد وام بدهد تا شرکت، به شرکت راحت تر وام می دهد، این قانونش است.

ایمان مشمول مرور زمان

اصلاً ایمان یک مسئله شامل مرور زمان است آیه هم هست «یا ایها الذین آمنوا امِنُوا» (نساء ۱۳۶) ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید، شامل مرور زمان است، من این بحث را تکمیل کنم بیایم سراغ این قضیه.

لذا فرق نمی کند، چه این، چه آن جفتش دسترسی به اطلاعات کمال است، فرق نمی کند منتها این راه جمعی اش آسانتر است، منتها اگر که، اگر اگر اگر که فرضاً ممکن است فکر کنیم که اینجوری نیست بخاطر این است که هنوز ما در مقطعی هستیم که این قضیه را خیلی جدی نمی گیریم، هنوز انسان با این بخش ها آشنا نیست، شوخی شوخی داریم می رویم و می آییم، یک جورایی برای مان به عنوان خالی نبودن عریضه تلقی می شود و هنوز جدیت پیدا نکرده است. با همه این که ممکن است خیلی هم رویش وقت می گذاریم اما هنوز یکسری مسایل برای مان جدیت پیدا نکرده، یک مقداری زمان می خواهد، حل می شود، یک مقداری زمان می خواهد بعداً به عنوان یک بخش غیرقابل تفکیک زندگی هر کسی می شود. این مسئله به زودی اتفاق می افتد و اگر قرار باشد آبروی خداوند حفظ شود و ماجرای ملائک که گفتند این کار را نکن و گفت من می دانم و حالا کرده و توی هچل افتاده- یادتان است که کجا را می گوییم- باید یکدفعه به صورت تصاعدی یک اتفاق هایی بیفتد، اگر تصاعدی نیفتد هر چی برویم شبکه منفی یک قدم جلوتر است، همانطور که هست، یک جوری باید تصاعدی عقب افتادگی ها جبران شود بعد آخرش بگوید «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ أَنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره ۳۳) دیدید به شما گفتم من یک چیزی می دانم که شما نمی دانید، این موجود قابلیتش این است، نگاه کن!

اما بحث ایمان، در فرادرمانی نوآموزانی آمدند می گویند «ما باید با خودمان چی بیاوریم؟» چی به آنها می گوییم؟ می گوییم فقط بی طرف باشید، ایمان نمی خواهیم، یقین نمی خواهد، چون ایمان، یقین مراحل است که شامل مرور زمان است باید بعدها بوجود بیاید، دم در طرف که نمی تواند چیه یا چی نیست که عقیده داشته باشد، اصطلاحاً می گوییم «عقیده داری؟» بنابراین در تدریس فرادرمانی روز اول باید «آقا ما اصلاً نه ایمان می خواهیم نه عقیده» با بیماران مان هم همینطور است، ما هیچی نمی خواهیم. چی می خواهیم؟ انصاف می

خواهیم! می گویند «انصاف چیه؟!» انصاف این است که تو حکمی من تو را آوردم اینجا بنشین حکم، ببینی هوشمندی هست یا نیست، ببینی درمان می شود یا نمی شود، تو حکم، تو کلاهت را قاضی کن. می گوید «چه جوری کلاهم را قاضی کنم؟» می گوئیم «بی طرف، من یک تستی بهت می دهم، اگر بود انصافاً بگو هست، اگر نبود انصافاً بگو نیست، بعد هم کارمان با همدیگر تمام شود، من فقط می خواهم تو کلاهت را قاضی کنی» می گوید «این چیه؟!» می گوئیم «شاهد، تعریف شاهد» مرحله بعد می گوید «حالا من شدم شاهد، چکار کنم؟» می گوئیم «قربون من! خواهش می کنم! تمنا می کنم تو هیچ کاری نکن، کاری که می خواهی، لطفی که می خواهی به ما بکنی، هیچ کاری نکن. چرا؟ چون هر کاری بکنی می گویی آره چون من این کار را برایت کردم تو به نتیجه رسیدی، نمی خواهیم تو هیچ کاری نکن، تو همان فقط بر و بر نگاه کن» این می شود مفهوم تسلیم.

می گوئیم نه ذکرت را می خواهیم، ذکرت را بگذار در خانه ات، برو تو کوچه، برو بیرون، اینجا که می آیی نمی خواهیم، مانترایت را نمی خواهیم، تخیلت را نمی خواهیم، صورت را نمی خواهیم، تلقینت را نمی خواهیم، علمت را نمی خواهیم، هوشت را نمی خواهیم، هیچی ات را نمی خواهیم. با زبان ساده ای بتوانیم مفهوم تسلیم که «انّ الدین عند الله الإسلام» (آل عمران ۱۹) را ما به او حالی کنیم که وقتی ما می آییم کاری کنیم ماورای دنیای فیزیک- اگر در فیزیک باشد که ابزار و وسایلی دارد که انجام می دهیم- ولی وقتی می آییم سراغ کاری که با فیزیک قابل انجام نیست حالی اش می کنیم که نیاز هست در این وادی وادی تسلیم شدن است

«در حریم عشق نتوان دم زد از گفت و شنود ز آنکه آنجا جمله اعضا چشم می باید بود و گوش»

فقط باید بیایی آنجا نگاه کنی ببینی چی می شود، این حریم عشق است، می خواهی بیای؟ می خواهی بیای امتحان کنی؟ بیا امتحان کن، اینجا حریم بی ابزاری است، حالا ما وقتی در زبان فارسی می گویند حریم عشق، دوباره ما یاد عشق و عاشقی های چیز می افیم، مفهومی در واقع آن هم جزوش است چون آن هم بی ابزاری است، اما ما فوراً فیل مان یاد هندوستان می کند (با شوخی) بله گفتی و کردی کبابم آقای کرامت!!

لذا ما چند تا مسئله اساسی داریم که می خواهیم با زبان بی زبانی در این ارتباط طرف را آماده اش کنیم که تست، پس مرحله اول مرحله ای است که فقط می خواهیم تست کنیم، حالا تست کردیم، او هم شاهد شد، تسلیم شد نتیجه داریم، قطعاً نتیجه داریم چون در آن بخش آزمایش اصلاً مردودی نداریم، در درمان می گوئیم ۷۰٪ درمان داریم اما در بحث کاربرد هوشمندی همه انسان ها می توانند از کاربرد این استفاده کنند کسی محروم نشده، همه می توانند اصلاً مردودی نیست.

حالا یکی مغرض است، یکی همکاری نمی کند، کاری ندارد، اما بعد از اینکه انجام می شود باور پیش می آید وقتی می گوییم من بر این باورم که این کار می شود یک خرده شل و ول هست ولی حاکی از این است که یک چیزی را باور کرده اما آیا هر کسی باور کند کار تمام است؟ پس یک مراحل دیگری پیش می آید، حالا این باور هی سفت و سخت تر می شود یک جایی می رسد که می گوید من ایمان آوردم که این کار می شود. حالا بحث باور، ایمان، یا اینکه بیاییم بگوییم دوتایش هم یکی است، منتها یک ذره شل و سفتش بخواهیم بکنیم، باور ایمان و اینکه این مسئله برای من ایجاد یک باور عمیق کرد. باور عمیق همان ایمان است. یک جایی می گوییم من یقین حاصل کردم یعنی دیگر امکان رخنه شک و تردید دیگر باقی نماند دیگر هیچ جای شکی نیست، اما در ایمان می شود رخنه کرد، ایمان رخنه پذیر است. مثلاً آنجا گفته می شود «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل عمران ۸) نکند دوباره من در معرض نمی دانم چی قرار بگیرم. پس ایمان رخنه پذیری دارد، ممکن است ایمان آوردم ولی فردا یکدفعه چیز شود ولی یقین دیگر یک جور درک است، درک از بین نمی رود، هیچ وقت فراموش نمی شود.

مثلاً در این وادی این چیزی نیست که بگوییم من یادم نمی آید این ادراکش! وقتی درک کردیم دیگر ماجرا حل است برای همین هم همه معلم ها هر درسی را که می دهند، ریاضی فیزیک، شیمی، به زبان بی زبانی می خواهند شاگردشان به درک برسد چون می دانند اگر این درک کرد هر مسئله ای را بگذارند جلوی حل می کند چون موضوع را درک کرده. یک شاگردی هم هست که فوراً تا می بیند مسئله این است این است جاگذاری را یاد گرفته، فوراً می گوید x این است، y آن است، فرمولش هم که آن است جاگذاری یاد می گیرد، یک دانش آموزی هم ممکن است حفظ کند که اگر این صورت مسئله آمد، اینجوری عمل می کنم. صورت مسئله یک ذره تغییر می کند دیگر نمی تواند کاری کند یعنی صورت مسئله حفظ کن است، صورت مسایل را، درست می گویم یا نه؟ لذا انسان وقتی به درک می رسد دیگر ماجرا^{۴۵} دقیقاً حل شده است، آنجا صحبتی است که می گوید من به یقین رسیدم، یقین حاصل شد.

این مراحل است که ما باید طی کنیم با یک نوآموز، می آییم و چیزی از او نمی خواهیم و این دو تا مسئله را هم، این دو تا بخش را هم، و فرقی با حرکت انفرادی، چرا ما دور هم جمع شدیم؟ چرا ما دور هم جمع شدیم، قاعده و قانونش این است که ما از یک پیمان الهی استفاده کردیم، گفت «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» (آل عمران ۱۰۳) به عالم کثرت نروید، حالا عالم وحدت و عالم کثرت را هم باز کنیم که منظور چیه، اگر می خواهی روی پای خودت بایستی، بگویی «منم» خوب برو! برو مشکل را هم حل کن، این می شود عالم

کثرت، عالم کثرت اشکالی ندارد، من باید از هوش خودم از استعداد خودم، توانایی خودم، مسایل خودم، روی پای خودم بایستم. خیلی ها هستند تن به شرکت نمی دهند، می گویند «شرکت مشکل دارد، فلان دارد، بی سار دارد، من تنهایی خودم می روم جلو» چطور می شود؟ هم دوندگی اش بیشتر است، یک جایی هر مشکلی هم که باشد باید انفرادی حلش کند.

بنابراین این عالم کثرت است باید برود مشککش را انفرادی حل کند، عالم وحدت کارها تسهیل دارد. تسهیلات و حلقه های رحمت عام هم برای کسی گذاشتند که می خواهد بیاید در شرکت می خواهد که با جمع حرکت کند، مضمول او می شود، مثل تسهیلات بانک می ماند که به شرکت بهتر می دهند تا به فرد. لذا اینجا علت دور هم جمع شدن مان را برای آنها تشریح می کنیم که به این علت ما آمدیم تا حلقه ای به نام حلقه وحدت شکل بگیرد، به محض اینکه دو تا عضو حاضر شدند، عضو سوم حاضر است، هر جا دو نفر جمع شدند، البته در اتصال، خیلی جاها، خیلی ها جمع می شوند ولی خبری نیست. اگر در اتصال باشد دو نفر جمع شوند عضو سوم حاضر است...

س: **ج:** این را من از روی خود آیه نگاه می کنم چون یکبار دیگر، باید از روی خود آیه چون چند بار دیگر هم گفتند من اینجوری حفظ نیستم ولی از روی آیه که نگاه می کنم به شما می گویم. می گوید نیستند سه تا که چهارمی اش من نباشم یا کمتر باشند که آن من نباشم یا بیشتر از آن، یعنی در این حلقه می تواند چهار نفر هم باشد، پنج نفر هم باشد، ۱۰ نفر هم باشد، ۱۰۰ نفر هم باشد، نه کمتر از آن، نه بیشتر از آن این معنی می دهد. ولی اینجور که شما می فرمایید یک جور دیگر است، چون من دوستان قبل هم سؤال کردند خود آیه را باید بیاورید من از روی آیه دقیق بگویم، اینجوری نیست. اینجور که شما می فرمایید منفی می دهد ولی بعد که از روی آیه نگاه می کنیم، نه اینجوری نیست.

ماده و ضد ماده، انرژی و ضد انرژی، شعور و ضد شعور

س: **ج:** این نمودار، نموداری است که من خودم رویتی که کردم این بود، من این را رویت کردم که در واقع مرکزش ابر آگاهی بود، شبکه مثبت، شبکه منفی و بعد ماده، انرژی، ضد ماده، ضد انرژی. فرق نمی کند، اینها را با هم جابجا کنیم فرق نمی کند، ماده، انرژی، ضد ماده، ضد انرژی، منفی ها در یک مثلث، آنها در یک ضلعش، فرق نمی کند.

درک ضد انرژی یک مقداری مشکل است، اما در مورد ماده آسان است، ماده در مقابل در هر ذره ای یک ضد ذره دارد، مثلاً ما الکترون را که داریم یک ضد ذره ای دارد که بارش و جهتش و همه چی اش خلاف آن است بنام پوزیترون، مثلاً نوترون داریم ضد ذره اش نوترینو، هر ذره ای که داریم یک ضد ذره هم دارد به نظر می آید که جهان هستی تعادلش را در دل خودش، هر ذره تعادلش را در دل خودش دارد، حالا البته شاید این مثال درست نباشد تُرک و آنتی تُرک خودش را دارد.

مثلاً یک هلی کوپتر که پره دارد اینجوری می چرخد، باعث می شود بدنه اش عکس خودش بچرخد یعنی آن اینجوری می چرخد بدنه خودش را در جهت عکس اش می چرخاند. اگر این نیروی گشتاوری را خنثی نکنند هلی کوپتر، بدنه اش دورش می چرخد. لذا می بینید یک ملخ هم گذاشتند روی دماش که آن عکس این نیروی تُرک دارد عمل می کند، مساوی آن است و باعث می شود هلی کوپتر در جهت ثابت ایستاده است. یک خورده ای زاویه اش را تغییر دهد، کم شود، هلی کوپتر اینجوری می شود، یک خورده آن را بیشتر از نیروی تُرک شود هلی کوپتر را دور خودش در آن جهت می چرخاند. یا اینکه هلی کوپترهایی هستند که دو تا پره روی هم روتری که بالا دارند یکی اینها بر عکس هم می چرخند آن وقت آن روتری که روی دم دارد لازم نیست.

س: **ج:** مسئله داینامیک اش و ایروداینامیک را ول کنید ولی گشتاور هم را خنثی می کنند، اما اگر یک دانه ای باشد، اینکه اینجوری می چرخد، بدنه را در این جهت می چرخاند، همدیگر را می چرخاند و ثابت نمی ایستد.

به نظر می آید در طراحی ساختار یک اتم آمدند، الکترون اینجوری بچرخد، یک چیزی هم گذاشتند که از آن طرف، حالا اینها اسم گذاری هایی است که هست و شده، منظور این است که شاید هنوز به طور واضح در دنیای علم مطرح نشده باشد. ولی الان متوجه می شویم که تعادل ذره به ذره در دل خودش تعریف شده است.

انرژی هم، درکی که ما کردیم از بحث موضوع انرژی که یک خرده توضیح آن مشکل است- در خود دنیای علم هم هنوز نمی دانند- اگر یک همچین چیزی داشته باشیم، یک همچین ماجرای دیگری نه با این جنسیت ولی چیزی که این حرکت را تحت کنترل دارد و باعث می شود اینجا بهم نزدیک شوند، اینجا از هم دور شوند، اینجا بهم نزدیک شوند اینجا از هم دور شوند. یک مثال بزنم که یک خرده ملموس تر باشد؛ ببینید حرکت زمین و ماه، حرکت زمین و ماه چطوری است؟

چرخش ماه به دور زمین

ماه دور زمین می‌گردد، آن هم دور، حالا ببینیم حرکت چه جوری است. حرکت ماه و زمین اصلاً آن جوری نیست، این زمین، این ماه. در اینجا جاذبه زمین ماه را به سمت خودش می‌کشاند، یک طرفش ماه تارک است، یک طرفش روشن است. در اینجا زمین ماه را به سمت خودش می‌کشاند، می‌آید اینجا به سمت زمین و شما یک شب‌هایی می‌بینید ماه خیلی بزرگ در شرق ظاهر می‌شود، اینجا هر چه دارد نزدیک تر می‌شود سرعت می‌گیرد، سرعت می‌گیرد نزدیک می‌شود اینجا سرعت می‌گیرد و طوری هست که وقتی به اینجا می‌رسد سمت تاریکش می‌افتد آن طرف، سمت روشن اش خیلی بزرگ به سمت زمین است، حالا که سرعت گرفت گریز از مرکز غلبه پیدا می‌کند بر جذب به مرکز، لذا دور می‌شود، زمین هم دارد می‌آید، این دارد دور می‌شود، این هم این مسیر را می‌آید، دوباره در اینجا گریز از مرکز با جذب به مرکز متعادل می‌شود، یواش یواش هر چی اینجا بیایند جذب به مرکز یا جاذبه دوباره بیشتر می‌شود به سمت خودش می‌کشاند.

یک نیروی گریز از مرکز است، ببینید این گریز از مرکز، این جذب به مرکز، الان اینجا جذب به مرکز یا جاذبه اینجا بیشتر از این است باعث می‌شود این را به سمت خودش بکشاند، می‌آید اینجا همان شب‌هایی است که می‌گویند ماه شب چهارده و بعد از آن ماجرا این به گونه‌ای می‌چرخد که همیشه سمت روشن آن به سمت زمین است و اینها اینطوری می‌روند، اینجور نیست که ماه به دور زمین بگردد. اگر ماه به دور زمین بگردد یک جایی جا می‌ماند یعنی زمین دارد می‌رود آن سیکل برعکس اش را می‌رود بعد زمین دارد می‌رود آن دیگر جا می‌ماند دیگر نمی‌تواند برگردد و اگر بخواهد بگردد باید سرعت زیادی بگیرد که بیاید دنبال کند.

حالا در مورد ضد انرژی ما یک مکانیزی داریم که یک خرده توضیح آن مشکل است به دلیل اینکه، در این مورد، یک موج که داریم اگر که ما عکس این را داشته باشیم، این آن را خفه می‌کند و می‌تواند آکوستیک، ما برای از بین بردن نویز (noise) و سر و صدا اگر آن موج را شناسایی کنیم یک موج عکس آن را اعمال کنیم، آن موج را خفه می‌کند. یعنی اینجا صدایی داریم ما هم بتوانیم در آن همان Noise را یک Noise عکس آن را سوارش کنیم، آن را خفه می‌کنیم، جمع دو تا موج همدیگر را خفه می‌کنند. اما ما در مورد ضد انرژی خود این ماجرا که اینجا ضد آن باشد ولی این کار را نکند ما داریم یعنی اگر که یک موجی داریم که اینجا می‌آید و بعد این کار را می‌کند علت این را در دنیای علم نمی‌دانند، اصلاً چطوری موج پیدا... اصلاً چطوری موج اینجوری حرکت می‌کند؟ حالا من آن را به عنوان مثال زدم این که موجی برگردد اینطوری شود بر این مسایلی حاکم است که این فرم را به این موج می‌دهد و می‌گوییم طول موجش این شد، یعنی از اینجا آمد اینطوری، یا طول

موجش این شد، یک نیرویی عکس این مثل همان ماجرای ماه و زمین حاکم است که باعث می شود در اینجا اینها همدیگر را قطع کنند، دوباره همدیگر را رها می کنند، یک چیزی حاکم است به این صورت.

در مورد مسئله زمین و ماه حرکت زمین صاف است؟ مستقیم است؟ حرکت آن اینطوری است چه چیزی باعث شده حرکتش اینجوری باشد؟ الان با توضیحی که اینجا دادم، ماه، ماه به نسبت جرم خودش آن به سمت خودش می کشاند، زمین هم به نسبت جرم خودش آن را به سمت خودش می کشاند. آن مسیر زمین را منحرف کرده، زمین هم مسیر آن را، منتها خیلی بیشتر از زمین ایجاد کرده. حالا این در قالب حرکت ذره وقتی ما یک موجی داریم که اینجوری است، بی خودی اینجوری نشده یک چیزی دارد عکس خودش که باعث شده این شکل پدیدار شود، این در دنیای علم هنوز محسوس نیست، موج را موج می دانند، می گوید جهان هستی از موج آفریده شده اما چه جوری موج است؟ چرا موج شده؟ چرا موج ها با هم فرق می کنند؟ چه چیزی در دل این موج است که ثبات حرکتی اش ایجاد کرده و از آن طرف جهان هستی می آید تا این طرف جهان هستی، همان موج است. یک چیزی در دل خودش دارد که همین ماه و چیز است منتها مثل داخل اتم است.

لذا ما از آن رویت آن قضیه به موضوع ضد انرژی معطوف شدیم و آن را گرفتیم و شکلی که نشان دادند این است، خوب ما هم همین را گفتیم دیگر، فعلاً ما نمی خواهیم آن عامل را بگیریم بیان آن عامل خیلی مسایل دارد ولی فعلاً می خواهیم بگوییم که هست، یک عاملی بر آن حاکم است که آن چیز ایجاد می شود، آن در دل خودش هست. یک فرکانس باید داشته باشد، یک فرکانس هست، این طول موج، دامنه اش عکس همدیگر است، هم فرکانس است، هم طول موج است، اختلاف اینها با هم در دامنه است، دامنه این عکس آن است ولی طول موج و فرکانس آنها یکی است. من متوجه نمی شوم که زمانش را بکشی عقب، این را ما بیاوریم اینجا، منظور شما این است؟ حالا اینجا رزونانس تشکیل می دهد، یک ساعت تشدید می شود، فقط روی گره هایش تشدید ایجاد می کند و این در آکورد و در موسیقی می دانید خیلی کاربرد دارد، بحث این است که می بینی یک طول موج دیگر می کشد از اینجا به اینجا، از اینجا به اینجا و روی این موج ها، اینجا ها یکدفعه در موسیقی شما صدای رزونانس می شنوید که یک نتی خیلی قوی تر شنیده شد ولی آن کار ما را انجام نمی دهد.

موضوع ضد انرژی این حرف ها نیست، اصلاً ما یک چیز دیگر گفتیم، گفتیم چطوری این شکل پدیداری می شود، علم نمی تواند به این جواب بدهد. اصلاً چطوری این شکل، این شکل را می گیرد؟ اصلاً چطوری این شکل، این شکل را می گیرد؟ اصلاً چطوری این شکل، این شکل را می گیرد؟ چه عاملی باعث می شود که این شکل را بگیرد، من دارم صحبت می کنم، یک

چیزی پشت این هست، با مثال حرکت ماه و زمین من سعی کردم شما متوجه شوید که چرا زمین اینجوری حرکت می کند و ماه آنجوری حرکت می کند؟ من این را می خواستم خدمت تان بگویم.

یک ارتباط برقرار کنیم، یک ارتباط کلی و جنرال، چون حفاظ امروز را که کار کردیم. بگذارید یک بار مرور کنیم، لایه مخصوص مربی فرادمانگری را که انجام دادیم، دریافت آگاهی On Line در کلاس که بعداً برای تان ملموس می شود چطور بود. الان وقتی شما توضیحی را برای کسی می دهید توضیح می دهید، حالا یک نفر یا صد نفر، می بینید که یک چیزهایی مرتب دارد می آید، چند نفر این را امتحان کردند؟ وقتی دارید توضیح می دهید یک چیزهایی می آید که قبلاً نمی دانستید، اینطور هست یا نیست؟ قبلاً نمی دانستید، اینکه می گویم On Line بازی با حرف است، با کلام و اصولاً شما در آن موقع در یک اتصالی قرار می گیرید که آن اتصال به نوعی شما به یک مبدأیی اتصال پیدا کردید و حالا کمک حال می شود حالا البته این هم خودش گسترش دارد که انشاء الله ملموس تر می شود.

س: ج: یعنی خواب خبری نبود؟! آخه اینجا بحث یکی از مشکلات کلاس ما خوش خوابی است حالا آنکه نخواستند بهتر است یا بخوابند بهتر است؟! اول این را بگویید!

بینید یکسری مسایل هست که با مرور زمان حاصل می شود، مثلاً می گویم On Line بودن، یک نفر امروز On Line شده، یک نفر زودتر On Line شده، بعد بحث ایمان و یقین و... اینها خودش همه تشعشعات دارد، ممکن است یک مستر ما امروز بیاید و یکسری صحبت هایی را حفظ کند و بیاید بگوید، حرکت و شعور و اینها، دو نفر وقتی بیایند اینجا بایستند آنکه شعور را درک کرده صحبت می کند، کلامش یک جور است، آنکه حفظ کرده می گوید کلامش یک چیز دیگر است. مسایلی که درک شده صحبت می شود یک باری دارد، مسایلی که حفظ شده، این در همه جاست، مثلاً یک استادی در دانشگاه، در مدرسه، در دبیرستان، آنکه درک کرده مسایل ارتباطی محصل ها و دانشجوهایش با آنکه درک نکرده، حفظ می کند می آید می گوید خیلی فرق می کند، این را شما خودتان خوشبختانه در کار آموزش هستید، من نگرفتم!

نقش ادراک در مربیگری

یک مطلبی خدمت تان بگویم، این را انشاء الله می آید ادراک می کنید وقتی که در مود این مسئله هستید از اینجا که می آییم پای مان را می گذاریم این بالا همه ارتباط ما با خارج قطع است، دیگر من با چه مودی (Mood) آمدم، اینجا آمدم، امروز چه جور روزی بوده، با کی دست به گریبان شدیم با کی نبودیم، این مسئله،

پس بگذارید یکی یکی روشن کنیم. پس ببینید اینها از مشخصاتی است که انشاء الله وقتی در این قضیه قرار گرفتیم روی خودمان تست داشته باشیم.

ارتباط ها و اتصالاتی که الان ایجاد می کنیم، ممکن است بعضی از دوستان اینها را خیلی جدی نگیرند، اما مطمئن باشید همه اینها یکسری مسایلی هست که صورت می گیرد و شما تست بکنید وقتی می آید اینجا قرار می گیرید، اینجا دنیایی است اختصاصی با دنیای خصوصی ما فرق می کند. از اینجا پای مان را می گذاریم بیرون دنیای خصوصی ماست، اینجا که قرار می گیریم دیگر دنیای خصوصی نیست، اینجا دنیای خاصی است، مستقل از مود (Mood) ماست، مستقل از دارایی و نداری و قرض و بدهکاری و طلب کاری و... است این یک مطلب.

یک مطلبی که اشاره خوبی کردید، دوباره یک مطلبی به طور کلی هست که ما تجهیز داشتیم به کنترل دشارژ، اینها برای چی بود؟ اینها برای این بود که کنترل شود، مسایل حل و فصل شود اما بحث این است که اینجا پا گذاشتیم، نگرانی ما تشعشع منفی دارد، طبق آن چیزی که می دانیم، آن نگرانی تشعشع منفی دارد، اینکه من نگرانم این شاگرد می فهمد یا نمی فهمد، نگرانم که این، اینها هیچ کدام اینجا مفهوم ندارد و زمانی که این مفاهیم را فرد درک کرده، این اکتفا می کند.

شروع به توضیح می کند، ممکن است موضوع هم پیچیده باشد، حتی نتوانیم ارتباط برقرار کنیم کما اینکه خیلی از موارد واقعاً نمی شود اما هیچ مشکل چیزی این وسط پیش نمی آید هیچ گونه پارازیت ارتباطی ما نداریم. کما اینکه نمی دانم یک بحث هایی که توضیح آن ثقیل است شما تشعشع ناجوری می گیرید؟ به خوبی و خوشی خاتمه پیدا می کند اصلاً نتوانستیم به تفاهم برسیم، اصلاً نتوانستیم به موضوع نزدیک شویم اما با وضعیت بدی کلاس خاتمه پیدا نمی کند، بحث با وضعیت بدی خاتمه پیدا نمی کند هر چند اصلاً به توافق نرسیدیم. می دانید چرا؟ چون که اینجا تمام تبادلات روی بحث مثبت خودش در جریان هست، این وضعیت وجود دارد.

اما اگر ما وارد بحثی شویم که درکش نکردیم، این خطرناک است. بنابراین اجتناب بکنیم از، من که خودم همیشه توصیه می کنم که اصولاً کلاس فرادرمانی بگوییم راجع به فرادرمانی، متأسفانه ما که کتاب مان در ارشاد گیر است و هنوز نیامده است، کتاب فرادرمانی که می خواستیم کتاب درسی مان باشد، متأسفانه هنوز آنجاست، هنوز درنیامده بیرون، امید داشتیم که آن بشود رفرنس مان (مرجع) و بگوییم اینها ما کتاب درسی داریم. ولی به طور کلی قاعده و قانون همیشه من توصیه به دوستانی که حالا قبلاً کلاس شان را شروع کردند داشتیم که وارد

بحث های متفرقه نشوید، البته من باز نکردم که منظورم چیه ولی اینجا فرصت داریم که باز کنیم که وارد مباحثی که در مورد آن به ادراک نرسیدیم.

اگر خاطرتان باشد ما خیلی بحث ها می کنیم که بحث های - حالا کاری نداریم از نقطه نظر ادراکی، حتی از نقطه نظر مصلحت هم مصلحت نیست که واردش شویم- اما می بینید که صحبت می کنیم ولی آن انعکاس منفی نیست، و در واقع علتش این است که یک بحثی دارد پیدا می شود که پشت آن یک ساپورت مثبتی قرار دارد که با درک، اولین مرحله اش است و بعد هوشمندی مرحله بعدش است یعنی پشت اینها خوابیده است. اما ما یک وقتی وارد یک بحثی می شویم درکش نکردیم می خواهیم چیز کنیم، می خواهیم یک جوری با بحث و جدل و مغالطه و مغالطه و این حرف ها این را بگنجانیم تشعشع این همه اش منفی است، همه اش منفی است، ما که نتیجه نمی گیریم، آن هم نه تنها نتیجه نمی گیرد بهم می ریزد و می شود غوز بالا غوز و در واقع هیچ ثمری ندارد.

بنابراین یک اصل مهم در بحث مربیگری در وادی عرفان این است که فقط به موضوعی که درک کردیم وارد شویم، اگر درک نکردیم به صرف اطلاعات مان واردش نشویم، اطلاع داریم، کتاب خواندیم، اصلاً می توانیم از این طرف برویم از آن طرف در بیاییم بیرون اما زمانی بیاییم وارد موضوع شویم که آن موضوع را درک کرده باشیم که همه چیز پشت آن درست باشد.

البته این اصلی است که در آموزش شاید اصلاً بگوییم تعمیم به عامش بدهیم اما علی الخصوص در عرفان. مثلاً در فلسفه مغالطه بازی است هر کس زبل تر است یک چیزهایی را، در واقع مثل یک شطرنج می ماند، اما در عرفان این کافی نیست تسلط به اطلاعات کافی نیست، باید تشعشع پشتش، باید پشت آن ادراک خوابیده باشد که تشعشع پشت آن هم پشتیبانش باشد، ساپورتش کند، این یک مطلب مهمی است.

بنابراین اگر کلاس ها فرض کنید با هم تفاوتی داشت، که البته زمان می خواهد که درست شود، باید این شانس را ایجاد کنیم، این فرصت را به همدیگر بدهیم اینها ماجراهایی نیست که یک کلمه بگوییم یک شب انتظارش را داشته باشیم، همه مان باید زمین بخوریم، بلند شویم، امتحان کنیم و این مسیر، مسیر افت و خیز است، فقط از نظر اصول این اختلافات اینهاست ولی اصل ماجرا سر جای خودش است و ما می توانیم با هوشمندی کار کنیم، اصل ماجرا این است، منتها به اینها توجه داشته باشیم که به مرور زمان بتوانیم آن ارتقاء لازم را هم خودمان در آن سهمیم و ایجادش کرده باشیم.

س: **ج:** اصولاً به طور کلی یک کورسی Course تعریف دارد، حالا بگذریم این کورس های ما از هر دری، در و پیکر ندارد از هر جا وارد می شویم، اصولاً یک کورسی تعریف دارد. ما هم واقعاً در بحث مربیگری خودمان اصرار داریم که این کورس تعریف شده شروع شود، با تعریفش خاتمه پیدا کند. افراد وارد هر بحثی نشوند چون هر بحثی اگر که برای ما جا نیفتاده باشد و درک نکرده باشیم هم برای خودمان ایجاد مشکل می کند هم در طرف مقابل مان ایجاد مشکلات می کند. لذا باید حتماً پشتیبانی و ساپورت هوشمندی را داشته باشیم تا حرف بزنی، تا صحبت کنیم به صرف اطلاعات، اینکه من یک موضوعی را می دانم، به این صرف در کلاس عرفان حرکت نکنیم.

لذا بحث این است که کلاس راجع به فرادرمانی است، فرادرمانی این است، از اینجا شروع می شود به اینجا خاتمه پیدا می کند. سؤال های دیگر می شود «آقا این چه جوری است؟ آن چه جوری است؟» «آقا ما نمی دانیم» بحث کورس ما این تعریفش است، این هم کتاب درسی اش است، حالا انشاء الله این کتاب دربیاید بیرون.

س: **ج:** این عزیزان تسلط فوق العاده ای دارند به معلومات و اطلاعات دنیای عرفان، دنیای مذهب، التغاط اینها و بعضی از مسایل در دنیای عرفان مطرح شده که الان تعبیرات فرق می کند، مسایل فرق می کند و اینها را با یکسری مسایل تلفیق مذهب و عرفان و همه این صحبت ها با هم تلفیق شده و یک جایی این مسئله پیش آمده که فرضاً صحبت من این بود عدالت بطور کامل حکم فرماست اما صحبت عزیزمان این بود که نه «من یشاء» ماجرایش یک چیز دیگر است و خیلی صحبت های دیگر که قبل از کلاس آقای جلیل زاده هم تشریف داشتند با دو تا از عزیزان این مسئله که «نه مثل اینکه جهان هستی به خاطر ما نبوده، اصلاً جهان هستی بخاطر کس دیگری بوده، ما اینجا نُخودی هستیم!! و برای آن بود حالا به ما هم یک امکانی دادند که اینجا حالا یک نفسی بکشیم، خیلی هم باید شکرگزار باشیم» خوب این خودش خیلی حرف می آورد؛ بسیار خوب حالا اگر ما نُخودی هستیم «پس سوختن روز قیامت ز کجاست» پس دیگر چرا آنجا در گیریم؟ خوب ما نُخودی هستیم، ما نقش نخودی مان را بازی می کنیم

«یک ذره ز حکم تو جهان خالی نیست پس سوختن روز قیامت ز کجاست»

«فردا به چه حجتتم به داور خوانی» بسیار خوب بگو من کاری با شماها ندارم، شما نُخودی هستید، ما از خودش می خواهیم که اینجوری باشد ولی می بینیم متأسفانه اینجور نیست، می بینیم درگیریم، لحظه به لحظه از ما می خواهند^{۱:۱۵} «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله ۸، ۷) خوب می

گویم «چی به من دادی که این را از من می خواهی؟» می گوید «به تو اختیار دادم» می گویم «پس به اختیار من است؟» می گوید «آره» می گویم «پس بگو ببینم چرا ایشان را روز اول انتخاب کردی که فلان» و و خیلی حرف های دیگر پیش می آید. می گویم «چرا بین من و ایشان فرق گذاشتی؟ اگر ایشان را با من در یک حد مقایسه می کنی...» در واقع اینجوری نیست. ما همه مان در مقابل این چتر عدالت، قانون عدالت اصلاً در سطح ما قانون است.

س: **ج:** بحث آگاهی دوباره می آید به اینکه آگاهی وحی است، آگاهی این است، آگاهی آن است، آگاهی از این هست، بحث مغلطه های دیگری پیش می آید در حالی که اصلاً مهم نیست اسم آگاهی را بگذاریم چی، آگاهی آگاهی است. ما باید در بحث، اصلاً اسم آگاهی هم نباید رویش گذاشته شود، در اصل لازم نیست اسم آگاهی هم رویش گذاشته شود که بگوییم «به استناد آگاهی» نه، بیایید با هم آن بحث را جلو ببریم و آخری ببینیم چطوری است، خلاصه این خرده پیچیدگی دارد. ارتباط را برقرار کنید، بگیرید فقط بگیرید بعداً صدایش در می آید.

ارتباط

تا جلسه بعدی همه را به خدا می سپاریم.

جلسه چهارم - زنگ اول

چاکی است ز حجر دیر بر دوختنی

شمعی است دل مراد افروختنی

عشق آمدنی بود نه آموختنی

ای بی خبر از سوختن و سوختنی

به نام خدا

موارد موفقیت یک مربی

ادامه مباحث مان را در مورد دوره مربیگری خواهیم داشت. در جلسه گذشته این مطلب را مرور کردیم که یکی از مسایل مهم در بحث مربیگری درک موضوع بود یعنی اینکه ما خودمان نسبت به موضوع به درک رسیده باشیم. خوشبختانه همه دوستان طی این چند مرحله موفق شدند شعور الهی را در عمل تست کنند، همین تست مسئله خودش درک است، ادراک اصل ماجراست. اما صحبت هایی که ما در توضیح و تشریح این شعور و هوشمندی بایستی داشته باشیم، آنها هم نیاز هست که ما خودمان مطالب را درک کرده باشیم که مثلاً وقتی می گوئیم مجاز، دقیقاً خودمان لمس کنیم که مجاز منظور چیست. این یکی از فاکتورهای خیلی مهم بود، فاکتور موفقیت یک مربی این است که مطالبی را که صحبت می کند خودش درک کرده باشد، اگر مطلبی را درک نکرده رفتن داخلش کار خطرناکی است، چرا؟ چون غیر از اینکه نمی تواند مفاهیم را برساند ممکن است در مواجهه با سؤالات دچار سردرگمی و نابسامانی هم خودش بشود، هم دوستانی را که برای آموزش آمدند دچار کند.

مطلب دیگر مسئله عشق است و اینکه ما به کاری که می کنیم عشق بورزیم و آن کار برای ما انگیزه لازم را ایجاد کرده باشد و ما کارمان را با عشق بخواهیم دنبال کنیم یعنی در واقع به کاری که می کنیم انگیزه لازم را برایش داشته باشیم و همه اینها به دنبال خودش ایمان را هم به همراه می آورد یعنی کاری که می کنیم آن وقت می بینیم نسبت به آن کار ایمان داریم دیگر مراحل تکمیل تر می شود. لذا در این خصوص هست که می بینیم تأثیر زیاد می شود، تأثیر قضیه افزایش پیدا می کند و گسترش پیدا می کند و در واقع می بینیم آن راندمانی را که انتظار داشتیم گرفتیم.

شاید خیلی‌ها تصور کنند برای بحث کلاس اصول سخن‌وری لازم باشد یا خیلی مطالب دیگر البته آنها بد نیست باشد اما قبل از اینکه فن و تکنیکی در این قضیه وارد شود، بایستی موارد اصولی تری پشت قضیه باشد که روح ماجراست نه فن و تکنیک سخن‌وری، البته اگر باشد بد نیست خوب است یا فرضاً عوامل دیگری مثل تن صدا. ولی تجربه به خودتان ثابت خواهد کرد و ثابت می‌کند که اینها همش بهانه است، اصل موضوع باید یک چیزی آن پشت کار کند، انتقالی را صورت بدهد، آن انتقال است که دارد کار می‌کند نه موارد دیگر و طبیعتاً همه افراد نمی‌توانند سخن‌وران حرفه‌ای باشند، خطیب حرفه‌ای باشند و این چیزها به خودی خود لازم نیست. فقط کافی است که ما درک کرده باشیم، عاشق کارمان باشیم، انگیزه داشته باشیم، اینها خودش اتوماتیک وار ما را به ایمان می‌رساند و می‌بینیم ما نسبت به آن چیزی که می‌کنیم ایمان داریم.

حالا چرا این کار را می‌کنیم؟ یا چرا باید بکنیم؟ و مطالب دیگر دوستان کمابیش طی این دوره‌ها با مسئله آشنا شدند که این کار کاری است که پشت آن یک رسالت هم خوابیده است فقط صرفاً این نیست که بگوییم ما داریم مربیگری می‌کنیم، چهار تا شاگرد یا ده تا شاگرد یا صد تا شاگرد داریم بحث، غیر از این است که اسمش کلاس است و غیر از اینکه مسئله یک تشریفاتی و ثبت نامی و همه اینها را دارد ولی پشت این قضایا بحث به جا آوردن یک رسالتی را هم با خودش دارد. در واقع آن رسالت یک بخش عمده اش این است که انسان بداند که باید آگاهی بدست بیاورد، باید مطلع شود، آگاه شود، یک هدف در دنیای عرفان رسیدن به دانستگی است، دانستن است یعنی در دنیای عرفان، حالا فرض کنید، قرار باشد، تصور کنیم یک دنیایی است، هرکس به هرکس برسد بجای اینکه بگوید حالت چطور است می‌گوید امروز چی یاد گرفتی؟ امروز چی فهمیدی؟ بجای اینکه حالت چطور است؟ می‌گوید امروز چی فهمیدی؟ فهم امروزت چیه؟ یعنی این ماجرا که انسان برای دانستن اینجا روی زمین است.

در یک دنیایی - البته این دنیاها تعریف‌های مختلف برای خودشان، رسالت‌های مختلف قائل هستند - ممکن است در یک جایی تصور این باشد وقتی همدیگر را ببینیم، پرسیم امروز چه اعمال عبادی انجام دادیم؟ در یک دیدگاه دیگر این است که امروز چه گناهی را ترک کردیم؟ در یک دنیای دیگر، البته همه اینها لازم است، بهم وابسته است یعنی اگر ما اشکال و اشتباه داریم بخاطر ناآگاهی است، بخاطر ناآگاهی است، اگر که ما آگاه شویم طبیعتاً از میزان ظلم مان هم کاسته می‌شود. بنابراین بی‌جهت نیست اگر که بگوییم دنیای عرفان دنیای فهم است، دنیای درک است، دنیای فرار از ناآگاهی و فرار از جهل است، چرا؟ چون همه آن بیچارگی‌هایی که داریم ناشی از خود جهل است، منتهای مراتب ممکن است دیدگاه‌های مختلف انتظارات خاصی را از ما داشته باشند و

بعد ما نفهمیم که- قبلش را نمی دانیم- چرا از ما انتظار دارند که امروز من کمتر ظلم کرده باشم این را نمی دانند. ولی در دنیای عرفان صحبت این است، بجای اینکه سؤال کنیم حالت چطور است؟ سؤال می کنیم امروز چی بلدی؟ امروز چی فهمیدی؟ امروز چی درک کردی؟ وقتی این را فهمیدیم که آیا کاری کردیم یا نکردیم، طبیعتاً بقیه مسایل هم پشت سر هم زنجیروار اتفاق می افتد.

پس در واقع مشکل انسان یک چیز بیشتر نیست، جهل است، مشکل انسان فقط یک مطلب است که دنیای عرفان برای خودش این رسالت را قائل هست که فهم و درک را برای ما به ارمغان بیاورد. البته اینها بازی با کلمات است چون چیزی نیست که به ارمغان بیاید، باید برویم و برسیم. خوب این رسالت است، این رسالت که ما این آگاهی است، خود این یک آگاهی است، این آگاهی را ببریم در دل مردم که باید آگاه شوید، باید پا به پای کارهایی که داریم می کنیم، اشکالی بر این کارها نیست، این کارها را داریم انجام می دهیم، ماه رمضان را پشت سر می گذاریم، بعد آن می شود آنی شود، همه اینها را داریم می رویم به موازات این بایستی آگاه شویم که «بنده را نخرند به عیب بی هنری» آخری نمی گویند که حالا می خریمت هر چند بی هنری! باید داشته باشیم، یک چیزی باید داشته باشیم و عذر ما موجه نیست برای اینکه نتوانستیم خودمان را به سطحی از آگاهی برسانیم، عذر ما پذیرفته نیست.

مربی و امانتداری

خوب این رسالت بزرگی است، ظاهرش این است که یک مربی می خواهد درمانگر تربیت کند، حالا ببینید که اصل ماجرا نسبت به این قضیه چقدر بزرگتر و عظیم تر است و ببینید بحث فرادمانگری چقدر کوچک است در پیش آن هدف اصلی که می خواهیم دنبال کنیم، و در واقع این یک باب، برای خالی نبودن عریضه است، برای اینکه به یک بهانه ای قبلش دور هم جمع شده باشیم، اما اهداف اصلی خیلی بزرگتر است از مسئله درمان و درمانگری یا تحت نام فرادمانگری یا هر چیز دیگری و اگر این مسئله حادث شود ما آن رسالت خودمان را بجا آوردیم که البته کافی است در صد نفر یک نفر پیام را بگیرد، همین خودش آن کار انجام شده.

بنابراین در این رابطه آگاه شدن شیوه آگاهی رسانی است که در چارچوب های مختلف فرق می کند، این شیوه آگاهی رسانی در این راهی که می رویم و در این شاخه بصورت تئوری و عملی با هم است تئوری و عملی در کنار همدیگر تا ما بهتر درک کنیم، سریعتر بتوانیم به اصل موضوع برسیم که هدف چیست و به هدفمند بودن مسیر هم سریعتر برسیم. وقتی مسیر هدفمند است می بینیم که پیش بینی تسهیلات شده، تعریف شده و هدف خلقت مشخص است، معین است، چون مشخص و معین است تسهیلات هم برایش در نظر گرفته شده،

چون ضعف های ما را می دانند، برایش آمدند تسهیلات قائل شدند که بچه ای که زمین خورد که ما باشیم، بتوانند بلند مان کنند و اگر این تسهیلات نبود، انسان هرگز نمی توانست از جایش بلند شود.

خوب مجموعه این مسایل را ما در چارچوب عرفان می خواهیم پیدا کنیم و حالا چارچوب عرفان را در چارچوبی که خودمان به آن رسیدیم، چون خودمان به آن رسیدیم درک می کنیم چی می خواهیم بگوییم، ممکن است مطالب در باب عرفان زیاد باشد، به زبان های مختلف، ملیت های مختلف، ملل مختلف، اما چون نه زبان آنها را می فهمیم، نه سایر مسایل شان را درک می کنیم نزدیک شدن به چارچوبش برای ما ممکن است دشوار باشد و هر کسی تصویری به زعم خودش از این عرفان ها داشته باشد.

ولی این موضوع متعلق به خود ماست، زبان خودماست، و هم مسایل خود ماست و بهتر می توانیم درکش کنیم و با آن راه بیاییم، همراه شویم تا آنجایی که همه دوستان، همه افرادی که در این قضیه می آیند خودشان رأساً و مستقلاً بتوانند مرتبط باشند. یعنی هدف غایی این چارچوبی که داریم می رویم جلو، مستقل کردن افراد در ارتباط است یعنی یک الفبا یاد بدهیم، یک الفبا را به آنها بدهیم - حالا شما به عنوان مربی دارید حرکت می کنید - یک الفبا را یاد می دهید ولی پایان نامه را کی باید بنویسید؟ خودشان باید بنویسند، این پایان نامه را باید خودشان بنویسند و تا یک جایی ما ارتباط گرفتن را به آنها می دهیم بعد از آن دیگر باید خودشان مستقل شوند و خودشان مرتبط شوند، دیگر کلاس معنی نمی دهد، کلاس تا یک جایی معنی می دهد از یک جایی به بعد دیگر اصلاً کلاس مفهوم ندارد، معنی ندارد و افراد بایستی توانسته باشند روی پای خودشان بایستند و حالا فقط جمع بندی باشد یعنی یک جاهایی دور هم جمع شوند و جمع بندی یافته هایشان را داشته باشند.

پس این اول و آخر این قضیه به طور مختصر و مفیدی اگر خواسته باشیم بررسی اش کنیم. بنابراین این الفبا ابتدا به ساکن توسط شما انتقال پیدا می کند و اهمیت بسیاری دارد که آنها مفاهیم ابتدایی را درست و کامل یاد بگیرند و از وارد شدن سلیقه های شخصی، تعصب های فکری،^{۱۵} دقیقه نظره های خاص اجتناب کنیم و پایه ای را به دست آنها بدهیم که آنها بتوانند این تفکر مستقلانه را، این استقلال فکری را، این استقلال ارتباط را به طور کامل و بدون عیب و نقصی به آن برسند. لذا مطلب و Base (پایه) باید مستقل از نظرات شخصی ما باشد چرا؟ چون وقتی ما داریم راجع به شعور الهی صحبت می کنیم، شعور الهی که فکر من نیست، تعریف من نیست و اینجا برای خودش یک تعریف استاندارد - حالا البته اینها غلط است می گوییم - ولی در واقع برای خودش یکدفعه می بینیم یک تعریف استاندارد دارد، مستقل از اینکه هرکسی چه فکری دارد، چه تعصبی دارد، اگر

سناریو طراحی شده و ما در آن قرار داریم، خوب اینطوری نیست خودمان هم می دانیم که واقعیتش اینطور نیست، این بازی و سرگرمی برای خدایان نبوده و نیست.

بنابراین این محورها را ما بطور اساسی و اصولی همانطور که خودتان شاهد بودید تا این مرحله روی آن کار کردیم و کار کردیم؛ اختیار، عدالت، حکمت، این نقشه عظیم الهی مبتنی بر یکسری چیزهاست که هر کدام از اینها را اگر حذف کنیم هیچی از آن باقی نمی ماند، عدالتش را بگذاریم کنار، چی از آن می ماند؟ حکمت را بگذاریم کنار، چی می ماند؟ اختیار را بگذاریم کنار، چی می ماند؟ پس این حرکت مبتنی بر اختار، مبتنی بر عدالت، حکمت، وجود شبکه های مثبت و منفی، بحث «من دون الله» اینهاست که بایستی شناخت «من دون الله» و اجتناب از «من دون الله» اینها پایه های حرکت کمال را تشکیل می دهد، هر کدام از اینها را حذف کنیم، حرکت ما دچار یک نقصانی می شود یعنی در واقع همه اینها مثل سطوح مختلف یک هواپیما می ماند، هر کدام از آن ها دچار کوچک ترین اشکالی شود این هواپیما قادر نخواهد بود آن هدایت را داشته باشد.

کی می خواهد اینها را برنامه ریزی کند؟ چطوری می خواهیم برنامه ریزی اش کنیم؟ ما باید برنامه ریزی کنیم؟ به چه صورتی می خواهیم برنامه ریزی کنیم؟ به چه شکلی می خواهیم به مسایل نگاه کنیم؟ دنیای عرفان دنیای القای معرفت است یعنی یادآوری اینکه همه چیز در معرفت ختم می شود و بایستی به معرفت خاتمه پیدا کند. بنابراین از دنیای عرفان به مراسم و مناسک نگاه کنیم، چطوری نگاه می کنیم؟ مراسم و مناسک یعنی هیچ چیزی نیست که ما صرفاً بگوییم در یک مراسم شرکت کردیم، وقتی که از دنیای عرفان به مراسم و مناسک نگاه کنیم، مراسم و مناسک برای این بوجود آمدند که انتقال دهنده معرفت ها باشند، آن معرفت ها را برای نسل بعدی حفظ کنند.

ممکن است از یک زاویه دیگری به اینها نگاه شود، از باب ثواب به آنها نگاه شود، اما ثواب در دنیای عرفان چه معنی می دهد؟ تعریف ثواب چی بود؟ هر چیزی که ما را به سمت کمال ببرد، آن هم درست می گوید اما بایستی تعریف ثواب را در آن لحظه بداند که چی ثواب است، منتها ممکن است که عده ای تعریف دقیق ثواب را ندانند، ثواب را شمارش کنند، بگویند این امروز پنج واحد اضافه شد، خوب است و یا... ثواب شمردنی نیست. ممکن است اینجوری به مسئله فکر کنند و نزدیک شوند، لذا در این شمارش معرفت گم شود.

س: **ج:** می خواهیم این را بگوییم، می گوید «ثواب دارد» می گوییم «ثواب چی می شود؟» هرکسی ثواب را یک جور تعریف می کند، از آن دنیا این است می گوید «اگر ثواب تو بیشتر باشد...» ببینید می توانیم کمیت قائل شویم؟ اگر توانستیم بیاییم بگوییم این را ما می توانیم داشته باشیم، اگر توانستیم برای ثواب و گناه

شمارش قایل شویم... بله احسنت، این قرب الی الله را شما چطوری می خواهید بگویید این عمل، چند واحد مؤثر واقع شد؟ چون در نهایت آنها هم باید بیایند روی پله عشق ثواب در نهایت باید بیاید از این زاویه نگاه شود، راهی نیست ولی فعلاً در آنجا که می خواهد نگاه کند به هر دلیلی این پله ها را نمی خواهد تعریف کند، نمی شود تعریف شود یا با عام طرف است، یا بالاخره نمی دانیم هر چی، از آن زاویه نگاه می شود می گوید بله این اینقدر ثواب دارد، هرکس این کار را بکند اینقدر ثواب برایش می نویسند.

این بحثی است که با عام بخواهیم داشته باشیم اما بحث کارشناسی این قضیه چی؟ این ثواب آنچه که ما را به کمال نزدیک کند، کمال همان قرب الی الله است، الله همان کمال است. لذا می بینیم آنچه که ما را به کمال نزدیک کند می شود معرفت، پس یک مراسم ثواب دارد یعنی چی؟ یعنی یک مراسم معرفت دارد، درست است؟ پس مراسم یعنی معرفت درست است؟ این استدلال درست است یا درست نیست؟ یعنی مراسم و مناسک قرار است به معرفت ختم شود، اگر خاتمه پیدا نکند می شود اتلاف عمر، عمر به سر رسید، در اینجا، در آنجا چی شد؟ هیچی درست است؟ پس ما در واقع می خواهیم پایه گذاران عرفان باشیم، پایه گذاران عرفان، این چیز پیش می آید که عرفان پایه گذاری شده، عرفان پایه گذاری شده، عرفان را ما پایه گذاری نمی کنیم عرفان از روز اول خلقت پایه گذاری شده.

عرفان دنیای دل

در یک بحثی که با یک عزیزی در هفته گذشته در یک وزارتخانه ای داشتیم گفت «عرفان خصوصی است عمومی نیست و آن چیزی که شما بخواهید برایش تبلیغات کنید می شود عمومی» گفتیم «چطور عرفان خصوصی است؟!» می گفت که یعنی در سطح جمع های خصوصی خوب حالا خصوصی است اشکالی ندارد ولی اگر بخواهد بیاید صحبت شود اشکال دارد، می شود تبلیغات، تبلیغات اشکال پیدا می کند گفتم شما نماز می خوانید یا نه؟ البته این حرف سنگینی است خوب طبیعتاً بله، گفتم کیفیت نماز شما را چی تعیین می کند؟ چه چیزی کیفیت نماز را تعیین می کند؟ اصولاً در این مراسم و مناسک چه چیزی کیفیت را تعیین می کند؟ آیا کیفیت دارد یا ندارد؟

یک کیفیت داریم یک کمیت، می گوید دو رکعت نماز خواندم، چهار رکعت نماز خواندم، سه رکعت نماز خواندم، این کمیتش، کیفیت می خواهد یا نمی خواهد؟ می خواهد یا نمی خواهد؟ کیفیت می خواهد اصلاً چیزی نیست که انسان انجام بدهد کیفیتش در کنارش نباشد. گفتم «کیفیت می خواهد یا نمی خواهد؟ با چه کیفیتی؟» حالا البته منظور من یک خرده چیز بود گفتم «کیفیت دارد یا ندارد؟» گفت «بله» گفتم این کیفیت

کار دل است، دل تعیین می کند، عقل رکعتش را معلوم کرد دو رکعت، سه رکعت، چهار رکعت، دل کیفیت آن را تعیین می کند. تا اینجا درست است؟ این می شود پله عقل، این می شود پله عشق، پله عشق دنیای بی ابزاری است، دنیای عرفان است چیزی است که ما اسمش را می گذاریم عرفان، کی از کیفیت جداست؟ کی از دل جداست؟ کی از عشق جداست؟ عرفان عام است، دین و مذهب بدون دل می شود چی؟ اعتقاد بدون کیفیت می شود چی؟ اینها لازم و ملزوم همدیگر هستند، دین و مذهب و احکام پایه های عقلی است، عام است، پایه های عقلی است، حکم است

«حکم اغلب راست چون اغلب بدند تیغ را از دست رهن بستند»

آمده بر مبنای عقل و عام آمده گفته «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...» (مائدة ۹۰) یک حکمی را صادر کرده بر پایه عقل اما این طرف اگر دل ساپورت نکند، اگر عشق ساپورت نکند چی باقی ماند؟ یک چیز خشک مجرد، بی روح باقی می ماند، وقتی می گویی خدا پشت آن باید دل باشد، باید عشق باشد، این عرفان است، کی از عرفان جداست؟

و تصور عده ای از ^{۳۰}دقیقه دنیای عرفان همان است که چند نفر دور هم جمع می شوند کله شان را تکان بدهند و این تصور پیش آمده که عرفان یعنی همین، بلند شوند و دو نفر دور هم جمع شوند و کله ای تکان بدهند و بعد هم بگویند- اسم نبریم- ما درویشیم، صوفی هستیم، این هستیم، آن هستیم. تصور متأسفانه عده زیادی از عرفان این است و نمی دانند که عرفان اصلاً از انسان جدا ناشدنی است، چون کیفیت را می آورد، کیفیت هر ماجرای را دل تعیین می کند، دنیای دل هم دنیای بی ابزاری است، دنیایی است که اصطلاحاً ما به آن می گوییم عرفان.

س: **ج:** همین مسئله روزه را که در آن هستیم و درگیریم، روزه تکلیفی داریم طبیعتاً شما درست می فرمایید، اما روزه ای که دل پشت آن هست، آن را هم داریم یا نداریم؟ داریم یا نداریم؟ شما بگویید یک مورد، یک مورد در میلیونها، پس داریم. روزه تکلیفی همه اش می گوید «آخ تازه امروز پنج روز اش گذشت، آخ تازه ده روز، وای بیست روز دیگر، وای دو ساعت داریم، آی وای...» همه اش فاز منفی است، همه اش فاز منفی است و دیگر روزهای آخر شکنجه است.

در حالی که وقتی دل می آید پشت این قضیه کوچکترین زجری این مسئله ندارد، جز سبکی، جز انرژی، جز یک حال خوب هیچی پشت آن نیست. اصلاً هیچ ماجرای نیست که شما بتوانی جدایش کنی، از مسئله دل

بتوانی جدا کنی. هر چیزی را که مورد بررسی قرار دهیم کنترل کیفی حرف نهایی را می زند، کیفیت حرف نهایی را می زند وگرنه ماکت کار درست است. ماکت کار این است که نخوردیم این ظاهر کار است، ماکت کار این است که دولا شدیم، راست شدیم، این ظاهر قضیه است، همه می گویند بله، آیا می دانیم او با چه کیفیتی این کار را می کند؟ این با چه کیفیتی این کار را می کند؟ آیا می توانیم کیفیت را از انسان بگیریم، جدا کنیم؟ می توانیم؟ هرگز نمی شود.

البته این بحث برای من خیلی چیز بود چون من مطالبی دستگیرم شد که دیدم واقعاً باید روی این بخش و جا انداختن این بخش واقعاً کار کنیم و واقعیتش این است که مسئله ای است که وجود دارد و تصور عامه اینطوری است و باز این وظیفه ماست که روشن کنیم که انسان از عرفان جدا نیست کما اینکه الان در دنیا یک خلایی که ایجاد شده و می دانیم، این خلاء چی هست؟ یک خلاء معرفت است که همه دارند این را کما و بیش حس می کنند، انسان دارد این را حس می کند، متوجه می شود که یک چیزی از قلم افتاده بوده، آن چیزی که از قلم افتاده بوده، بحث کیفیت است، بحث دل است، بحث معرفت است و سرگشته دارد می گردد دنبالش، حالا موفق موفق نیست بماند، اما به این نقطه نظر دارد می رسد که دنبالش کند و پیدایش کند.

پس ما چی را می خواهیم پایه ریزی کنیم؟ همین جور هی می بینیم که فرادمانگری و درمان این وسط گم می شود، آخر قضیه یک روزنه بسیار بسیار ضعیفی است، دوباره اهمیت این مسئله، اهمیت این قضیه که آنها می آیند تحت اینکه بیایند درمانگر شوند و بعد می فهمند که عرفان باید جزولاینفک زندگی شان باشد، ما نمی گوئیم از این راه بیایند، منظور این راه نیست، منظور این است که او باید بداند دنبال معرفت باشد، منظور این است که باید بداند دنبال کیفیت باشد حالا دیگر خودش هر راهی پیدا کرد، کرده، پیام ما این مطلب است که جزولاینفک وجود ماست و لازم است که به آن توجه شود.

دیدهای مکانیکی

لذا دیدهای مکانیکی، دیدهایی که تا امروز عادت مان دادند به کارهای مکانیکی؛ یک چیزی را آویزان کنی آن کار را انجام می دهد، فلان کنیم یک کار دیگر می شود- حالا انشاء الله این نمایشگاه طلسم و جادو را سریعتر راه بیندازیم، در این یکی دو سه هفته فاز اولش را لاقلاً پیاده کنیم ببینیم چه خبر است- ببینیم این دید مکانیکی و دید این قضیه چه بلایی به سر ما آورده و در تمام دنیا البته ولی خوب ما هم همچین بی نصیب نیستیم و در واقع کمال را آویزان کردنی و از اینجور چیزها به ما القا کردند، در حالی که چیزی است که بایستی در قلب ما جا می گرفت و حمل می شد.

همانطور که در کتاب مقدس عهد عتیق پیش بینی شده که ما شریعت را بر قلب شما می نویسیم، پیامبران زیادی در عهد عتیق این پیشگویی را دارند که روزی - آنجا گفته شده که - ما شریعت را بر قلب شما می نویسیم، عملی هست یا نیست؟ شریعت می خواهد بگوید ثواب - گناه، درست است یا نه؟ تا همین که می دانیم ثواب کمال، آن هم ضد کمال، حالا دیگر هر لحظه می دانیم که چه چیزی ما را به کمال نزدیک تر می کند، چه چیزی ما را دورتر می کند یعنی در واقع مصداقش را کما و بیش داریم درکش می کنیم و این شریعت دارد بر قلب ما نوشته می شود. چیزی نیست که بخواهی حمل کنی، چیز حمل کردنی نیست همه چیز با ما، آن چیزی که با ماست با وجود ما حمل می شود متعلق به ماست، آن چیزی که با ما حمل می شود متعلق به ما نیست، این موضوع است، این مسئله است.

حالا هر چیزی قرار است ما را حفظ کند باید جزء وجودی مان باشد، هر چیزی می خواهد کمال باشد باید جزء وجودی مان باشد، هر مطلب دیگری که دنبالش هستیم باید جزء وجود ما باشد. به زودی انسان به اینجا می رسد که همه این چیزها را بگذارد کنار، هر چی هست بریزد، بگذارد کنار، به این آگاهی برسد، به این مطلب برسد.

حالا انشاء الله فاز اول این قضایا را هم اجرا کنیم، ببینیم که شبکه منفی چه می کند و چه کرده و در لابلای حرف های خوب، در لابلای آیه های قرآن، در لابلای این مسایل چه بلایی به سر ما آورده و کی ما می خواهیم این ضایعات را جبران کنیم، خدا بداند. این چند روزه من یک مقداری از این طلسم هایی که دوستان فرستاده بودند را نگاه می کردم و واقعیتش این است که عمق فاجعه خیلی زیاد است. چرا ما فریب می خوریم؟ همین چیزهایی که روی برنج و چیزهایی که حک می کنند، از این طلسم و این قضایا، حالا می آوریم می بینید، همین مسایلی که افراد تحت عنوان دعا و دعانویسی و اینجور چیزها دنبالش می روند، اینهاست. چرا ما دنبال این چیزها می رویم؟ رفتیم؟ فریب خوردیم، خیلی از افرادی که دنبال اینجور چیزها رفتند خودشان ناآگاه بودند و واقعیتش این است که تازه اینها را، آنها هم که انجام دادند خیلی هاشان جزء کرامات به حساب آوردند، علت اینکه ما فریب خوردیم چیه؟ چون که نقض آشکار، نقض یکسری اصول، حتی اصول اخلاقی محرز است یعنی هیچ شکی نمی شود کرد ولی متأسفانه به عنوان سند وجود دارد. چرا اینطوری؟

اینها همه اش ریشه در این دارد که ما کمال را، مسایل خارج از خودمان تصور کردیم و به وسایل و اینجور چیزها، فکر کردیم به این چیزهاست و بعد یواش یواش هدف وسیله را توجیه کرده، دقت می کنید؟ بعد یواش یواش هدف وسیله را توجیه کرده، بعد همین طوری، همین طوری، پشت سر هم... و امروز ما اسناد و مدارکی

داریم که این اسناد و مدارک عمق فاجعه و تخلفات بی شماری را نشان می دهد که یک بچه ده ساله هم نگاه کند تخلف را می فهمد که این تخلف است. ولی متأسفانه خیلی قشنگ توانسته بیاید و لابلای مقدسات ما خودش را جا بدهد و شنیع ترین حرکات را، شنیع ترین کارها را به ما قالب کرده به نام های خیلی قشنگ و همه این کارها هم متأسفانه در بین ما با قرآن انجام می شود.

یکی از این طلسم ها را نگاه می کردم که برای خالی نبودن عریضه و از بحث مان جدا نیفتیم، سوره «اذا زلزلت الارض زلزالها» را برعکس و معکوس در یک دایره بنویسی و در هر خانه ای بگذاری آن خانه را از هم می پاشاند، توجه می کنید، به هر مکانی بگذارید این را چکار می کند و از این قضایا... و این طلسم ها در دست مردم است و این مسایل با مردم دارد حمل می شود و اینکه کژدمی را با ورق ببرند، دمش را هم برگردانند و روی آن چیزهایی و همه اش هم آیه و فلان و این ایجاد جدایی بین زن و شوهر ایجاد جدایی بین این و آن، حالا عرض کردم همه اینها را می آوریم خدمت تان نشان می دهیم، ببینید همه این کارها به چه صورت است.

عدم اطلاع به اصول

همه اینها علتش این است که ما یکسری اصول را نمی دانستیم، یکسری اصول را نمی دانستیم و عدم اطلاع و آگاهی به اصول مثل عدالت، مثل اصل این، اصل آن، فکر کردیم هر چیزی اسمش دعا شد هر چیزی که نام قرآن، هر چیزی که آیه قرآن در آن بود، این جواز عبور و ورود را دارد و این دیگر تمام است و درست است! خلاصه کلام این چیزهایی است که ما بایستی نسبت به آن آگاه شویم و این آگاهی را انتقال بدهیم و جلوی فجایع بسیار زیادی را بگیریم. اینها عمل می کند، متأسفانه این چیزها عمل می کند، اگر عمل نمی کرد، می گفتیم بگذار بنویسند، بگذار بکنند، اما متأسفانه اینها عمل می کند و افراد ناخواسته درگیر جرایم می شوند، یعنی ناآگاه هستند، رفته یک چیزی گرفته، گفته این است، این است، او هم این را داده، حالا بعد از آن شریک جرم بزرگی شده و آلوده شده، هم خودش آلوده می شود، هم طرف مقابلش را آلوده کرده و خلاصه قضیه ناآگاهی عامل بدبختی جمعی شده، عامل این شده که این او را بیچاره کرده، او این را بدبخت کرده، آن این را زمین زده و...

بنابراین ما هدف مان فرادمانگری نیست، هدف ما مهمتر از این مسئله است، هدف ما این است که base (پایه، اصول) یک قضیه ای را انتقال بدهیم و این base ما انسان شمول هست، این base مخصوص انسان است، نه ایرانی، نه فرضاً مسلمان، این مشکل انسان است، این مسئله انسان است، این مسئله فراتر از قوم و نژاد و ملیت

و اینهاست و همه انسان ها در گوشه و کنار دنیا درگیر این قضایا هستند و این چیزهایی را که داریم می گوئیم شامل حال همه انسان ها می شود، انحصاری نیست، اختصاصی نیست، فقط مسئله ما نیست.

گزارش: هفته گذشته صاحب خانه من گفت که من برای شما ذکر می گیرم، شما ذکر من را رد می کنید گفتم خواهشاً شما برای من ذکر نگیر چون ما ذکر نداریم. خودش هم نمی دانم جزء چه گروهی بوده، روزی که من رفتم خانه را اجاره کردم، گفت من شما را خواندم که آوردم تان توی این خانه. الان هم نه اجاره می دهد، قیمتش را هم پایین نمی آورد، پول ما را هم نمی دهد، همین طوری ما گیر افتادیم.

استاد: خوب شما را خوانده! خوانده که شما برایش شر ایجاد نمی کنی، آخر قضیه هم هر جور که بخواهد

ظاهر و باطن

حالا دیگر این مسایل، بحث این خواندن ها، بحث این ذکرها، بحث همه این صحبت ها که بسیار زیاد است، فرمودید ذکر یک توضیح خیلی کوتاهی بدهم، البته بحث اصلی مان محورش از دست مان در نرود، البته همه اینها بهم مربوط می شود، باز شما به عنوان مربی لازم است که در مورد ذکر هم اطلاعاتی داشته باشید، چرا؟ چون از شما سؤال می شود، خیلی دور از بحث مان نیست.

صحبت کردیم گفتیم که ظاهر باطن، گفتیم که هر چه را که ما راجع به آن ^{۴۵ دقیقه} در کتب مقدس برخورد کنیم، به اسماء الهی برخورد کنیم، به هر چی اصولاً برخورد داشته باشیم یک ظاهر دارد و یک باطن. و یک تعریفی که کردیم از موضوع کمال مقطعی، کمال هایی که در سطح و سطوح مقاطع هست، یکی از تعریف هایش حرکت از ظاهر به باطن بود. وقتی که ما به باطن شیفت پیدا کنیم، به باطن این اسماء برسیم، هر کدام خودشان دوباره اتصال هستند، مثل یک هرمی که همه اینها وصل است به رأس هرم یعنی در واقع اینطوری، همه اینها اتصال است از زوایای مختلف به یک مبدأ. پس همه چیز به اتصال ختم می شود اگر آن باطن ایجاد شود، حالا بهر صورت آن چیزی که ما نیاز داریم اتصال است، آن چیزی که ما محتاجش هستیم اتصال است.

ذکر، حفاظ، اتصال

یک موقع مثل قضایای خودمان حلقه خودش اتصال است، در اتصالی، یک موقع یک کسی این اتصال ها را ندارد باید برود مراحل را طی کند تا از آن طریق به اتصال برسد؛ مثلاً یک ذکر را می آید می گوید از ظاهر شروع می کند، وقتی از ظاهر شروع کند باید چکار کند؟ باید تکرار کند، بعد بیاید این راه، تا کی به باطنش برسد.

اما حالا من نمی دانم آن کسی که ذکر را می دهد آیا این مطلب را هم انتقال می دهد که این باید به باطن برسد یا نه، می گوید «برو بگو» «برو بگو» تا کی؟ چه طوری؟

این مطلب این است که، لذا افراد را به شمارش می آورند، آن طور که من دیدم، نمی دانم «ده هزار بار گفتیم، هزار بار گفتیم، این را هزار بار بگو، یا پانصد و سی و سه بار بگو» بعضی مواقع می بینیم عددها این جوری است «بگویی کار تمام است» نمی دانیم ولی آیا در آنجا گفته می شود این باید از ظاهرش به باطنش برسی؟ وقتی رسیدی اتصال است، حالا این ذکر از اینجا، آن ذکر از آنجا، این از اینجا، هر کدام از یک زاویه ای آن اتصال را ایجاد می کند.

بعد کسی که ذکر می دهد حفاظ آن را هم بایستی بدهد، چرا؟ به محض اینکه فرد شروع می کند به ذکر تمام عوامل ضد کمال، شبکه منفی، موجودات غیرارگانیک به او حمله ور می شوند، ضمن اینکه او هر چی بخواهد بگوید «لا اله الا الله» «سبحان الله» یا ذکرهای خاص، یا اسماء وقتی بگویی «سبحان الله» این حمله دارد، همین جوری نمی گویند «بگو! بگو! بارک الله! باز هم بگو! باز هم بگو!» این حمله دارد، فرد مورد حمله واقع می شود. ما تجربه ای که روی افراد زیادی داریم و بین خودمان هم هستند و اینها اشخاصی هستند که سابقه ذکر گفتن ها را دارند و بعضی از آنها هم دوستان حاضر در جلساتی که خروج داشتند، صحبت های آنها را گوش دادند، کسانی که سابقه ذکر داشتند درگیری موجودات غیرارگانیک سر جای خودش محفوظ است. این تجربه ماست، شما می توانید در این تجربه شرکت کنید، نمونه هایی به شما نشان بدهیم، بیایند خودشان صحبت کنند، تا برای شما مشخص شود که ماجرا به این صورت هست.

اما در پشت قضیه چه ذکر، چه این، چه آن همه اش یک جنس است، همه اش اتصال است همه اش قرار است یک کار انجام بدهد، جدا از همدیگر نیست. می گویند «همه راه ها به رم ختم می شود» این ضرب المثل، همه چی باید به اتصال ختم شود. اگر به اتصال ختم شود، اگر به اتصال ختم شود یک کاری انجام می شود اگر به اتصال ختم نشود یک میلیون بار بگو، ده میلیون بار بگو، هیچ اتفاقی نمی افتد. پس در واقع بحث ظاهر، باطن و تمام این مسایلی را که داریم، در این قضیه هست و بحث حفاظ، یا حفیظ و یا حافظ، دیروز هم اتفاقاً پیش آمد و این صحبت را کردیم، وقتی می گوییم، منظور این نیست که یک کلمه گفته باشیم «یا حفیظ، یا حافظ» و اینکه تو حفظ می کنی، چه جوری ما را حفظ می کند؟ کی را حفظ کرده؟ منظور از حفظ چیه؟ منظور این نیست که هرکس بگوید «یا حفیظ، یا حافظ» حفظ است، منظور از این مسئله چیه؟

گزارش: ما یک صاحب خانه ای داشتیم که برادرش در آمریکا دچار یک مشکلی شده بود و کل خانواده ما را بهم ریخته، من برای رفع این مشکل می خواهم یک جایی بروم، یک آدرسی به من دادند و از من خواست که من هم همراهش بروم. من آن موقع دوره دو بودم و احساس کردم که نباید بروم. آدرس یک آقای بود در گوهردشت کرج، این خانم به خیلی چیزها اعتقاد ندارد که من فکر کنم مسئله ای را که برای من تعریف کرد را از خودش درآورده بود. چون مادرش از آمریکا زنگ زده بود و خواهش کرده بود و آدرس این آقا را هم از آمریکا فرستاده بودند. این خانم به همراه دختر ۱۸ ساله اش می رود آنجا.

این خانم حدود ۸:۳۰ شب برگشت و تمام لباس هایش گلی بود، من سه هفته ایشان را ندیدم بخاطر مشغله های کاری و در این سه هفته بشدت مریض بود حتی من اسم ایشان را به شما دادم که در چشم ایشان شیشه درست می شد! داستان را اینجوری تعریف کرد که می روند یک آقای سیدی بوده ایشان می گوید هفت بشقاب ملامین با چهار متر طناب تهیه کنند. آقا طناب را می بُرد و به خانم می گوید که دست من را ببندد و بعد از آن می گوید دست خودت را هم ببند. در آن خانه این آقا و پسر و خانمش بودند و همه جای خانه دعا و عکس مقدسین بوده و این پسر و خانم آقا شروع می کنند به خواندن قرآن و این آقا و خانم روبروی هم می نشینند با یک تشت آب وسط شان که روی این آقا و خانم را با پتو می پوشانند.

آقا شروع می کند به گفتن ذکر و دعا می گوید که بخشی از قرآن را می خواند و به من گفت که نباید بترسی چون اگر بترسی آنها من را اذیت می کنند. این خانم با گریه و لرز اینها را برای من تعریف می کرد و می گفت نه شعبده بازی بود، نه طرح دستی بود، هیچکدام نبود اینها واقعیتی بود که من با چشم خودم می دیدم. آقا به من گفت که اگر چیزی به سمت تو آمد آن را بردار. گفت همین جوری پتو شروع کرد به حرکت کردن شالب شالب صدای آب می آمد از آن زیر، بعد می دیدم آن آقا بشدت می لرزید و می گفت ولم کنید بعد داد می زد سر من که نگفتم نترس گفتم نترس، بعد می دیدم که یک چیزهایی می خورد به پای من، بعد یکدفعه داد زد گفت افتاد، ورش دار ورش دار.

بعد من دیدم هیچی تو بغلم نیست فقط یک چیزی خورده بغل پایم و یک موجودی بود که زیر پتو یک چیز تیزی می گذاشت این جای آقا و می گفتش که آن کار را نکند و این مراسم شروع می شد و آنها صدای قرآن خواندنشان را بلند می کردند. وقتی که این اتفاق افتاد، پتو را برداشتند و آنها هم همچنان قرآن می خواندند و حرکات عجیب غریب می کردند. وقتی پتو را برداشتند تمام لباس های من گلی بود و تشتی که آب زلال در آن بود همه اش گلی بود و قطعه سفیدی افتاده بود آنجا که من آن را برداشتم و گفتند که طلسم است. آن را می

شویند و با یک تشریفات اینها را از هم باز می کنند و کاغذهای بهم فشرده ای بوده که عین سنگ مرمر شده بود که در آن ۹ تا قفل بوده و آن ۹ تا قفل را با دعایی که این آقا می خوانند باز می کنند. و من بعد از آن اسم اینها را در لیست شما نوشتم و بعد از آن وضعیت شان خیلی بهتر است. سؤالی که من دارم این است که این آقای که با این روش طلسم باز می کنند موضوع شان چیست یعنی جزو شبکه منفی هستند؟ ذکر می گویند و خودشان هم آسیبی نمی بینند.

استاد: با یک مورد هیچ قضاوتی نمی کنیم ولی می بینید پیش همین ایشان می روند یک درخواستی دیگری دارند، می بینید آن درخواست منفی را، آن را هم انجام می دهند. حالا من نمی دانم درخواست شان، حالا در مجموع یک بستگی و این حرف ها بوده و آن طلسم را درآورده بیرون، یکی از روش ها هست که آب است بعد گل آلود می شود و طلسم هایی که برای آنها انجام دادند می اندازند بیرون می اندازند بیرون، یا قفل می آید. آن که در وهله اول در آن آب هیچی نبود ولی بعد از اینکه آب گل می شود کلی چیز در آن پیدا می شود، البته واقعاً کلک هم نیست. ولی یک مسئله هست که همین ها همه این کارها را هم انجام می دهند حالا من قضاوت نمی کنم در این یک مورد، ولی معمولاً یک نفر دیگر برود، یک چیز دیگر داشته باشد مثلاً تسخیر قلوب و اینجور چیزها، حالا بعداً آشنا می شوید با نوع چیزهایی که هست، نوع طلسم و قضایای شان را می آوریم. انشاء الله با اسناد و مدارکش آشنا می شوید، می بینید همین را آنها هم انجام می دهند.

س: **ج:** عرض می کنم شبکه مثبت دنبال این کارها نیست، شبکه مثبت نیازی به انجام این مراسم ندارد، شما یک طلسمی را به دست من بدهید، اسمش را بیاورید یا بهر شکلی که، البته همه مان این مسئله هست، آن ابطال می شود، باطل می شود دیگر نیازی به بند و بساط و این قضایا نیست. بنابراین اینها در مجموع، الان من قضاوت نکردم چون شاید بفرمایید این یک کار مثبتی انجام داده، شیوه اش این است ما هم هیچ حرفی نمی زنیم. اما شما امتحان می کنید و از کارهای تبلیغاتی این عده را هم داریم جمع می کنیم که می بینید از گشایش دارد، گشایش بخت و رفع بستگی و تسخیر قلوب و مهر و محبت و... یعنی در همه این کتاب ها شما بروید ببینید همه اینها را دارد. چطوری می شود در دل یک کس دیگر مهر و محبت انداخت؟ چطوری شبکه مثبت چنین اجازه ای را به کسی می دهد؟ لذا...

س: **ج:** بصورت کلی وقتی که ما از تسهیلات شبکه منفی استفاده کنیم، تسهیلات شبکه منفی؛ مثل طالع بینی و... از قضایا به هر صورتش حالا ورق است، این است، آن است، هر ماجرای که هست، تسهیلات شبکه منفی ایجاد درگیری برای ما می کند. اینها از این درگیری هاست یعنی در واقع آن درگیری ها را می کشد به

کانون های ما و یا کارهای مشخصی هم هست مبنی بر جدایی جدایی بین زن و شوهر و جدایی بین نمی دانم چی، اصلاً این مسئله اینقدر مفصل است که حد و حساب ندارد. اینکه توجه یک خانم یا آقای را از طرف مورد علاقه اش منقطع کنیم به سمت خودمان بکشانیم، اینها متأسفانه هست، عرض کردم با سند و مدرک خدمت تان ارائه می کنیم.

بهر صورت هر کتابی در اختیار دارید که ^{یک ساعت} در آن کتاب می بینید مسایلی را آورده تحت این عناوین؛ ایجاد جدایی، تحت عنوان مهر و محبت، تحت عنوان نمی دانم چی، یعنی بدانید اینها دیگر نقض عدالت و نقض همه چی است، اینها را جمع و جور کنید از منزل تان. البته برای اینکه ما هم اسناد و مدارک این قضایا را تکمیل کنیم برای ما هم بیاورید، به دوستان هم بگویید، با کسانی که کار می کنید با همه اینها، ما اینها را جمع کنیم بلکه به امید خدا اینها را ما بتوانیم از طریق عکس، از طریق فیلم، ببینیم چطوری از اینها عکس بیندازیم، با استناداتی که هست مطابقت بدهیم و خلاصه از این زاویه که این موضوع هم خودش یک آگاهی بزرگی را به مردم برساند، به افراد برساند، بی خودی درگیر این مسایل نشوند چون یک عده زیادی واقعاً ناآگاهند، یعنی واقعاً نمی دانند که این مسایل و مشکلات را دارند تا یک مسئله پیش می آید، می گویند برویم پیش دغانویس و اکثراً هم اعتقادات مذهبی ریشه داری را هم دارند ولی اسم دعا اینها را شل می کند، می گویند دعاست دیگر، خیال شان راحت می شود ولی در پس دعا مسایل شبکه منفی است که در جریان است. حالا عرض کردم وقتی مشاهده بفرمایید خودتان، بفرمایید.

عدم اطلاع از قانون صلیب

س: کسی هست که اهل دعا و نماز و عبادت و انسان بسیار بسیار خوب، اهل نمازهای اضافه و قرآن و مفاتیح ولی چرا این فرد همیشه درگیر است و افسرده است و حتی در این سی و اندی سال که من ایشان را می شناسم حتی لبخندی نمی زند، کسی است که همه از او تعریف و تمجید می کنند و اما خودش همیشه دچار این مسئله است.

استاد: البته باز به خاطر اینکه یک موقع به صورت حکم در نیاید، بگوییم تجربه ما نشان می دهد، درصدی بگوییم که اشکالی پیش نیاید و تعمیم به عام نشده باشد، تجربه خود من این مطلب را نشان می دهد تجربه شما ها هم نشان می دهد که عده زیادی که «**الا بذکر الله تطمئن القلوب**» (رعد ۲۸) می بایستی اطمینان قلبی و

شادی و نشاط از اینها می بارید و اصلاً افسردگی، کسی که نام خدا را به زبان می آورد اصلاً افسردگی نباید مفهومی داشته باشد، این را قبول دارید؟ یعنی اسمش معجزه می کند به خاطر اینکه ضد افسردگی است.

بحث عدم اطلاع از قانون صلیب یکی از بزرگترین اشکالات بحث عدم اطلاع از قانون صلیب هست، همان بحث جنود الله، جنود شیطان، این مسئله، که دیگر می دانید این زیر چیه و من دیگر نمی نویسم، این مسئله یکی از بزرگترین اشکالات این قضیه است. بحث من دون الله دومین اشکال بزرگ این عده است که در واقع اینها بحث خدا اگر در زندگی باشد دیگر هیچی لازم نیست، احساس تنهایی نمی آید، احساس افسردگی نمی آید، غم نمی آید، اندوه نمی آید و همه چیز حل است.

ولی دو تا اشکال بزرگ در رأس یکی عدم اطلاع از این قانون که جنود الله کدام است، جنود شیطان کدام است، بحث من دون الله و دیگر حالا در حاشیه، مسایلی که پیش می آید، عمدتاً ممکن است گرفتار این مسئله استفاده از دعا و این مسایل و قضا یا باشند.

دوباره سوء تفاهم نشود، باز مثل مسئله ذکر است، باز این است که دعا خواندن است خواندن او، این بد نیست ولی تحت نام دعا ممکن است هر چیزی جاری شود، مسلماً اگر یک کسی مکانیزم طلسم عقرب را بداند، ممکن است نرود دنبال آن، چون نمی داند، اسم دعا رویش هست، می گوید که این یک دعایی می خواند این کار انجام می شود، اینجوری به سادگی ما فریب می خوریم. لذا اینها، این مسایل ضمن سادگی اش باعث شده است خیلی ها مخصوصاً نسل گذشته ما، این طور که من نگاه می کنم خیلی ساده فریب خوردند، درصد زیادی از آنها، با وجود سواد زیادشان، با توجه به خلوص زیاد آنها، با توجه همه چیزهایی که هست اما اسناد و مدارک یا دلایل یا شواهد نشان می دهد یا همین چیزی که شما می فرمایید، بالاخره آخر قضیه باید یک راندمانی در این مسئله پیدا شود، ببینیم ولی می بینیم که نیست.

س: **ج:** پس برمی گردیم به محور اصلی مان که این قضیه، آن آگاهی پایه ای که داریم در موردش صحبت می کنیم، هدف ما بردن این آگاهی در دل مردم است، این تجربه را من از خیلی وقت پیش متوجه شدم، یعنی همان تقریباً اوایل این کار، یکدفعه دیدم که چرا موضوع برعکس است؟! ما به یک عده ای برمی خوریم که اینها باید نزدیک تر باشند، اینها باید زودتر نتیجه بگیرند، قفل تر هستند و ماجرا سنگین تر است و چیزهای دیگر. و از آن موقع به بعد این تجربه شده، وقتی مریضی، کسی، در این راستا این سابقه را دارد، یادم است دقیقاً می گفتم «وای حالا تا این به خط صفر ما نزدیک شود» یعنی منهاست تا بیاید به خط صفر نزدیک شود کلی ماجرا دارد و این تجربه را داریم. دوستانی که این تجربه را دارند دستشان را بلند کنند؟

در واقع این خود یک مطلبی است که وقتی تجربه می شود خودش برای ما درس است و بایستی به آن توجه کنیم، اگر قرار باشد به آنها هم کمک شود، کمک فقط همین است که این آگاهی را به آنها بدهیم این مسئله را به آنها انتقال بدهیم،... مسلماً همین است ولی تجربه گروهی خودمان در این سال ها نشان داده که این مسئله را در واقع تقریباً می توانم بگویم بالاستثناء یعنی یادم نمی آید کسی در جمع ما آمده باشد، نپذیرفته باشد و گفته باشد نه اینجور نیست و رفته باشد.

س: **ج:** در غرب ممکن است افرادی چیز عملی هم در دست شان نباشد، چیزهای عملی هم در دست شان نباشد ولی با حرف یکدفعه می بینید حرف هایشان شده پرفروش ترین کتاب های دنیا، این مسئله هست. بالاخره ما مشکلات فکری ای که داریم خیلی ریشه دارتر از این صحبت هاست ولی خوب از یک جایی می بایستی شروع می شده که خوب شده، از یک جایی می بایستی شروع می شده که شده و حالا به حول و قوه الهی بحث هایی که داشتیم در این سال ها بحث های آشکار روشن خوبی بوده و آنهایی که آمدند بحر حال از ماحصلش توانستند استفاده کنند. حالا این عده هم که آمدند و داشتیم که صد در صد این تجربه بوده، نتایج خوبی داشتیم.

بحر حال چاره ای نیست، ارثیه ای است که برای ما مان رسیده می بینیم در یک چنین فرهنگی هستیم، یک همچین ماجرای است و این نیار به کار دارد چون که اگر این قضیه را ما هم بخواهیم کمافی سابق ادامه بدهیم دوباره نسل بعدی درگیر است، دوباره، سه باره، ده باره، صد باره پس جلوی ضرر را هر جایی بگیریم منفعت است. بیاییم و این مطالب را درست متوجه شویم و درست انتقال بدهیم بدون کم و کاست بدون تعصب، بدون اضافه کردن چیزی، بدون کم کردن انتقال بدهیم تا بلکه به امید خدا جلوی فعالیت گسترده شبکه منفی را به یک صورت هایی بگیریم.

پس دوباره می بینید بحث فرادمانگری نیست و موضوع باز این مسایل پیچیده تر است و مفصل تر است، بحث بحث عرفان است و وقتی پای عرفان به میان می آید مطالب جهل آمیز جایگاهی ندارد چون باید بیاید در انطباق راه به دل پیدا کند و بخش مثبت آن پیدا کند، هر چیزی هم نمی تواند بیاید برسد، یک نگاه به قبلش می بیند که این نمی تواند معرفت ایجاد کند هر چیزی که نمی تواند معرفت ایجاد کند خواه نا خواه متزلزل می شود. از این نقطه نظر است که پس ما باید کلیت عرفان را در نظر داشته باشیم، کلیت عرفان

کفر

س: **ج:** کفر پوشاندن حق است هر کسی که حقی را بیوشاند می شود کافر **ادامه س:** من اینجوری در آیات قرآن متوجه شدم که کسی که دین را انکار کند و وجود خداوند را، کافر است **استاد:** حقی را می پوشاند **ادامه س:** این حقی را که شما می گوئید به نظر خیلی جامع تر و وسیع تر است.

استاد: حالا یک جایی هست، در یک محیط کوچکی که ده نفر حضور دارند، ماجرای در آنجا جریان دارد حقی پوشانده می شود، آن نسبت به آن جمع کافر است، آن می پوشاند حق را، آن نسبت به آن جمع کافر است. یک جا هست، فرضاً همان جور که شما فرمودید صحبت از کافر می شود کافر که حقیقتی را نسبت به یک شریعتی می پوشاند، این هم کافر است. یک جا اصلاً ما آمدیم کلی تر صحبت کردیم گفتیم هر ذره ای تجلی اوست پس حقی دارد، حقیقتی دارد، حقی دارد، انسان وقتی این حقیقت را بیوشاند دوباره در کل هم ما یک کافر و یک غیر کافر داریم؛ کسی که ذره به ذره عالم هستی را حق اش را آن طور که هست نمی بیند، آن که تجلی الهی است، آن که «اینما تولو فثم وجه الله» (بقره ۱۱۵) هر جا نگاه کنی روی اوست، این را بیوشاند یا به این نرسیده هنوز در کفران حق دارد بسر می برد، هنوز کافر است. پس وقتی می گوئیم کافر، کافر نسبت به کجا؟ کافر نسبت به چی؟ نسبت به چه جریانی؟ نسبت به چه چیزی؟ حالا از نظر ما اینطور است ولی آنجا از آن نقطه نظر تعریف شده و یک چیز را دیدند که هر کس این حق را بیوشاند.

س: افراد عامی که می روند حرم امام رضا و بجای اینکه بگویند خدا، می گویند امام رضا و شفا می گیرد، ما این را پای شرک نمی گذاریم چون عامی است. الان برای این سؤال پیش آمد که ما نباید به افراد عامی آگاهی بدهیم؟ مثلاً مامان من که نمازی را می خواند که فایده ندارد، شاید شرایط طوری نباشد همه بیایند کلاس، ما باید تلنگر را بزنییم یا نه؟

استاد: وظیفه ما تلنگر زدن هست، این تلنگر، یکدفعه می بینی شما یک نفر را هل می دهی، یک نفر یواش به او می زنی، این تلنگر پذیری افراد متفاوت است، ولی وظیفه ما تلنگر زدن هست. حالا شما در حریم مادر در حد یک چیز کوچک، یکدفعه یک نفر را اصلاً هل می دهی، اصلاً طرف می خورد زمین، می گوید «چرا هلم دادی؟! چرا من را انداختی؟!» می گوئیم بلند شو! چی داری می گویی؟! مثلاً می گوئیم، بعضاً می توانیم با او مقابله جدی تری بکنیم، مناظره جدی تری را داشته باشیم، «بیا جلو ببینم چی داری می گویی که امام رضا^{۱:۱۵} من را شفا داد؟! می دانی چی می گویی؟!» «هو الشافی» ولی ممکن است اگر به یکی اینجوری بگویی با عکس

العمل سختی مواجه شویم. بنابراین این تلنگر را داریم، یکدفعه می بینی به او فقط می گویی یادت نرود «هو الشافی» **ادامه س:** آخر بعضی از بچه های دوره خودمان هنوز فکر می کنند حرم امام رضا یک جای خاصی است، یک حالت مکان پرستی

استاد: بحثی که هست این است که الان ما متوجه شدیم که ظاهرپرستی، الان بحث این است که ما در ظاهر گیر کردیم، بحث ظاهر و باطن، یک عده ای در ظاهر گیر کردند، مثلاً نمی دانند از قرآن از ظاهرش باید بروند باطنش، در ظاهر گیر کردند، در ظاهر گیرند، در ظاهر اماکن، در ظاهر مراسم در ظاهر... از ظاهرپرستی و مکان پرستی و کتاب پرستی و... همه این چیزها هست ولی بطور کلی راهی را که داریم می رویم جلو کمابیش همه دارند به اصل مبدأ متوجه می شوند. من فکر نمی کنم بین دوستان ما به این صورت...

ادامه س: قرآن هم ظاهر دارد، هم باطن، اما من دارم نظر خودم را می گویم ولی حرم امام رضا، امام رضا یک آدمی بود خیلی خوب، در زمان خودش مثل یک فلش راهنما آمده راه را به ما نشان بدهد که راه این است، ما که نمی خواهیم خود امام رضا را بپرستیم **استاد:** قرار نیست بپرستیم **ادامه س:** الان که روحش هم آنجا نیست، ارواح مطهر در روی زمین نیستند، پس آن مکان با مکان های دیگر هیچ فرقی نمی کند یعنی به نظر من باطنی ندارد.

مکان و شارژ شعوری آن

استاد: یک مسئله ای که هست، هر جایی، هر چیزی می تواند پیام های خودش را برای ما داشته باشد حالا در این مورد بحثی که هست ما می توانستیم از قدیسین- البته در سرتاسر دنیا این کار را می کنند نه مسئله ما باشد- از قدیسین الگوهای خوبی برداریم، نمونه های خوبی بگیریم و در واقع به شکل بسیار مفیدی از ماجرا استفاده کنیم که البته برای همین هست، ماجرا برای همین مسئله است و این مکان ها تشعشع مثبت دارند به خاطر، گفتیم چی؟

کازینو، اینجا، آنجا، هر مکانی شارژ شعوری خاص خودش را دارد. شما وقتی می روید در آن مکان تشعشع شما آنجا با تشعشع شما در جای دیگر فرق می کند چون آنجا دیگر همه چیز را گذاشتی کنار، همه چیز را گذاشتی کنار، الان از مسایل بخر و بپوش و چی و چی فارق شدید- بگذارید من همه اش را خدمت تان بگویم- من نمی دانم افراد با مسایل مختلفی می روند. من خودم تابستان گذشته بود گویا رفتم، البته یادم رفته! همین

تابستان گذشته بود رفتیم، رفتن داریم تا رفتن، یکی می رود آنجا، می رود برای پرستش امام رضا، یکی از «ایاک نستعین» هیچ وقت تنزل پیدا نمی کند.

اما آنجا مسئله یکی احترام است، بحث احترام است، بحث تشعشع ویژه اماکن هست، اماکن به خودی خود چیزی نیستند اما شارژ شعوری را که، شارژ تشعشعاتی که در هر مکانی هست با مکان دیگر فرق می کند بخاطر من و شما که می رویم، توجه می کنید؟ الان که شما می روید آنجا، افکار شما دیگر جدا از بده و بستان است، مثلاً وقتی می روید بازار بین الحرمین چیزی جز تشعشع بخر و بفروش، بخر و بفروش، چیزی در آنجا نیست، هرکس آنجاست چی در فکرش است؟ بخر و بفروش، بخر و بفروش، تشعشع آنجا تشعشع بخر و بفروش است ولی وقتی می روی آنجا دیگر تشعشع این است که، لاقل افراد از این بخر و بفروش دیگر آنجا خلاص شدند، دیگر در آنجا ولش کردند، لاقل برای ساعاتی این مسئله را رها کردند، لذا در معرض یک تشعشع شعوری همچین سالم تر قرار گرفتن.

حالا اگر تشعشع شرک و فلان و... اینها هم هست ولی بطور کلی فضا فضایی نسبت به جای دیگر فضا فضایی است که شعوری سالم تری در آنجا هست. ضمناً یک جایی هست که افراد به آن واسطه اتصال، به آن واسطه منظورم چیه؟ یعنی این مکان یک واسطه ای می شود که فرد از بخر و بفروش رها شده حالا رو که می کند آن اتصالش بهتر فراهم می شود نه اینکه مسئله دیگری باشد یعنی فضا کمک کرده او از بخر و بفروش جدا شود حالا با اشتیاق رو کرده «ایاک نستعین» او «ادعونی استجب لکم» او پاسخ گرفته است، البته این خیلی کم است، میلیونها نفر یک نفر، صد هزار نفر یک نفر، یک میلیون نفر یک نفر ولی باز هم یک همچین وسیله ای هست «وابتغوا الیه الوسیلة» (مائدة ۳۵) برای رسیدن به او وسایل اختیار می کنیم، کما اینکه اختیار کردیم، مکانی اختیار می کنیم وسیله است، می خواهی راجع به او صحبت کنی همان مسجد می شود وسیله، همان بارگاه می شود وسیله، هر جایی می شود وسیله، وسیله ای که بیایی در آن مکان تا یک کاری انجام بدهی.

اینها به طور غیر مستقیم است ولی اصل ماجرا این است که به قول فرمایش شما یکی می پرستد یکی جور دیگری می بیند و بحر حال یک مطلبی که ما داریم این است که بین خدا و انسان، بین ما و او چی هست؟ فقط یک فلش «فستقیموا الیه» (فصلت ۶) اگر ما اینجا چیزی را قرار بدهیم چیزی را این وسط قرار بدهیم، آن «فستقیموا الیه» نقض است، آن «ایاک نستعین» نقض است و همه این مسایل که بارها و بارها راجع به آن صحبت کردیم. بنابراین پس به چه شکلی ما نگاه کنیم، به چه صورتی نگاه کنیم، این مجموعه آن قضاپاست که

یا جواب مان را آن جوری می گیریم، اگر این را قرار بدهیم حتماً جواب معکوس می گیریم، حتماً، اصلاً محال ممکن است یعنی محال ممکن است این قضایا نقض شود این بار به مقصد برسد، امکان ندارد.

س: **ج:** دوباره بحث اش این است که در این حلقه ها این کارها شده گفتیم «و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» آن شد یک حلقه ای که با آن کارهایی انجام دادیم بعضی از حلقه ها اصولاً جاری شده و برای افراد دیر یا زود می رسد مثل «الحمد لله» کسانی که شکر وجودی را تا اینجا تجربه کردند و درک کردند دستشان را بلند کنند؟ حرفش را نزدیک، نگفتیم اما یک سری چیزها استارت ها خورده است از ابتدا، مثلاً حس حضور «و ذکر و ذکری...» چند نفر از دوستان حس حضور را درک کردند؟ درک حس حضور را؟ یعنی اینها یک سری مسایلی است که حرف اش را نمی زنیم فقط می رویم، می بینیم کی؟ می بینیم که امروز یک نفر اضافه شده، دوباره فردا می بینیم یک نفر اضافه شده، پس فردا.

بعضی از حلقه ها مثل «اعوذ بالله» در ترم هفت مان داریم یک سری چیزها در ترم هفت است، در مورد بحث حفاظ ها یک سری از آنها را تجربه کردیم، یک سری را باز در ترم هفت به عنوان تجارب عملی در حفاظ ها، این که می گوییم این ذکر حفاظ می خواهد، این نماز حفاظ می خواهد، حج حفاظ می خواهد، به اینها در آنجا یک مقداری عملی تر نزدیک می شویم که ملموس شود که بدانیم چی می خواهیم بگوییم، $4 = 2 \times 2$ است هر کلام ما حساب و کتاب دارد، عمل و عکس العمل دارد؛ می گویی «سبحان الله» شبکه مثبت را می خوانی، شبکه منفی پیدایش می شود عمل و عکس العمل است نمی شود نشود، اگر نشود یک جای کار اشکال دارد.

س: **ج:** درونی است، حمله بیرونی را زیاد در نظر نگیرید، الان حمله می شود، حمله درونی است یکدفعه می بینیم ما از درون، حملات بیرون را دوستان، ما تصادف می کنیم، پول گم می کنیم پول پیدا می کنیم، اینها ربطی به این مسایل ندارد، اینها جزو روزمره گی است، همه درگیر هستند هفت میلیارد انسان درگیر این ماجراها هستند؛ دزد می آید خانه شان، ماشین شان تصادف می کند، اینجور مسایل است.

حمله

حمله، می روید حج می آید می بینید میزان حساست مثلاً اینقدر بوده، می رویم حج می آییم اینقدر خسیس بودیم رفتیم حالا آنقدر می شود، بحرحال «یوسوسُ فی صدور الناس» (ناس ۵) شکل می گیرد، شما این ذکر را می گوید، مسایل درونی آن طاغوت، عوامل طغیان درونی «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» (بقره ۲۵۶) هر کس به طاغوت پشت کند، طاغوت بیرونی داریم، طاغوت درونی داریم، این عوامل طغیان درونی رشد پیدا می

کند شدید می شود، می بینیم ما چقدر، فرض کنید از تجارب دوستان می گویند ما طلا برایمان خیلی مهم نبود، برگشتیم علاقه ما آنقدر به طلا زیاد شد و شدید شد که حد و حساب ندارد، یکی از خانم ها تجارب شان را نقل کردند.

برای همین است که چندین مسئله وجود دارد وقتی که می خواهد مراسم حج پیش بیاید، مراسم حج یک ماجرای مفصلی است که کسی که بخواند برود، کسی که می خواهد می رود یعنی پیمان «اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَايَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه ۵) را پشت سر گذاشته است و الان می رود برای پیمان بزرگتر، برای اینکه برود آنجا و با شیطان درگیر شود. خلاصه کلام این خودش یک مسئله است و بعد از این هم حفاظ و... و در واقع اگر که قرار باشد حج را با همدیگر تعریف کنیم سالی پنج نفر جرأت اینکه بگویند ما برویم را نخواهند داشت! نه میلیون میلیون، اینجوری نیست که، ماجرا اینطوری نیست و در واقع سالی اگر پنج نفر، ده نفر، بیست نفر منتها این بیست نفر، ده نفر، افراد معمولی نخواهد بود یعنی دیگر یک آبر انسان هایی هستند، یک افراد خاصی باید باشند ولی خوب الان مسئله به این صورت یعنی قبل از مسئله حج کلی ماجرا خوابیده است، اصلاً قبل از اینکه بروی حج ماجرا خوابیده است. مهمترین آنها هم پیمان «اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَايَّاكَ نَسْتَعِينُ» است، این خودش یک مسئله است، این پیمان را بجا آورده باشی که پیمان بعدی را بطلبی.

پس بنابراین این ماجراها در حاشیه برای جمع بندی می بینیم که وجود دارد و ما به هر مکانی در حد آن مکان می توانیم نگاه کنیم، یعنی ما دیدمان اینطور است، به یک کازینو، اگر بخواهیم تشعشعاتی نگاه کنیم یک جور نگاه می کنیم، به مسجد یک جور نگاه می کنیم به یک بارگاه یک جور و... و در واقع هر مکانی ارزش تشعشعاتی دارد، من کاری با بقیه صحبت ها ندارم که آنجا معجزه ای می خواهد رخ بدهد، معجزه ای می خواهد رخ ندهد، این بحث را بگذاریم کنار، چون معجزه ای هم که رخ می دهد همان «أَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر ۶۰) است اگر شفا است «هُوَ الشَّافِي» هیچ کدام از کارها نیست که غیر از خدا، غیر از آن مسیر انجام شده باشد هر چی که باشد، اگر اسمش را بگذاریم حاجت، مگر الان ما فرضاً کاری را انجام می دهیم؟ می بینید شعور الهی است، در آنجا هم شعور الهی است فرقی نمی کند. س: ج: بحث نفر به نفر، می گوید

«بتخانه روم گر من تا جلوه بت بینم چون نیک نظر کردم دیدار تو می بینم»

ما می توانیم برویم در بت خانه خدا را ببینیم، بستگی به شما دارد، بستگی به من دارد، شما چه بخواهید در آنجا، شما دنبال چی می گردید در آنجا، یکی می رود شرک پیدا می کند، یکی می رود خدا پیدا می کند.

بنابراین حکم کلی نمی شود صادر کرد، من آنجا تشعشع منفی می بینم، تشعشع شرک می بینم، تشعشع خلوص هم می بینم این بستگی دارد به «هر کسی بقدر فهم خود کند ادراک»

یک کسی می گوید رفته است پرستش امام رضا، یکی رفته پرستش خدا، این جلوه است، جلوه الهی است،^{۱:۳۰} جلوه خوب و مناسبی از خداوند است، البته همه جلوه ها خوب است منتها در سطح زمین در عالم تضاد توانسته آن بخش مثبت راتشخیص بده، وگرنه همه جلوه الهی است، شبکه منفی اش هم جلوه کجاست؟ شبکه منفی اش هم در اصل از یک جا آمده، همه شان جلوه الهی هستند. اما بحرحال، این ما هستیم «خود شکن آیینه شکستن خطاست» ما می توانیم برویم کعبه در شرک تمام، می توانیم برویم بتکده، هر جایی ولی در واقع در وحدت باشیم، در وجود او باشیم، آن چیزی را که بخواهیم پیدا کنیم، اینها به ما ارتباط دارد.

س: **ج:** آمدیم سر درس باز یک صحبتی رویش می کنیم. کدام موضوع؟ چون موضوع زیاد داریم موضوع درسی مان، منظورتان این است که عجله دارید می خواهید بروید. خوب این را یک جمع بندی کنیم، یک ارتباط برقرار می کنیم که دوستانی که عجله دارند بتوانند با خیال راحت تشریف ببرند. برای جمع بندی قضیه...

س: **ج:** عرض کردم آن مکان کمک می کند به فرد، همین صحبت شد، نه! ما نگفتیم، نه، جمع جبری، نه کلاً، کل فضا فضای مثبتی است، حالا یکی آمده شرک دارد، یکی فلان ولی کل فضا فضای مثبتی است، افراد در آنجا- من گفتم این توضیح را دادم برای اینکه این بحث ها مشکل است یک ذره این طرف و آن طرف شود سوء تفاهم پیش می آید- این توضیح را دادم که این فضاها کمک می کند که اشخاص حس حضور، آن «ایپاک نستعین» آن نگاه کردن به سوی او را، آن اتصال را خلاصه بهتر پیدا کنند که در مکان های دیگر این کمک به آنها نمی شود یا نمی توانند خودشان را جمع و جور کنند.

س: **ج:** حالا بحث میکده، آنجا هم در واقع میکده است اگر بتوانیم بحث می و میکده را مفهوم دقیق اش را بیان کنیم، در واقع جاهایی هست، مکان هایی هست که تشعشعاتش حساب شده است و در واقع، مثلاً روز اول فضای اینجا چطوری بود؟ دوستان یادشان می آید، من دیروز هم این سؤال را کردم، چه فضای سنگین ناجوری بود، می نشستید و ناآرام بودید چون اینجا سالن بیلارد بود و غیر از بحث سالن بیلارد اصلاً ساختمان مسئله دارد و مشکلات دیگر و خلاصه کلام الان با مرور زمان اینجا را درست کردیم حالا انشاء الله بهتر هم می شود.

گزارش: من یک چیز کوچک را در تأیید حرف های شما بزنم. مثلاً اصلاً آشنایی با شارژ فضاها نداشتم و قبل از اینکه این کلاس را بیایم خیلی تأکید داشتم که حتماً بروم کربلا را ببینم و با یک وضع فجیعی در جنگ هم رفتم. بعد از اینکه برمی گشتم همه اش خواسته ام این بود که بفهمم چی بود، چون من چیزی جز سنگینی و آلودگی ندیدم، اصلاً زده شدم و بنظرم آن فضا خیلی دلگیر و خفه بود و آدم ها وحشتناک بودند، بعد که برگشتم یک مدتی گرفتار بودم و بعد یک شب واقعاً خواستم که بدانم فلسفه اش چیه. در خواب دیدم یک فضاهایی هست مثل اتاق، بعد سر در این اتاق ها پرده بود و داخلش فرش بود. به من آن صدا می گفت که پرده ها را بزن کنار و بالای هر اتاقی به عنوان اینکه مختص یک ائمه باشد. در هر اتاقی یک نور و فضای خاصی بود ولی در آن هیچی جز فرش نبود یعنی فقط یک چار دیواری بود و آن صدا به من می گفت که متناسب با آن فضا آدم هایی که به این سمت می آیند یک بعدی از آنها تزکیه پیدا می کند و کمک می شود به آنها که به یک نوعی هدایت شوند، یعنی دقیقاً جمله شما بود. متشکرم

استاد: خواهش می کنم. خوب بهر حال ماحصل قضیه این بود که آگاهی آگاهی، دانستگی، دانستگی، دانستگی، فرار از جهل، فرار از جهل و رسیدن به آگاهی. این موضوعی است که انسان به آن نیاز دارد، انسان نیاز دارد آگاه شود و هر حرکتی را با آگاهی انجام دهد اگر می رود امام رضا با آگاهی برود، اگر می رود مکه با آگاهی برود، اگر می رود مسجد، اگر می رود کازینو، هر جایی که می رود با آگاهی

شادی چیست؟

س: **ج:** دوباره قانون صلیب را که می گوییم، خدمت شما بگویم که یکی از متشنج ترین مکان ها- البته خدا قسمت کند برویم ببینیم، البته برای اینکه این را بفهمیم!- ببینیم یکی از متشنج ترین مکان هایی هست که در آنها ظاهراً شادی است، ما چون در اینجا در این بخش ظاهراً این را نوشتیم شادی، اینجا را نوشتیم غم ولی ظاهراً بعضی مواقع شادی، ما یک شادی هایی را داریم که شادی های کاذب است و آن افرادی که ظاهراً شاد هستند افسرده هستند یعنی وقتی آن تمام می شود می روند یکدفعه می بینم دارد قرص خودش را نگه می دارد، دارد با قرص خواب می خوابد، با قرص اعصاب چی می شود، تو که الان در کازینو داشتی...!!

می بینیم که زندگی شان، یعنی اکثراً کسانی که پشت صحنه این قضایا هستند، کسانی هستند که با قرص و مخدر زنده هستند، با مخدر امروز را می کنند فردا و پشت سر تمام حتی شخصیت های گرداننده اینجاها که معروفند، ظاهراً شادند، ظاهراً می آیند به مردم شادی می دهند، در همه این مکان ها خودشان پشت پرده باید با

قرص شب بخوابند، قرص های مختلف و مخدرهای مختلف. این خودش نشان می دهد وقتی بخواهیم شادی را تعریف کنیم، دوباره شادی، یک شادی درونی است و شادی هست که شادی ظاهری است و فرد ظاهراً الان باید اینجا یک مسئله ای را اجرا کند، ظاهراً شادی را به مردم بدهد ولی آن طرف قضیه خودش غمگین است. پس اینجا منظور این نیست که هر چیزی که ظاهرش شاد باشد و آن شادی که می گوئیم شادی عمیقی است.

س: **ج:** وابسته به وقایع بیرون نیست... بله... شاد است حالا بیرون هر اتفاقی بیفتد افتاده است، حالا من که می گویم شادی درونی یعنی درون است دیگر به مسایل بیرون ارتباطی ندارد، به مناسب های بیرون ارتباطی ندارد.

س: **ج:** مکان ها مثل خازن، مثل کاپاستیور فضاهایی هستند که شارژهای مختلفی را می پذیرند، تشعشع منفی را می پذیرد، تشعشع مثبت را می پذیرد و جا عوض می کند، مکان فی نفسه چیزی نیست، همان طور که توضیح دادیم مکان خود به خود چیزی نیست مکان با مکان دیگر فرقی ندارد و ما این بحث شارژ شعوری را بعد از اینکه باز کردیم شما جواب سؤال تان را آنجا بهتر می توانید بگیرید.

به هر حال شارژ مکان ها قابل تغییر است، می تواند تغییر پیدا کند، به طور طبیعی و به طور غیر طبیعی. به طور طبیعی این است که در یک مکانی افراد می دارند می روند می آیند و شارژشان می دارد آنجا ثبت و ضبط می شود، این به طور طبیعی است. اما به طور غیر طبیعی این است که ما روی یک مکانی یک شارژی اعمال کنیم، توضیح آن را دادیم. گفتیم مثلاً یک باطری آب را ما شارژ شعوری کنیم، حالا هر کسی از این آب بخورد حالت اسکن به او دست می دهد، این بحث را اینجا داشتیم. روی کتاب مان روی مطالب مان، روی پایان نامه ها، این تجربه ای که داشتیم از این سمت ما یک کاری کنیم یعنی فرضاً یک ستون را شما ببینید از این ستون دارد به سمت تان جریان می آید از بقیه ستون ها نمی آید به عنوان مثال.

تبرک

موضوع تبرک را توضیح دادیم، مفهوم تبرک این بوده که فرض کنید سفره ای، شارژ شعوری می شود یعنی یک سفره ای بچینند، غذایی در آن هست- حالا همه مذاهب هم دارند؛ مثلاً در مسیحیت هم هست، می آیند قبل از عشای ربانی روی این کاسه چند روز دعا می خوانند- روی این سفره جمع شوند، دعا، همه هم باید در فاز مثبت باشند توضیح هم دادیم در فاز مثبت و جز آن بحث «فستقیموا الیه» هم نباید هیچ جایی بروند، آن وقت این سفره شارژ شعوری می شود.

نه این سفره های ما- البته ما را که سر سفره ها راه نمی دهند متأسفانه!!- دیگر آنجا غیبت می شود، این چشم دیدن او را ندارد، او چشم دیدن این را ندارد، این توی گوش او می گوید بین چقدر خودنمایی می کند، این، آن، بعد هم می آورند می دهند هر کسی می خورد رو به قبله اش می کنند!! یعنی عکس ماجرا اتفاق می افتد. پس همه اینها درست است بحث تبرک و بحث مشکل گشاست و... برای اینها دعا خواندند، منظور این بوده که بر این دعا خوانده شده بر این شارژ شعوری، آنها که اینها را نمی دانستند که بیایند بگویند شارژ شعوری شده، مکانیزم این قضایا را، تشعشعات را که نمی دانستند، در واقع همین که به این دعا خواندیم همین برایشان اکتفا می کرده.

ولی امروز که ما وقتی نگاه می کنیم، زبان تشعشعات را می دانیم، می توانیم هر کدام مان از این کارها انجام بدهیم. منتها گفتم اگر دقت کرده باشید اصلاً حرفش را نزدیم، حالا از نقطه نظر اینجا چیزهایی ثبت شود که این کار شده، این خاصیت را دارد ولی بطور کلی عملاً هم یک آشنایی با آن خواهیم داشت، اما اصلاً کاری نداریم، چرا؟

چون دوباره مشکل ماجرای جهل است، دوباره اگر به یک کسی آب بدهی بگویی این آب بخور بین چی می شود، اسکن شد، دست شما را می بیند و این آب را می بیند شعور الهی پشت این را نمی بیند. ما مشکل ما همان ظاهر پرستی، قند بدهی، نبات بدهی، هر کدام از این کارها را بکنی شعور پشت این را، شعور الهی را نمی بیند دست ماها را می بیند و ما وسیله ای شدیم که منحرف شود یعنی به سمت ما معطوف می شود، به این علت استفاده نمی کنیم. اگر می توانستیم، دست مان باز بود، این جهالت نبود، استفاده کنیم، خیلی شاید گسترده تر می توانستیم این شعور الهی را تست کنیم و از آن نتیجه بگیریم. حالا به هر حال ماجراها به این صورت است. ما یک ارتباط برقرار کنیم، بگیریم اینها همه اش حفاظ هاست دیگر فرقی نمی کند، بگیرد تا آخر دفعه تکمیل شود و بتوانیم کارمان را شروع کنیم.

ارتباط

خیلی ممنون و متشکر. در این فاصله اگر سؤالی هست

س: **ج:** کنترل تشعشع منفی منظورتان است؟ شما راجع به مسایل مستری، فرق نمی کند از این نظر که شما ممکن است یک جایی در مقابل یک نفر قرار بگیرید ضمن اینکه دارید توضیح می دهید برای یک نفر این مسئله بوجود بیاید، ممکن است که صد نفر باشد، هزار نفر باشد، فرق نمی کند، از این نقطه نظر که کارهای

منفی مخصوص این قضیه هست، صورت بدهند،^{۱:۴۵} رخ بدهند که طرف را قفل کنند، یک جوری ببندند این مسایل هست، فرق نمی کند. زمانی است که ما در حین مأموریت نسبت به این مسئله هستیم در حین مأموریت این کار صورت می گیرد، این اتفاق رخ می دهد.

به طور کلی این قضیه که گفتیم زمانی که در حین مأموریت داریم صحبت می کنیم این مسئله هست، اتوماتیک هم هست اما در جایی دیگر شما این قضیه ای را که هست یکدفعه یک چیزی را حس می کنید. اشتباه نکردید، می آید شما هم متوجه می شوید که دارد کارهایی صورت می گیرد، مسایلی اتفاق می افتد، در این صورت از کنترل تشعشع منفی می توانید استفاده کنید. اگر در آن حین، شما فرمودید حلقه ها را کار می کنید، در حین مأموریت به حساب می آید، در فاز مثبت هم بودید نفوذی انجام نمی شود، فاز مثبت هم هستید آن هم دارد کار می کند. شاید بوده، شاید نبوده ولی شما فکر نمی کنم اشتباه کنید، احساس شما دروغ نمی گوید، می بینید یک چیزی روی شما دارد می آید.

یک مسئله دیگر ما هر چیزی را حس می کنیم دلیل ورودش نیست یعنی می آید برخورد می کنند ولی دلیل ورودش نیست، هست خیلی چیزها پیرامون ما هست اما وقتی ما برخورد کردیم، حس کردیم اینجوری در نظر نگیرید که حالا الزاماً وارد شده است چون بعضی از دوستان این مسئله را دارند و فکر می کنند حالا که اینجا را حس می کنند حالا چی می شود و این خودش آنها را دچار وحشت می کند و می روند در فاز منفی و فاز منفی باعث آلودگی می شود در حالی که ما ترسی نداریم، در بسته است هر کسی می خواهد بیاید بیاید، حفاظ ها هست، لذا برخورد که صورت می گیرد یعنی می آید به ما برمی خورد، چیزی ندارد، مشکلی ندارد، دلیل این نیست که وارد شد یا اینکه چیزی که ما بترسیم.

س: ج: بعد از مدتی هم که اصلاً هیچ تجزیه و تحلیلی ندارد، ما اصلاً تجزیه و تحلیل نمی کنیم و عادی می شود، خیلی چیز عادی است.

س: ج: تشعشع دفاعی چشمی را هم به آن می رسیم، یک تشعشع دفاعی است که با چشم اعمال می شود، یک تشعشع دفاعی قوی تری است که از آن تشعشع دفاعی یک و دو قوی تر است ولی با چشم انجام می شود، بله با اجازه اش که با اجازه است. چرا ساعت نمی خواهد؟ البته او می تواند با ساعت بنشیند پیگیری کند ولی به خودی خودی شما زدی مورد اصابت قرار گرفته است حالا آن داخل همهمه می کند و تحریک شده، حالا

الزاماً ساعت خاصی نمی خواهد ولی اگر فرد بخواهد ببیند چه خبر است، ساعت های خاص نگاه کند می تواند ببیند چه خبر است ولی به خودی خود ساعت نمی خواهد.

س: **ج:** ما دو را برای دوستان استارت زدیم. بعضی چیزها را بعد ها وقتی می آوریم در مجموعه می خواهیم استفاده کنیم برای کسانی که قبلاً دوره دیدند منتها کم و کسر شده برای آنها هم استارت می زنیم.

س: **ج:** اینهایی را که تغییر می دهیم اصلاحیه اش را هم اجرا می کنیم.

طرز اجرای لول های تشعشع دفاعی

اصولاً ما می آییم یک را امتحان می کنیم، افرادی که می بینیم پاسخ نمی دهند، می آییم دو را امتحان می کنیم یعنی اگر پاسخ نگرفتیم دو را امتحان می کنیم یا کسانی که موجودات غیرارگانیک شان سماجت زیاد است و می خواهیم یک کاری کنیم یک خورده بالاتر دو را امتحان می کنیم ولی تا حد امکان با تشعشع دفاعی یم سعی می کنیم کارها تمام شود. چون دوستان تجربه کردند تشعشع دفاعی دو بیرون ریزی ها زیاد است ناآرامی ها زیاد است و خود ظرفیت فرد برای تحمل فشار یک خورده بعضی ها کم می آورند و بعد اگر کم آوردند می گویند امکان انصراف شان وجود دارد، پس با یک انجام شود ولی یک خورده ملایم تر بهتر است تا اینکه قوی تر شود ولی نتواند دوام بیاورد.

یکی است فقط دو یک خورده ولومش بیشتر است، یکی است با این تفاسیری که می گویم خدمت تان، مثلاً یکی را تشعشع دفاعی دادیم واکنشی نشان نمی دهد، دو را امتحان می کنیم حالا در این دوره چشمی هم که هست، چشمی هم یک لول بالاتر است منتها این راه نزدیک است. جلسه بعدی مان روز یکشنبه قرار است بیفتد دوستان مشکلی ندارند؟

زنگ تفریح

جلسه چهارم - زنگ دوم

پدر، پسر، روح القدس

قرار بود یک اشاره کوچکی به بحث پدر، پسر، روح القدس داشته باشیم و بعد راجع به نمودارهای درمان و یک مقدار دیگر راجع به فرادرمانی.

سه تا سطح داریم، پدر، پسر و روح القدس، سطح فیزیک سطحی است که در آنجا، ببینید یک مطلبی است که اگر بخواهیم این تعریف را کاملتر بکنیم، بایستی انجیل را تعریف کنیم، خیلی مختصر خدمت تان بگویم، انجیل به عبری یعنی خبر خوش. خبر خوش دو کلمه بود که فرزند گمشده به خانه پدر برگرد. حالا این ماجرای مفصلی دارد این قضیه ولی به هر حال در بحث مسیحیت، همانطور که ما در عرفان مان به خدا می گوئیم یار، می گوئیم دوست و اینجور چیزها نام می گذاریم، در آنجا هم پدر، نام پدر را انتخاب کردند آن هم به دلیل اینکه فرزند گمشده، انسان شده فرزند گمشده و او هم شده پدر و دعوت انجیل بر این مبناست که فرزند گمشده به خانه پدر برگرد.

دیگر بقیه مسایل در سطح فیزیک انسان ها نقش فرزند را دارند بازی می کنند و اینکه عیسی مسیح (ع) فرمودند من پسر خدا هستم، نه منظور یک پسر فیزیکی، منظور این است که این رابطه را می خواست تعریف کند، که او پدر است، من هم پسر هستم و در یک همچنین رابطه معنوی، در یک رابطه معرفتی در یک رابطه عرفانی، نه در رابطه فیزیکی که خدا ازدواجی کرده یا ازدواجی نکرده و من هم زاییده او هستم منظور این نبود، منظور معرفت قضیه بود.

خلاصه کلام در این آگاهی ها، چون ما وجه اشتراکی بین همه مذاهب پیدا کردیم که همان وحدت حاکم بر آنهاست و پدر، پسر، روح القدس یک ماجراست یک وحدت را می گوید، کاری نداریم حالا در کلیسا آمده و مسایل را بصورت یک جانبه می خواهد جلو ببرد، مسئله را صرفاً می خواهد با کار با نام عیسی مسیح (ع) جلو ببرد و وحدتش را یک جا عرضه نمی کند، ما کاری نداریم. ولی به طور کلی در سطح فیزیک من و تو پسریم، فرزندیم، در سطح روح القدس که خودش است شبکه شعور کیهانی است، در سطح الله هم که معادل پدر است همین رابطه ای که ما داریم در آنجا حاکم است. دوباره در آنجا هست هر جا دو نفر جمع شوند...

س: ج: اگر این حرف ها را بنویسیم می کشندمان! معلوم نیست کدامیک از ادیان یک دست کتک سیر به ما بزند! این حرف ها را، اگر که بحث خودمان را بگذاریم کنار، بیاییم راجع به مسیحیت، فرض کنید ما مسیحی هستیم و صحبت کنیم اولین ندای مخالف را کشیش کلیسا بلند می شود و معلوم نیست چکار کند.

این مسایل را عرض می کنم، علیرغم همه این صحبت ها، علیرغم همه این حرف ها، مفهوم آنجا، کشف رمز های آنجا، مسایلی که هست، همه را زیر نظر بیاوریم، سمبلیک همه ما از روح القدس حامله شدیم، کی است که نشده است؟! همه اینها یک بحث هایی دارد نمی خواهیم واردش شویم و بنابراین دوباره می بینیم بحث ظاهر و باطن و مسایلی که هست نمی شود راجع به آن صحبت کرد.

ولی بحثی را که ما اینجا داریم عین این رابطه است، عین این رابطه پدر و پسر و روح القدس است هیچ تفاوتی نمی کند، هر جایی هم برویم آن حرف هایی را که می زنند انطباق پیدا می کند یعنی هر جایی برویم، در همه جای دنیا. مثلاً می گویند فلان جا سه تا خدا دارند، مثلاً شیوا و چی و چی، نمی دانم ولی وقتی انطباق می دهیم، می بینیم این انطباقات با هم حرف های مشترکی می شود، صحبت های مشترکی می شود، این نیست که اختلاف آنچنانی داشته باشد، اختلاف اگر دارد در تفاسیر و در برداشت های انسانی و شخصی است، این رابطه انسان شمول است، این رابطه ای که یک شکل آن را می توانیم اینجا بکشیم فرضاً ما به این صورت نشان دادیم، انسان شمول است چون انسان شمول است...

بینید این الان در همه جای دنیا کار می کند یا کار نمی کند؟ کار می کند هر چی که می گویند می خواستند این رابطه ها را بیان کنند، چون ندید حقیقت، حالا هر کسی به یک شکلی می خواهد اتصال را تعریف کند، می خواهد یک اتصال را تعریف کند. این اتصال یک شکل ساده اش اینجوری است، همه در دنیا دارند زور می زنند اتصال را تعریف کنند، با زبان های مختلف.

لذا شما می بینید در هند می گویند سه تا خدا، در آنجا می گویند سه تا خدا، این بحث سه تا خدایی زیاد است، سه تا خدا، سه تا تجلی مختلف از خداست، سه تا تجلی مختلف از خداست که همین الان می توانیم با آن سر و کار داشته باشیم. ولی نه به این صورت که جدا از هم هستند، وحدتش را از آن بگیری هیچی از آن باقی نمی ماند، با وحدت یعنی سه تا خدایی که دوباره یکی است، این سه تا، سه تا تجلی مختلف است و باز صحبت از یک چیز است نه دو چیز، پس چیزی به نام تثلیث وجود ندارد وقتی می گوییم سه تا خدا، منظور نه اینکه ما سه تا خدا داریم، سه تا تجلی مختلف، سه تا تجلی عمده داریم که خودش دوباره وحدت است، خودش جدای از وحدت نیست.

اگر بخواهیم در این زاویه جلو برویم خیلی مسایل پیش می آید و کلیسا هم خیلی متعصب است فراموش نکنید، اگر که ما خواستیم برای مسیحی ها صحبت کنیم بدانید که - چون این تجربه را بعضی از دوستان دارند، اینجا آقای محبوبی تجربه کار با دوستان مسیحی را دارند و اینکه جناب آقای کرامت هم فرمودند شما سایرین را ندید، واقعیتش همین طور است، و در آنجا هم تعصب وحشتناک است، تعصب بسیار بسیار بالا است.

بنابراین این ماجرا ماجرای انسان است، باز ماجرای فقط مسایل ما نیست و در همه جا متأسفانه شبکه منفی توانسته نفوذ خوبی داشته باشد، توانسته نفوذ خوبی داشته باشد و لابلای مطالب درست چیزهایی را بگنجانند و خلاصه قاطی یک چیزهایی را به خورد ما بدهد و ما را از حقیقت دور کند.

س: **ج:** در مورد این مثلث ماده، انرژی، آگاهی روی کدام قسمتش سؤال دارید؟ این رابطه دو طرفه است. گفتیم ماده و انرژی، جهان هستی اصلاً از چی آفریده شده؟ از حرکت حرکت از چی؟ آگاهی، لذا ماده و انرژی از چی بوجود آمده بودند؟ آگاهی، پس این بخش نیاز به اثبات دیگری ندارد. ماده و انرژی هم که خودشان تبدیل به هم می شوند. عکس این موضوع امکان پذیر هست در تئوری، در تئوری امکان پذیر است که ماده و انرژی تبدیل به آگاهی می شوند و در زندگی های بعد این اصل اتفاق می افتد. در زندگی های بعدی ما ماده و انرژی برمی گردند به آگاهی، حیوانات، گیاهان، پشت صحنه شان، همه اینها در نهایت دوباره برگشت به آگاهیست.

اولین چیزی که قرار بوده جهان هستی خلق شود، اولین چیزی که خلق شده، بعد از اینکه قرار شده جهان هستی آفریده شود، حالا طرح است، بعد هوشمندی است- البته مختصر می گویم نمی خواهم عوالم مختلف را بگویم، می خواهم بگویم هوشمندی- از دل هوشمندی جهان های مختلفی آمدند بیرون از جمله همین که آمدیم اینجا، دوباره وقتی که می رویم اینها جمع می شوند در هوشمندی، دوباره هوشمندی در یک بخش بالاتر و بالا یعنی ما با این اصل در مسیر سرو کار داریم که همه چیز از آگاهی آمده بیرون، به دل آگاهی هم برمی گردد یعنی قبل از الیه راجعون، همه چیز دوباره به دل آگاهی برمی گردد، قبل از اینکه الیه راجعون رخ بدهد دوباره همه چیز در دل آگاهی محو می شود، آگاهی هم برمی گردد به اصل خودش. پس اولین مرتبه خلقت خلق آگاهی بوده است، از دل آگاهی جهان های مختلف از جمله ماده و انرژی آمدند بیرون، دوباره ماده و انرژی برمی گردند در دل آگاهی و الی آخر و عکس این سیکل دوباره طی می شود.

شروع از وسط دوره

مسئله دیگر این است که کسی که از وسط کلاس می آید، خوب از وسط کلاس بیاید، چیزی ندارد می آید در کلاس، در بحث شرکت می کند، پایان نامه می دهید، حفاظ می گیرد و دوره را طی می کند. ما خودمان سعی می کنیم کلاس از ابتدا شروع شود و افراد با هم همگن بیایند جلو، نه یکی وسط بیاید، یکی غیره بیاید. اما در صورتی که خوب معمولاً کلاس هایی که شما شروع به این قضیه می کنید، معمولاً ممکن است یکی دو روز دیرتر بیاید چون ممکن است برنامه مدونی نداشته باشد که همه اطلاع داشته باشند، لذا هرکس هر موقع می آید، آمده، منتها سوگند نامه اش را امضاء می کند، لایه محافظش را می گیرد، روند کارش مثل بقیه است فقط از مطالب عقب است، فقط یک خرده گیج می زند، فقط سؤال هایی می کند که نابجاست یعنی چون از اول نبوده، شما دارید راجع به آخر موضوع صحبت می کنید او تازه سؤال می کند این هوشمندی چیست که دارید راجع به

آن صحبت می کنید، هم فاز نیست. هیچ مشکلی از نقطه نظر این قضیه ندارد، بطور کلی ما شش هفته کردیم این قضیه را چند تا علت دارد، حالا این شعر را هم از حافظ بخوانیم

«سحر گه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه برآرد اربعینی»

این صاف شدن شراب را منوط به گذشت چهل روزی می داند، نه اینکه این چهل روز دیگر چیز است منظور این است که

«جمال یار نقاب و پرده ندارد ولی غبار ره ز رخ بنشان تا نظر توانی کرد»

ما در دم می توانیم بگوییم سوگندنامه را بنویس، تو درمانگری برو، ولی الان امروز دیدید در همه این بحث های مان، هدف ما درمانگری نبود، این در باغ سبز بود که بگوییم بیا بنشین، حالا که نشست این مسئله هست، قطعی است اما می خواهیم حالا با او راجع به عرفان صحبت کنیم، راجع به خدا صحبت کنیم، راجع به یک سری مسایل شناختی صحبت کنیم، ایجاد تحول کنیم، تحول را می خواهیم پایه ریزی کنیم، در واقع هدف اصلی مان تحول است، موضوع دوره مان درمانگری است، این مطلب را داریم.

در واقع می خواهیم ببینیم یک بار شوق او را، این وسط هم تحریک کنیم،^{۱۵ دقیقه} هم سنجش کنیم، ببینیم آیا در پایان دوره این انگیزش در او هست که راه بیفتد دنبال یکسری مطالب و مجهولات ذهنی و فکری خودش، این آمادگی را دارد، توانستیم این تحریک را در او بوجود بیاوریم یا نه. یک عده ای اصلاً هیچی، به همان دوره به شکل درمانگری نگاه می کنند، بصورت یک توانایی که نداشتند، حالا دارند، به این صورت نگاهش می کنند.

یک عده ای شدیداً می افتدند- دیگر خوب خودتان توی قضیه هستید- شدیداً می افتدند دنبال رفع نقصان های آگاهی شان، حل تضادهای وجودی شان، این تضادها همان مجهولات، تضاد ما از کجا می آید؟ تضادمان همه اش مال مجهولات است، چرا اینطور، چرا آنطور؟ چرا خدا آنجوری؟ چرا خدا اینجوری؟ چرا فلان؟ چرا بی سار؟

همه اینها به خاطر این است که نمی دانیم، اگر بدانیم نه با خدا تضاد داریم نه با خودمان تضاد داریم، نه با این، نه با آن، در انتها هم اگر آن دید مسیحایی پیش بیاید و آن مسئله پیش بیاید، می بینید که با شکنجه گرش هم تضاد وجود ندارد، چرا؟ چون به این درک نائل می شود که این هم تجلی الهی است، این هم همان

است، این هم تجلی است. خداوند دو جور صفت دارد، صفات مثبت، صفات منفی، دو تا تجلی است، تجلی خودش است و او که به این درک نائل می شود موضوع حل می شود، اما تا زمانی که حل نشده، تا زمانی که به درک نائل نشدیم، مسلماً همین قضایا هست، همین درگیری ها هست.

اصلاً در یک جایی می آییم، البته اینها را گفتیم، اشاره هم کردیم «کفر و دین در بر عشاق نکوکار یکی است» کفر و دین، عشاق نکوکار، عشاق نکوکار کی اند؟ عشاق، آن که عاشق شد، آن که عاشق شد بحث جمال یار است، بحث درک جمال یار است، عاشق در جمال یار نمی تواند نقص ببیند، وقتی عاشق شد

«کفر و دین در بر عشاق نکوکار یکی است کعبه و بتکده و ضبحه و زنار یکی است»

اگر از دیده تحقیق به عالم عشق و معشوقه و عاشق، دل و دل داده یکی است»

ما هم راهیم، هم رهبریم، هم رهرویم، همه اش - طبق صحبت هایی که داشتیم و داریم و خواهیم داشت - یکی است. بعد یک جایی، در یک جایی به این نقطه نظر می رسیم که اصلاً برای شیطان انرژی صرف نمی کنیم. الان صرف می کنیم، الان می گوئیم «آی آمد، آی اینجوری شد، آی فلان شد...» در یک جایی، یک مسئله ای هست، یک رمزی هست در این قضیه که آن رمز را که مورد بررسی قرار می دهیم، گفتیم هر چی می رویم جلوتر باید مسیر راه خدا کوتاهتر شود، در یک جایی یک نقطه است این نقطه، همین طوری می رویم، هر چی می رویم جلوتر می بینیم راه کوتاهتر از این است که فکر می کردیم، دوباره می رویم جلوتر باز هم می بینیم کوتاهتر است یک جا یک نقطه است، در این نقطه...

س: **ج:** بارها گفتیم، یک جلسه هم داشتیم در خدمت خانم دکتر پیرزاده، یکی از بزرگان جناب آقای دکتر صدوقی و بحثی را که آنجا داشتیم همین مطلب بود که اگر مطالب بعدی جلوتر و زودتر از زمان خاص خودش بیان شود، خانم دکتر چه مسئله ای پیش می آمد؟ چی پیش می آمد؟ اگر زودتر از موعود مطالب بیاید مطرح شود چی می شود؟ اصلاً اشکالات بزرگی پیش می آید، مسایل بزرگی پیش می آید، مشکلی پیش می آید. حتی جناب دکتر پیشنهاد می کردند که تدریس نکنید، تدریس نکنید بخاطر اینکه در دوره های پیشرفته مطالب زودتر از موعدها درز پیدا نکند، چون آنجا صحبت هایی می کنیم با همدیگر، یکدفعه می بینید بحث های بالا با بحث های پایین زمین تا آسمان فرق می کند. یک چیزی را یک نفر می گوید، ده نفر بگویند، ده تا سطح مختلف است، حرف آن برای این کفر به حساب می آید، حرف این برای این یک چیز دیگر می شود.

صرف انرژی برای شیطان

لذا یک مطلب است که الان مثلاً من بطور مختصر بگویم، ما اصلاً برای شیطان انرژی صرف نمی کنیم، شما چه برداشتی از این می کنید؟ پس در یک جایی، پس بگذارید موضوع در سر جای خودش جا بیفتد و مسئله حل شود. در یک جاهایی ما می توانیم حرکت داشته باشیم، از یک چیزهایی استفاده کنیم، صرف انرژی نداشته باشیم. مثال ماهواره را قبلاً فکر می کنم زده باشم.

خود ماهواره در جایی که می خواهد قرار داده شود، در مداری که قرار داده شود، یک نیروی گریز از مرکز هست، یک نیروی جذب به مرکز. یک سرعتی هست که اگر آن سرعت را ما به این ماهواره بدهیم، آن تا ابد دور زمین خواهد گشت، فقط ما یک سرعت اولیه به آن می دهیم، دیگر بعدش اصلاً ما با حرکت آن کاری نداریم، آن تا ابدالدهر تحت تأثیر این دو تا نیرو و سرعت اولیه که به آن دادیم و اینکه مقاومت در مقابلش نیست، می شود قمر زمین یا هر جایی. پس یک رمزهایی هست، یک چیزهایی هست که اگر سر جای خودش باز نشود یکدفعه در ذهن ما ایجاد سوء تفاهم هایی می کند، مسایلی پیش می آورد. بنابراین در یک جایی ما برایش صرف انرژی نمی کنیم.

در یک جاهایی مثلاً در یک سری از ورزش ها فرضاً جودو، از نیروی حریف علیه خودش استفاده می کند، یک زور مختصری به حریف می دهیم، حریف مقابل ما شما خواه نا خواه، یک نیرویی را به کار می برد یعنی شما هل بدهی او هم هل می دهد، یک لحظه خاصی دارد که او که می خواهد در مقابل شما نیرویی، در آن لحظه بتوانی با سرعت تمام او را بکشانی سمت خودت، تمام نیروی خودش علیه خودش استفاده می شود و بعد روی هوا و بعداً کله پا شدن. لذا استفاده درست و به موقع از نیروی حریف یک ماجرابی است که اساس یک ورزش است.

بنابراین مجموعه یکسری چیزها هست، اگر قرار باشد ما برای شیطان انرژی صرف کنیم اصلاً چیزی برای مان باقی نمی ماند. الان ما صبح تا شب داریم می گوییم «آی شبکه منفی آمد!!» یعنی همه اش باید پشت مان را نگاه کنیم، ما را گرفت، آی نزدیک شد، حالا همین که پشت مان را نگاه کنیم از این طرف با کله می خوریم زمین. ببینید کسانی که زیاد شبکه منفی، شبکه منفی می کنند «آی حمله شد به ما، آی اینجور شد» اینها هی مدام زمین می خورند چون وقتی مراقب پشت سرت هستی، احتمال زمین خوردن از جلو هست. در یک جایی اصلاً اینطور نیست، اصلاً نیرویی برای شبکه منفی صرف نمی شود و این می شود، می آید، می رسد، با یکسری ترفندهایی می بینیم که ماجرا اصلاً یک چیز دیگر است، یک جور دیگر است، دیدگاه عوض می شود. اگر بخواهیم

آن دیدگاه را الان بیایم چیز بکنیم خیلی قضایا تغییر پیدا می کند. آنجا زمانی است که ما تجلیات الهی را به طور کامل درکش می کنیم.

شما الان اگر در بیرون بگویید شیطان هم تجلی الهی است، در مقابل شما چه واکنشی نشان می دهند؟ حتی شده در کلاس های خودمان در طی سال ها مثلاً گفتم نیروی شبکه مثبت و منفی با هم برابرند یکدفعه دیدم قاطی کرد «یعنی شما می گوید نیروی!!» حالا اثبات که اگر نبود مشکل داشت، تازه الان مساوی بوده و آن برنده شده!! و خیلی ماجراهای دیگر و اگر این قوی تر بود و آن برنده شده بود که دیگر عمق فاجعه بود! و خیلی مطالب دیگر.

بنابراین این مطالب هیچ راهی ندارد جز اینکه با لول بندی یواش یواش برویم دنبال آن. شما فراموش نکنید الان خیلی از حرف هایی را که داریم با هم می زنیم آیا روز اول می توانستیم با هم بزنینم؟ نه، خدایی اش نمی توانستیم. بالاخره شما جناب قوسی بیست سال در عرفان بودید، شما هم قبل از کلاس بیست سال در عرفان بودید، در دنیای عرفان بودید، فرق می کند اما آیا همه تا می گفتیم اینطوری متوجه می شدند؟

ما بحث بی نامی الله را، بحث مقام بی قبلگی را، بحث چی را و... همین بحث هایی که استدلال پشت آن ساده است، زیاد مشکل نیست ولی واقعیتش مشکل داریم. الان هنوز ما درگیر «فستقیموا الیه» هستیم، هنوز ما درگیر «ایاک نستعین» هستیم، هنوز ما درگیر «هو الشافی» هستیم یعنی هنوز به باطن «هو الشافی» ما نرسیدیم، یعنی آنقدر مشکلات ما ریشه دار است، البته آمدیم دیدیم انسان مشکل دارد، نه اینکه ما.

منتها مشکل هر قوم و فرهنگی مخصوص به خودش است حالا ما هم مشکلات مان این است، که آمدیم یکسری مفاهیم در چارچوب خودمان را عوض و بدل فهمیدیم، هنوز به عمق مطلب «هو الشافی» نرسیدیم و جا انداختن «هو الشافی» فکر نکنید کار ساده ای است و ما می بینید که یکی دو دوره، حالا در دوره مستری تان شما می خواهید جا بیندازید، منتها غیر مستقیم، بطور غیر مستقیم می خواهید جا بیندازید «هو الشافی» می خواهید جا بیندازید که این درمان انجام می شود او انجام داده، اگر امام رضا هم انجام بدهد او انجام داده، فرق نمی کند، هیچ تفاوتی این وسط وجود ندارد، شفا اگر بود این قضیه هوشمندی آمده انجام داده دیگر فرقی نمی کند. خوب این موضوع ساده نیست و می بینید ما هنوز به نوعی درگیرش هستیم، منتهای مراتب، بله رساندن آگاهی همین است، رساندن آگاهی و آگاه کردن همین است، پله و مراتب خاص خودش را دارد که داریم جلو می رویم، جانم؟

پس همه این مفاهیم در اصل می خواهد یک مطلب را بگوید، یک مطلب که اگر با هم تست کردیم، متوجه شدیم انسان شمول است، انسان شمول است پس همه جای دنیا دنبال همین مسئله هوشمندی هستند و بیان های مختلفی شده، همه شان از روز ازل همین ماجرا بوده تا ابد هم همین ماجرا، حالا ما به این بیان کردیم شاید هم به ده ها جور دیگر هم بشود همین مفهوم را باز هم جاری کرد و باز هم از آن استفاده کرد.

پس ما در دوره های مستری مان، امروز با استراتژی حرکت مان آشنا شدیم که استراتژی این حرکت رساندن آگاهی است، حالا این آگاهی شامل این بخش ها می شود، آنجا هم همین سؤالات را شاگرد شما می کند که فرضاً رفتیم امام رضا، بارگاه مقدس امام رضا، آنجا شفا، آنجا چه جوری است؟ یا چرا آنجا؟ اینجا هم مطرح می شود، اگر بگوییم سؤال نکن، چندین موضوع پیش می آید، اگر جواب بدهیم باید جوابی داده باشیم اصولی که همه جا بایستیم بگوییم ما این جواب را دادیم هر جایی گفتند این جواب، بگوییم آره این جواب را ما دادیم، خلافت را ثابت کن، بتوانیم پای حرف مان بایستیم. حرف اساسی و خدایی زدن هیچ وقت گرفت و گیر و مشکل ندارد هیچ کس نمی تواند علیه «هو الشافی» بیاید چیزی بگوید، مطلبی بیاورد، هیچ کس نمی تواند علیه «ایاک نستعین» حرفی بزند، مطلبی بزند.

البته من پیشنهاد می کنم در ابتدای کار تا حد امکان از بحث های جانبی گریز شود. البته اگر این کتاب فرادرمانی مان درمی آمد بیرون که البته در این رابطه بتوانیم از ارشاد این کتاب را بیاوریم که کتاب درسی پیدا می کردیم، یعنی می گفتیم این کتاب درسی است مطابق این جلو می رویم ولی تا کتاب نباشد متأسفانه همین کارهای پراکنده وجود دارد و ما تمام کلاس های مان کتاب پیدا می کرد، کتاب پیدا می کند و کتاب دارد و مطابق کتاب هم مسترها حالا در مقاطع مختلف جلو می روند حرکت می کنند،^{۳۰ دقیقه} طبق کتاب درسی شروع می کنند، خاتمه پیدا می کند. دیگر بحث های متفرقه وسط نمی آید و ما در قالب درس ها همه این مفاهیم را رساندیم. حالا آن دیگر می خواهد برود تفکر کند، انطباق بدهد دیگر مسئله خودش است و باید این کار را بکند. به هر حال انشاء الله پناه مان به خدا، به هر حال یک سعی و کوششی در این بخش کار زمینی اش هست خصوصاً اینکه خانم دکتر پیرزاده، Force (فشار و نیرو) ما روی ایشان است و ایشان هم در جاهای مختلف کارها را انجام می دهند که انشاء الله این کار انجام شود.

س: ج: اصلاً توجیه کلی راجع به بحث عرفان نبود که انشاء الله باید روشن شوند.

س: **ج:** مسئله اینجاست که عمده و مسئله مهم دوره های بالا، ارتباط های قبل از کلاس مهم است، مهم این است که ما ارتباط های این مجموعه را ما قبل از کلاس گرفته باشیم و حالا ما در کلاس ها که می آییم بیشتر جنبه جمع بندی دارد و جنبه اینکه یک بار هم آن کارهایی را که استارت زدیم در کلاس انجام بدهیم. دوستانی که عقب ماندند، ارتباط ها را برقرار نکردند به هر حال این مسایل را داریم، بتوانند خودشان را برسانند.

حالا بعضی مواقع پیش می آید، با توجه به اینکه هر روز یک برنامه هایی داریم، یک روز که به تعطیلی بخورد متأسفانه جای جبران را نداریم، بگوییم این کار را می کنیم، آن کار را می کنیم. بعد وقتی هم این کار را می کنیم عده ای نمی توانند هماهنگ شوند یعنی وقتی در یک کلاس سه نفر هم نمی توانند خودشان را هماهنگ کنند، آن کلاس یک جورایی مشکل دار است ولی وقتی می گوییم روزهای یکشنبه همه برنامه هایشان را ردیف کردند و حالا اگر یک نفر هم نتواند بیاید می گوید مشکل من است. اما اینطوری ما بیاییم تعیین کنیم بگوییم این روز نشد بیایید، روز دوشنبه بیایید یک عده ای احساس می کنند به آنها...

بله این مطلب را که داریم و مجموع دوستان مان هم اینقدر محبت دارند و حضورشان در کلاس و ما نمی دانیم چه طوری تشکر کنیم، اینهمه اشتیاق و شوقی که هست و اینهمه محبتی که دوستان نسبت به کل مجموعه دارند، اگر امکانش بود سعی می کردیم از صبح تا شب دایر باشد. مسایل مختلفی هست بحث همسایه ها و دوستان می دانند ما سعی می کنیم حداقل تردد را داشته باشیم تا اطلاع ثانوی به دلایل مختلفی.

ولی انشاءالله بتدریج که مشکلات محل و غیره و چیزهای مختلف را حل و فصل می کنیم شاید زمان های تردد و بهره برداری مان را از محل افزایش بدهیم. بهر صورت باز هم ببینیم چکار می توانیم بکنیم و اگر ایده جدیدی به فکرمان رسید در این رابطه به کار می بریم.

نمودارهای درمان را بگذاریم برای جلسه بعد

جلسه پنجم - زنگ اول

یک کعبه صورت و یک کعبه دل

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل

که افزون ز هزار کعبه آمد یک دل

تا توانی زیارت دل ها کن

به نام خدا

در جلسات قبلی مان مباحثی را، صحبت هایی را در رابطه موضوع مستری داشتیم، امروز می خواهیم مقدمتاً صحبتی داشته باشیم مبنی بر اینکه لزوم اشتراک توضیحات مان و صحبت های مان لزوم اینکه، حرف هایی را که می زنیم با همدیگر وجه تشابه داشته باشد و در آن تضادی پیش نیاید، بین صحبت هایی که از افراد مختلف شنیده می شود و فرادمانگران از مربی ها مباحث را می گیرند بین این صحبت ها اختلاف و تضادی پیش نیاید.

تئوری فرادمانی

اصولاً تئوری فرادمانی، تئوری ساده ای است و تسلط به این تئوری - لااقل من فکر می کنم - زیاد مشکل نباشد، یعنی مجموعه مطالبی که در یک دوره فرادمانی از طریق مربیان به فرادمانگران انتقال پیدا می کند، مطالب خیلی گسترده ای نباشد، ممکن است فهم و درکش مشکل داشته باشد ولی اصول کار و چارچوب، چارچوب پیچیده ای نیست. بعضاً صحبت هایی شنیده می شود یا انتقال پیدا می کند که نشان می دهد مسترها اظهار نظر های مختلفی راجع به موضوعات فرادمانی یا مباحث حاشیه ای دارند که این خودش باعث سردرگمی دوستان جدید می شود که می خواهند اطلاعاتی راجع به شعور کیهانی و اصولاً مباحث عرفان کیهانی داشته باشند. خوب این صحبت ها زیاد است و من خودم شخصاً خیلی صحبت ها را می شنوم و انتقال پیدا می کند و خودم هم تعجب می کنم چطوری می شود این هم اختلاف اصولاً پیش بیاید.

اصولاً افراد جدید که می آیند با دید و نظر خاصی نسبت به مسترها و مربی ها نگاه می کنند و در واقع این انتظار را دارند که آنها هم تسلط کاملی نسبت به موضوعات حالا در حد فرادمانی و مباحث حاشیه ای داشته باشند. البته اینها را خدمت دوستان بگویم که وا داشته بشویم که مباحث تئوری و نظری مان را با دقت مرور

کنیم و واقعاً مطمئن شویم که آیا متوجه شدیم، آنها را فهمیدیم اشکالی نداریم و همان طور که قبلاً صحبت کردیم درک موضوع برای کسی که می خواهد تدریس کند خودش یک عامل خیلی مهمی است. بخش مهم قضیه این است که خود فرد ناقل صحبت است خودش به درک و فهم رسیده باشد، آن وقت یک موضوع دیگری می شود در انتقال آن اطلاعات و آگاهی ها.

بنابراین اینها هر روز مرور داشته باشیم، سؤالات جانبی و حاشیه اش را یادداشت کنیم، گیرهایی را که احتمالاً احساس می کنیم در این بحث ها احتمال دارد گیری داشته باشیم اینها را مورد شناسایی قرار بدهیم تا سر فرصت خودش جواب آنها را پیدا کنیم و مجبور نشویم جواب هایی بدهیم که متناقض باشد با صحبت کل گروه. اگر که این تناقض و این ضد و نقیض گویی نمایان باشد افرادی که بیایند بلافاصله دچار حالت هایی می شوند که اینها هنوز خودشان هم نمی دانند چی می خواهند بگویند، هنوز برای خودشان هم روشن نیست و بعضاً هم بحث سلیقه ممکن است که این ماجرا را، یعنی چیزی که در تئوری نیست یا در صحبت نیست، بحث سلیقه بیاید و یک مسایلی را همراه خودش بیاورد یا برداشت های شخصی بیاید این کار را بکند.

مثلاً مثل اینکه فرضاً از من سؤال شده «اینکه یک کسی چاق است می خواهد رژیم داشته باشد ما می توانیم به او بگوییم برو بشین در حلقه چاقی لاغری؟» می گویم «چطور مگر؟» می گویند «یکی از مسترها این را اینجوری می گوید، می گوید بر بشین در حلقه چاقی لاغری!!» شما همچنین چیزی شنیده بودید؟!

من یک مطلبی را دارم می گویم شما فرض بگیرید. یک مثال بزنم فرض کنید یک کسی بیاید این را بگوید فرض کردیم، من الان گفتم ممکن است یک کسی سلیقه اش را بیاورد، یک کسی برداشتش از حلقه ها به یک صورت خاصی درآمده یا یک چیزهایی را برداشت می کند یا فکر می کند اینجوری، ما آنچه را که انتقال می دهیم می تواند باعث لوث شدن یک ماجرای باشد.

در ماجرای ما، ما که نیستیم که، ما معرف رحمت الهی هستیم، معرف شعور کیهانی هستیم، معرف یک هوشمندی هستیم و می خواهیم از قبال این صحبت ها در نهایت ایجاد تحول کنیم یعنی یک تحولی را به یک جامعه بدهیم و تازه نمی دانیم بعدش، فعلاً علی الحساب در این حدش را می دانیم. بنابراین یک کلمه حرف پس و پیش ما می تواند، نه تنها این هوشمندی را جلال ندادیم، وقت هم گذاشتیم، کار خیریه هم کردیم، همه این کارها را کردیم، بعد آن را لوث هم کردیم یعنی می روند، اگر انجام بدهد نتیجه نمی گیرد قطعاً، بعد از یک مدتی هم می گوید اینها مثل اینکه سرکاری است، مگر همچنین چیزی هست! دیگر خیلی از حقیقت موضوع جدا

می شود و دور می شود. بنابراین یک اصلی را داشته باشیم تا چیزی را مطمئن نیستیم، تا چیزی را کامل اشراف پیدا نکردیم حالا در این حاشیه اظهار نظرهایی که می خواهیم بکنیم، بیاییم دست نگه داریم تا جویا شویم.

مسایل گروهی ما هم انشاء الله این طوری نخواهد ماند و با حل شدن یکسری از مسایل و مشکلات ما امکانات اینکه در آینده سمینار بگذاریم، گردهمایی بگذاریم، مسترها بیایند، بالاخره پاسخ گو باشیم، این مسئله قطعاً انشاء الله اتفاق خواهد افتاد. فعلاً ما دنبال مسایلی هستیم که تجمعات مان مشکلاتی نداشته باشد و فعلاً در حال حاضر جمع شدن های ما در مینیمم خودش هست، به دلیل اینکه حساسیت های محلی کمتر باشد و خیلی دلایل دیگر.

اما انشاء الله بزودی با حل شدن پاره ای از مشکلات امکان اینکه ما گردهمایی های مرتب و منظم داشته باشیم، خواهد بود و یا اینکه با انتشار کتاب های مان، یک چند تا از کتاب های مان بیاید بیرون مخصوصاً یکی اش همین فرادمانی، سایت مان هم که راه می افتد و روی آن بانک سؤال هم هست، بتوانیم اینها را سر و سامان بدهیم و Reference (مرجع) درست کنیم و یک مرجعیتی را برای این مکتب فکری ارائه کنیم.

قبل از اینکه من بیشتر ادامه بدهم می خواهم دوستان در این رابطه از فرصت استفاده کنیم، اگر سؤالات و مسایلی برای آنها مطرح است حالا در زمینه حول و حوش کار، چیزهایی که شنیدند مطالبی که خودشان احساس می کنند مطرح بکنند تا بتوانیم با پاسخ گویی از این مشکلات کمتر کنیم، اگر دوستان سؤالی، مطلبی هست بفرمایید. نمودارهای درمان رویش یک توضیحی بدهم که به چه صورت است.

طرح چند سوال

س: شما این مسئله ای را که مطرح کردید یکی دو بار برای خودم پیش آمده که با کنترل ذهن یا تشعشع دفاعی یا اتصال های دیگری که گرفتم یکسری رفتارهای کاذب مثل میل کاذب به غذا خوردن یا تنبلی من از بین رفت، ممکن است کسانی هم که چاقی دارند شاید اگر بیایند و این اصلاحات رویشان انجام شود امکان اینکه بهبود پیدا کنند هست.

استاد: ما این مطلب را داریم- حالا مثال مان آمده روی چاقی و اینها- بعضی از این مشکلات مشکلاتی هست که به بیماری برمی گردد مثل عدم تعادل هورمونی یا مشکل نرم افزاری و اینها با فرادمانی قابل حل و فصل است. یک علت دیگرش هم در تشعشع دفاعی است اشتهایی که نمی دانیم از کجا آمده، یا در تشعشع دفاعی است یا در این مسئله است. حالا اگر به ما کمک شده در یک جاهایی آمدم، پروسه هایی، برای اینکه

پیگیر بودیم و یکدفعه در یک برنامه نرم افزاری ما نفوذ شده و کار شده و یا مسایل دیگری را همراه داشته. اینکه شما می فرمایید اشتباهی کاذب یکدفعه از بین رفته حتماً بخاطر کاری است که روی یک بخش های خاصی صورت گرفته است.

بنابراین یک نفر که از بیرون می آید و این مشکل را دارد نمی توانیم بگوییم تو بیا دوره کنترل ذهن را هم ببین، دوره این را هم ببین، الان آمده ببیند ما برایش راه چاره ای داریم یا نداریم؟ خوب طبیعتاً ما اگر پیگیری کنیم در طولانی مدت یک اتفاق های خوبی می افتد. پس این با آن مطلب کاملاً فرق می کند که حالا اگر ما در ارتباط مان نشستیم اینجوری شد، بیاییم بگوییم حلقه چاق و لاغری اینکار را برای ما انجام می دهد.

اصولاً حلقه ها، حلقه هایی است که انسان را در مسیر کمال هدایت کند. چاقی لاغری یک مسئله زمینی است، مربوط به من است، مسایل من است، حاضرند دست من را بگیرند ولی بطور مستقیم ارتباطی به مسایل دیگر ندارد. اگر کنترل ذهن داریم، به کنترل ذهن در مسیر کمال ما نیاز داریم و این خود قضیه که ما را طراحی کرده، عامل منفی ذهن را- یک عامل مثبت دارد، یک عامل منفی دارد- عامل منفی ذهن را به عنوان عامل ضد کمال به ما دادند و وظیفه ما بوده این عامل را مهار کنیم یا به توان فردی مان یا به توان آسمانی یا توان زمینی، هر کدام می خواهید. آنجایی که ما از حلقه ها استفاده می کنیم، اصولاً طراحی خود حلقه ها یک چیز خاصی داشته است، منطبق خاصی داشته اینطور نیست که ما هر چی بخواهیم، بگوییم می رویم توی این حلقه بدست می آرویم.

س: **ج:** صحبت سر این بوده که- نه اینکه حلقه داده باشند- صحبت از این است که برو بشین در حلقه فلان درست می شود.

گزارش: اینجور نیست استاد، کسی که این حرف را گفته و از جای دیگری هم من شنیدم گفته که بیا حلقه لاغری را به تو بدهم بروی از ان استفاده کنی ولی من دوره ۴ چیز دیگری شنیدم. **استاد:** پس این یک موضوع دیگری شد، من اینجور نشنیدم.

ادامه گزارش: پریشب دوره ۴ که بود یک خانمی آمد پیش من دم آشپزخانه به من گفت «در این دوره استاد به ما حلقه تشعشع مثبت را نمی دهد؟» گفتم «من نمی دانم، پای تخته نوشته بودند ولی می دهند یا نمی دهند از خودشان سؤال کنید» گفت «من می توانم از یک خانمی که اینجاست و می تواند بدهد از او بگیرم چون هفته دیگر نامزدی خواهرم است، من تشعشع مثبت می خواهم بدهم، بعد یک خانمی هست با این

مشخصات که گفته من می توانم به تو حلقه مثبت را بدهم» استاد: شاید منظور این بوده که گفته بیا من به تو تشعشع مثبت بدهم. **ادامه گزارش:** نه گفته من می توانم حلقه مثبت و تشعشع مثبت را بدهم که تو در نامزدی خواهرت بتوانی تشعشع مثبت بدهی، دقیقاً تأکید کرده بود.

استاد: به هر حال مسئله سر اینجاست که به فرد می گویند نه همچین چیزی نیست یا به آن فرد می گویند نه همچین چیزی نیست بعد یکدفعه می گویند «اینها در خودشان هم نمی دانند چی به چی است» **ادامه گزارش:** من گفتم بروید پیش استاد و ایشان سؤال کنید.

گزارش دیگر: بعضی از افراد- اصلاً ربطی به مستر ندارد- از اول روی یکسری مسایل خاصی تکیه دارند. مثلاً در کلاس های خودم بحث بطور اتفاقی تشعشع دفاعی می شد که گفتیم سر جای خودش و در ذهنش جن و از اینجور داستان هاست که هنوز هم که هنوز و دوره های بالاتر می آیند،^{۱۵ دقیقه} هنوز هم از آن تکیه کلام ها استفاده می کنند. برداشت های غلط افراد است...

استاد: به هر صورت پس برمی گردیم به برداشت های فردی شخصی و سلیقه ای، به هر حال موضوع در اینجا هم به همین مطلب برمی گردد که وقتی از زبان افراد مختلف صحبت های مختلف شنیده می شود آن وقت یک مقدار کل قضایا لوث می شود، ما هم بحث و موضوع مان سر همین مسئله است حالا به هر حال اینجا هم یک بحث و موضوع گسترده ای دارد و اگر قرار باشد در این سطح و سطوحی که پایه هستیم، ۶-۷ دوره پایه است و می بینید همه اش دارد روی پایه و فونداسیون کار می کند، اینجا آن اصول پایه، بحث امانتداری و اینها در واقع خدشه دار شود، بعدش خدا می داند چطوری، چه می خواهد شد، در مسایل اصلی و قضایای اصلی چطوری خواهد بود، چون اینجا فونداسیون تعریف های مشخص و معینی دارد.

گزارش دیگر: یکی از مسترها که بسیار امانتدار هستند و واقعاً در کلاس هایشان سعی بر این است که دقیقاً همان جور که شما می گویند ارائه بدهد. برای سه تا خواهر با هم جلسه معارفه گذاشتند که طی یک جلسه دیگر من دیدم که اینها تمام حرف های ایشان را با برداشت های شخصی ارائه کردند که تعجب آور بود. اینطور است که خیلی ها اشتباهات و برداشت های شخصی خودشان را از حرف ها می کنند...

استاد: یک مشکلی که داریم بحث این است که در دوره یک، در دوره فرادرمانی، مباحث مشخصی باید عنوان شود، بحث لامکانی، لازماتی را در ترم ۲ دیدید که دوستان می آیند می گویند ادامه مسایل مربیگری و همیشه گفتیم که دوره یک بیاید جا بیفتد. علتش اینجا مشخص می شود از دوره یک به بعد خطرناک است و

دوره های جانبی ما باید حتماً مطالب اش را استاندارد و مدون و مشخص که یعنی واو به واو، یک واو از این طرف به آن طرف شود، مسایل و مشکلات عدیده ای پیش می آید و هر روز یکسری یقه آنها را می گیرند و آنها هم می خواهند بیایند اینجا که «این را گفتید اینجوری است، آن را گفتید آن جوری...» ما یک دوره یک را بایستی خودمان واقعاً به این نتیجه برسیم که جانداختیم بعد آماده شویم برای حرکت بعدی مان.

حالا دوستان عزیز یکدفعه... خوب بخاطر شوق شان است، بخاطر اشتیاق شان است، بخاطر دلسوزی شان است، دیگر در دوره فرادمانگری می خواهند همه چیز را بریزند آن وسط و از لامکان بروند و لازمان دربیایند بیرون، از همه این چیزها، خوب ما هم این شوق را داریم...

کلیت موضوع را اگر بررسی کنیم بایستی بدانیم اگر سؤالی خارج از درس است، این سؤال را مسترها وارد نشوند و پاسخ ندهند، بگویند این به درس مان مربوط نمی شود. متأسفانه کتاب ما گیر کرده، اگر که کتاب آمده بود بیرون یک Reference (مرجعی) دست مان بود که بگوییم مطابق کتاب درسی. مطابق کتاب درسی مسئله حل می شد، مسئله حل است و حالا تا آن موعده که ما بتوانیم این حرکت را روی مسئله کتاب انجام بدهیم و داشته باشیم، بایستی با تیز هوشی، همین که بحث می خواهد از فرادمانی خارج شود، آقا این نمی شود، ما نمی دانیم.

حالا ما این کار را نکردیم، در طی این سال ها بحث های ما همیشه باز بوده، سر و ته و انتها و اول و آخر اصلاً نداشته ولی این را اصلاً توصیه نمی کنیم، که این کار صورت بگیرد چون این اشکالات را بدنبال خودش خواهد داشت و مسترها بایستی فقط بتوانند فرادمانگری را جا بیندازند که هم برای خودشان هم برای کلاس، و ما به این نتیجه برسیم که آقا این جا افتاد، بتوانیم یک پله برویم بالاتر. وگرنه مباحث جانبی اولاً سر و ته ندارد، انتها ندارد یک سؤال را که جواب می دهی ده تا سؤال دیگر بوجود می آید سر و ته ندارد، انتها ندارد و خلاصه کلام یک واو این طرف و آن طرف دردرس و مشکلات عدیده ای دارد.

گزارش: یک فضایی بود که بچه ها می آمدند کلاس شما و می گفتند آقای طاهری جواب سؤال ها را می دهد شما چرا نمی دهی؟ من هم طرح درسی را نشان دادم و گفتم من حق ندارم بیشتر از این بگویم، شما این حق را دارید و ما این حق را نداریم، بچه ها گیج می شوند.

استاد: ما در کلاس یک مان از فرادمانی واقعاً خارج نشدیم، ما هم نمی شویم، کالدها را می گوییم کالدها را گفتیم، مجاز و حقیقت را گفتیم و نمودارهای درمان، بحث های مان مشخص بوده و حالا ممکن است یک

سؤال هایی بکنند، یک ذره خارج باشیم و یک ذره خارج شویم ولی نه واقعیتش این است که من در دوره یک سعی می کنم که خودمان هم خارج نشویم، مخصوصاً حالا که می خواهید این قضیه الگو شود، داریم خودمان هم همین کار را می کنیم از چارچوب خارج نشدیم.

ولی کلاس ۲ دیدید خیلی باز و بی در و پیکر است با وجود اینکه سعی کردیم مباحث آن مشخص و معین باشد حتی در هر جلسه صحبت ها مشخص باشد که این در آینده برای خود شما هم الگو باشد ولی خوب سر و ته ندارد، افراد عجولند و خیلی سریع می خواهند جواب سؤالات شان را داشته باشند، خلاصه می خواهیم مباحث جمع و جور باشد. حالا بالاخره ما واردش می شویم منتها در دوره یک هنوز افراد آشنا نیستند، هنوز در باب قضاوت هستند و افراد هم که در باب قضاوت هستند مایلند قضاوت های شان بیشتر منفی باشد؛ نتیجه بگیرند که اشتباه بود، نتیجه بگیرند که نه درست نیست، خطرناک است بایستی درست مطابق بحث ها پیش رفت. حالا که اینطور است ما هم سعی می کنیم که فرادرمانی مان از همان بحث هایی که هست خارج نشویم که اختلاف پیش نیاید.

ادامه س: **استاد:** عرض کردم مباحث فرادرمانی مان واقعاً مشترک است، یعنی ما هم همان مطالبی را که، یعنی هیچ چیزی کم نیست، می گویم یعنی یکی است برای شما هم همین است، همین مباحث بوده، همین مباحث هست، ما چیزی اضافه تر از دوره فرادرمانی مان، چیزی اضافه تر از آن مباحثی که به شما دادیم نداریم، حالا ممکن است یک وقت یک کسی سؤالی می کند، ما خلاصه سعی می کنیم یک جواب نیمه کاره ای را بدهیم، نگه داریم تا بعدها، ممکن است اینطوری باشد ولی بطور کلی خیلی از سؤالات را هم می گوئیم مال بعد است.

س: ساعت کلاس های مسترها چگونه باید باشد؟ چون براساس مطالب نمی تواند به طولانی کلاس شما باشد.

استاد: چون جمعیت زیاد است، کلاس ما جمعیتی است بحثی را که می کنید، این سؤال را می کند دوباره او همان سؤال را به یک شکل دیگری می کند ولی در یک کلاس پنج نفره، ده نفره، شما دو ساعته مطالبش را جمع و جور می کنید و بقیه اش را می توانید ارتباطات را داشته باشید یعنی از این طرف این کار را بکنید، بیشتر ارتباطات، در تست های ارتباطی بیشتر کار کنید. همان جا هم می توانید یک جلسه درمانی، نمونه کار

درمانی، اینجور چیزها را با همدیگر داشته باشید، تجارب درمانی را بیان کنید، از تجارب خودتان، کارهایی که داشتید...

ادامه س: منظور شما همان چهار ساعت باشد؟ ج: نه، نه منظور این است که اگر بخواهید از وقت استفاده کنید زمان تان از دو ساعت طولانی تر باشد و از وقت استفاده کنید، می توانید از تجارب درمانی، مثلاً پنج نفر، ده نفر هستند، هر جلسه باید همه شان گزارش فعالیت شان، دریافت شان را بدهند، خوب این هفته چی بود؟ ارتباطات تان چطور بود؟ یکی یکی یکی گزارش هاشان را باید بدهند، شما می گیرید گزارش شان را؟ دانه دانه گزارش شان را بدهند. ولی وقتی کلاس جمعیتی است دیگر فقط در حد بررسی سؤالات موضوع خاتمه پیدا می کند. ^{۳۰ دقیقه}

س: بعضی از مسترها مباحث فرادرمانی را حذف می کنند، مثلاً حقیقت و مجاز را تدریس نمی کنند.

استاد: اگر حقیقت و مجاز را چیز کنیم، بحث یک خرده جانداختن است یا تعریف تئوری است حقیقت و مجاز، تعریف تئوری است شعور کیهانی یک خرده روی هوا می ماند یعنی استدلال نظری اش از بین می رود فقط می ماند استدلال عملی اش.

ادامه س: اجازه دارند حذف کنند یا نه؟ اگر مسلط نباشند.

استاد: مسلط نباشند، این دیگر توضیح شاقی نبود باید مسلط شوند. ببینید این اشکال است که مستر ما خودش حقیقت و مجاز را نداند و این موضوع را نداند که چرا جهان هستی از هوشمندی ساخته شده است؟ چون بی نهایت حرکت در آن است و این بی نهایت حرکت باید جهت پیدا می کرد. حالا که بخواهد جهت پیدا کند باید این هوشمندی سوارش باشد، این کاری ندارد، مسئله پیچیده ای نیست، مشکلی نیست.

ادامه س: راجع به کالبد اختری خیلی از بچه ها مشکل دارند، اگر ممکن است یک توضیحی بدهید، اشکال داریم.

کالبد اختری

استاد: ما یک توضیح مختصری راجع به کالبد اختری دادیم و می دانید توضیحات مان هم فکر می کنم منحصر به خودمان باشد، فکر می کنم یعنی تا آنجایی که من می دانم بخشی را که ما راجع به کالبد اختری

توضیح می‌دهیم منحصر به خودمان است البته بعضی از بخش‌ها هم به یک شکل‌هایی به همین صورت است. ما اعتقاد داریم که پیوستگی حرکت ما، گفتار ما حتی، این پیوستگی نیاز به فیدبک داشته و این فیدبک را کالبد اختری دارد انجام می‌دهد یعنی به این صورت که ما وقتی یک قدم برمی‌داریم پای مان را می‌گذاریم اینجا، سنسورهای کف پا باید این مطلب را مغز از آنها بگیرد که پا به طور مطمئن بطور اطمینان بخشی روی زمین قرار دارد لذا دستور بدهد که قدم بعدی را برداریم. تا این اطمینان از اینجا حاصل نشود، قدم بعدی برداشته نمی‌شود و دوباره به همچنین و بعدش و بعدش.

این قضیه زمان می‌برد یعنی در تمام روبات‌ها می‌بینید زمان می‌برد و حرکات روباتیک داریم بخاطر اینکه باید هر حرکتی فیدبک شود، مغز بسنجد یا سیستم ستادی آن سیستم این را چک کند و تأیید کند و حرکت بعدی انجام شود، اما ما حرکت مان پیوسته است. با توجه به اینکه می‌دانیم در دنیای علم این مسئله هست که انتقال از مغز به کف پا چند دهم ثانیه زمان می‌برد، درست است؟ $0/3$ ثانیه، $0/3$ بیاید، $0/3$ برگردد می‌شود $0/6$ ثانیه یعنی پا را بگذاری تا بخواهد این بیاید بگوید که قدم بردار و برگردد به این دستور بدهد و چکار کند یک چیزی حدود $0/6$ ثانیه، $0/6$ ثانیه زیاد است، در حرکات، آن وقت همه حرکات منقطع می‌شود و لذا حرکت ما روباتیک می‌شد اما ما حرکت مان روباتیک نیست، این از نظر علمی غیرقابل توجیه است، پاسخ هم ندارد.

پاسخ این است که سیستم ما این مسایل مان مخابراتی انجام می‌شود و توسط کالبد اختری صورت می‌گیرد و سیستم عصبی ثانویه تئوری اش منحصرأ مال خودمان است و سیستم عصبی ثانویه اینجا مطرح می‌شود که ما از آن استفاده کردیم برای موارد قطع نخاع و مشکلات حرکتی و همه اینها از همین سیستم عصبی ثانویه استفاده کردیم و مورد بهره برداری قرار دادیم. یکی هدایت پیام‌های عصبی، یک موضوع دیگر هم که هست - نمی‌دانم بحث علمی اش چیز هست - اینکه یک پیامی وقتی فرستاده می‌شود برای یک عضوی، این پیام شیمیایی، الکتریکی، هر چی، از کجا یک سلولی می‌داند که این پیام مال اوست؟

س: کالبد اختری مختص انسان است یا حیوان هم دارد؟ چون حرکات آنها هم پیوستگی دارد.

استاد: بله، سیستم پیوستگی، سیستم عصبی ثانویه را می‌خواهد، حالا در انسان به یک صورتی در آنها به یک صورتی، در بخش‌های مختلف به یک صورتی. این سیستم را دارند، حالا بستگی به موجودش، حالا فرض کنید ما ضخامت عصب‌های مان با ضخامت عصب‌های حیوانات فرق می‌کند چون اینها هم روی این مسئله تأثیر می‌گذارد ولی بالاخره این موضوع را لازم دارند.

یک موضوع دیگری که انجام می شود این است که مغز می خواهد پیامی را به یک سلولی بدهد. از کجا آن سلول تشخیص می دهد این پیام مال اوست؟ **دانش پژوه:** اختصاصی با آن سلول باز می شود یعنی اتصال پیام های عصبی به شکل انتقال انتقال یون هاست که کانال مخصوصی دارد. **استاد:** یعنی هر سلول کانال خودش را دارد، کانال عمومی ندارد، کانال جدا دارد.

عرض کنم خدمت تان این سیستم عصبی ثانویه دوباره سلول را نشانه گذاری می کند یعنی از بیرون مثل اینکه به سلول تلفن بزنیم بگوییم که شما پیام در راه دارید یعنی از بیرون این مسئله کاملاً مورد شناسایی آن سلول قرار می گیرد و سلول می داند که پیام عصبی دارد. هدایت پیام های عصبی و اینکه ما با آن چکار می کنیم و چه استفاده ای از آن می کنیم، در این حد اگر باز نیاز به توضیح بیشتری دارد توضیح بدهم. بخش دوم کالبد اختری را هم بگوییم، بخش دوم هدایت رشد آناتومیکی یکی دیگر از بخش هاست یعنی شکل گرفتن یک جنین مسئله رشد اینها همه اش، هدایتش و اینکه سلول ها چطوری کنار هم چیده شوند، کالبد اختری در آن نقش دارد.

س: ارتباط کالبد اختری با کالبد های دیگر و ارتباط کالبد اختری با قسمت میانی که می کشیم چیه؟

ج: اصولاً اینها هیچ کدام از هم جدا نیستند، شما ببینید مثلاً در روان یک اتفاقی می افتد حالا یا در بخش مثبت یا در بخش منفی بعد ذهن واکنش نشان می دهد، ذهن که واکنش نشان می دهد لازم می شود که ما یک حرکت بدنی انجام دهیم، مثلاً لازم می شود دست مان را بگذاریم اینجای صورت مان، دست مان بگذاریم اینجا یا مثلاً به یک شکلی یک حرکت فیزیکی انجام شود مثلاً بنشینیم زمین، چمباتمه بزنیم دست مان را بگذاریم اینجای کله مان، به دنبال روان، ذهن و بعد می آید واکنش جسم.

واکنش جسم که می خواهد انجام شود پیوستگی می خواهد بالاخره جدا از کالبد اختری نیست. مثلاً می بینید طرف دارد راه می رود خیلی ناراحت، دستش را گرفته اینجایش چانه اش را اینجوری می کند، می رود، می آید، و یک حرکت هایی انجام می دهد که اینها به دنبال مسئله ذهن، آن هم به دنبال روان، حالا جسم دارد واکنش نشان می دهد، واکنشی که جسم نشان می دهد جدا از کالبد اختری اش نیست، جدا از این بخش، ما حالا دیگر، شاید بایستی ما نام گذاری خودمان را بکنیم، چون مصطلح بوده گفتند کالبد اختری، ما هم داریم می گوییم کالبد اختری ما باید اسم گذاری های خودمان را در واقع داشته باشیم، باید بگوییم ما یک کالبد داریم به

نام کالبد هدایت، یک کالبدی داریم بنام کالبد مدیریت، یک کالبدی داریم به نام، باید نام گذاری های خودمان را بکنیم.

کار مغز

س: من فکر می کردم مغز یک واسطه میانی است، کار مغز چیه؟

استاد: کار مغز این است که مغز سنسورهایی که ارتباط ما را با بیرون برقرار می کنند، همه می آید مغز، مغز مخابره می کند به روان، به ذهن، به کالبد های مختلف، بعد آنها هر کدام تجزیه و تحلیل های خودشان را دارند، دوباره انتقال می دهند به مغز، مغز می آید این را روی جسم پیاده می کند، مغز این را روی جسم پیاده می کند؛ مثلاً احساس را، تفکرات ما را، به کمال برویم، به کثرت برویم عشق و ذوق و شوق و وجد و سرور، گفتیم کار نورو نیست، بعد از اینکه دریافت کرد به زبان فیزیک ترجمه می کند و می آید آن را روی جسم پیاده می کند. پس سنسورها اطلاع بدهند، بگیرند پیاده شود، ارائه شود.

س: دریچه سنسورها که باز و بسته می شود با کالبد اختری ارتباط دارد؟ چون این دریچه در یک آن باز می شود، در یک آن بسته می شود. **استاد:** کدام دریچه؟ مغز؟ باز و بسته شدن چی؟ در کنتاکت های نورو؟ **ادامه**
س: من که برق نخواندم نمی دانم کنتاکتور چه جوری کار می کند

استاد: حالا بخوانیم، مجبور می شویم بخوانیم، شاید یک موقع یک مدار فرمان برق اینجا که دقیقاً متوجه مکانیزم شوید. این نورو، آکسون ها، دندریت، اینها هم سیناپس ها هستند و در واقع یک جریان الکتریک می آید در نورو و از این نورو توزیع می شود، از کجا، چطور، از اینجا این باز باشد یا بسته باشد، خود هدایتش، این را اینطوری بگیریم که اگر بخواهد اتصال برقرار می شود. حالت هادی و عایق اش را اینجوری بخوانیم نشان بدهیم، اینکه کدامیک از اینها باز و بسته شود، یک ماجرابی اتفاق می افتد که ما در طراحی مدار فرمان برق، در اتوماسیون در سیستم های اتوماتیک این را داریم.

یعنی یک کارخانه می تواند کامل بطور اتوماتیک ارائه شود، تنها چیزی هم که مغز این قضیه را تشکیل می دهد، کنتاکتهایی است که این کنتاکت ها باز و بسته می شوند و متصلند به یک سری سنسورها مثلاً سنسوری که وزن بدن من را تحمل می کند و دارد گزارش می دهد، سرما، گرما، دیدن، همه اینها را گزارش می

دهد و اینجا هم با این گزارش هایی که می آید اینجا در مغز یکسری سیستم ها اتوماتیک انجام می شود، مثل همان کارخانه.

مثلاً ما فشار خون مان اتوماتیک، قند خون مان، احساس گرسنگی مان، تنفس مان، ضربان قلب مان، ما که فکر نمی کنیم قلب ما، آن دارد کارش را انجام می دهد، این ها سیستم اتوماسیون است، این سیستم اتوماسیون دارد انجام می شود اما این گزارش ها که دارد می آید مخابره اش به کالبدها یک بخشی است که امیدواریم یک روزی ما زبانش را پیدا کنیم، چطوری مخابره می شود؟ به چه وسیله ای مخابره می شود؟ آن به چه وسیله ای و چطوری می گیرد؟ و دوباره می فرستد، مغز ما برای این گیرندگی و فرستندگی چه مکانیزمی دارد، چه مکانیزمی دارد که احساسات را می تواند از روان بگیرد و تبدیلش کند به زبان فیزیک؟ مثلاً وقتی ذوق ترجمه می شود، حالت یک آدم با ذوق، یک حالتی که الان ذوقی را گرفته دارد ذوق می کند کاملاً مشخص است، در شوق است، در وجد است، در سرور است مشخص است. این زبان ترجمه را ما الان دنبالش هستیم که مغز، نورون چی دارد که این را می گیرد و ترجمه می کند.

س: **ج:** نیروی حیات را ما وارد شدیم و از آن چیزهایی را فهمیدیم.

گزارش: به زبان ساده بخواهیم بگوییم، این است که انرژی را مثل یک جریان آب در نظر بگیریم، فرایندهایی که ناخوشایند است مثل چیزهایی که منفی است مثل این می ماند که سنگ گذاشتیم و جریان را کند می کند آن انرژی که پشت آن سنگ می ماند دیگر انرژی قابل استفاده نیست. ^{۴۵ دقیقه}

استاد: الان این موضوع به این بحث چیزی ندارد، آن مسئله نیروی حیات یک بحث جدایی دارد که ما چطوری می توانیم از آن استفاده کنیم، چطور استفاده می کنیم.

الان بحث اینجاست که کالبد روان یک ذوقی را گرفته، یک موضوعی را گرفته، گفتیم نورون نمی تواند، نورون کارش نیست چون یک کنتاکتور برق نمی تواند ذوق را ترجمه کند. این را می دهد به روان، روان آن را کشف می کند، برمی گرداند به نورون، نورون دوباره این را پیاده می کند روی جسم ما، حالت ما با ذوق می پریم هوا، دست مان را اینجوری می کنیم یک ذوقی را نشان می دهیم. مجموعه این قضایا وقتی این می گیرد، گیرنده و فرستنده اش را می خواهیم به زبان قابل فهمی عنوان کنیم که دنبالش هستیم، این ربطی به نیروی حیات ندارد، نیروی حیات کلاً فیلدی Feild (زمینه ای) است که صد تریلیون سلول را زیر پوشش دارد، الان

دور ما آن حلقه وجود دارد، تبادل یونی الکترونی سیستم الکتریک بدن و خیلی مسایل دیگر را دارد دنبال می کند.

ادامه گزارش: درست، منتها این انرژی قابل تبدیل است یعنی سرعتش که از یک مقدار کم می شود بخصوص در مورد تصاویر ذهنی دردناک تبدیل می شود به جرم. جرم یعنی تصاویر ذهنی وجود دارد همان قانون $E = mc^2$ که این انرژی که حرکتش کم می شود تبدیل می شود به جرم. جرم یعنی تصاویر ذهنی که در هر کسی الگوی خصوصی دارد، همان وجد و شور و شوق که یکی ممکن است خوشحال می شود بپرد بالا، یکی می خندد که همان تصاویر ذهنی است که در فضا وجود دارد. بعد ذهن از طریق آن تصاویر ذهنی ای که دارد شروع می کند به دستور دادن که حالا موقعی که انرژی اینقدر شد از روی آن تصاویر می خواند که چه کند.

استاد: حالا در وجد و سرور می گوئیم که الگوی ذهنی دارد، خیلی از مسایل ادراکی انسان ما قبلاً برایش هیچ الگوی ذهنی نداریم. ما قبلاً اصلاً تصور نمی کردیم، خیلی از مسایلی که در عرفان صحبت می کنیم اصلاً هیچ نوع الگوی ذهنی برایش نداشتیم.

ادامه بحث: خوب ممکن است تمام این تجربیات از قبل آمده باشد ولی نمی دانیم...

استاد: شاید لازم باشد این موضوع جداگانه بحث شود. نیروی حیات کارش این است که من اینجا زنده باشم، کارش با ادراکات من نیست یعنی من زنده باشم هر فکری می خواهم بکنم بکنم، کار آن نیست، کار آن این است که مثل یک آبی که در یک مزرعه ای روان است، علف هرز و درخت و همه اینها این آب را می گیرند و از آن ارتزاق می کنند. نیروی حیات در هستی این کار را انجام می دهد، گیاه هم از همین نیروی حیات می گیرد، من هم از همان نیروی حیات می گیرم و این، آن هر کدام از ما به فراخور نیرویی که داریم می گیریم و برنامه ای که داریم مثل همان در مزرعه است، یکی علف هرز است، یکی درخت است، یکی چی است. همین در جهان هستی ما یک منبع نیروی حیات داریم و همه آنچه که به نوعی زنده است دارد از همین نیروی حیات مان اشتراکی استفاده می کند به عبارتی دیگر من با آن درخت سیب یک وجه تشابهی دارم؛ آن هم از همان نیروی حیات استفاده می کند که من دارم استفاده می کنم.

ادامه بحث: این اطلاعاتی که در طی چندین میلیون سال بشر به آن دست یافته به ذهن افراد بعدی انتقال

پیدا می کند...

استاد: هر نسلی که می آید سوار اطلاعات نسل گذشته به یک نوعی یعنی آنهایی که نهادینه شده، آنهایی که نهادینه شده نسل بعد می آید سوار آنها می شود. یکسری از این قضایا در زمینه هوش، یکی از چیزهایی که ما از چند سال پیش صحبت کردیم، هوش انسان تغییر می کند و آن IQ را راجع به آن صحبت هایی داشتیم و حرف ها و مسایلی را قبلاً راجع به آن داشتیم به گونه ای، ما اعتقاد داشتیم که هوش در حال افزایش است و آن میزان IQ هم که می گویند حالا تعریف دقیق هوش نیست، این این مسئله است. بنابراین شما وقتی آنجا می گویند انرژی حیات، انرژی یعنی همان نیرو، نیروی حیات می آید تعریفش این می شود.

ادامه بحث: گفتم که نیروی حیات بالا و پایین می شود تبدیل به تصاویر ذهنی می شود، مثلاً نوزادی که به دنیا می آید صد واحد به او انرژی دادند، حالا وقتی اتفاقاتی خوشایند یا ناخوشایند که می افتد یک مقداری از این انرژی حرکتش کند می شود تبدیل به جرم می شود یعنی همه آن تصاویر هست، شما وقتی به یک روش هایی آن بچه را برمی گردانید به آن تصاویر تمام آن حس ها را تجربه می کند در حالی که اگر در حالت هوشیارانه بپرسید مسلماً لحظه تولدش خاطرش نیست. فکر می کردند ذهن الان اوست ولی آزمایش هایی که کردند برگردانند او را و شروع کرده با ربانی که دویست سال پیش بوده صحبت کردن که آن زبان را هم بلد نبوده.

استاد: خوب این مسئله ماجرای مفصلی دارد و بحث تناسخ و یکسری از این صحبت ها و تئوری ما را که می گوئیم آن که دارد با یک زبان دیگر صحبت می کند، او یک مهمان است اینجا و تشعشع دفاعی بدھیم سر و کله اش پیدا می شود می آید بیرون. پس این ماجرا را به این شکل که شما ترسیم کردید به این صورت نمی بینیم و در این مسیری که داریم می رویم این نورون یا بخشی که می خواهد ترجمه کند خودش مستقلاً زبان ترجمه آن چیزی را که باید ترجمه کند دارد، قابلیت را دارد. همه این صحبت ها سر این بود که این مسئله به نیروی حیات ارتباطی ندارد یعنی کم و زیاد شدن نیروی حیات نداریم، این آب می آید و در این مزرعه جاری است حالا می بینید یک گیاهی سر مسیر جوی بسته شده، آب به آن نمی رسد یا کمتر می رسد. حالا اینها فیزیک ما می خواهد ترجمه کند یک فیزیکی نیروی حیات را بهتر می گیرد یکی کمتر می گیرد به علت مشکلات و محدودیت هایی که فیزیک دارد، از یک قابلیت هم کمتر شود دیگر نمی تواند نیروی حیات را بگیرد مرگ اتفاق می افتد، حالا اینها خودش یک بحث جداگانه ای را می طلبد و اگر بخواهیم برویم داخل آن از موضوع مان جدا می شویم. سرکار خانم دکتر خدادوست رشته شان ساینتولوژی بوده و این چیزهایی که توضیح دادند برداشت هایی از ساینتولوژی بود.

س: ج: حالا ما همان دو تا کتاب را هم نخواندیم.

گزارش دیگر: اینها دستگاهی دارند که با آن دستگاه این کار را انجام می دهند که برای من جوابگو نبود

استاد: ما البته با سرکار خانم خدادوست بحث هایی داشتیم قبلاً و راجع به این موضوع صحبت کردیم. این دستگاه- البته از نظر ما- به این صورت است که آنچه را که در ناخودآگاهی ما هست و می دانید ما نرم افزار ناخودآگاهی را خیلی قبول داریم و رویش تکیه داریم و رویش کار می کنیم. هر چند ما به آن آگاه نیستیم، اما نرم افزار ناخودآگاهی روی سیستم وجود ما هست یعنی هر چی بخواهد وارد شود و خارج شود با این نرم افزار تطابق پیدا می کند.

وقتی که در آنجا کار آدیتینگ صورت می گیرد و فرد دارد یک سؤال می کند و این سؤال برمی گردد به یک خاطره بد من که من اصلاً یاد نمی آید، من یاد نمی آید ولی ناخودآگاهی من این را ثبت و ضبط کرده و دارد سیستم الکتریک بدن من به این ماجرا تأثیرات پاسخ می دهد، ترجمه می کند، سیستم بدن من با زبان احساسات من مرتب دارد ترجمه می شود و قیاس می شود. به محض اینکه اسم آن حادثه ناگوار می آید، یک چیزی در سیستم الکتریک من یا مقاومت الکتریکی اش ایجاد می شود. این دستگاه هم در دست من است، دارد عبور می کند، جریان عبور می کند، یا سیستم مقاومت الکتریکی یا جریان هدایت الکتریکی یا جریانات مختلفی که تغییرات یکدفعه بوجود می آید آنجا ثبت و ضبط می شود و نشان داده می شود.

روانکاو یا ساینتولوژیست- فرق نمی کند اینها وجه تشابه دارند- ساینتولوژیست می خواهد گره هایی را پیدا کند و با تیزهوشی از این گره ها استفاده کند. فرقی که ساینتولوژی- حالا ببخشید در محضر متخصصین- از نظر ما با اطلاعاتی که خود ایشان به من دادند فرقی که ساینتولوژی با روانکاو دارد این است که روانکاو باید خودش این مسایل و گره ها را پیدا کند، در ساینتولوژی این دستگاه هم کمک می کند، آن عقربه تغییرات الکتریک وجود ما، فیزیک ما را نشان می دهد و ساینتولوژیست از اینجا به آن گره ها پی می برد و انگشت می گذارد رویش و دوباره روی آن کار می کند تا تداعی های منفی را از ذهن ما پاک کند، بتواند با کمک مسایلی که هست تکنیک ها و روش هایی که هست بتواند آن تداعی های منفی را از ذهن پاک کند.

حالا ذهن که مقداری از انرژی آن صرف حل و فصل این تداعی منفی و خاطرات منفی و مسایل منفی اش می شود بدون اینکه ما بفهمیم، بدون اینکه ما در جریان باشیم از حالا به بعد روان می شود و جاری می شود و گره هایش باز می شود. هر چه گره های ناخودآگاهی ما یا این نرم افزار ما کمتر باشد احتمال هنگ کردنش

کمتر می شود. خوب اینجا یکی یکی این گره ها حل شود، حالا معلوم نیست روی یک نفر چقدر باید کار شود تا گره ها باز شود. این کاری است که در آنجا صورت می گیرد، حالا نمی دانم خانم اعتباری شما از این مسئله نتیجه ای که می خواستید بگیرید در تشابه و قیاس اش با این مسئله.

خانم اعتباری: من فقط نظر خودم را می گویم اصلاً در هیچ جایگاهی من نیست که چیزی را رد کنم. در تحقیقاتی که من خودم کردم و پسر خانم احسنی معلوم الحال که شما می دانید پسر ایشان ساینتولوژیست بودند در دوره ای در هلند، صحبت ها شد و خودم هم تا یک حدی در این جریان رفتم خودم هم، جایگاه من نبود کار من نبود، خودم هم یک احساس های خاصی داشتم، بگویم خطر، برای من که خیلی سواد خاصی نداشتم و ندارم برای من یک احساس های خاصی بوجود آمد که کات کردم. چون قرارداد امضاء می شد قراردادی که تو چندین دفعه به دنیا می آیی و هر دفعه پول دارتر از دفعه قبل، حالا یا من بد برداشت کردم چون مسئله برای ۱۰-۱۵ سال قبل بود. ^{یک ساعت} البته آقای ران هاوارد ایران هم آمدند پیش آیات اعظام رفتند و در موقع مرگ شان هم در یک جای وسیعی نشستند و گفتند که مأموریت من تمام شد، اینها هم بوده ولی در دلش که می روی جوابگوی من نبود شاید من متوجه نمی شدم.

استاد: بسیار خوب این در مورد کالبد اختری اگر باز هم سؤالی مطرح هست.

س: **ج:** اصولاً کالبدها وجود ما را در بر گرفتند و محدوده های بیرونی را شامل می شوند و در هم کامپکت هستند، در هم ادغام هستند و هر کدامشان یک محدوده نمی دانم بگویم فرکانسی، بگویم محدوده های... چون جنسیت شان واقعاً شناخته شده نیست فقط اینها در هم ادغام هستند منتها هر کدام با آن صورتی که گفتیم آناتومی خاص خودشان را دارند و سیستم کاری خودشان را دارند.

س: آن شکلی که شما راجع به کالبدها می کشید واقعاً بیان گر ارتباط شان است؟

استاد: نه نه این فقط یک شکل شماتیک است که خواستیم با یک زبان ساده ای، من اصلاً نمی دانم چرا این شکل را کشیدم، اولین بار هم که کشیدم- یعنی آن دریافت ها شد- همین جوری بوده و هیچ تغییری هم نکرده و نمی دانم دیگر. می دانید ما چندین هزار کالبد داریم ولی با آنهایی که سر و کار عمده ای هست به این صورت بوده و کشیدیم و دیدیم نسبتاً می تواند اطلاعات کلی، نه کامل، اطلاعات خیلی ناقص ولی کلی، به یک فردی که اصلاً در این زمینه چیزی نمی داند، آن اطلاعات را برسانیم.

س: در بچه هایی که در رشد آناتومیک شان مشکل خاصی دارند فقط اتصال می دهیم یا کار دیگری؟

استاد: ما فرادرمانی را که می دهیم اگر قرار باشد در رشد آناتومیک تأثیری بگذارد، کما اینکه این گزارش را داریم که زخم ها زودتر التیام پیدا می کند، خوب این جزو رشد آناتومیک است. بنابراین ما کاری نداریم بگوییم موضوع رشد است بگوییم از این بخش استفاده می کنیم، موضوع آن است از آن بخش استفاده می کنیم. ما اصلاً کارمان را انجام می دهیم، ما به طور کلی داریم فرادرمانی انجام می دهیم، خود هوشمندی با توجه به نوع کاری که قرار است انجام شود، خودش وارد عمل می شود و کار را صورت می دهد. نمودارهای درمان را الان شکل را می آورم توضیح می دهیم.

س: **ج:** یک جزوه داریم ولی به اندازه کتاب نیست مختصر و مفید است. بله دادیم، حتماً دادیم فکر می کنم الان هم داشته باشیم و شما بگیرید مطالعه کنید تا به هر حال جلسات بعد ببینید جزوات مستری داریم که دوستان مورد مطالعه قرار بدهند. یک موضوعی است که کتاب بایستی چاپ شود کتاب ۲۵۰ صفحه است، این باید چاپ شود مسائلی در یک جایی ثبت شود، در یک جاهایی کارهایش انجام شود ولی می خواهیم به عنوان سند و مدرک از یک مکتب بگوییم این مکتب این است، این هم کتابش است، حالا کتاب فرادرمانی اش است. بحث اینکه بیاییم در قالب کپی و کتاب چیز بدهیم بیرون این کار اساسی و اصولی نیست.

نمودارهای درمان

در مورد نمودارهایی که داریم به دو صورت در این نمودارها؛ به یک صورت نگاه کردیم که این بیماری، این درمان، یعنی بیمار داشته این روند را طی می کرد و شما با او برخورد کردید ارتباط دادید، بحث درمان آمده یعنی نمودار را اگر بکشیم، بحث بیماری و درمان و این هم محور زمان، این هم محور درمان. اینجا بیمار با وضعیتی داشته می آمده، شما با او کار کردید درمان اتفاق افتاده، حالا این زمان چقدر یعنی از اینجا، این زمان خیلی کوتاه اتفاق افتاده، در یک پروسه ای خیلی کوتاه مدت می تواند باشد یا طولانی مدت یا میان مدت از آن، از یک لحظه تا میان مدت و کوتاه مدت.

نمودار بعدی این است که بیمار اینجا وضع اش بدتر شود و بیماری اش به اوج می رسد و بعد شروع می کند به درمان شدن، درمان پیدا می کند که معمولاً این مسیر را خیلی ها طی می کنند، خیلی از بیمارها این مسیر را طی می کنند بیماری شان اینجا است کار می کنیم، بیماری شان اوج می گیرد، دردشان اوج می گیرد و بعد بهبود پیدا می کند.

می آید در مورد بیماران روان تنی می توانید نمودار E-A را مشاهده کنید که در این شکل اینطوری است و در واقع این همان نوساناتی است که می آید بالا، برمی گردد، کار می کنیم دوباره می آید منتها وضعیتش از دفعه قبل بهتر است، دوباره می آید کار می کنیم خوب می شود، دوباره برمی گردد منتها نسبت به دفعه قبل باز بهتر است، همین طوری این روند چند بار تکرار می شود تا خوب شود. این بیماران A روان تنی که این شکل را اینجا داریم.

نمودار E-B بیماران روان تنی یا نمودار B بیماران روان تنی گفتیم که در وهله اول بیمار وضعیتش ممکن خیلی بدتر شود، البته من اینجا یک اشتباهی، در وهله اول کار که می کنیم بیمار خوب می شود، برگشت که می کند از بار اول خیلی بدتر، در مراحل بعدی که کار می کنیم مرتب می رود روی بهبود تا به وضعیت قابل قبول برسد. این نمودار B روان تنی که در واقع اینجا شکلی که داریم مربوط به این گروه است.

نمودار بعدی اش همان نموداری است که توضیح دادیم نشانگر مشکلات بینشی بود که به این صورت است. اینجا بدون در نظر گرفتن زمان است ممکن است بین این دندان، یک ماه، یک ساعت یک روز چیز شود.

س: **ج:** آن را اگر بخواهیم آن جوری بکشیم اینطوری می شود، بار اول ممکن است یک روز، دو روز، سه روز، بار دوم ممکن است یک ماه، بعدش ممکن است یک ساعت معلوم نیست. در نمودار بینشی، ممکن است که یک جوهرهایی بعضی موقع ها با هم قاطی است ولی به هر حال اینجا ریشه اش بینش فرد ارتباط دارد طوری که فرد وقتی با آن مسئله برخورد می کند دقیقاً آن را برمی گرداند به صفر بیماری اش یعنی زمانی که بیماری شروع شده به علت ترس از فقر، ترس از مرگ، ترس از... الان دوباره اینجا جایی است که او برخورد کرده با یک مسئله ای...

این همان شکل و زمان هایی که متغییر است، نمی دانیم چه جوری است بستگی به فرد دارد، در این نقاط شما ببینید که یک اتفاقی افتاده، نقاطی که قبل از بازگشت بیماری در آن مشکلات بینشی ظاهر شده یعنی اگر سه سال پیش خبر مرگی پیش آمده و یا مراسم تدفین یا هر چی و به دنبال آن این مرضی اتفاق افتاده، الان به محض اینکه حرف از مرگ بزنند یا در این رابطه چشم او به یک اعلامیه ترحیم بخورد، ناخودآگاه است دیگر خودآگاه نیست، فرد به آن واقف نیست، در همین بحث قضیه ساینتولوژی می خواهد آن نقطه را پیدا کند.

لذا به محض اینکه در آن رابطه این مسئله پیش بیاید، یا مثالی زدم، یک مثال عینی چند سال پیش، پیش آمد یک بیماری داشتم که ظاهراً شبیه پارکینسون بود یعنی می لرزید بعد گفتیم چی شد، گفت از فلان موقع

من حالم خوب بود، تلفن زنگ زد، تلفن را برداشتم پسرم بود گفت بابا من اینقدر میلیون قرض بالا آوردم، ورشکست شدم. گفت کمی صحبت کردم و تلفن را که گذاشتم شروع کردم به لرزیدن. بعد از اینکه با او کار کردیم و درمان حاصل شد، چند بار دیگر مشاهده شد که این برگشت سر جای اولش و همین مسئله را برایش... موارد را که شناسایی کردیم دیدیم همان مواردی است که راجع به ورشکستگی و راجع به آن حادثه تلخ و راجع به آن شب صحبت کرده برگشت صورت گرفته است.

این مسئله، ما چند تا از این رفت و برگشت ها را در نظر بگیریم، مورد شناسایی قرار بدهیم دقیقاً مشکل بینشی فرد آشکار می شود یعنی نیازی به چیزی نداریم، گره مشخص است. از حالا به بعد فرد تصمیم می گیرد، اختیار می کند که این مشکل بینشی اش را بگذارد کنار، ارتباطاتش را برقرار می کند به نظر می آید کمکش می کنند- به نظر می آید نه، قطعاً- بعد از یک مدتی می بیند این مشکل را ندارد مثل همان مسایل بینشی خود ما، بعد از یک مدتی که بینش را باز می کنیم و می خواهیم تجهیز شویم، بعد از یک مدتی احساس می کنیم که همه این بینش ها را ما از روز اول می دانستیم در حالی که اولین بار که می شنیدیم واقعاً از آن مطلع نبودیم، این نمودار هم به این صورت.

گزارش: ما وقتی به بعضی اتصال می دهیم می خواهند آدم را دادگاهی کنند، انگار چیزی به آدم دارند، متأسفانه یا خوشبختانه من با یک بیماری کار می کردم که مایه دار بود و همیشه فکر می کرد من به خاطر مال او هست که درمان می روم. من مدام می گفتم نه من منتهی می گذارم حتی از وقت خودم می گذارم تا ان نور الهی را به شما بشناسانم.

استاد: بعضی وقت ها شما متوجه می شوید چرا نباید بعضی ها خوب شوند، این را شما بعدها متوجه می شوید که ما ۳۰٪ را واقعاً باید داشته باشیم. نه اینکه ما محروم شان کنیم، خودشان، شما که رفتید زحمت تان را کشیدید، آن کجا که درمان می شد، آن کجا که نشد ولی واقعاً به این نتیجه می رسید که حقیقتاً عدالت برقرار است.

گزارش دیگر: بعضی ها می گویند برای چی می خواهید به ما کمک کنید!!!

استاد: فرهنگ یک ماجرای نیست برای اینکه اصولاً هر کس به هر کسی نزدیک شده منافع مادی ایجاب کرده، این واقعیت جامعه است.^{۱:۱۵} الان وقتی که صحبت می شود که نه ما چیزی نمی خواهیم او باز می گوید

نه این یک چیزی می خواهد حالا باید ببینید چی هست. **ادامه گزارش:** من جواب شان را می دهم که استاد ما گفته راه خدا از دل مردم می گذرد به همین دلیل ما به شما کمک می کنیم، می خواهید بخواهید نمی خواهید.

گزارش دیگر: من با آن کسی که کار می کردم برگشت گفت فلانی که علیل است و به شما نزدیک است چرا او را خوب نمی کنی؟ چه جوابی بدهم؟ **استاد:** می گفتید چشم من الان می روم او را خوب می کنم، شما همین جا باش من می روم سراغ او و او را خوب می کنم، پیشنهاد خوبی است.

به هر حال ذهن بیمار است، انسان از این مسایل جدا شده و آنها روی پله عقل درست فکر می کنند نه اینکه اشتباه می کنند، آنها روی پله عقل هستند، روی پله بالایی نیامدند **س:** همان مسئله سوپر دانایی است؟ **ج:** سوپر دانایی روی پله عقل اتفاق می افتد روی پله عشق که نیست. در واقع آن نردبان خلقت را گفتیم، انسان تعریفش این است که روی پله عقل و پله عشق، بعضی ها تا پله عقل آمدند بالاتر از آن را نیامدند، روی پله عشق ایثار داریم، انسان بدون ایثار مفهوم ندارد. بنابراین آنها از تجربه این پله محروم هستند و حرفی که می زنند روی پله عقل کاملاً درست است، می گویند «او که به تو نزدیک است چرا نمی روی او را درمان کنی؟ مگر می شود کسی برای کسی کاری انجام دهد و چیزی از او نگیرد؟!» راست می گوید پله عقل است

«عقل آن جوید کز آن سودی برد لا ابالی عشق باشد نی خرد»

«عقل آن جوید کز آن سودی برد» درست می گوید حق با اوست منتها باید به او بگویید متأسفیم که یک پله دیگر هست که تو از آن پله خبری نداری، حالا تو روی پله عقل بمان مشکلاتت را حل کن، خداحافظ! «با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی» اینجاست دیگر، اینجا یک مسئله جدایی اتفاق می افتد.

س: در دوره یک من یادم هست که شما گفتید در درمانگاه هایی که پول می گیرند بهتر نتیجه می گیرند؟

استاد: اصولاً بیماری که چیزی پرداخت می کند- حالا ما کاری نداریم- اصولاً نتیجه بهتر می گیرد آن هم به دلیل اینکه عقلش زایل می شود، می گوید خوب این آمد برای من کاری انجام داد، برای پول بود من هم پولش را به او دادم، خوب حالا درمان را می خواهم پول دادم، می خواهم. اما وقتی که پول نداده می گوید من که چیزی ندادم چه جوری یک چیزی بخواهم، عقلش نمی کشد.

نه اینکه اعتقاد من بوده واقعیتی اگر روی پله عقل نگاه کنیم، می بینیم اگر بگوییم که من اینقدر می گیرم خوبت کنم، او بهتر می فهمد و بهتر با مسئله کنار می آید. آن وقت می گوید خیلی خوب، اگر گفت خیلی خوب،

پول را که داد درمان را می خواهد، درمان را که می خواهد پس خواهان است، آن وقت بهتر از یک کسی است که هنوز نمی داند چی می خواهد، چی نمی خواهد، عقلش به او اجازه نمی دهد، می گوید نمی شود، چرا نمی شود؟ چون در آن پولی رد و بدل نشده است ولی اینجا عقلش پاسخ می گیرد خیالش راحت می شود می نشیند سر جایش می گوید لازم بود پول بدهم دادم.

ولی اینها چهار پنج سال سختی باید کشیده شود، بعد از آن فرهنگ و دانش قضیه جا می افتد و این مسایل تا حدود زیادی حل می شود یعنی انسان مجبور است این راه را برود منتها هر چه زودتر طی کند بهتر است. ادامه این مسئله سؤالی مطلبی است؟

س: **ج:** ما دو تا حالت داریم، یک حالت این است که «تا بدانجا رسید دانش من که بدانم که همی نادانم» این خودش یک کمال است، خودش یک پله ای است که در یک لحظه انسان به مفهوم «الله اکبر» برسد مفهوم اینکه «الله اکبر» اوست که فقط بزرگ است و می داند، ما در این قیاس چیزی نمی دانیم، اینجا به مفهوم اینکه یکدفعه می بینیم که هیچی ندانیم، چیزی نمی دانیم، به واقع مگر می دانیم؟ همه اطلاعات و آگاهی های همه انسان های طول تاریخ را، همه را بریزند روی هم، چه کسری از اطلاعات هستی است؟ هیچی، همه انسان هایی که آمدند تا حالا، هر چی بلدند بریزند روی همدیگر، چه کسری از اطلاعات هستی است؟ هیچی، صفر است، ما امیدمان به زندگی ها و مراحل بعد است و در اینجا اصلاً کشش ما محدود است، اصلاً بیایند بگویند این اطلاعات، اصلاً ما در آن شناوریم، اصلاً بیایند بگویند بیا، چه کسری از آن را می توانیم جمع کنیم؟

یک مسئله است که احساس بد، اینکه دوباره آنجایی که ممکن است دچار غرور شویم که می دانیم این لازم است که بیاید بگوید که ببینید نمی دانید. احساس بد، این است که با یک مطلبی برخورد می کنید که هم واقعیت است، هم حقیقت است، طبیعتاً خوشایند انسان نیست که با همچین صحنه ای روبرو شود و لازم است که تا می خواهد یک خرده هوا بگیرد و یک خرده دچار غرور شویم که یک چیزی می دانیم باید این حالت پیش بیاید که نه نمی دانیم و فراموش نکنیم که چیزی نمی دانیم و اصلاً ماجرا اینجا الفباست، ما داریم تمرین «الف، ب، پ، ت،...» مثل یک کلاس یک می کنیم تا دوره دکترا خیلی فاصله است و در این زندگی نیست، این زندگی خیلی هنر کنیم، این الفبا را خوب یاد بگیریم و ماجرا مال جای دیگر است. همانطور که گفتیم خلیفه الهی اینجا نیست، آبروی خدا را نبریم یک وقتی فکر کنیم ما خلیفه الله هستیم بعد نسبت به داشته او ما چیزی

نداریم که اصلاً عنوان خلیفه‌اللهی خودش خیلی حرف است حرف بزرگی است، نبایستی ساده اندیشی شود و به هر حال فکر کنیم ما در این مرحله خلیفه‌الله هستیم.

چند سوال راجع به افراد با مشکلات ذهنی

می‌آید در این مراحل ذهنی که می‌رسیم، نمودار کلی این است که یک روند زیگزاگی هست که مرتباً وضع دارد بهتر می‌شود، آن مسایلی که به مشکلات ذهنی برمی‌خورد خط درمان را بایستی آنجا تعریف کنیم که خط درمان صعودی دارد پیش می‌رود. مشکلات ذهنی عمدتاً همان مسایلی است که در تشعشع دفاعی با آن برخورد می‌کنیم. مسایلی مثل وسواس، توهم، هر کدام از آن رفتارهای غیرعادی اینها یک روند زیگزاگی را طی می‌کنند، در تشعشع دفاعی هم دیدید، اینها خوب-بد، خوب-بد، خوب-بد ولی در عین حال می‌گوییم چطوری؟ می‌گوید نسبت به یک هفته قبل، یک ماه پیش بهترم ولی هنوز هست «هنوز هست» دارند این روند زیگزاگی را طی می‌کند تا بیاید به آن مرحله قابل قبول برسد.

س: اگر این خط زیگزاگی خیلی طولانی تر شود چطور است؟ **ج:** همین است، منتها ممکن است اینجوری بکشیم بیاید اینجا، یا دندان هایش خیلی زیاد باشد یا کوتاهتر باشد ولی همه شان یک فرم است، فرم کلی اش همین است. **ادامه س:** مشکلات بینشی که گفتید فقط در سطح ناخودآگاه است یا مشکلات بینشی در سطح خودآگاه هم این مشکلات را پیش می‌آورد؟

استاد: در سطح خودآگاه هم دوباره همین مسئله است. خیلی چیزها هست که آگاهی اگر من با این برخورد کنم، این اتفاق می‌افتد، آگاهی. مثلاً می‌گوییم «من اگر مادر شوهرم را ببینم من...!!» این برمی‌گردد مسئله آلرژی ذهنی است، آلرژی جسمی داریم، ذهنی داریم، آلرژی روانی داریم. حالا در این مقوله اینجا به آلرژی ذهنی آگاهی، پیش بینی اش هم می‌کنیم، همه مسایلیش را هم می‌دانیم، صرفاً این نیست که ناخودآگاه اتفاق بیفتد.

س: خودآگاهی هم نرم افزار است؟ **ج:** خودآگاهی هم مجموعه اطلاعاتی است که ما به آن دسترسی داریم، دوباره نرم افزار می‌تواند تلقی شود، دوباره مجموعه اطلاعات ماست که به آن دسترسی داریم.

س: بیماران ذهنی هم که اختیاری از خودش ندارد و به درمانگاه می‌آیند و تشعشع دفاعی می‌گیرند بعد می‌روند بیمارستان روزه می‌خوابند، به هر حال منتظر یک حصول نتیجه ای ما باشیم یا نه؟

ج: ما یک مشکلاتی فعلاً داریم که در آینده حل می شود، مشکلاتی است که کار با افرادی که مشکلات ذهنی پیشرفته دارند و اختیار از دست شان خارج است، ما باید اجازه اینها را از اطرافیان بگیریم. حالا ما اجازه را می گیریم، تشعشع دفاعی را می دهیم، اینها آن مسایل شان شروع می شود. مسایل شان که شروع می شود به علت عدم وجود اطلاعات کافی، چه خانواده، چه فلان، فوراً او را می برند بیمارستان، در بیمارستان شرح حالش را می گیرند، وضعیتش را نگاه می کنند، روانپزشک او می آید نگاه می کند می بیند او در تلاطم و فلان است، از زاویه دید خودش نگاه می کند و او را می بندند به مخدر و شوک و... لذا دیگر از آنجا به بعد کار می رود زیر سیطره مخدرها و داروها و شوک ها، که هر شوکی که بدهند یکسری از نوروں های مغز از بین بروند، این دیگر از کنترل خارج است. **س:** **ج:** نتیجه دیگر این است که ما تشعشع دفاعی را دادیم، آنجا مسئله وجود مواد مخدر و آمدن آن کارها همه این قضایا این وسط...

طرح و برنامه برای حل مشکل

ما یکی از طرح ها و برنامه هایی که داریم و باید دنبال کنیم، در اختیار داشتن آسایشگاه های مخصوص این عده است که در این آسایشگاه ها- حالا سیستم های خاص خودش از نقطه نظر داخلی بگذریم- در آن دارویی نیست، در آن هیچی نیست، همه افرادی که آنجا هستند اطلاعات کامل و کافی از موضوع تشعشع دفاعی دارند و این افراد طبق اطلاعاتی که داریم بایستی نگه داری شوند تا دوره بیرون ریزی شان تمام شود و مسایل خاتمه پیدا کند. این را ما نتوانستیم تا حالا تجربه کنیم متأسفانه و جز چند مورد که در مسئله Bipolar (دو قطبی) بوده، مسئله وسواس بوده، در این قضیه هم موارد کمی داشتیم، داشتیم که Bipolar درمان شده- اتفاقاً دوستان مان خانم رحیمی یک مورد را با ایشان داشتیم- دو شخصیتی منتهی پیشرفته داشتیم که کار کردیم، جواب را برگرداندند، جوابش خوب بود، مثبت بوده.

متأسفانه موارد خیلی پیشرفته به علت اینکه ما تشعشع را داریم از آنجا به بعد کار از دست ما خارج است. لذا نتوانستیم یک گزارش خوبی داشته باشیم، گزارش عام داشته باشیم و تا لاقلاً یک نمونه از آن آسایشگاه ها را نداشته باشیم، یک دوره کار نکنیم، آمار نداریم. الان آمار نداریم که امیدوار هستیم از کارهایی که در آینده انجام بدهیم، یک همچین آسایشگاهی حالا حتی در مقیاس کوچک که بتواند چند نفر را زیر چتر دفاعی نگه دارد، دارو نداریم، هیچی نیاید، ما می دانیم که می شود.

س: در طول مدت دیگر چون ممکن است برود و بیاید؟ **استاد:** ما این را داریم وقتی که می گوییم از اینجا شروع می کنیم به اینجا خاتمه می دهیم یعنی این رفت و برگشت هایش را داریم... اما برود و برگردد منظورتان

چیه؟ **ادامه س:** منظور این است که دوباره بروند در فاز منفی و بیاید. ^{۱:۳۰} **استاد:** آن مسئله سر این است که، این از پیک (Peak) بیماری خارج شود یعنی دیگر آن را نداشته باشد همین که نداشت پروسه تکمیل است، از حالا به بعد چه اتفاقی می خواهد بیفتد یعنی ما نتیجه می گیریم کار انجام شده، از حالا به بعد چی می خواهد بشود، مسئله جدیدی است.

س: اگر ما حدس می زنیم که مورد خیلی حاد است و بیمارستانی می شود چکار کنیم؟ **ج:** معمولاً اینجوری بوده لذا هر کسی از خود من می پرسد که Case (موردهای) حاد را می خواهیم ببریم آسایشگاه یا الان هم در آسایشگاه است، می گوییم نه نه، نمی دهیم، بگذارید هر وقت آوردید، اگر زیر نظر خودتان است و اینطوری است و اینطوری است تشعشع دفاعی بدهیم اگر نه این کار را نمی کنیم. **ادامه س:** بگوییم اگر اینجوری شد بیمارستان نبرند؟ **استاد:** ما که می دانیم اینطوری می شود در آنها شدیدتر است متأسفانه.

گزارش: خانمی که تیپ های مردانه داشت که چندین بار خودکشی کرده بود و بعد از دفاعی باز هم اقدام به خودکشی کرده و بچه هایش نتوانستند تحمل کنند و بردند او را بیمارستان.

زنگ تفریح

جلسه پنجم - زنگ دوم

س: **ج:** با رشته های نامریی، ما آناتومی اش را اینطوری تشریح کردیم در دوره یک، که صد تریلیون رشته نامریی به تمام سلول ها کشیده شده.

س: این ارتباط به طور فول تایم برقرار است یا بر اساس رفلکس یا عکس العمل هر لحظه ارتباط برقرار یا قطع می شود؟

استاد: سیستم عصبی ثانویه جزو کالبد اختری است، کالبد ذهنی آناتومی مشابهی دارد، آن هم با صد تریلیون انشعاب نامریی به تمام سلول ها، ما به هر سلولی - آن که من توضیح دادم این نوروون ارتباطش معلوم نیست، هنوز دنیای علم که خیلی فاصله دارد- در واقع به تک تک سلول ها یک پیوندگاهی دارد که این رشته های نامریی آمده رفته داخل آن و تمام این اطلاعات از قبیل شرح وظیفه سلول، توزیع شعور سلول و یا اینکه آمادگی اش برای گرفتن پیام عصبی و همه این مسایل روی سلول انجام می شود.

ادامه س: من می خواستم ببینم این ارتباط فول تایم برقرار است یا نه؟

ج: فول تایم برقرار است، من الان حرکت می کنم و... اینها اگر نباشد ما حرکت مان روباتیک می شود، هر حرکت ما ۰/۶ ثانیه، نیم ثانیه بین آن اختلاف بیفتد ببینید چی می شود، نیم ثانیه برای حرکت خیلی زیاد و حرکات روباتیک می شود.

ادامه س: با توجه به اینکه سلول ها دائماً در حال تغییرند ولی بیماری پوستی به مدت زیادی می ماند به دلیل شعور یا حافظه سلولی، حافظه سلولی درون سلول که نیست که؟ در حوزه کالبد ذهنی و کالبد اختری که مدیریت را به عهده دارند ذخیره می شود، در خود سلول که ذخیره نمی شود؟

استاد: چرا، دوباره خود سلول - بگذارید یک ماجرای را بگویم - دوباره در خود سلول شعور دارد حافظه دارد، زیر مجموعه دارد یعنی زیر مجموعه سلول همان رابطه را خودش، مثل یک پیکر است همین پیکر را دوباره کوچک کنید بشود سلول، دوباره شعور دارد، دوباره حافظه دارد، دوباره با اعضایش در این ارتباط ها هست، دوباره، سه باره و این الای بی نهایت، ما بی نهایت سطوح شعور و حافظه داریم تا به DNA برسیم، باز هم DNA را بگذرانیم چون فعلاً مثل تعریفی است که انسان از اتم کرده است، گفته کوچکترین جزو غیر قابل تقسیم هر ذره ای را بگویم اتم، الان هم می گویم «پایه سلول DNA است» بعد یک روزی دوباره می رویم داخل DNA بعد می بینیم DNA هم خودش پایه مقدماتی نیست و این الای بی نهایت ادامه دارد یعنی ابتداء و انتها ندارد.

حالا ما هم یک سطح شعوری و حافظه بالاتر از خودمان داریم آیا بالاتر از آن هم چیزی هست؟ فعلاً تمام توان ما این است که با یک سطح بالاتر از هوشمندی خودمان می توانیم ارتباط برقرار کنیم، به همین ها اکتفا می کنیم و بسنده می کنیم اما انتهایی نیست، در اصل انتهایی هم نیست که بگویم اینجا رسیدیم. خلاصه کلام هم هست، هم نیست، جهان هستی هم محدود است، هم نامحدود است و تمام اینها هم هست، هم نیست.

قطع اتصال از شبکه منفی

قطع اتصال از شبکه منفی را بگویم که آمده جزو دوره ۴ و برای همه استارت و ارتباط خورده. توضیح دادیم که ما وقتی که با شبکه مثبت ارتباط برقرار می کنیم، شبکه منفی هم سر و کله اش پیدا می شود یعنی رقیب، این بیاید، آن آمده، رقبای همدیگر هستند، آنها هم صحنه را خالی نمی گذارند. حالا وقتی ارتباط ما با شبکه مثبت برقرار شود، شبکه منفی می آید و کردیت هایی می دهد، مثلاً من خودم وقتی اتصالم برقرار شد اولین ارتباط ها - ارتباط هایی است که - و بعدها که نگاه کردم دیدم ارتباطات کمال بود چون می خواست جهان

هستی را تشریح کند. اما به زودی دیدم که من یک توان‌هایی دارم- شاید قبلاً توضیح دادم- مثلاً یک اسم و فامیل را بگویند من می‌دانم این چه شکلی است، چه قیافه‌ای است، مدت‌ها سرگرمی‌مان بود، سرگرمی بود اگر یک جایی می‌نشستیم با فامیل و با اینها از این سرگرمی‌ها، یک اسم می‌گفتند من هم می‌گفتم این شکلی است، این شکلی است این شکلی است، بعد یک چیز می‌شدند که... یا مثلاً با تلفن‌گوشی را برمی‌داشتم می‌فهمیدم چه شکلی است.

کرامت چیست؟

ابتدا به ساکن متوجه نبودیم چه اتفاقی افتاده چرا؟ چون بد فهمی روی مسئله تعریف کرامت در ذهن‌مان بود و فکر کردیم کرامت است، کرامت یعنی اینکه مجوز هر کاری را داشتن در واقع! بعداً متوجه شدیم نه این قانونش است، شبکه مثبت آمده، شبکه منفی هم می‌آید، آن هم وظیفه دارد، شما که الان در مقابل کمال قرار گرفتید، آن هم وظیفه دارد با یک حلوا بیاید، با یک بشقاب حلوا بیاید ما دنبال حلوا هستیم یا دنبال کمال هستیم اگر نباید اشتباه است.

س: **ج:** کرامت مثبت، کرامت منفی. این موضوعی را که من الان خدمت شما عرض کردم- بیاید با هم فکر کنیم الان می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم- الان در این مقوله‌ها ادامه که بدهیم چون این ادامه پیدا می‌کرد، بعد یواش یواش تلفن را برمی‌داری، داری آن طرف خط را می‌بینی، خودش را می‌بینی- حالا من دیگر خونه اش را نگفتم- حالا این کرامت است یا کرامت نیست؟

ادامه س: شما از انسان به انسان کرامت را قبول دارید، حالا به غیر از شبکه مثبت و منفی؟ **استاد:** انسان به انسان نمی‌تواند کرامت بدهد بدون... **ادامه س:** بعضی وقت‌ها رایج شده که پیران می‌توانند یک کارهایی کنند...

استاد: آن پیر خودش هم با کمک هوشمندی یک شبکه‌ای می‌تواند یک کاری کند، اگر تفویضی هم هست با کمک یک جای دیگر است، آن «مما رزقناهم ینفقون» است، او ساقی است، ساقی کیست؟ ساقی در سطوح مختلف؛ الان شما هم ساقی هستید، در همان درمانگاه، آنجا میخانه است و میکده است و شما هم ساقی هستید، هر کسی می‌آید آنجا پیاله‌ای را از این شراب می‌دهید دست او. ما، پیر یا هرکسی چیزی از خودش نیست، آن را باید از بالا بگیرد تحویل بدهد، ساقی است، توزیع‌کننده شعور است، «مما رزقناهم ینفقون» است.

منتها حالا روی چه حسابی آمدند گفتند مال خودم است می دهم به تو، یک «منی» خلاصه دو تا هندوانه زیر بغل خودشان گذاشتند، که گذاشتند یعنی شما شک نکنید، خدمت تان بگویم که حقیقتش را نگفتند، راحت باهم بگوییم، حالا جمع مان خصوصی است، عوام فریبی کردند، «من» شان را بزرگ کردند- حالا ممکن است این حرف سنگین باشد- ولی واقعیتش این است که کسی چیزی از خودش نداشته که بدهد، دریافت کردند و این طرف ارائه کردند، این از این مسئله.

اما بحث کرامت، اگر هر کار غیر عادی را بگوییم کرامت، کرامت است ولی مجبور می شویم کرامت مثبت و کرامت منفی را تعریف کنیم. من اگر با تلفن صحبت کردم، دارم آن طرف خط را می بینم شبکه مثبت کارش این نیست که بیاید من را قادر کند، من خانه مردم را ببینم، کرامت است اما کرامت منفی است، در این بحث باز هم می توانیم بیشتر فکر کنیم اصلاً شکی نکنیم. آنجا ماجراهای گذشته پیرها آمدند مریدها را وابسته خودشان کردند، سرسپرده خودشان کردند و یک سری مسایل را دنبال کردند که در نهایت به بزرگتر شدن «من» های خودشان منجر شده، حالا ما همین طوری کلیتش را می گوییم.

بعد از اینکه این اتفاق افتاد، مثلاً در مورد خود من اتفاق افتاد تا مدت ها نمی دانستیم و آگاهی آمد و فهمیدیم که شبکه مثبت و منفی هست و بحث اینجا این مسئله باید باشد و اگر نباشد ما در معرض یک داشته قرار می گیریم بلاجبار آن داشته را هم حفظ می کنیم. کمال آمده، مجبور می شویم کمال را حفظ کنیم اما اگر حلوا هم آمد ما بین کمال و حلوا قرار می گیریم، حالا کار سخت می شود باید از قدرت دل بکنیم، دل کندن از قدرت مشکل است، اطلاعات است، عموماً آگاهی است، عموماً اطلاعات است، بایستی این را ترجیح بدهیم بر حلوا و شیرینی، توان خودنمایی اینجاست، توان خودنمایی که بیایی و همان کاری که در این سال ها من تجربه کردم و واقعاً خودنمایی بزرگی می شد و واقعاً حیرت می کردند، می رفتند فکر می کردند که یک نفر شکلش غیرقابل حدس باشد، پیدا می کردند و اسمش را می گفتند.

اما در نهایت اتلاف وقت بوده، حالا آنها تعجب کردند، چی بودند... مثلاً یادم است یک کسی که دستش چلاق بود، راننده ای که دستش در سانحه ای... اسم او را گفتند اولین چیزی که گفتم دستش را گفتم که این دستش که اینجوری است، و این دستش بوده بیرون از ماشین اینجوری شده. به هر صورت ما ۵۰ سال هم این کار را بکنیم چه فایده ای برای ما داشته؟ از آن ماجرا، از آن تجارب فقط یک خاطره بجا مانده که مثلاً ما ۱۵ روز تعطیل عید را در جنوب- حالا اتفاقاً آن سال باران و بارندگی، ۳۰ - ۲۰ نفر یک جا جمع بودیم، این شده کار ما

و هیچ ماحصلی برای ما نداشته است و عرفان قدرت ماحصلی نمی آورد، ۵۰ سال روی آتش بروی آن طرف بیای این طرف، آخرش چیزی ندارد.

بنابراین یک مسئله است که ما در معرض این قرار می گیریم، یک اختیار، اختیار می کنیم که می خواهیم آن را یا نمی خواهیم. بعد از اینکه اختیار کردیم، گفتیم نمی خواهیم، شبکه مثبت حاضر است به ما کمک کند، پس یک اختیار، نه اینکه ایشان کرامت منفی دارد ما بگوییم الان می زنیم قطع می کنیم، ایشان باید لزوم این قطع شدن را گرفته باشد، لزوم این مسئله را فهمیده باشد، متقاعد شده باشد، رضایت داده باشد و در نهایت دل کنده باشد

صبر باشد مشیت های زیرکان

«هست حلوا خوراک کودکان

هر که صبر آورد گردون بررود»

هر که حلوا خورد واپس تر رود

مولانا چی می خواسته بگوید؟ ما هم آن موقع نمی دانستیم، بعداً فهمیدیم مولانا چرا این و این را می گوید، در دم کسی بخواند شاید نداند که منظور چیه، ولی ما بعداً فهمیدیم که مولانا خوب فهمیده بوده و این که می گوید حلوا همین مسئله این است، این کرامت هاست. می گوید صبر کن از این بگذر تا این بیاید «هر که صبر آورد گردون بررود» هر که حلوا خورد واپس تر رود» ظاهراً طرف یک عمر سینه اش را می دهد بالا و به عنوان صاحب کرامت می رود و می آید دستش را ماچ می کنند، جلوی پایش بلند می شوند، عمرش را تلف کرده، آخر و عاقبت چیزی در دست خودش نیست، ممکن است مریدش به یک جایی برسد، چرا؟ چون مریدش ممکن است به یک نیت دیگری دنبال اوست، مریدش به یک جایی می رسد، خودش به هیچ جایی نخواهد رسید. س: ج: بله، در واقع اینطوری است و لذا این مسئله خیلی حساس و دقیق است.

لذا قطع اتصال از شبکه منفی به این منزله است که اگر ما به لزوم قطع این مسئله خودمان برسیم، اختیار کنیم، اجازه بدهیم، شبکه مثبت آماده است که تسهیلاتش^{۱۵ دقیقه} را در اختیار ما قرار بدهد و این کار را برای ما انجام دهد. مثل بعضی مواقع ما بین دو نفر قرار می گیریم، این می گوید «بیا خونه ما!» آن می گوید «بیا خونه ما!» آخری می گویند بگذارید ببینیم این خودش چی می گوید، این خودش اصلاً می خواهد بیاید خانه شما یا خانه ما. وقتی که گفت می خواهم بروم خانه این، آن دیگر زبانش بند می آید، می گوید این بالاخره تصمیمش را گرفته، حالا این در قالب یک مثال، به هر حال این ماجراست.

س: وقتی اختیار می کند آیا لزومی به کمک شبکه مثبت است یا نه؟ خوب خودش اختیار می کند.

استاد: یک موضوعی هست که، یک ماجرای ما داریم گفتیم ختم الله و ختم الشیطان، ختم الله و ختم الشیطان اصل و قانون کلی است یعنی وقتی گفتی «نه! نه! نه! نه!» به هر کدام شان بگویی خانه تو نمی آیم، نمی آیم، نمی آیم! می گوید «خوب ول مان کن! خونه همان که می خواهی بروی برو!» این قانونش است، اما تسهیلات به منزله تسریع قضیه است، مثلاً ما خودمان گفتیم، اگر کرامت آمد، کرامت منفی آمد بگوییم نمی خواهیم، نمی خواهیم، نمی خواهیم! اگر خواستید بیاید اسم تان را به ما هم بدهید، ما هم برای تان در این رابطه کمک تان کنیم، تسریع اش کنیم. اما قانون کلی سر جایش محفوظ است، نه، نه پاسخ دارد، یا می شود ختم الله یا می شود ختم الشیطان؛ مَهر می زند می گوید ولش کن! این اصلاً به درد این کار ما نمی خورد، این قانونش است.

س: ج: من هم گفتم، من هم یک دفی می شنیدم... یک ماجرای به هر حال ما این تجربه را داریم که می بینید در همان دوره یک یا اصلاً در مریض ها شما ارتباط می دهید یکدفعه می بینید یک حال و وجد و ذوق و سماع و یک چیزی پیش می آید. چرا، چگونه، اینها را می گذاریم کنار. پس از نقطه نظر امکان وقوعش، این واقع می شود، سؤال تان همین بود؟ **ادامه س:** منظورم این بود که همچین چیزی را قبول دارید؟ **استاد:** بله همچین مطلبی را داریم، اما بعدش، مسایلی که بعد از آن اتفاق افتاد، این مثبت بود.

منفی آمد گفت «ببین!» چون اگر یادتان باشد خیلی خوب آگاهی می آمد، خوب بود... اتفاقاً امروز هم تماس داشتند از آمریکا با خانم فارسی صحبت کردند. اما بعدش شبکه منفی آمد شبکه منفی آمد گفت «ببین در این کلاس فقط تو داری اینها را می گیری، ببین تو فرق می کنی! تو یک چیز دیگر هستی! تو با همه فرق می کنی!» یک بار، دو بار، سه بار بعد یکدفعه دیدیم که غرور او را گرفت- نمی دانم از دوستان چه کسانی یادشان هست- و بعد سقوط کرد، سقوط کرد. سقوط همانا و مسایل و مشکلات و برداشته شدن لایه محافظ و همه اینها باعث مسایل و مشکلاتی شد.

ایشان رفتند و بعد از مدتی فهمیدند که اشتباه کردند، حالا دوباره برگشتند، یک مدتی هم که رفتند آمریکا دوباره آمدند. یک کلاس هایی اخیراً داشتیم که دوباره آمدند و ما هم خلاصه کمک شان کردیم و هنوز آدم اول نشده، اشتیاقش چند برابر است، ایمانش چند برابر است، مسایلش چند برابر است، خیلی قضایا فرق کرده چون یک بار زمین خورده بلند شده، اما هنوز دیگر آن نشده. ببینید خیلی باید حواس مان جمع باشد، این زمین

خوردن ممکن است بلند شویم ولی دیگر آن ها را تا دوباره بیایند جاری کنند به آن صورتی که اول روان بود، کار مشکل تر است.

افکار اغوا کننده

خلاصه این ماجرا را دست کم نگیریم، در ارتباطات افکار اغوا کننده می آید، مسایلی می آید که می خواهد بگوید «بین تو اصلاً فرق می کنی» یکی از طرفندها این است، یکی از طرفندها این است که فرد را جدایش کند از مجموعه، بگوید تو اصلاً رفتی به یک جایی رسیدی که حالا بقیه اصلاً... بالاخره با یک طرفندی فرد را جدا می کند، فریب می دهد. حالا بعضی ها می آیند می گویند «به ما گفتند که الان به ما مثلاً حلقه فلان را نشان دادند گفتند بیا داخلش!» می گوییم «بابا! صبر کنید این حلقه ها اینجوری نیست، صبر کنید» اگر بگوی «نه!» آن اغوا می کند که «نه ما به تو دادیم، فلانی حسودی اش می شود که تو زودتر از موعد بروی داخلش، یا فلانی نمی خواهد، یا یا یا» اگر بگوی «برو!» نیست و سقوط می کند و او را می کشند توی حلقه بدون حفاظ و دُخلش را می آورند! ما نمی دانیم چطوری بگوییم، به چه زبانی بایستی این مسایل را صحبت کنیم.

س: اینجا ممکن است در بین مثلاً در ده هزار شاگرد یک نفر اشتیاقش خیلی زیاد شود و اتصالش از جمعی شیفت شود روی «ادعونی» اتصال فردی و اطلاعات شبکه مثبت فعال شود و بتواند حق انتخاب داشته باشد. اگر چنین شرایطی ایجاد شود و حلقه ای داده شود اینجا چطور آیا قابل تشخیص است؟

استاد: بحث موضوع ما نمی گویم نمی شود ولی قضیه این است که بایستی در دستش یکدفعه یک آگاهی بزرگی قرار بگیرد، اینها هست و گرنه، در غیر اینصورت همین چیزهایی می شود که ما تا حالا دیدیم، تا حالا برخورد کردیم «آی حلقه فلان!» گفتیم «فلان...» و از اینجور ماجراها و دیدیم که بعضی ها را به داخل حلقه هایی کشیدند و بعدش مسایل و مشکلات، چه مسایل و مشکلاتی پیش آمده و بعضی ها هم صدایش را در نمی آورند، خیلی از این بهم ریختگی های غیر عادی، بهم ریختگی هایی است که به دنبال همچین تجاربی پیش می آید و در واقع نه آنها صدایش را درمی آورند و نه ما چیز می کنیم و می خواهیم که مسایل دوباره طی شود و سپری شود.

خلاصه کلام خیلی این مسایل اهمیت دارد و شما اگر خاطرتان باشد، تجاربی که داشتیم، با آن دوست عزیزمان هم داشتیم، هر آن ممکن است ما به یک شکلی تحت یک مسئله ای قرار بگیریم، اغوایی باشد، ممکن است حتی به این صورت نباشد، به یک صورت دیگر باشد؛ یک روزی من نمی دانم چرا؟ سؤال کردم چه کسانی

دروغ می گویند؟ دیدیم که آقا من خودم هم دستم را بلند کردم! گفتم چه کسانی دروغ می گویند؟ یک رفیق شفیق عزیزی که دوستان می دانند دستش را بلند نکرد و برگشت و نگاه کرد و گفت «جای من اینجا نیست!!» جای من اینجا نیست حرف خودش نبود و سقوط کرد که دوستان می دانند. **س:** شما آنجا یک چیزی را مطرح کردید که من تشعشات منفی را...

استاد: نه! نه! تشعشات منفی خیلی بعد از آن بود، خیلی بعد از آن بود. آن روز من نمی دانم چرا آن سؤال را کردم، خودم هم نمی دانم، تا حالا این سؤال را، فقط یک بار تکرار شد، یک بار تکرار شد همانجا بود. **س:** موضوع در درس بود؟ **استاد:** بدون مقدمه بود، من یادم هست، بحثی نبود، مقدمه نداشت.

گزارش: موضوع این بود که محصلی که تا امروز صفر می گرفته الان بیست می گیرد، آن بیست ملاک است، کسی که تا حالا دروغ می گفته اگر از این به بعد نگوید آن ملاک است، همچنین موضوعی بود. **استاد:** حالا به هر صورت، یک ارتباطی در رابطه با دوره مان داشته باشیم تا برویم دوباره ادامه این بحث را داشته باشیم.

س: آیا لزومی دارد به کسی که قطع اتصال می دهیم دفاعی هم بدهیم یا آن کار خودش را می کند؟

استاد: دوباره نشد، تشعشع دفاعی اصلاً یک حلقه است، این ماجرا اصلاً یک ماجرا دیگر است این اصلاً ربطی به تشعشع دفاعی ندارد. بگذارید موضوع را بگویم؛ مثلاً شما به یک کلاسی یک ارتباط دادید، شده فرادمانگر، می آید می گوید حالا من فکر افراد را دارم می خوانم، شما توضیح کمال و قدرت را یک جورایی در دوره یک جا می اندازید و برایش توضیح می دهیم این حلواست، حالا شما در یک دستت حلوا گذاشتند، یک دستت کمال است، ماجرای کمال است نه اینکه منظور این است که من الان به کمال رسیدم، ماجرای اطلاعات و آگاهی کمال است، اطلاعات است آگاهی است، یک دست قدرت است، فکرخوانی را می خواهی یا آن را نمی خواهی؟ بروی دنبال این اینجوری می شود، آن را بروی دنبالش آن جوری می شود.

او را در معرض اختیار قرار می دهد، بعد انتخاب اول را به او می دهد، خودت هم بگویی «نه، نه، نه» این کار یک جوری به ختم الشیطان خاتمه پیدا می کند. اما اگر که کمک هم بخواهید بکنید، پیشنهاد می دهید که من هم کمکت می کنم، آن موقع قطع اتصال از شبکه منفی پیش می آید، این برای آنها.

یا افرادی به ما بر می خورند- خیلی شده این مسئله- زنگ می زند که من می خواهم با شما صحبت کنم می گویم «خوب بله» می گوید «من یک قدرت هایی دارم، یک توان هایی دارم، می خواهم که شما این را افزایش

بدهی، ببینیم چه جوری می توانی افزایش بدهی» بعد ما هم گوش می دهیم، گوش می دهیم بعد می گوید «آره من می توانم فکر بخوانم، می توانم...!!!» ما هم گوش می دهیم، می گوید، بعد آخر دفعه می گویم خبر نداری همه این چیزهایی که گفتی، اینها که همه اش مال شبکه منفی بود، می گوید «شبکه منفی چی بود؟!» می گوییم که بله این ماجراست، این است، این است، اینطوری است.

بعضاً خوش شان نمی آید و چیز می کنند «باشه! فلان!» و می روند. یک عده به فکر فرو می روند و این شده، خیلی شده، به فکر فرو می روند یا حالا همان موقع یا می روند بعداً تماس می گیرند، فکر می کنند، کلاه شان را قاضی می کنند، $2 \times 2 = 4$ می کنند، می گویند بله مثل اینکه اینجوری است، ماجرای کرامت مثل اینکه یک خرده طول و تفسیر دارد، به این سادگی نیست...

شیطان در چه قالبی؟

س: من قبل از اینکه وارد این کلاس ها شوم، نور می دیدم به صورت رعد و برقی **استاد:** همچین رو به راه! **ادامه س:** زمانی که وارد کلاس شدم الحمد لله هیچی! حتی مثلاً یک نور کبریت هم نمی بینم!!! **استاد:** حالا ما ترتیب آن را می دهیم!!! **ادامه س:** این نورها به صورت های مختلف که من می دیدم در جلسات عرفانی بود، آیا این از شبکه منفی بوده؟! برای من جای سؤال است.

استاد: یک مطلبی هست که اولاً ما نمی توانیم بیایم بگوییم آن از شبکه منفی بوده، اجازه بدهید ما اصلاً این را نگوییم، ما معمولاً می خواهیم یک روشی را پیش بگیریم که افراد خودشان پی ببرند. مثلاً ما می خواهیم علوم غریبه را باز کنیم، الان همه اش داریم فکر می کنیم چطوری این ماجرا را باز کنیم، چطوری باز کنیم. من می توانم روی دانه به دانه اینها، تفسیرش را بنویسم، هرکس بخواند آنجا کاملاً متوجه شود جریان چیست. یک کار دیگر هم می شود کرد که آن را در معرض قضاوت گذاشت، گفت بابا این است خودت بخوان، قضاوت کن، تشخیص بده. کاری که ما تا امروز کردیم اینجوری شده، اصلاً خودمان نیامدیم اظهار نظر کنیم راجع به جریانی، راجع به چیزی، گفتیم این این است، این این است خودت بنشین قضاوت کن.

ادامه س: عقیده من این بود که نور، همان «الله نور السماوات و الارض» (نور ۳۵) نشأت می گیرد، از طریق کانال منفی که انسان به نور نمی رسد!

استاد: نه دیگر! شیطان در تجاربی ممکن است شیطان به صورت گلوله نوری بیاید، شیطان ممکن است به شکل عیسی مسیح (ع) بیاید، شیطان ممکن است، ما این تجربه را داریم و این تجربه در طول تاریخ هست به

شکل زیبارویانی^{۳۰} دقیقه، بیاید، به شکلی بیاید که اصلاً فکر نکنی این شیطان است چون ما معمولاً شیطان را با دو شاخ و بندی و ناخن هایی و قیافه ای و از اینجور چیزها برایش متصوریم و یک ذهنیتی داریم، اگر بیاید زیبا باشد می گوییم، حالا هر چی باشد لااقل شیطان نیست.

اینها اینجوری نیست و خود این مطلب که شما از آنجا شیفت کردی اینجا دیگر قطع شده، این خودش، البته من این را بگویم آن وقت بحث این پیش می آید که پس ما مثبتیم، آن، نه من می خواهم که برمی گردیم اصولاً کار محافلی- می گوییم محافلی خدای ناکرده نه آن قضایا- کار با بحث علوم غریبه و بحث کار با موجودات غیرارگانیک و بحثی هست که در واقع تمام کارها که صورت می گیرد جدا از این ماجرا نیست. یعنی هر اتفاقی که صورت می گیرد- حتی شما می دانید موجودات غیرارگانیک تغییر شکل می دهند، آن عقرب را می گذارند اینجا، اینجا هیچی نیست، چیزی نیست. تیغی که گذاشته می شود اینجا که آمد چیزی نیست اینجا که از آنجا آمدند بین ما و بعداً با هم صحبت می کنیم همه شان این مسایل را می دانند یعنی در واقع اینها کار با موجودات غیرارگانیک است که به هر شکلی درمی آیند و صورت می گیرد، حالا به این صورت ها.

در آنجا اتفاقاتی که می افتد به شکل هایی، دستی می ماند، چیزی می شود، اتفاقاتی می افتد، اینها با کمک موجودات غیرارگانیک است و در فضایی که قرار باشد تشعشع دفاعی و از اینجور مسایل باشد، فرض کنید بخواهند بیاید در یک فضایی، بیاید اینجا کارهایی بکنند می بینید که شاید دچار اختلالاتی شوند خود این که قطع شده، اینجا چیزی نبوده که بخواهد قطع شود، نمی بایستی قطع می شد ولی می بینیم که اینجا بحث یکسری مسایل می رود کنار و قضایای دیگری واقعاً باید دنبال شود، حالا نمی دانم.

زمان

س: امروز به خاطر این سؤال آمدم، راجع به زمان می پرسند، در دوره یک از ساقی و مطرب و می می گوییم، زمان جزو هوشمندی است؟ **استاد:** بله **ادامه س:** چطور انسان به این نتیجه رسیده حس کند، عدد بگذارد و وقتی انسان می میرد کالبد ذهنی- یعنی من خیلی جواب دارم برای این سؤال ولی جوابی را که بتوانم دیگری را قانع کنم- کالبد ذهنی زمان دارد؟ چون وقتی احضار می شود می گوید مثلاً ۳۹۸ سال، جریان چیست؟ آیا جن ها هم زمان را می فهمند؟ زمان را تعریف کنید؟ هر حرکتی زمان شاملش می شود ولی کالبد ذهنی که جسم ندارد.

استاد: وقتی که می‌گوییم حرکت یعنی فضا- زمان، خود حرکت یعنی فضا- زمان، برای اینکه حرکت داشته باشیم بایستی فضایی باشد و بعد زمان هم باشد که بگوییم این متحرک در این فضا از اینجا به اینجا حرکت کرد، در این زمان، $x=vt$ ، سرعت=مسافت بر این، لذا وقتی می‌آییم می‌گوییم هوشمندی حرکت را ایجاد کرده، حالا حرکت انرژی ایجاد کرده، قاعده کلی اش این است که این شعور یا آگاهی حرکت ایجاد کرده، حرکت انرژی ایجاد کرده، انرژی دو بخش؛ انرژی تاریک- روشن، بین انرژی تاریک و روشن یک اختلاف فاز و یک اختلاف پتانسیلی پیش می‌آید که این اختلاف خودش دوباره زمان و فضا ایجاد می‌کند.

س: هر حرکتی نیاز به سوخت و انرژی دارد، هر حرکتی، هر تغییری، هر جابجایی، ما معکوس می‌بینیم این حرکت است که انرژی ایجاد کرده، حرکت طلب انرژی نکرده، **سؤال دیگر:** این هم جزو امواج است دیگر، موج است

استاد: شعور انرژی ایجاد کرده، انرژی چیست؟ انرژی خودش حرکت هست یا نیست؟ هر چه به تینجا نزدیک تر می‌شویم مشهودتر می‌شود هر چه به سمت بالا می‌رویم نامشهودتر می‌شود. ما می‌توانیم جای این دو تا را عوض کنیم، بگوییم انرژی- حرکت، بعد اینجا سؤال می‌کنیم انرژی چیست؟ دوباره حرکت، دوباره می‌شود یک پارادوکسی و آخر هم باید برسیم به، بر اولیتهی که می‌چنینیم بر حسب مشهود بودن و فیزیکیال بودنش باید، اینجا فیزیکیال نیست می‌آید اینجا فیزیکیال هست اما نه، چون نامعلوم است چه حرکتی، چه چیزی **ادامه**
س: این مفهوم تغییر است

استاد: آره، احسنت، حالا متوجه منظورم شدید، این مفهوم حرکت است اما اینجا دیگر انرژی که می‌گوییم یعنی انتظار مادی داریم، مفهوم حرکت و ماهیت حرکت و تغییر را که بین شعور و انرژی است یعنی ماهیت تغییر را ایجاد کرده، حالا ما انرژی را داریم، دوباره حرکت خودش تابع فضا و زمان است دوباره... چرا بین انرژی تاریک و روشن این مسئله پیش می‌آید؟ مثلاً حول و حوش یک جرم ثقیل زمان تغییر می‌کند یعنی ما برویم دور خورشید، حرکت کنیم دور خورشید زمان بر ما یک ماجراست برویم حول و حوش ماه زمان یک چیز دیگر می‌گردد یعنی زمان تابع تراکم انرژی است، زمان تابع تراکم انرژی است، زمان ثابت نیست، زمان متغیر است و دوباره این خودش روی حرکت تأثیر می‌گذارد.

مثلاً یک موضوعی هر چه حرکت ما سریعتر می‌شود زمان کندتر می‌شود، هر چه جرم ثقیل تر می‌شود زمان سریعتر می‌شود اینها چیزهایی است که در این ماجرا با آن برخورد می‌کنیم. بعد دوباره انرژی تاریک؛

متراکم- غیرمتراکم، انرژی روشن؛ متراکم- غیرمتراکم، حالا اینجا خودشان انرژی تاریک باز خودش متراکم و غیرمتراکم داریم که این متراکم همان سیاهچاله است، همان که گفته می شود سیاهچاله، البته از این طرف بگوییم بهتر است انرژی روشن همین که ما با آن سر و کار داریم متراکم اش می شود ماده، غیر متراکم اش می شود همین نوری که داریم می بینیم. حالا این متراکم اگر خیلی متراکم تر شود، می شود اینجا، اگر این خیلی متراکم تر شود می آید شیفت پیدا می کند می شود اینجا. و خلاصه کلام دوباره به دو قسمت متراکم- غیرمتراکم، متراکم- غیرمتراکم، همه شان همین طوری تا بی نهایت این مسئله ادامه دارد که از اینجا به بعدش خیلی پیچیده می شود و این تقابل خودش عامل ایجاد حرکت- زمان، حرکت- زمان متراکم می شود زمان یک جور تغییر می کند، حرکت یک جور.

س: **ج:** این ها ماجرای بیگ بنگ است و اصولاً بین این جهان هستی، اصلاً ماجرای انرژی اینطوری است- البته این نظر شخصی است، اینها که می گوییم نظرات شخصی است که البته کم و بیش تطابق هم دارد- انرژی متراکم و رقیق؛ یک مینیمم دارد، یک ماکزیمم دارد. انرژی در جهان هستی از یک میزانی دیگر متراکم تر نمی شود از یک میزانی دیگر رقیق تر نمی شود. این انرژی که جرمش صفر می شود یعنی دیگر در آن ذره چیز ندارد رقیق ترین هست، سیاهچاله دیگر در انتهای خودش به یک حدی که می رسد دیگر از آن متراکم تر نمی شود بیگ بنگ اتفاق می افتد الان جهان هستی در حال انبساط است، می رود که از هم باز شود و در انتهای خودش سیاهچاله ها هم باید از هم باز شوند، می شود رقیق ترین وضعیت. بعد شروع می کنند به برگشت و به سمت متراکم ترین می روند و متراکم ترین وضعیت خودش یک بیگ بنگ، دوباره بیگ بنگ، انبساط، دوباره رقیق ترین وضع دوباره جمع، تا حالا چند بار این کار صورت گرفته، نمی دانیم.

س: اینها شامل زمان می شود؟

استاد: دیگر زمان متغیر است، یعنی زمان هر چه داریم می رویم جلوتر زمان باز تر می شود، هر چه به سمت رقیق تر می رویم زمان فشرده تر می شود یعنی پیرامون یک سیاهچاله الان، یک ثانیه ما برابر یک قرن آنجاست! مثلاً اینجوری

س: الان که زمان سریعتر می گذرد یعنی در انبساطیم؟

ج: نه، زمانی که الان در انبساط می گذرد عامل دیگری بر آن حکم فرماست.

س: کالبد ذهنی حرکت دارد؟ **ج:** کالبد ذهنی همه جا می تواند باشد، یک جا می تواند باشد، در آن واحد هر جایی می تواند باشد **ادامه س:** ثابت نمی تواند باشد پس... **ج:** ثابت نمی تواند باشد، بحث ذهنیتش است، بحث در تکاپوی یک چیزی است دوباره آنجا به نوع دیگری درگیر حرکت است، درگیر یک سری ماجراهاست، در آنجا در یک بُعد دیگری درگیر یکسری چیزهایی است، با ابعاد ما فرق می کند، دیگر ابعاد ما نیست، تابع این نیست که این مکان، بگویند من خانه می خواهم، بگویند من چی می خواهم، درک زمان دارد. چرا؟ برای اینکه دوباره لازمه زندگی اش زمان هست.

نیازمندی اش است، نیازمندی اش فقط زمان است ولی براساس ذهنیت خودش دوباره نیازمندی به مکان را برای خودش خلق می کند در حالی که می تواند به مکان نیازمند نباشد، یک مرحله بعدش به زمان هم نیاز ندارد یعنی بحث نیازمندی است. کمال حرکت از نیازمندی به بی نیازی و الان ما به مکان نیاز داریم به ماشین، کفش، اینها جزو مکان است، به این چیزها نیاز داریم، نمی توانیم بگوییم نمی خواهیم اما زندگی بعد اصلاً نیاز نداریم. زندگی بعدی نه لباس می خواهیم، نه آئینه می خواهیم، نه درست کردن خودمان را می خواهیم، نه آرایش آن را می خواهیم، هیچی لازم نداریم و می توانیم در یک ابعاد دیگری سیر کنیم ولی بخاطر ذهنیت مان دوباره می آییم می خواهیم همین زندگی را تجربه کنیم. یک ارتباط برقرار کنیم، بله جزو مسایل بود که آن شناخت را می داد که افراد تست می کنند که آن لایه ها چطوری هست، چرا نمی توانیم. خوب شروع کنیم

ارتباط

خیلی ممنون و متشکر. در این مورد این بحث را هم تکمیل کنیم وقت مان تقریباً تمام شده، که ما زمانی که نیروی کیهانی را معرفی می کنیم و تست می کنیم که می دانید جزو کارهاست ^{۴۵ دقیقه} در دوره یک، تست می کنیم، در چند مرحله؛ یک بار تست خود نیروی کیهانی، یکبار اسکن آن، این دو مرحله، یک بار مسئله تست افسردگی را خواهیم داشت که این مسئله را تکمیل کرده باشیم، به نظر من کمک می کند افراد با بحث و ماجرای افسردگی و توزیع تشعشعات منفی افسردگی که صرفاً آن هم مختص رشته خودمان است آشنا شوند و بهتر درکش کنند.

بستن چشم

س: در دوره یک گفتید که چشم بستن یا نبستن مهم نیست، بستن چشم چقدر به ادراک و شهود کمک می شود؟ آخر آنقدر تشتت ذهنی و درگیری هست که...

استاد: ما در دوره یک توضیح می دهیم که بستن یا نبستن چشم ارتباطی به این مسئله ندارد اما به همین دلایلی که شما فرمودید توصیه می کنیم که چشم شان را ببندند اما اگر این توضیح را ندهیم آنها خیال می کنند این بستن چشم چکار می خواهد انجام دهد، حالا ذهن شان می رود روی این قضیه ولی شما به آنها حالی می کنید که چشم تان هم باز باشد همین اتفاقات می تواند بیافتد، درمان می افتد، ما توصیه می کنیم اگر حواس شان جمع است می توانند چشم باز دنبال کنند ببینند چه جوری است.

س: **ج:** ما باید اصولش را بگوییم، کافی است یک نفر بتواند با چشم باز ارتباطش را برقرار کند لذا ما باید راه را همان جور که هست تعریف کنیم، باز بگذاریم، حالا اگر افراد همه هم تشنت فکر دارند و نمی توانند با چشم باز دنبال کنند دیگر خودش می داند، حالا یک نفر تشنت ذهنی دارد، چشم اش را هم باز کرده می گوید من دائم الاتصال! خوب او خودش را گول می زند، به حرف که نیست. اینجا وادی نیست که، به ادعا که نیست، شما در دوره ۲ دیدیم که در بعد عرفان هیچ ادعایی نیست که بتوانیم نشان بدهیم، در بعد عرفان، در بعد قدرت خوب می گوید «مردم ببینید من روی آتش راه می روم» خوب همه مردم هم می بینند که او روی آتش راه می رود. اما در بعد عرفان کمال، چون عرفان کمال و عرفان قدرت، این تقسیم بندی هم، همان کمال و قدرت که می گوییم ما روی مان نشد آنجا بگوییم عرفان کمال، عرفان قدرت، اما حالا یواش یواش روی مان می شود که بگوییم عرفان کمال، عرفان قدرت. عرفان کمال چیزی نیست که بتوانی به رخ بکشی بگویی مردم ببینید من دائم الاتصال.

گزارش: ولی من به رخ می کشم، من می گویم من کنترل ذهن دارم، کسی نمی تواند به این آسانی حال را بگیرد، تازه فهمیدم چه حرف های بدی زدم! چه پڑهایی دادم!

استاد: عیب ندارد، باید این مراحل را پشت سر بگذاریم، این هم جزو مسیر است، جزو کمال است و بایستی اینها را هم طی کنیم، این هم اشکال ندارد، این هم جزوش است.

تست افسردگی

س: تست افسردگی را یک بار دیگر توضیح می دهید؟

استاد: تست افسردگی این بود که نیروی کیهانی را تست می کنیم، آنها دست شان را گرفتند بعد ببینند تا کجا می آید، کجا گیر می کند، اینها یک دید خوبی به آنها می دهد. اسکن با نیروی کیهانی هم که با همین

حالت است، دست شان را می گیرند ببینند تا کجا می آیند، چه کاری انجام می شود، چه پروسه ای طی می شود. حالا وقتی می آید اینجا متوجه می شوند که این بخش، این محدوده در محاصره تشعشع منفی افسردگی قرار دارد. اگر آمد تا اینجا یعنی این محدوده، اگر آمد گیر اینجا یعنی این محدوده

اسکن با نیروی کیهانی

خیلی ممنون. تا کجا؟ از سرتان آمد بالا، رد شده. حالا هر کس هر جا گیر کرده یا عبور کرده، خودتان می دانید ماجرا چیست. همه را به خدا می سپاریم.

جلسه ششم - زنگ اول

هر که در عالم دویی می بیند، آن از احوالی است ز آنکه ایشان در دو عالم جز یکی را ننگرند
جمله غواصند در دریای وحدت لاجرم گرچه بسیارند لیکن در صفت یک گوهرند

به نام خدا

ذهن اشتراکی

موضوعات امروز را با یادآوری این بحث شروع کنیم، به موضوع ذهن اشتراکی را مروری بیندازیم و اینکه گفتیم در این رابطه فقط کافیست که شما نامی را بشنوید حالا یا از پای تلفن، یا حضوراً یا روی کاغذ و یا اینکه صدای فرد را بشنوید و یا اینکه ردی به نوعی از این ماجرا را داشته باشید. مثال زدیم در این مورد فرضاً کسی راجع به بیماری صحبت می کند که اسمش را نمی داند و یا کسی نوشته ای داده که به من کمک کنید ولی اسمی پای آن نیست. این SMS ها را شما هم حتماً شاید داشته باشید، برای تان می زنند و تقاضای کمک می کنند حالا یا در زمینه تشعشع دفاعی یا هر زمینه دیگری، اسم شان را هم نمی نویسند، حالا فرق نمی کند یک یادداشتی بدست ما رسیده حالا تکنولوژی آمده SMS شده. فرض کنید صد سال پیش قرار داشته باشیم یک کاغذ بیاید که به من کمک کنید. در اینصورت کسی که درخواست کمک کرده مورد شناسایی هوشمندی قرار می گیرد و ما می توانیم برای آن فرد اتصال لازم را ایجاد کنیم، حالا در هر زمینه ای هست.

تهیه لیست

تفویض لایه محافظ هم دوباره به همین صورت است، نیاز به انجام کار خاصی نیست، تفویض درمان با دست، هر جور کارهای درمان موضعی، غیر موضعی، از روی لیست مان یک مروری می کنیم، همه اینها نیاز به کار خاصی نیست، کاری مثل شعبده بازی، تشریفات، مراسمی، خواست شما، آن اعلام کرده شما پذیرفتید، پذیرش شده این به منزله انجام کار هست، کار انجام می شود. و لیست و آن مسایلی که ما داریم، این لیست ها فقط، حتی شما دست تان هم بگیرید- من می خواهم اینها را بگویم، منتها همه اینها مایه اشکالات هست- شما دست

تان بگیریید این به منزله این است که به یک هوشمندی دارید می گوئید «من هستم، لیستم هم این است» به عبارتی «من به عنوان عضو حلقه، یکی از اعضای که باید باشم هستم، این هم لیستم است» تا این حد.

مگر اینکه ما آمار می خواهیم، حتی در دوره ۷ هم تقاضایی دارند می گوئیم «بنویسید» ما از نظر آمارمان است، می خواهیم بدانیم برای چه کسی، چه کار کردیم، یادمان بماند چه کسانی چه مشکلاتی داشتند، پی گیری کنیم، می گوئیم «بنویسید» اگر آمار می خواهید اما اگر محض کار با هوشمندی است باید این مسئله را خوب درک کنیم، اگر موضوع کار با هوشمندی است، کار با هوشمندی؛ شما یک کاغذ را اصلاً نگاه نکنید، دست تان بگیریید، اسم را هم نگاه نکنید، طرف مقابل تان یا در یک جایی اسمش را بدهند شما نگاه نکنید فقط دست تان بگیریید، بعد از او گزارش بگیریید، می بینید که اسکن او شروع شده. یعنی این درک کار با هوشمندی خودش یک مطلبی است که اینجا برای ما به عنوان مستر، به عنوان یک کسی که می خواهد این قضیه را به کسی انتقال بدهد خودش باید کار با هوشمندی را درک کند، گرچه می گوئیم خیلی مطالب هست که نمی توانیم بگوئیم چرا؟ همین هم که گفتیم مایه دردرس است.

کار با هوشمندی بسیار آسان است

یکی از دوستان دوره ۴ آمد به من گفت «که من بهم ریختم» گفتم که چرا بهم ریختی؟! گفت «درمانگاه بودم، گفتم که اسم این مریض را بنویس، گفت ولش کن اینها هم کشک است! این اسم نوشتن هم کشک است!» ای داد بیداد و گفت «واقعیت من بهم ریختم و جواب می خواهم» گفتم «حالا بیا من جواب می دهم، این جواب دارد» او بیراه نگفته، با راه هم نگفته است، از نقطه نظر اینکه یک مطلب محرمانه را به شما انتقال داده، نابجا به شما انتقال داده است.

ما یک مشکل داریم، مشکل اینجاست که کار با هوشمندی آنقدر آسان است که ذهن ما که عادت کرده به پیچیدگی به پیچاندن مسایل، که وقتی مقابل این سادگی قرار می گیرد خود سادگی عامل دافعه می شود یعنی اگر ما در دوره یک مان این مطالب را بگوئیم، همان جلسه اول همه می روند، می گویند این دیگر صد در صد سر کاری است لذا اصلاً حاضر به تست هم نمی شوند.

ما مجبوریم بگوئیم حالا اسم را بنویسید، این اسمی که شما نوشتید خودش یک کاری است و... یعنی آنها را راغب کنیم که حالا این کار را بکنند، تازه هر روز هم نگاهش کنند، که بدانند که دارد یک کاری انجام می دهد که ذهن او درگیر نشود، بگوید حالا اگر خوب شده من هم هر روز این لیست را نگاه کردم یک «منی» این وسط

هنوز توی کار باشی، هنوز ما نمی‌خواهیم محو کامل شود، می‌خواهیم هنوز یک «منی» باشی که این «من» دارد یک کاری انجام می‌دهد، چکار انجام می‌دهد؟ اینکه هر روز لیست را نگاه کنی، بعد درمان هم که انجام می‌شود می‌گویند «من لیستم را خوب...!!» ما نمی‌خواهیم که این «من» را آن لحظه بگیریم، هنوز جایش نیست، هنوز اگر اقدام کنیم زودتر از موعد حرکت کردیم، مشکلات ایجاد می‌شود.

خلاصه کلام در این برهه ما باید خودمان شناخت را داشته باشیم ولی توجه کنیم، ما همین موضوع را می‌توانیم دوره یک انتقال بدهیم، البته الان من هم یواش یواش... چون با این مشکلات برخورد کردیم متأسفانه دوستان رعایت نمی‌کنند و صحبت‌هایی می‌کنند من مجبور شدم یک طوری نگاه می‌کنم، می‌گویم بهتر است هر روز نگاه کنید، قبلاً می‌گفتم هر روز نگاه کنید. الان بخاطر اینکه اطلاعات درز پیدا می‌کند، خیلی‌ها می‌آیند، به هر حال با این مسایل یک جورایی برخورد کردند، یک جوری می‌گوییم که بعد از اینکه اخبار درز کرد، چیز نباشد، بگوییم ما که گفتیم بهتر است نگاه کنید، حالا نگاه نکردید، خوب کار انجام شده است.

البته اینها هر چه جلوتر می‌رویم خوشبختانه یک مطلبی است که کار با هوشمندی یواش یواش همانی می‌شود که می‌خواهیم و یک روزی آنقدر کار با این قضیه آسان می‌شود و همه ذهن‌شان آماده شده که دیگر لازم نیست همه سلسله مراتب بخواهد طی شود، در دم می‌گویند هستی؟ باش و این قضیه است و خلاصه می‌رویم سر لپ مطلب.

اما الان مجبور هستیم تا این اطلاعات جا می‌افتد، نردبانی حرکت کنیم، پله پله برویم بالا و خلاصه کلام این را فقط خودمان بدانیم. منتها فراموش نکنیم خیلی‌ها مستعد بهم ریختن هستند مثل همین خانم عزیزی که خدمت تان عرض کردم و شدیداً بهم ریخته بود که یک مستر شما چرا باید بگوید که اینها کشک است. او فکر می‌کرد که مستر ما احترام لازم برای لیست قائل نیست، قائل نشده اینطوری است. من گفتم «نه اینطوری نیست، شما بیاید» البته من یک توضیح سرپایی دادم، قرار شد که، گفت من اینجوری نمی‌فهمم مفصل‌تر بنشینیم برای من توضیح کامل بدهید.

به هر صورت شما می‌بینید که حتی در دوره ۷ مان هم دوستان لیست دارند و ما برای لیست مان ارزش قائل هستیم چون دارد آماری را به ما می‌دهد. مسئله کار با هوشمندی یک مطلب دیگر است. در دوره ۷ همه می‌دانند که لیست و اینها لزومی ندارد ولیکن بدانیم در مجموعه هر کاری که داریم انجام می‌دهیم در رابطه با شعور الهی است و همه چیز تقدس خودش و احترام خودش را دارد. منظور این است که اگر بخواهیم بگوییم لازم نیست، این سلسله مراتب دارد که باید توضیح بدهیم. حالا اگر می‌خواهی بگویی، اطلاعات را درز بدهی، بده

ولی لاقلاً توضیحات را بده که البته آن هم نفر بعدی می رود به آن یکی ها می گوید اینها همه کشک است، موضوع این است که «لازم نیست» با «کشک است» دو تا بحث جداست «لازم نیست» خوب آره ولی «کشک است» یک چیز دیگری را می خواهد برساند.

این مطلب را خلاصه لازم است که اینجا داشته باشیم و کلاً یک قضیه ای را که ما با آن برخورد داریم این است که مطالبی که بعدها در دوره ها بالا صحبت می کنیم در دوره های پایین چیز پیدا می کند به طور ناقص. مثلاً مقام رضا را بگوییم، بی قبلگی را بگوییم، این را بگوییم، آن را بگوییم بعد یک دوره پایینی بگوید نه دیگر اصلاً قبله نیست، آن که الکی، این... اینجوری نیست آن حرف هایی که آنجا می زنیم آیا مفهومی این است که قبله الکی است؟! یا بقیه مسایل، یا چقدر ما روی بحث مسئله صلاه صحبت می کنیم، دوباره متأسفانه انعکاس های غلط.

حالا این ها را از زبان هر کسی بشنوند مسئله ای نیست ولی اسم مستر که آمد موضوع عوض می شود، خیلی از مطالب را انتقال می دهند می گویند «مسترتان گفت! مسترتان می گوید!!» و در واقع دیگر عنوان مستر یک عنوانی است که به نظر می آید بایستی حرف های ما سنجیده و منطبق با اصول باشد که تناقض ایجاد نکند. اگر تناقض ایجاد کند متأسفانه جمع و جور کردنش بعداً مشکل است. بیاید بگوییم مستر ما اشتباه کرده است با نفس مستری خودش تناقض دارد، مستر یعنی کسی که یک چیزی را در یک چارچوبی دیگر اشتباه نمی کند، نسبت به یک سطح و سطوحی که تعریف می شود. فرض کنید در فرادرمانی امکان ندارد دیگر اشتباه کند یعنی ریز به ریز و جز به جز فرادرمانی و شعور الهی را کامل اشراق دارد، امکان اینکه اشتباه کند، حرفی بزند و اشتباه کند در این مقوله، در این چارچوب دیگر وجود ندارد، که نام مستر را بر خودش گذاشته.

شما فرض کنید در مورد فرادرمانی یکی یک صحبتی بکند، یک نفر دیگر یک صحبت دیگر بکند، بعد اگر به سه چهار تا برسد دیگر فاجعه است در حالی که کل مطلب فرادرمانی مطالب خیلی زیادی نبود، مطالب خیلی زیادی نیست واقعاً در بحث چارچوب فرادرمانی که چطوری ما آمدیم و نزدیک شدیم و راجع به شعور الهی صحبت کردیم و مجاز و اینها، مجاز را تعریف کردیم بخاطر اینکه بتوانیم بگوییم یک شعوری حاکم است همانطور که در بحث دوره فرادرمانی با آن برخورد کردیم.

خلاصه لازم است که مطالب را ما به خوبی مرور کنیم، هر جایی را که متوجه نمی شویم، هر جایی را که احتمالاً احتمالاً اشکال داریم، اشکالی ندارد که ما هزاران سؤال داشته باشیم، اشکال ندارد، چرا؟ چون از امروز شروع کنیم، روزی چند تا سؤال را هم پیگیری کنیم می دانیم که ظرف دو ماه سه ماه مشکلات مان حل شده

است. اشکال در اینجاست که ما مرور نکنیم و ندانیم که کجا برای ما ابهام وجود دارد. به طور کلی چون مطلب برای خود ما ساده است یعنی ساده به نظر می آید ممکن است این تصور باشد که همه متوجه شدند ولی بایستی تک به تک خودمان مسایل مان را مرور کنیم و اشکالات و سؤالات مان را مکتوب کنیم، آن جاهایی که ابهامی داریم، چرا؟ چون ما می خواهیم به دیگران همین موضوعات را تدریس کنیم درس بدهیم به آنها بفهمانیم، اگر خودمان ابهام داشته باشیم مسلماً نمی توانیم آن طور که باید و شاید این انتقال را به آنها صورت بدهیم.

مبحث مجاز

س: شما می فرمایید جهان مجاز اندر مجاز است، اگر اینطور است این هوشمندی برای چی می خواهد بر این مجاز نظارت کند؟ هدف تان از مجاز «نیست» است یعنی وجود ندارد؟

استاد: موضوع اینجاست که قرار است از این مجاز یک نتیجه ای گرفته شود. ^{۱۵ دقیقه} این من وقتی مقابل آینه بایستم، نسبت من به آینه، کدام مان حقیقتیم، کدام مان مجازیم؟ آینه مجاز است من حقیقتم. نسبت خالق به مخلوق، نسبت خدا به مخلوق چه نسبتی است؟ **ادامه س:** من عکس خودم را در آینه بزنم یا پدرش را در بیاورم یا نوازش کنم چه لطفی به او کردم؟

استاد: حالا شما تصور کنید موضوع همین است؛ یکی از چیزهایی که عجیب است و جزو خلاقیت بسیار بالای خالق است همین است که با همین تصویر در آینه یک بازی ای دارد می کند. البته ما هم بازی هایی می کنیم، با آینه یکدفعه می بینید می توانیم بی نهایت تصویر را ایجاد کنیم بدون اینکه چیزی وجود داشته باشد، یا خیلی کارهای دیگر می شود انجام داد، خاصیت های زیادی دارد، پریسکوپ و... بدون اینکه چیزی وجود داشته باشد می شود یک بازی هایی با آن کرد اما این بازی در سطح ماست نهایت یک پریسکوپ با آن بسازیم، نهایت با آن کارهایی بکنیم که بی نهایت تصویر ایجاد کنیم بدون اینکه چیزی وجود داشته باشد. اما در سطح خالق با این تصویر در آینه بازی عجیبی صورت گرفته است و بدون اینکه چیزی وجود داشته باشد خیلی چیزها بوجود آمده است.

موضوع اینجاست که وجه تشابه ما به او، آن به این، آن به آن یک چیز کلی را برای ما معلوم می کند که در نهایت یا باید قبول کنیم یا باید رد کنیم. الان گفتم نسبت من به آینه، من حقیقتم آن مجاز است، نسبت من به شما چیست؟ حقیقت به حقیقت، شما حقیقتی من هم حقیقتم من اگر این را به بدن شما نزدیک کنم و فرو

کنم شما دردت می آید، چرا؟ چون ما نسبت به هم حقیقتیم اما حقیقت به مجاز، دوباره همان که شما فرمودید، آن چیزی ندارد.

س: **ج:** آخر ما نسبت به هم حقیقتیم **ادامه س:** ولی مجاز به مجاز هم هستیم **استاد:** مجاز به مجاز این است که دو تا آینه را مقابل هم- البته آنها هم نسبت به هم حقیقت اند، هر چیزی خودش نسبت به خودش یک است، حقیقت است- ما که نگاه می کنیم مجاز به مجاز می بینیم ولی آن نسبت به خودش حقیقت است، آینه ها را بزیند به هم می شکنند.

س: **ج:** از دید ما، اینها یک اشتباه های بسیار ظریفی است، آن وقت می گوید «مجازیم؟! آره؟ خوب این را من فرو کنم به تنت شما داد می زنی» بعد می گویی «ای داد» این از مسایلی است که در عرفان هست، آن هم به شما می گوید «اگر مجازی پس چرا صدات در آمده؟!» این حقیقت است نسبت به شما، این صندلی نسبت به شما حقیقت است. این هستی نسبت ما به هستی حقیقت به حقیقت، یک سنگ بخورد به کله ما...

س: **ج:** اینها درس است، ادراک است، شهود است، اشراق است. یعنی ما می آییم بیرون امروز یکدفعه می خواهند درسی به ما بدهند. این درس را که به ما می دهند ما نگاه می کنیم می بینیم این درخت و همه این صحبت ها، همه اینها مجاز است، این درس است، شما این درس را می گیری، متوجه می شوی ماجرا از چه قرار است، این درس است ولی چون آن روز این را به ما نشان دادند نمی توانیم بگوییم «اگر این سنگ به من بخورد مجاز است از من رد می شود» از من رد نمی شود.

بنابراین نسبت من به آینه، نسبت خالق به مخلوق، نسبت شعورالهی به هستی مساوی است با حقیقت به مجاز است، خالق نسبت به شعورالهی، شعور خودش هم مجازی است چون مخلوق است. یک حقیقت بیشتر نمی تواند این وسط باشد و اگر در دنیای عرفان صحبت از مجاز کردند فقط بخاطر یک موضوع بوده است بخاطر، آنها این رابطه را فهمیدند، گفتند یا او باید حقیقت باشد یا ما، یا دوتای مان؛ دوتای مان که نمی شود، ما هم که نیستیم، پس او حقیقت است. اگر او حقیقت است پس ما چی هستیم؟ پس ما مجازیم.

آنها از این رابطه پی بردند، بقیه مسایل را دیگر نمی دانستند در استدلال ها هم همین استدلال را آوردند که اگر این میخ را در بدنت فرو کنیم، پس چرا تو که مجازی، چرا؟ جواب نداشتند که بدهند، جواب مناسبی نداشتند بدهند ولی کلا می دانستند که یک حقیقت بیشتر نداریم آن هم اوست، خالق است و مخلوق نمی تواند حقیقت باشد، چون حقیقت نیست مجاز است ولی نمی دانستند اگر این میخ را در بدن فرو کنیم چرا ایجاد

عکس العمل می کند؟ عمل و عکس العمل حقیقت به حقیقت را نمی توانستند دنبال کنند و نتوانستند پاسخ قانع کننده ای بدهند پاسخ خاصی بدهند.

یا در مورد جواب هایی که، گفتند «فاینما تُولُوا فَنَّمَّ وجه الله» (بقره ۱۱۵) هر جا نگاه کنی روی اوست - از این مغالطه ها زیاد است - که یک کسی گفته «بیخشید مثلاً این فضولات مثلاً این الاغ هم اوست؟!» جواب داده که اوست اما بقیه جاها نمی داند که چرا اوست و اینکه تجزیه می کنیم به اتم می رسیم، در نهایت هر جا نگاه می کنیم می رسیم به زمینه، به زمینه ای می رسیم و در واقع این ما هستیم که می گوییم «این بوی خوب دارد، آن بوی بد دارد، این خوب است، آن بد است این زشت است، آن زیبا است» ذهن ماست، اگر انسان را بگذارند بیرون در جهان هستی هیچ چیز خوب و بدی نیست ما هستیم که اینها را جدا کردیم، ذهن ماست که اینها دارد جدا می کند و خوب و بد می کند. پس ماجرا این است که اینجا که مجاز است و وجود خارجی ندارد، چون اگر وجود خارجی داشت می شد دلیل محکم نیازمندی خالق یعنی دیگر رد نمی شد کرد که خالق نیازمند بوده در خلق ما، اما الان جوابی هست که، ما می توانیم جواب بدهیم بله، خیر...

س: **ج:** اگر ما حقیقت داشتیم یعنی نسبت ما به خالق مثل همین نسبت خودمان به هم بود، من نسبت به شما حقیقت دارم، اگر ما نسبت به خالق حقیقت داشتیم دلیل محکم و غیرقابل انکاری بود برای اینکه خداوند نیازمند خلق ما بوده است، دلیل بر نیازمندی او بود. اما الان تا بگوییم «خداوند نیازمند است» گفته می شود «به چه دلیل؟» می گوییم «به دلیل من!» می گوییم «تو که مجاز هستی و وجود خارجی نداری! بیاور ارائه کن، بیاور مدرکی ارائه کن!» وقتی می خواهد این مدرک ارائه شود نسبت به یک سطحی می بینیم که بله مجاز است و مجاز نمی تواند بیاید در مقابل حقیقت چیزی بیاور مبنی بر نیازمندی.

این آینه نمی تواند به من بگوید که تو نیازمندی که عکس روی خودت را در آینه بینی چون چیزی در آنجا وجود ندارد و مجاز است بنابراین ما هم به علت اینکه مجاز هستیم در نهایت دلیلی بر نیازمندی خالق نیستیم، چرا نیازمندی خودمان حقیقت به حقیقت است، الان اگر که یک ساعت غذای مان دیر و زود شود همه آثرها به صدا در می آید، حالا شما بگو من مجازم غذا نمی خواهم نمی شود، ما نسبت به خودمان حقیقت داریم، همین را خدمت تان عرض کردم. به همین دلیل است که ما نسبت به بالا مجاز هستیم، اگر حقیقت بودیم همین مثال پیش می آمد.

س: **ج:** بحث روح را که کنیم، ایشالا دوره ۷، چون بگوییم روح، چه روحی؟ چه ماجرای؟ روح القدس؟ روح خودمان که روح هادی است، روح الله، آن هم ماجرا دارد و تا بحث «انا لله» از اویم منتها یک بحث خیلی ظریفی آنجا هم دارد که ماجرای که ماجرای که، حالا اشاره ای می کنم تا...

س: **ج:** یک موضوعی که حساس است همین جاست، اگر نسبت را در نظر نیاوریم همه چیز را اشتباه خواهیم کرد، شما وقتی می گویی فکر من مجاز است، نسبت به کجا فکر شما مجاز است؟ نسبت به شما فکرتان حقیقت است چون فکر شما نسبت به شما حقیقت است، شما حقیقت هستید فکرتان هم حقیقت است ولی به عبارتی فکر شما مجاز است اگر بگوییم نسبت به شعورالهی، نسبت به هوشمندی فکر شما مجاز است، این آره. اصلاً شعورالهی هم مجاز است ولی نسبت به کجا؟ نسبت به خالق اش نسبت به خودش حقیقت به حقیقت است، شعور نسبت به شعور حقیقت به حقیقت است می بینیم که روی هم اثر می گذارند در عالم هستی هر شعوری روی یک شعور دیگر اثر می گذارد.

در همیوپاتی با شعور کار می شود، این دارویی که گرفته می شود، این دارو را هر جا بگذارید در معرض شعور عناصر جانبی خودش قرار دارد؛ مثلاً پیاز در کنارش باشد شعورش را می گیرد، اگر چوب در کنارش باشد همین طور، هر چی باشد شعورش بلافاصله مختلط می شود، پس نسبتش نسبت به خودش یک است، من از شما تأثیر پذیرم شما از من تأثیر پذیری، شما نمی توانی بگویی من مجازم، شما مجازی، پس نه من از شما تأثیر می گیرم، نه شما از من. من نسبت به یک تکه سنگ حقیقتم، آن نسبت به من حقیقت است، یک به یک هستیم سنگ اگر به من بخورد ما باید بهم واکنش نشان بدهیم قوانین در هر سطحی، عمل و عکس العمل و غیره صادق است، اگر نسبت به هم حقیقت باشند، اگر نسبت به هم حقیقت و مجاز باشند از هم رد شدند از هم رد می شوند.

س: مثال اینکه حقیقت و مجاز از هم رد می شوند مثال بزنید؟

استاد: این تصویر که اینجا افتاده مجاز است من می توانم از توی آن رد شوم، درست است؟ همه جور می توانیم روی این تأثیر بگذاریم و در واقع خود تصویر، نورش نسبت به من حقیقت است ممکن است اثر منفی روی من بگذارد، ممکن است چشمم را اذیت کند ولی من در این تصویر همه جور می توانم ایجاد اشکال و اختلال کنم، خود تصویرش که مجاز است ولی آن چیزی که نسبت به هم حقیقت هستند دیگر نه، عمل و عکس العمل همه اینها در آن تأثیر می گذارد.

مختصری راجع به روح الله، نفس

حالا یک بحث خیلی ظریفی داریم که در دوره ۷ بررسی می کنیم، بحث روح، نفس، روح الله، بحث نفس بحث آن چیزی که این حرکت را شروع کرده، حرکت را خاتمه می دهد و بحث تمام این ماجراها که هست در حلقه است «انا لله و انا الیه راجعون» (بقره ۱۵۶) یعنی تا اینجا، از اینجا به اینجا، اگر بخواهد از اینجا برود بالاتر دیگر روح الله هم ما را از اینجا همراهی می کند تا اینجا. از اینجا، یک اپسیلون بالاتر دیگر جایگاه ندارد، مأموریتش تمام می شود، چرا، چگونه، چطور؟ همه اینها موضوعاتی است که... مثلاً نفس از اینجا شروع شده ادامه پیدا کرده، هر کدام از اینها یک ماجرای است.

یا فرض کنید مرکب از آنجا همان جور که دارد می رود به صفر می رسد در انتها، هر کدام از اینها یک ماجرای را طی می کنند، یک قضیه ای را سپری می کنند، این مجموعه ای که دارد حرکت می کند هر بخشی از وجود ما برای خودش یک ماجرای را طی می کند. دوباره نمی توانیم بگوییم، یک کلمه بگوییم روح، کدام روح؟^{۳۰ دقیقه} راجع به چی داریم صحبت می کنیم؟ کدام بخش؟ اینها مأموریت دارند ما را از اینجا بیندازند آنجا، بیندازند آنجا یک بخش ماست، یک چیز است و آن چیز هم غیر قابل تعریف است چون وقتی افتاد آن طرف با او همتا می شود، چون او قابل تعریف نیست ما هم قابل تعریف نخواهیم بود. اینکه می گوییم «انا لله و انا الیه راجعون» از اینجا شروع کردیم، اینها مأموریت دارند ما را... انداختند آن طرف دیگر غیرقابل تعریف است، دیگر روح الله اصلاً معنی نمی دهد، روح الله خودش مخلوق است، خودش نیست.

س: **ج:** من که همین را خدمت تان عرض کردم، تا آن لحظه می شود «انا لله» یعنی «الیه راجعون» اتفاق بیفتد، الیه راجعون انجام شود دیگر خدا روح ندارد، پریدم آن طرف دیگر خدا روح ندارد که از روح خودش در ما بدمد. برای این مسیر روح خودش را هم خلق کرده، روح خودش هم مخلوق است، روحش خودش نیست ولی برای اینکه با ما همراه می شد و یک بخشی را با ما همراه می کرد که ما را از اینجا بیاورد اینجا و ما را برگرداند، این بخش را خلق کرده.

راجع به خودش، اگر آنجا پریدیم با خودش اصلاً این حرف ها همه، اگر بگوییم خدا و روحش و... چی می شود؟ یک چیز دیگر در می آید وقتی گفتیم خدا و روحش و... بعد شما منتظرید بگوییم دستش و پایش و...! بعد یک چیز دیگر در می آید در حالی که نمی توانیم هیچ چیزی در موردش تعریف کنیم، نمی توانیم بگوییم روحش وقتی گفتیم روحش، می گوییم بقیه اجزایش چیه؟! اینطور نیست؟ جزء پیدا می کند. بنابراین اینها همه چیزهایی دارد که اصلاً چرا روحش را آفریده؟ اگر نمی آفرید چی می شد؟ و کی مأموریتش، در کدام نقطه تمام

خواهد شد؟ این است که «الیه راجعون» همین که پریدی با او یکی شدی، یکتا شدی، تمام می شود، این تعریف ها دیگر... روحش و فلان و این صحبت ها منتفی است.

س: ج: مخلوق عام، مخلوق خاص، مخلوق خاص روح الله. این یک بحث خیلی ظریفی است اگر دقت نکنیم این طرف و آن طرف دوباره، روح خدا خودش است؟ شما جواب بدهید، روح خدا خودش نیست وقتی خودش نیست پس مخلوق است، وقتی مخلوق است پس مأموریت پیدا می کند، پس شرح وظیفه پیدا می کند، فلسفه خلقت پیدا می کند و می بینید که یک ماجراهایی را برای ما رقم می زند. نقشی را به عهده دارد و به اصطلاح این مسیر را دارد با ما طی می کند، اینجا آشکار می شود، از اینجا تا اینجا آشکار شدن او باعث می شود که ما آخرین آزمایش را تجربه کنیم و اینجا مأموریتش تمام می شود. یعنی وقتی قبول کردیم که خودش نیست پس فلسفه خلقت پیدا می کند، فلسفه خلقتش از کجا؟ چطوری؟

اینها می شود موضوع یک صحبتی که انشاء الله در دوره ۷ راجع به مرکب، روح الله، خلقت خاص، مثلاً خلقت خاص را نگفت ملائک سجده کنند، البته حالا به یک صورت هایی، خلقت خاص، خلقت عام و هر کدام از اینها و نفس در کجا ظاهر شد؟ نفس را از بالا نداند، نفس از پایین است، نفس از پایین از خودمان گرفته شد، همان از دنده چپ مان که گرفته شد، گفتند حوّا، حوّا، هوای نفس است و نفس چه کاری انجام می دهد؟ ما حرکت کنیم نفس ایجاد می شود، حرکت کنیم گرسنه می شویم یا نمی شویم؟ گرسنه می شویم و این مسئله پایین است مربوط به قالب است.

قالب حرکت کند، اگر سالم باشد، میل جنسی در او ایجاد می شود، اگر جسم سالم باشد، روان سالم باشد، ذهن سالم باشد، وقتی جسم سالم است مغز سالم باشد، قلب سالم باشد، کبد سالم باشد، میل جنسی قطعی است. اگر میل جنسی ایجاد نشود حتماً در یک جایی اشکال هست، یا روان یا ذهن یا جسم حتماً یک اشکال است به عنوان بیماری تلقی می شود پس ما حرکت کنیم نفس جزو لاینفک آن است.

البته خود ماجرای نفس خیلی مفصل است، خیلی طول و تفسیر دارد و تا امروز نفس تعریف نشده است، آن طور که باید و شاید اصلاً ماجرای نفس باز نشده است، انسان اشرافی روی مسئله نفس ندارد تا این لحظه ای که در آن هستیم آن طور که باید و شاید نمی داند نفس چیست. از نفس یک تعریف هایی که کردند بسیار ناقص، بسیار بسیار اجمالی و بعضی مواقع هم قضاوت های خیلی غلطی راجع به مسئله نفس وجود دارد، نفس را به یک گونه ای صرفاً از شیطان است و شیطان است

دانش پژوه: معمولاً سرکوب نفس در بیرون بوده.

استاد: در حالی که ماجرا اصلاً به این صورت نیست و نفس را بشناسیم خیلی به خودشناسی نزدیک می شویم، مسئله نحوه کاربرد مهم است، نه خود قضیه، حرکت انسان یعنی ظاهر شدن نفس این اجتناب ناپذیر است و در فلسفه خلقت این را از بالا ندادند، از پایین است. بالا چیز داده است «فاذا سویته و نفخت فیه من روحی» (حجر ۲۹) وقتی استوارش کردیم، کجا را استوار کردیم؟ مرکب را، مرکب را آماده کردیم در او از روح مان دمیدیم و بعد ماجرای نفس بعدها شکل می گیرد. مرکب بخواهد حرکت کند، مثل ماشینی که می خواهد حرکت کند روغن می خواهد، بنزین می خواهد رسیدگی می خواهد، فیلتر هوا می خواهد، این را می خواهد، آن را می خواهد.

مکانیزم راه رفتن روی آتش

س: **ج:** سؤال شان این است که اگر بحث حقیقت به حقیقت هست چرا در مورد مرتاض ها یک کارهایی می کنند که در این ماجرای حقیقت دخل و تصرف می شود؟

ظاهراً اینجور تلقی می شود که اگر یک کسی روی آتش راه برود حقیقت نقض شده، قانون نقض شده در حالی که گفتیم این یک مطلبی هم بود راجع به هیپنوتیزم گفتیم آهن داغ را گذاشتیم، اگر مدیر بدن خبر جعلی دریافت کند، کاری ندارد که آتش آمده، دستوری را که او صادر می کند، آن اجرا می شود و افراد با سیستم خود هیپنوتیزمی، الان هست شما راجع به هیپنوتیزم چند تا کتاب نگاه کنید می بینید تمام کارهایی که انجام می شود مثل میل و سیخ و این حرف ها بدون احساس درد ... دارد در چارچوب هیپنوتیزم انجام می شود و از آن زمینه متافیزیک خودش خارج شده.

کاری که آن کسی که روی آتش راه می رود، یک چند سال، البته هفت هشت ده سالی تلقین است که دارد روی یخ راه می رود به طوری است که وقتی در آنجا قرار می گیرد دیگر چشم گزارش نمی دهد به مغز که این آتش است چنان آن تلقین اثر کرده با یک اشاره آن شرط راه می افتد، مغز می پذیرد مثل اینجا که آهن داغ هست- این دیگر آزمایش اثبات شده است- لذا در آنجا فرد پایش را می گذارد روی آتش در واقع او می پذیرد که این یخ است، هیچ واکنشی در مقابل سوختگی نیست.

این را هم قبلاً توضیح دادیم که ممکن است بفرمایید «به هر حال حالا احساس درد و سوختگی نمی شود ولی سلول باید تخریب شود» درست است؟ و توضیح دادیم سلول های موجودات دریایی که از عمق ۲۵۰۰

متری- البته این چیزی که من می گویم مال هفت هشت ده سال پیش است آخرین خبرها را ما نداریم- از عمق ۲۵۰۰ متری موجوداتی که از این عمق درآوردند بیرون، همین سلول است با همین ساختمان سلولی که می شناسیم؛ ایندودرم، مزودرم، اکتودرم،... با همین ساختمان در آنجا ۲۵۰ درجه سانتی گراد حرارت به اضافه فشار وحشتناک ۲۵۰۰ متر هد آبی که روی کله شان هست این فشار وحشتناکی می شود، دارند تحمل می کنند و دارند زندگی می کنند. از اعماق بیشتر موجودات دریایی را دریاورند بیرون یکدفعه می بینید در یک عمقی ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد همین سلول دارد حرارت را تحمل می کند، چرا تحمل می کند؟ چون شرح وظیفه اش را این نوشته اند اما شرح وظیفه سلول ما اینجوری نوشته شده، درخت اینجوری نوشته شده.

با این توصیفی که خدمت تان ارائه کردم این کار انجام می شود و الان دنبال این قضایا هستند. منتهای مراتب ما یک چیز را می گوئیم عمر ما- یعنی آنقدر کوتاه است- عمر ما ارزش این را ندارد که ما ده پانزده سال برویم تلقین کنیم، تلقین کنیم، این یخ است، یخ است، یخ است بعد روی آتش راه برویم حالا روی آتش را رفتیم، فقط می تواند برای ما یک ایمنی بیاورد که حالا اگر آتش سوزی شد فرض کنید ما آنجا از آن استفاده کنیم، مثل می گوئیم نمی دانیم. زمان ما کافی نیست که ما بخواهیم برویم روی همچین چیزی متمرکز شویم، حالا یک عده ای علاقه مندند و دارند این کار را می کنند و نشان داده می شود که این امکان هست. شاید در آینده انسان از آن استفاده های بهتری بکند مسیر کوتاه تری را بخواهد طی کند، این قابلیت را داشته باشد.

ولی راه رفتن روی آتش دلیل بر خدا شدن نیست، دلیلی بر، البته آنهایی که راه می روند ادعای خدایی می کنند ممکن است، ممکن است دچار غرور و منیت وحشتناکی شوند، ممکن است ادعای خدایی هم بکنند ولی نه حقیقتی نقض شده، نه آن ماجراها نقض شده، خود این هم قانونمند است، خود این هم در چارچوب قوانین سطح ما قابل توجیه و قابل بررسی است. یکسری دیگر کارها هم که انجام می شود با کمک موجودات غیرارگانیک صورت می گیرد یعنی یک چیزی هست، اینجا که گذاشتند دیگر نیست، تا اینجا شما می بینید ولی وقتی گذاشتند آنجا دیگر چیزی نیست چیز دیگری نیست، چیزی وجود ندارد، اینجا که گذاشتند چیزی نیست.

س: مکانیزمش چگونه است؟ **ج:** مکانیزم چندین مسئله دارد. اگر موجود غیرارگانیک اش است، آن شکل را گرفته، مثلاً شکل یک عقرب است اینجا که گذاشتند دیگر عقرب نیست آن تغییر شکل و فرکانس می دهد.

گزارش: در همان مجلسی که همه اقوام نشسته بودند و مهتابی که آنجا روشن بود را خرد کرد. حلقه ای تشکیل داد و همه چه بچه و چه بزرگ نشستند. دیدگاه شان این بود که انسان می تواند این کارها را بکند و اگر

به سمت ما بیایید شما هم می توانید صاحب این کرامات شوید. این مهتابی شکسته شد و عقبی یا چاقویی نبود که قبلاً در دست خودشان باشد، همانجا شکسته شد و همه دوستان خوردند! من از هر کسی پرسیدم گفتند احساس نکردیم، فکر کنم برندگی مهتابی از بین رفته بود.

استاد: یک سطح سطوحی از این قضیه که موجود است و در بحث چشم زخم، این قضیه کاربرد دارد. در چشم زخم آن پارازیت شعوری که می آید ایجاد اختلال می کند، در اینجا چیزی را که اعمال می شود روی ماده تغییر ساختار شعوری را برای آن ماده ایجاد^{۴۵} دقیقه می کند. مثلاً شما در ماجرای چشم زخم می بینید یکدفعه یک چیزی افتاد شکست، یک طنابی یا زنجیری پاره شد، یک چیزی افتاد پایین، یکسری اینجور اتفاقاتی افتاد و این قضیه در دست بردن در شعور ماده، اگر از موجود غیرارگانیک استفاده نکنند این ماجرا عکس قضیه چیزی مثل چشم زخم است یعنی در آن مایه است منتها در چشم زخم فرد نمی داند چکار دارد می کند. این می آید و فقط یک پارازیتی ایجاد می کند، حالا آن پارازیت به کجا اثر کرده، در ماده یک جور اثر می گذارد، در انسان یک جور دیگر اثر می گذارد. خلاصه دست بردن در شعور ماده، شعور ماده عوض شود همه چیزش عوض می شود، همه ساختارش، همه خصوصیات فیزیکی اش عوض می شود.

این ماجرا این است که این قضایا چندین قرن است که انجام می شود ولی ما حاصلش این است، اگر که ما داریم صحبتی می کنیم، می گوییم «انجام شد» ما حاصل این را در عرفان قدرت مورد بررسی قرار می دهیم؛ عرفان کمال، عرفان قدرت. گفتیم عرفان یعنی شناخت، عرفان کمال یعنی شناخت کمال، عرفان قدرت یعنی شناخت قدرت. هنوز تلفیقی بین قدرت و کمال ارائه نشده که ما بگوییم «خوب آمدیم این کار را کردیم، حالا از این ما این کمال را نتیجه گرفتیم» هنوز انجام ندادند اگر انجام شده بفرمایید.

ما فقط می دانیم من و شما، ده نفر دیگر می رویم آنجا، اگر خودمان شناخت نداشته باشیم یکدفعه می بینیم یک کارهایی شد، نظر ما هم جلب می شود به سمت قدرت، کما اینکه در هر کجایی این قضایا اجرا می شود، یکسری دیگر قدرت زده می شوند یعنی جذب آن قدرت می شوند و می خواهند آنها هم آن قدرت را داشته باشند و دیگر وجودشان می شود طلب قدرت، طلب کمال نیست که بگویند ما به کمالی برسیم، بحث همه این قضایا هم که صحبت می کنیم سر این یک تکه اش است.

گزارش: من از این دوستان که می پرسم خودشان مکانیزم عمل را نمی دانند و می گویند دعاهایی که خوانده می شود و این اتفاق می افتد، خودشان هم مکانیزم عمل را نمی دانند.

استاد: خیلی از این قضایا ماجراهایی است که اگر به خودشان هم گفته شود، تازه باید بروند ببینند که چطوری است و چه ماجراهایی است. فقط ما از مسایل جانبی آن می توانیم برآورد داشته باشیم در بحث ها اگر بیاییم بگوییم اینطوری است ممکن است به سادگی نپذیرند. برای همین است که اصولاً وارد چنین بحث هایی نمی خواهیم شویم. فقط اینکه ما خودمان می خواهیم تصمیم بگیریم که حالا برویم دنبال همچین چیزی یا نرویم، متوجه شدیم که این به درد ما نمی خورد.

گزارش دیگر: **استاد:** به هر حال در مجموع خیلی چیزها در دنیا هست که همه اش را می گوییم بحث عرفان قدرت.

خوب در مورد فرادرمانی که باز ببینیم اگر اشکالی هست

س: **ج:** گفتیم آناتومی کالبد ذهنی به دلیل دریافتی که ما داشتیم این مخصوص خودمان است صحبت هایی که در این مورد کردیم صرفاً و صددرصد مختص به خودمان است که انشعابی از همه سلول ها، انشعاب نامریی هست که اگر ما می توانستیم کالبد ذهنی را بزرگ نمایی کنیم- که حالا شاید یک روزی عکس برداری شود و بزرگ نمایی شود- کالبد ذهنی، کالبد اختری به تمام سلول ها انشعاب نامریی دارند که شرح وظیفه سلول را مدیریت بدن از طریق این انشعاب ها تعیین می کند. همین که بحث سوختگی را توضیح دادیم، از طریق همین انشعاب ها از سلول خواسته می شود که واکنش را نشان بدهد، نشان ندهد و اصولاً چکار کند را از همین طریق است و در واقع همه این سلول ها این انشعاب را دارند و شرح وظیفه را از طریق همین انشعاب دریافت می کنند.

انبیا و اولیاء خدا

س: سؤال می کنند راجع به انبیاء و اولیاء که آنها حقیقت هستند و ما مجازیم؟ یا آنها هوشمندی اند؟

استاد: انسان انسان است، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران ۱۸۵) قانونمندی هایی شامل اش می شود که جدا نکردند و وقتی صحبت از «لَاتَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (بقره ۳۵) شد، نسبت به همه اعلام کردند و تمام انبیاء و اولیاء یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و نبی و چقدر قدیسیں در سر تا سر دنیا قانون تولد و مرگ شامل حالشان بوده. اگر قرار بود که چیزی غیر از انسان باشند، نمی بایست می مردند، نمی بایست مریض می شدند، نمی بایست زخمی می شدند، نمی بایست خیلی چیزهای دیگر. آنها طبق قوانین انسانی روی زمین ظاهر شدند

و پیامبر هم فرمودند «انا بشر مثلکم» (کهف ۱۱۰) و گفتند من فردای خودم را نمی بینم و هیچ نفع و ضرری را از خودم تشخیص نمی دهم و... من هم مثل شما بشرم الا اینکه دارد به من وحی می شود و هیچ انسانی از این قانون مستثنی نیست، اگر مستثنی شود یک بابی باید در خلقت باز شود،

مثلاً می گوییم خلقت خاص، خلقت عام، روح الله، روح القدس، بعد باید یک بابی باز کنیم برای اینها بگوییم «اینها...» بعد بگوییم خوب اینها کارشان چیست؟ آنها فلسفه خلقت دارند، مثلاً راجع به روح الله صحبت می کنیم می گوییم فلسفه خلقتش این است، راجع به روح القدس فلسفه خلقت دارد؛ می گوییم هوشمندی حاکم بر جهان هستی این است، راجع به همه، راجع به نفس بگوییم صحبت می کنیم، راجع به هر چیزی بگوئید صحبت می کنیم. ولی اگر قرار باشد باب جدیدی باز شود، آن وقت باید بگوییم کار این باب چیست و نداریم، همچنین مستندی نداریم، چنین استنادی نداریم که یک صنف دیگری در مخلوقات وجود دارد که اینها مستثنی هستند.

حتی ما راجع به من معنوی مان صحبت کردیم یعنی جایگاهش مشخص است «ولی الله» معتمد دو طرف است، همه اینها جایگاه هایشان مشخص و معلوم است. اما در مورد این قضیه ما چیزی نمی دانیم، چیزی دریافت نکردیم، چیز خاصی دریافت نکردیم، الان اطلاعات مان راجع به خودمان - نمی گوییم زیاد است یا کامل است - ولی خوب خیلی اطلاعات دریافت کردیم اما چنین چیزی نیست و آنها هم مطابق قانون زمین کودکی داشتند، جوانی داشتند، میانسالی داشتند، کهنسالی داشتند. یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر را داریم صحبت می کنیم و همه قدیسان مرگ، درد، بیماری و غذا خوردن، خوابیدن، کدامشان نیاز به خواب نداشتند؟ کدامشان نیاز به غذا نداشتند؟ در سوره فرقان خطاب به پیامبر گفته می شود مردم می گویند «این هم که مثل ما دارد راه می رود! این هم که مثل ما می خورد! این هم که مثل ما می خوابد!» یعنی مردم تصورشان این بوده که اینها اگر پیامبرند، اینها باید همین جوری روی هوا بغلتند و غذا هم نخورند و نخوابند در حالی که عین بقیه ازدواج کردند، صاحب فرزند شدند، مثل بقیه زندگی کردند، هیچ چیز خاصی نبوده.

ممکن است امروز یک تصویری کشیده شود از قدیسی، نبی، دور سرش را هاله سبز و قرمز بکشند اگر آن روز که اینها راه می رفتند همچین هاله ای دورشان بود مردم اینقدر اذیت شان نمی کردند، به آنها ایمان می آوردند، زودتر ایمان می آوردند. پیامبر اگر وجه مشخصه با دیگران داشتند، خوب می دانید اکثراً تشخیص نمی دانند، جمعی که می آمدند تشخیص نمی دادند که این پیامبر است اگر تشخیص می دادند که خاکستر روی سرش نمی ریختند، اذیتش نمی کردند در کوچه بچه ها یا بزرگ ها با سنگ دنبالشان نمی افتادند.

شما می دانید نوح چند نفر به او ایمان آوردند؟ راجع به عیسی (ع) صحبت کردیم، گفتیم تا در بیت اللحم بود حتی یک نفر به او ایمانی نیاورده بود. حالا گفته می شود در گهواره صحبت کرده، اینجوری شده، ستاره فلان آمده روی سرش پس چرا یک نفر ایمان نیاورده؟ و بقیه هم همین طور، همه ماجرا این است که قرار نبوده اینها نشانه مشخصی داشته باشند، اگر نشانه مشخصی داشتند ایمانی را که مردم به آنها می آوردند فاقد ارزش می شد درست می گویم یا نه؟

شما تصور کنید الان یک آدمی باشد دور کله اش اینجوری، بگویند یک هاله سبز مشخصی وجود دارد و خلاصه یک نشانه مشخصی، آیا نظر همه مردم به او جلب می شد یا نمی شد؟ جلب می شد و این فاقد ارزش بود. زمانی ارزش محسوب می شود که عقل به کار بیفتد، اختیار این وسط لازم باشد یعنی او یک چیزی بگوید لازم باشد مردم بروند به فکر بیفتند و بعد اختیار کنند. ارزش اینجا ظاهر می شود، آنها نیامدند که با قیافه عجیب غریبی کاری کنند که مردم به آنها ایمان بیاورند، که چی بشود؟ این ایمان به چه دردی می خورده؟ آنها آمدند دو کلمه حرف بزنند، از بین هزاران نفر دو نفر بگویند بله این حرف، این ارزش را دارد و آنها روی هوا این دو کلمه را گرفتند و استفاده کردند. موضوع و هدف این بوده، هدف کمال بوده، هدف این نبوده که یک کاری کنند که همه ایمان بیاورند.

س: روح القدس با روح الله فرق می کند یا یکی است؟ **استاد:** فرق می کند.

رب العالمین

استاد: حالا این موضوع موضوع یک صحبتی هم بود که ما یک آگاهی که آمده بود، چون می دانید همیشه یک چیزی می آید، این نیست که یک آیه را بخوانیم بعد بگوییم این آیه یعنی چی؟ یا حالا یک فکری بکنیم و یک چیزی بیاید و معمولاً اینطوری است که یک آگاهی می آید، می گوید «خدای جهانیان، خدای جهان ها» من که می دانید سواد قرآنی ام زیاد نیست واقعیتش خیلی ضعیف است، یکدفعه گفتم اینجا که می گوید «رب العالمین» یا العالمین نکند جهانیان است چون همیشه همه دو تا، می گویند «خدای این جهان و آن جهان» خدای دنیا و آخرت در واقع. این نتوانست من را قانع کند چون بحث دنیا و آخرت هیچ وقت من را چیز نکرده بود البته به علت این چیزی که آمده چون خیلی ماجراست ولی به طور کلی می توانیم بگوییم آخرت، دنیا، آخرت، اگر قرار باشد یک آخرت، آنجا می گوید «الست بریکم» (اعراف ۱۷۲) آن آخرت است همه این کارها برای «الست بریکم» است اگر بخواهیم حساب کنیم. خوب این یک تعبیر است، یک تعبیر این است که ما

همیشه بحث جهان ها، تازه از این حلقه که دربیاییم بیرون، حلقه های دیگر در انتظارمان است و در آن بودیم یا حلقه های دیگر و بایستی ادامه پیدا کند. و در این آگاهی ها متوجه شدیم موضوع جهان دو قطبی یک تجربه بسیار بسیار مختصری است، ^{یک ساعت} روز- شب، زشت- زیبا، این یکی از تجارب ماست و ما بی نهایت تجارب را دنبال خواهیم کرد.

سرکار خانم امرالهی یک تحقیق خوبی روی این موضوع کرده و البته در ابتدا هم برای شان این مسئله ایجاد اشکال کرده بود که چرا ما آن را گفتیم خدای جهانیان، این چیزی بود که آمد و من استنباط کردم این باید باشد، حالا اگر ممکن است خودتان نتیجه را بگویید که هم دوستان استفاده کنند هم اینکه خود من هم از زبان خودتان شنیده باشم.

گزارش: چند وقت پیش که شما در مورد رب العالمین صحبت می کردید بحث این شد که رب دو عالم ترجمه می کنند. شاید من آنجا درست متوجه نشدم، بحث طوری شد که رب دو عالم هم می توانسته باشد و اشتباه ترجمه شده در حالی که این رد بود. چون در عربی عالمین یعنی جهان ها، معنی دو عالم را نمی دهد، بعد جهانیان، یعنی یک حالتی در مورد آن دو عالم وقتی رب المشرقین آمد من متوجه شدم که نمی توانسته باشد وقتی خواستند یک دویی را نشان بدهند از مثنی استفاده شده ولی چون آنجا که خواستند جمع را صحبت کنند وقتی می گویند عالمین منظورشان جهان هاست چون که جهانیان مثل ایرانیان در فارسی ما نسبت را که می خواهیم ببندیم جهانی مثل ایرانی می شود، اسم به اضافه «ی» نسبت به اضافه «ان» جمع، جهانیان می شود منسوبین به جهان، مثل انسان ها، حیوانات، اجزای مختلف یک جهان، یک جهان می شود. وقتی می گوئیم «رب السماوات» می گوئیم رب آسمان ها، هیچ وقت نمی گوئیم رب آسمانین منسوبین به آسمان، می گوئیم رب خود آسمان، بعد آسمان ها هم جمع می شود. عالمین هم باید بشود رب جهان ها، نه رب جهانیان ولی در هیچ کدام از قرآن ها اینجور ترجمه نشده، جهانیان ترجمه شده است.

استاد: یک موضوعی را که لازم است ما بدانیم و بین خودمان قرارداد کنیم، ابتدا ما یک دریافتی می کنیم- برای خود شما هم همین طور هست، اگر برگردید به خودتان هم نگاه کنید می بینید خودتان هم همین طور است- یک آگاهی می آید بعداً ما می آیم این را انطباق می دهیم بینیم این چیزی که آمده، فرضاً برخورد می کنیم به همین مورد رب العالمین، ممکن است این انطباقی که من انجام دادم درست باشد، ممکن است غلط باشد، ممکن است این دریافت آگاهی من اینجا برخورد به این ممکن است نخورد.

ولی به هر حال این کار لازم است و انجام می دهیم و خوب تحقیق لازم است پشت سرش که ببینیم این انطباق صددرصد می خورد یا نمی خورد. بطور کلی می گویم و اگر که اشتباه در آمد دلیل این است که این انطباق اینجا نابجا بوده، اشکال از ماست که خواستیم این انطباق را اینجا بگنجانیم، به این نمی خورد باید یک کار دیگر بکنیم. البته خوشبختانه، خوشبختانه، خوشبختانه تا امروز برنخوردیم به موردی که انطباق بدهیم بعد بگوییم «ای داد بی داد! این نمی خورد» ولی احتمالش را بهتر است که بدهیم. احتمال را بدهیم، داشته باشیم که یک موقع ممکن است ما انطباق نابجایی انجام بدهیم، این باعث بهم ریختگی در ما نشود.

روح الله، روح القدس

س: می توانیم بگوییم روح الله همان رب العالمین است یا خیر؟ یا فرقی با روح القدس چیست؟

استاد: موضوع سر این است که روح القدس مرکب را شکل داده است، آن گاوصندوق است. محتویات گاوصندوق چیست؟ روح الله است. کی می خواهد این گاوصندوق را حمل کند، درش را باز کند، استفاده کند؟ یک نفسی است، یک منی است، یک منی است که حالا می خواهد ببیند با این گاوصندوق چکار می خواهد بکند. **ادامه س:** **ج:** اگر برویم داخل این سر از یک جای دیگر درمی آوریم، بگذارید سر دوره خودش، من الان بیشتر مورد این است که اگر راجع به فرادمانی اشکالی داریم، چون الان بیشتر اشکالات مان در مورد فرادمانی مورد بررسی قرار بگیرد.

س: **ج:** عرض کردم وقتی می گویم «من» خیلی ماجرای مفصلی است؛ یک بخش ثابت دارد که این مرکب است نه اینکه ثابت باشد یعنی تعریف دارد، می گویم اینجا جسم است، می رود از این جسم می افتد از توی آن کالبد ذهنی درمی آید، می رود می افتد یک چیز دیگر درمی آید، می رود جلوی پوسته پوسته است، می اندازد، می اندازد، می اندازد آخر دفعه... پس حالا وقتی می گویم «من» خیلی قضایا در دل خودش هست.

این بخش که مرکب است هیچی، یک بخش ثابتی دارد که در واقع همه آن «عَلَمُ آدَمِ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا» (بقره ۳۱) آنجاست، **س:** **ج:** نه نه، روح القدس این هوشمندی و زمینه و اینکه این مرکب در این زمینه دارد حرکت می کند کل مرکب و زمینه همه روح القدس. حالا آن اریکه قدرت الهی که قرار است من خلیفه الله شوم، الان با من است، من اگر الان به آن دسترسی پیدا می کردم خدا بودم و می توانستم خلقت داشته باشم. خلقت، نه این بازی های... این چیزهایی که اینها بچه بازی است پیش قدرت الهی. فرض کنید یک تکه شیشه را بخوری

با اینکه یک اینجوری (بشکن) بکنی کهکشانی راه شیری خلق می شود یا کن فیکن شود خیلی ماجرا فرق می کند.

لذا او الان اینجاست منتها ما الان به آن دسترسی نداریم یعنی من خلیفه الله هستم و نیستم. هستم بخاطر اینکه همه چیزهای لازم را دارم با خودم حمل می کنم، نیستم چون به آن دسترسی ندارم، هنوز رمز این گاوصندوق دست من نیست که درش را باز کنم، بیاورم بیرون. و بعد از جهنم اینکه «لاتقربا هذه الشجرة» (بقره ۳۵) این گاوصندوقی که بین ما کشیده شده در واقع همان ماجراست و آن از بین می رود، من به آن دسترسی پیدا می کنم و تازه خلیفه اللهی اتفاق می افتد، تازه من می شوم جانشین، می توانم نائب رئیس- از اینجور صحبت ها- تازه من می توانم جای او امضاء کنم مثلاً، نائب رئیس شوم. در آنجا آن موقع این اریکه قدرتی که با من بوده در تمام طول این مسیر، از بالقوه به بالفعل درمی آید و لحظه اول در آن بهشت ناآگاهی ما «علم آدم الاسماء کلها» (بقره ۳۱) داد به ما ولی بالقوه بود، کجا می خواهد به بالفعل تبدیل شود؟

یک موضوعی که هست همه انسان هایی که می روند دنبال بحث ریاضت، این است که او داده «علم آدم الاسماء کلها» ما هم اینجا نفس را بکشیم، این کار را بکنیم، آن کار را بکنیم به او دسترسی پیدا می کنیم «علم آدم الاسماء کلها» محال ممکن است انسان اینجا در این گاوصندوق را باز کند، نباید باز کند چون اینجا جسم مشکل بزرگی است. اگر انسان در جسم خدا شود وحشتناک می شود، وحشتناک است؛ اولاً انسان می خواهد نمیرد، جسمی که بخواهد نمیرد مغایرت با خدایی است. اگر ما خدا شویم اولین چیزی را که ما بخواهیم نگه داریم چیست؟ اولین چیز این است که نمیریم، خوب حالا نمردیم بعدش چی؟ بعد دیگر معلوم نیست.

بنابراین بی حساب نیست که قرار است ما نحوه راندن را یاد بگیریم، الان داریم نحوه راندگی، نحوه خلبانی را یاد می گیریم که اصول مقدماتی پرواز و غیره را داریم یاد می گیریم که اصول مقدماتی پرواز و غیره را داریم یاد می گیریم تا در آنجا، آن وقت بگویند بیا بنشین پشت این ماشین و پشت هواپیما آماده شویم برای راندنش. الان ما داریم چیز یاد می گیریم که روزی که در این گاوصندوق را باز کردیم بدانیم که چکار کنیم، چکار بایستی بکنیم.

آن مثال بچه و بابای ثروتمندش را که خاطرتان هست و اگر الان به بچه سه چهار ساله کلید در کارخانه بابایش را بدهند، کلید و سوئیچ ماشین را بدهند، کلید گاوصندوق را بدهند، چکار می کند؟ هیچ استفاده ای نمی تواند بکند و ممکن است همه را هم به باد بدهد. سوئیچ ها بیندازد کجا، آن را گم کند، آن را فلان کند و... بعضی روزها سوئیچ را دست بچه تان دادید و سوئیچ را گم کرده و کلی توی دردرس افتادید تا پیدا کردید.

خلاصه کلام اینها جایگاه هایی دارد و باید سر جای خودش اتفاق بیفتد. بعضی ها تصورشان این است که با ریاضت همین الساعه ماجرای «عَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» اتفاق می افتد، در حالی که اتفاق نمی افتد.

س: **ج:** سرفصل ها هست اگر دریافت نکردید که بگیرید. مسئله چاپ کتاب هم قرار است امروز و فردا یک حرکتی رویش صورت بگیرد انشاء الله حل می شود.

کلاً یک مسئله ای هست که شما در جریان قرار بگیرید، چون من با مدیر کل چاپ کتاب صحبت کردم و خودمان هم نمی دانستیم یک طرز تفکری هست که عرفان یک ماجرای اختصاصی است، عمومیت ندارد و تا زمانی که اختصاصی است عیب ندارد ولی زمانی که بخواهد عمومی شود و تبلیغات کند مسئله دارد. و من بحث کردم که اینطور نیست و به صراحت گفتم که این دیدگاه اشتباه است به دلیل اینکه هیچ انسانی از عرفان جدا نیست. گفتند «چه جوری هیچ انسانی از عرفان جدا نیست؟!»

من یک مثال زدم برای ایشان، گفتم که شما نماز می خوانید، گفت که بله، گفتم خواندنش فیزیکی است درست است؟ گفت بله - حالا من کتابم همراهم بود - گفتم این مسئله بحث فیزیکی است و چارچوبش حکم و عقلانی است، درست است؟ گفت بله، گفتم کیفیتش را چی تعیین می کند؟ حالا خواندی، همه می خوانند، کیفیتش را چی تعیین می کند؟ گفت بالاخره، مثل اینکه دل، گفتم آن می شود پله عشق، آن پله عشق را ما می گوییم دنیای عرفان.

بعد از روی کتاب باز کردم که این پله عشق است این پله عقل است، هر ماجرای از این دو تا جدا نیست. یک کارمند صبح می آید سر کار، کارتتش را می زند، فیزیکال حضور دارد، شما هر لحظه می توانید چکش کنید، لمسش کنید، کار به او بدهید، این می شود پله عقل؛ شما می توانید حضور فیزیکی او را مورد بررسی قرار بدهید. اما آیا دو تا کارمند یک جور بازدهی کار دارند، کیفیت دارند؟ شما این کارمند را می گوئید کارمند نمونه است، چه چیزی تعیین می کند کارمند نمونه است؟ می گوئیم کارمند دلسوزی است، کارمند وظیفه شناسی است، کارمند ... یک کیفیت پیش می آید، آن کیفیت را چی تعیین می کند؟ دو تا کارمند یک بخش دیگر وجودشان هست که در این کارآمدنشان نقش دارد، دل شان است، عشق شان است، ممکن است حقوق هم به او ندهی بیاید سر کار ولی یکی بحث این است که یک ذره کم و زیاد شود، او هم از کارش، کارش کم و زیاد می شود.

کدام انسان از عرفان جداست؟ برای اینکه ما از دل جدا نیستیم تمام کارهای ما یک بحث دنیای بی ابزاری را دارد، پله عشق را دارد، هیچ انسانی جدا از این مسئله نیست. ما می آییم در ارتباط با خدا به عنوان مثال، در ارتباط با خدا مذهب و احکام می آیند به صورت حکمی و عقلانی رابطه ما را با خدا تعریف می کنند، اما گفتیم کیفیتش را چی تعیین می کند؟^{۱:۱۵} دل مان و عشق مان، حالا عرفان داریم یا نداریم؟! گفت: حالا کتابت را بگذار اینجا ببینیم چکارش می کنیم.

به هر حال این مسئله مشکلی است که مشکل یک دستورالعمل است، یک دستورالعمل کلی است یک استراتژی کلی است و حالا به هر حال این ماجرای است که... ترجمه مشکل ندارد، چیزی بیاید، تا حالا نداشته ولی اگر قرار باشد یک مسایل فکری داخلی باشد نیاز به بررسی هایی بیشتری قاعدتاً هست که امیدواریم مراحلش طی شود. چون با توجه به اینکه ما کتاب های زیادی داریم و این مشکل را هرروز داریم چون مسئله این نیست که بگوییم خوب حالا یکی است، این کارش می کنیم، دو تاست آن کارش می کنیم، به هر حال این مسئله تداوم دارد.

زنگ تفریح

جلسه ششم - زنگ دوم

نکاتی راجع به بحث موجودات غیرارگانیک

یک نکته دیگر در بحث فرادرمانی و در بحث آموزش صحبت از موجودات غیرارگانیک تا حد امکان فاصله بگیرید، چه برسد به اینکه ما در کلاس فرادرمانی بخواهیم تشعشع دفاعی هم بدهیم به افراد. کلاس فرادرمانی فقط مخصوص فرادرمانی باشد و از وارد کردن به بحث موجودات غیرارگانیک اجتناب شود تا آنجا که، مگر اینکه یک توضیح خیلی کلی، خیلی بند کنند، خیلی اشکالی داشته باشد که بخواهد ببیند این چی است، فرضاً یک توضیح خیلی گذرا بدهیم.

برای اینکه افراد تازه آمدند با هیچی آشنا نیستند و این موضوع را ممکن است در دم به حساب اینکه ما خیلی خرافی هستیم بگذارند و دیگر به بقیه حرف ها گوش ندهند، این مسئله را داریم و خیلی ها شده در طی این سال ها یک جلسه آمدند و حالا به یک شکلی یک جلسه دو جلسه آمدند، بعداً این طرف، آن طرف شنیدند

که بحث موجودات غیرارگانیک هست دیگر بقیه موضوعات را ادامه ندادند و گوش ندادند رفتند. به هر صورت از وارد شدن به مسئله موجودات غیرارگانیک ما تا حد امکان اجتناب کنیم.

حتی یک مطلب در فرادمانگاه ها باز هست که بعضاً مشاهده می شود تا فرد یک تکانی بخورد، بدنش یک حرکتی داشته باشد، پلک هایش حرکتی داشته باشد، فوراً فتوا صادر می شود که این به تشعشع دفاعی نیاز دارد! در حالی که اینطور نیست، ممکن است کار فیزیوتراپی رویش انجام می شود، ممکن است تخلیه تنش ها را دارد، ممکن است خیلی چیزها و دلیل نمی شود تا یک حرکتی شد ما فوراً برای فرد تشعشع دفاعی تجویز کنیم. البته از این تجویز فرد ضرر نمی کند به نفع او تمام می شود ولی در واقع شما می توانستید حالا که موضوع فرادمانگاه است به علت اینکه الان ما مشکلاتی داریم از نظر مکانی در جایی که هستیم، در همسایه های محل های فرادمانگاه ها، افرادی که می آیند برای فرادمانی، برخوردی که با موضوع تشعشع دفاعی می کنند و وحشت زده می شوند و یک عده شان فرار می کنند و می روند باید تا حد امکان آمار تشعشع دفاعی را پایین نگه داریم تا روزی که امکانات برای ما ایجاد شود، امکانات داشته باشیم بتوانیم محل های اختصاصی برای تشعشع دفاعی بوجود بیاوریم، بتوانیم یک جایی را داشته باشیم، جاهایی مخصوص این کار، آن وقت مشکلی نداریم.

اما الان همین طوری آمار تشعشع دفاعی را خودمان بالا می آوریم و افرادی که می آیند برای فرادمانی می بینند که بیش از ۵۰٪ - ۶۰٪ قضیه تشعشع دفاعی است و آنها هم جیغ و داد و فریاد و بعضی ها هم وحشت زده می شوند- این آمار ها را داریم- وحشت زده می شوند و فرار را بر قرار ترجیح می دهند، دیگر حاضر نیستند بایستند و بقیه مسایل را دنبال کنند.

به هر صورت این موضوع سدهای بسیار زیادی سر راهش هست که نیاز به زمان دارد که بتوانیم به مرور زمان حل و فصلش کنیم. اولین مسئله اش این است که ما یک مجتمع آموزشی داشته باشیم، یک محلی داشته باشیم که بتوانیم بحث آموزش را، حالا به عنوان یک مجتمع آموزشی که الان دنبالش هستیم، تحقیقات اولیه را داریم انجام می دهیم چون به هر حال جایی که هستیم همین طوری موقت، الان هم همین محل مان هم مالک گفته «می خواهم بفروشم، اجازه می دهید آدم بیاورم ببینند؟»

خلاصه کلام از اینجور مسایل. از خود کلاس مان مسئله داریم تا فرادمانگاه های مان هم که همین طوری. به هر حال ما یکسری کارها را مقدمتاً شروع کردیم، به یک جاهایی رسیدیم، الان هم داریم تحقیقات اولیه می کنیم که بتوانیم یک مجتمع آموزشی را از خودمان داشته باشیم و حالا بماند، باقیات الصالحات بماند، به عنوان یک مجتمع الان با شهرداری صحبت کردیم، چیزهایی که می خواهد و در این رابطه اگر دوستان اطلاعاتی کسب

کردند با شهرداری ها در ارتباط هستند... پس ما تا یک محل اختصاصی برای تشعشع دفاعی ایجاد کنیم لازم است که آمارمان در این مورد حداقل باشد، فوراً افراد را به تشعشع دفاعی نیندیم بیشتر سعی کنیم که به طور سر پایی قال قضیه با موضوع فرادرمانی حل و فصل شود و برود، اینها مقدمتاً آشنا شوند که موضوع چیست تا بعداً به تدریج که فهم و آگاهی مردم نسبت به مسئله افزایش پیدا کرد بتوانیم این موضوع را هم مورد استفاده قرار بدهیم.

میزان آلودگی

یک موضوع دیگر اینکه راجع به میزان آلودگی چه خودمان و چه بیمارانی که می آیند اظهارنظر نکنیم، اظهارنظرهای ما ۱۰۰٪ غلط است، چقدر یک کسی آلوده است؟ این را بدانید هر کسی اظهارنظر کند ۱۰۰٪ در اشتباه است. بنابراین بگذارید کار خودش انجام شود طبق روندی که باید صورت بگیرد، تا حالا امکان ندارد کسی از زبان من کشیده باشد بیرون که میزان آلودگی چقدر است. همین الان سؤال شد، درست است؟ که من چقدر آلوده ام؟ جواب این است که شما خودت را با ماه قبل، با دو ماه قبل، با سه ماه قبل، با شش ماه قبل قیاس کن، قیاس که بکنیم جواب مان پیدا می شود. لازم نیست که ما اظهارنظر کنیم و این اظهارنظرهای ما بعضاً اظهارنظرهای خطرناکی است چون ما به یکسری ظواهر اطلاعاتی می دهیم که فرد بهم می ریزد، مثلاً می گوئیم «ته!! هنوز...!!» نه هنوز، مفهوم دارد، هنوز یعنی یک ماجراهایی بوده، شده، ولی ما ممکن است طوری بگوئیم که یعنی کارت...

بنابراین لزومی ندارد ما اظهارنظر بکنیم، یک روندی است باید طی کنیم، سعی کنیم به گونه ای رفتار کنیم، برخورد کنیم که موضوع از کنترل خارج نشود. اینطوری نه اطلاعات غلط دادیم، قیاس درستی هم می کنیم، تازه یک آموزشی هم می دهیم که چرا اصلاً سؤال کنیم خودمان وضعیت خودمان را یاد بگیریم نسبت به گذشته قیاس کنیم جواب مان را بدست بیاوریم.

دوباره در بحث آموزش فرادرمانی، یعنی یک لحظه فرض کنیم در کلاس هستیم و می خواهیم راجع به فرادرمانی اطلاعات بدهیم و صحبت کنیم، باز هم ببینیم اگر مطلبی، مشکلی، مسئله ای هست تا با همدیگر حل و فصل کنیم.

راکب، مرکب

س: مدیر کل همه این کالدها و ناخودآگاه چیست؟ مدیر کل چیه؟ روح الله است؟ **ج:** روح الله اصلاً نقشی ندارد، روح الله داخل گاوصندوق است. **ادامه س:** پس راکب کیست؟ مرکب چیست؟

استاد: یک چیزی است که می گوییم «من» الان کی با شما صحبت می کند؟ یک «من» برای اینکه این من صحبت کند یکدفعه پشت سرش چقدر چیزهایی لازم است... من یا نفس، حالا به تعبیر ما وقتی می گوییم نفس، یکدفعه یک ماجرای خیلی مفصلی اینجا جمع می شود که این قضیه را اینجا پیگیری می کند، از اینجا تجربه کسب می کند، از آنجا تجربه کسب می کند، تجربه، تجربه، می رود تا یک جاهایی و در هر کجایی نفس یک معنی می دهد.

مثلاً در این زندگی ما نفس یک چیزی است، نفس روز اول مان یک چیز دیگری، زمانی که نفس را به ما دادند سفید، چیزی در آن نبود، همین که آمدیم حرکت کنیم نسبت به کالبد روز اول مان نیازهایی پیدا شد، مسایلی پیدا شد، چیزهایی پیدا شد، برنامه ریزی های نفس مشخص شد. و نفس اینجا با نفس زندگی بعدی ماجرا فرق می کند و همین طوری در سیر نزولی مان می گوییم نفس اول، نفس دوم، نفس سوم، حالا اینها از نظر ماست. عرض کردم ماجراهایی که روی تعریف نفس است، بسیار ناقص است، بسته گریخته چیزهایی که می شنویم از نظر ما اصلاً جواب مسئله را نمی دهد.

س: **ج:** بله صحبت این است که چه کسی می خواهد جواب «الست بریکم» (اعراف ۱۷۲) را بدهد، آن کیست؟ تمام این چیزها که می آید در آنجا جمع می شود آن است که می خواهد جواب «الست بریکم» را بدهد، آن همین است که شما مورد سؤال تان هست. **س:** **ج:** حالا یا می رسد یا نمی رسد، یا می گوید بله یا نه.

اما به هر حال این قضیه این است که ما یکسری امکانات و یکسری مسایل هست؛ یک مرکب هست، آن گاوصندوق که گفتیم، این نفس که گفتیم همه ماجراها یک حرکتی است. یا یک جور دیگر هم شما می توانید قیاس کنید؛ یک کالسکه در نظر بگیرید که دو تا اسب جلو هست، یک نفر اسب ها را می راند و وقتی به یک جایی برسد در را باز کنند می بینند که سلطان راه، در واقع این کالسکه داشته سلطان را می کشیده، در را باز می کنند سلطان می آید پایین. اینجا کی رانده؟ مرکب چیست؟ آن چیه؟ این چیه؟ اینها هر کدام شان در این تشبیه که بکنیم یک چیزهایی پیدا می شود. **س:** **ج:** این را باز کنیم... انشاء الله دوره هفت.

ما الان می خواهیم اشکالات مان در فرادرمانی حل و فصل کنیم، اگر برویم داخل این ماجراها، می رویم سر از یک جای دیگر درمی آوریم. عرض کردم فرض کنید می خواهیم مسئله فرادرمانی را تدریس کنیم، فرض کنید اگر بخواهیم این کار را بکنیم چه اشکالاتی ممکن است برخورد کنیم؟ چه سؤالاتی ممکن است داشته باشیم؟ با چه ممکن است رو در رو شویم؟ این را مورد شناسایی قرار بدهیم و بتوانیم اینجا حل و فصل کنیم.

تفسیر آگاهی چگونه است؟

س: وقتی به یک نفر ارتباط دادم، قلبش مشکل داشت ولی شروع کرد به دیدن تصاویر، بیابان و... بعد از من پرسید که «این چیزهایی که من دیدم یعنی چه؟» ما چه جوابی می توانیم بدهیم؟ تفسیرش چیست؟

استاد: تفسیر نداریم، آگاهی خودش بیانگر خودش است، آگاهی محتاج تفسیر ما نیست خودش باید روشنگر خودش باشد. آن چیزی را که قرار باشد من روشن کنم، آن می شود فکر من، تفسیر یعنی فکر من، یعنی اینکه من یک مطلبی را گوش می دهم بعد می گویم که تفسیر من از این موضوع این است، «تفسیر من» یعنی اینکه از آن این برداشت را «من» می کنم. بعد شما پیدا می شوید می گوید نه «تفسیر من» اینطوری است، کسی دیگر هم می آید می گوید اما تفسیر من یا برداشت من اینگونه است، بعد آن می شود فکر بشری! آگاهی بایستی خودش بیانگر خودش باشد یعنی اگر تفسیر هم هست، آن تفسیر بایستی آگاهی باشد. درست شد یا نه؟ و لذا دیگر تفسیر در تفسیر نداریم. تفسیر در تفسیر نداریم.

حالا در این ماجراهایی که اتفاق می افتد و اشکالی را به افراد نشان می دهند تا او را به فکر وا دارند، او را ببرندش توی فکر، ببرندش از اینجا به آنجا، بنشینند بگویند این چی بود، چی بود، چی بود؟ اگر این مرحله را دنبال کرد به او می گویند، اگر دنبال نکرد، هلو برو تو گلو؛ «خوب این چیه؟ آن زمینه چی بود؟» منتظر است شما برایش توضیح بدهید اینجا اشکال ایجاد می شود. اشکالی که ایجاد می شود این است که انسان بیچاره تفسیر است، همان «جنگ هفتاد و دو ملت است» و بحث اینجاست که هفت میلیارد انسان چطوری از هم جدا شدند. البته بدون تفسیر هم نمی شود ولی در واقع ملت ها، افکار، افراد به واسطه تفسیر از هم جدا شدند؛ این می گوید «نه من این تفسیر را قبول ندارم» می رود دنبال یک چیز دیگر، او می گوید^{۱۵ دقیقه} «نه من این را چیز ندارم» می رود...

این ماجرا هم لازم است، از یک طرف لازم است برای بحث و بررسی اما از آنجا که انسان هدفش بحث و بررسی نیست، هدفش این است که بگوید تفسیر «من» این است، تفسیرش مهم نیست، من اش مهم است،

«تفسیر من» تفسیر من اش... هدف روشنگری نیست، اگر هدف روشنگری باشد همه این فکرها روی هم ریخته می شود و آخری نتیجه می گیرند اما متأسفانه اینطوری نیست و اینها در نهایت یک جایی باعث جدایی می شود. بعد هم اگر ما هم بخواهیم این ماجرا را تکرار کنیم، در دریافت های مان به تفسیر برسیم آن وقت هزار شاخه بین خودمان درست می شود، این می گوید «نه تفسیر من این است» آن می گوید «نه تفسیر من این است» بعد بعد دیگر کار خراب می شود.

ما یک اصلی را اینجا پایه گذاری می کنیم و کردیم آن هم این است که آگاهی باید خودش روشن و شفاف باشد، اگر نیست صبر می کنیم، عجله ای نیست. این بیابان را دیدی باز هم ببین هر وقت لازم شد به تو می گویند این بیابان چیه، ادامه بده راجع به آن چیزی که داری رویت می کنی، ادراک است، باید خودشان تو را به اشراق برسانند، بایستی به نوعی به ادراک و اشراق برسی و زمانی موضوعی صحبت می شود که آن موضوع مشخص، معین به سرانجام رسیده باشد، نام تفسیر از رویش برداشته شود، به عنوان مطلبی که قابل طرح و بررسی است عنوان شود. وگرنه اگر ما بخواهیم بنشینیم رنگ ها و نورها را تفسیر کنیم، ماجرا مفصل است، هرکسی خودش باید به آن برسد.

مداخله در قطع دارو

س: شما در دوره یک می گوید که ما با دارو کار نداریم، که من هم به این اشتباه افتادم و طب رایج را ادامه دادم و به حد جراحی من را رساندند و بعدها فهمیدم که اشتباهی کردم و الان هم می گویند که باید دوباره جراحی کنیم حتی میله باید بگذارند! یا شوهرم ترم دو است و خیلی بیرون ریزی داشت می خواست دارو مصرف کند من به او نگفتم که دارو مصرف نکن چون گفتم شاید به تضاد بربخورد و باید خودش به این نتیجه برسد، که با مصرف انواع داروها هیچ تغییری در شرایط اش ایجاد نشد. خیلی از دوره یکی ها حتی تا دوره های بالاتر بچه ها نمی دانند که با چه قضایایی روبرو هستند، اگر شما بگوئید یا یک جوری در این صحبت های تان اشاره شود که دارو قطع شود که مسئله جا بیفتد و دیگران هم اشتباه من را تکرار نکنند.

استاد: ما یک مشکلی داریم که شما هم به آن اشراف دارید، مشکل ما این است که حتماً راجع به داروهای شان سؤال می کنند، ما اگر بگوئیم که داروهای تان را کنار بگذارید می شود مداخله در امر پزشکی و جرم است، اگر بگوئیم کنار نگذارید گذشته از اینکه همین تجارب و خودمان اعتقادی نداریم و همه این ماجراها.

خلاصه یک حالت دو راهی پیش آمده و در واقع درست می فرمایید یک عده ای همین سوء برداشت را دارند و این طرف قضیه ما هم نمی توانیم اظهارنظر غیر از این بکنیم و بایستی یک جورایی بگذاریم به عهده خودشان و ببینیم خودشان در عمل به چه چیزی می رسند و این هم متأسفانه باعث می شود بعضی ها مثل شما یک راه هایی را می روند و بیشتر گرفتار می شوند و آخر و عاقبت برمی گردند سر خانه اول و خلاصه همه این ماجراها، نمی دانیم چکار کنیم. عرض کردم همه اینها یک خرده زمان حلش می کند، چون آگاهی هایی که می آید و مردم در جریان اطلاعات قضایا قرار می گیرند، به مرور زمان این مشکل را حل می کند، می دانند که موضوع در نهایت باید چطوری حل و فصل شود.

ادامه گزارش: به تسلیم آن فرد بستگی دارد یعنی اگر به درجه تسلیم برسد زودتر حل و فصل می شود، من خودم پوکی استخوان شدید دارم و دیگر کلسیم هم مصرف نمی کنم، به درجه تسلیم بستگی دارد، درست است؟

استاد: به هر صورت ما نمی دانیم و این را هم خدمت شما بگویم چون خودتان هم کلاس خواهید داشت شما هم نمی توانید به افراد بگویید که داروهای شان را کنار بگذارند، نمی توانید. باید بگویید ما در این مسئله مداخله نمی کنیم به عهده خودتان است، ما کار خودمان را می کنیم و شما تأثیرش را ببینید و بعد با نظر پزشک تان هر تصمیمی راجع به داروی تان گرفتید، بگیرید. در غیر این صورت مشکلات دیگری برای ما پیش می آید؛ که مداخله در کار پزشکی محرز است.

لذا هیچ اظهار نظر صریحی در این مورد که به کسی بگوییم، حالا چه در فرادمانگاه، چه بیرون، چه در روابط خصوصی مان، چه در کلاس، چه در این قضایا، ما اظهار نظر صریحی راجع به این که دارویی کنار گذاشته شود، از اینجور مسایل قطعاً ما نخواهیم داشت.

ضمن اینکه من خودم تجربه خیلی طولانی دارم، قبلاً در این مورد خیلی بی پروا حرکت هایی انجام دادم که نمونه اش اینجا نشستند. نمونه اش که در یک مدت کوتاهی قطع داروهای بسیار زیادی که مصرف می کردند، داروهایی که می بایستی در چند سال قطع می شد ولی بعد از آن دیدیم که درست است ما هم نیت مان خیر است و این کار هم می شود ولی بایستی منطبق با قوانین هم حرکت کرد، مبادا مشکلی به احتمال یک در هزار، یک در میلیون پیش بیاید، باید قوانین را هم مد نظر داشت و به طور کلی به گونه ای حرکت کنیم که همه طرفه رعایت همه چیز شده باشد.

گزارش: آنهایی که در این مسیر آمدند و با یک چیز با ارزشی مثل شعور الهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی آشنا شدند، احساس می‌کنم طبق تجربه ای که در این چند ترم گذراندم دیگر دارو روی ماها جواب نمی‌دهد کسی که با این مسیر آشنا شود دیگر نه درمانی، نه دکتری... درست است؟ ما خودمان باید به این مسئله برسیم ولی واقعاً همین طور است. **استاد:** یک موضوع و مسئله ای هست... بفرمایید آقای مؤمنی

گزارش: یک مشکل پوستی داشتم که هر کاری کردم با اتصال خوب نشد آخر رفتم متخصص پوست و با یک دارو مشکلم حل شد. **استاد:** یک موقع عامل بیماری خارجی است، مثلاً یک قارچی، یک ویروسی، یک عفونتی عامل بیماری است و این قارچ، به شما فرادرمانی می‌دهند، شما سیستم بدن تان کاملاً درست است، روی آن قارچ تأثیری... آن قارچ دارد زندگی اش را می‌کند. شما می‌روید و می‌آید، می‌فرادرمانی، خودتان خوب هستید، روحیه تان خوب است، همه چیز خوب و عالی، این قارچ کماکان، آن هم خوب است، آن هم سلام می‌رساند!

بعضی مواقع در یک سرماخوردگی ساده، شما ارتباط می‌دهید فرد بلند شده به کار و زندگی اش می‌رسد ولی هنوز آبریزش دارد و می‌گوید پس چرا این سرماخوردگی من قطع نمی‌شود، قبلاً می‌بایستی دراز می‌شد، الان کارش را می‌کند ولی می‌گوید این چرا قطع نمی‌شود؟ خوب تا ویروس در این بدن هست، مخاط بینی ورم کرده، پلاسما خون را جدا می‌کند که می‌کند که ویروس‌ها را بریزد بیرون.

گزارش: **استاد:** حالا این ویروس تا در بدن هست، ویروس فرمان کار ما را که نمی‌گیرد آن دارد زندگی خودش را می‌کند، با ما هم دشمنی ندارد، کاری هم با ما ندارد، آن دارد زندگی خودش را می‌کند اما سیستم دفاعی بدن وظیفه دارد این غریبه را بیندازد بیرون. لذا مخاط بینی ورم کرده و خون را تجزیه می‌کند و می‌ویروس است که می‌آید بیرون، می‌آید بیرون، تا زمانی که این ویروس در بدن است آبریزش هم هست؛ طرف هم می‌گوید «چرا این فرادرمانی روی من کار نمی‌کند!» در حالی که سیستم دفاعی بدن الان رو به راه، خودش رو به راه دارد می‌رود و می‌آید، قبلاً می‌بایستی دراز می‌شد.

لذا یک مسئله ای که ما داریم روی بحث عوامل خارجی است، عوامل خارجی ممکن است که یک مقداری روی مسئله پروسه درمان تغییر ایجاد کند. مثلاً ما داشتیم بحث عفونت های مختلف، فرضاً من نمونه داشتم عفونت ریه وحشتناک، واقعیتش جواب کرده بودند اما سیستم دفاعی بدن خوب، یعنی رو به راه، قبلاً افتاده، وضع فلاکت بار، رمق نداشته، حالا می‌بینید سیستم دفاعی بدن به حد خودش می‌رسد، طرف دارد فعالیتش را

می کند، ولی زمان می خواهد تا سیستم دفاعی بدن غلبه پیدا کند بر این موجودات غیرارگانیک و این تصور پیش بیاید که نه هنوز این هست، پس هنوز عمل نکرده، در حالی که عمل کرده؛ سیستم دفاعی بدن را تجهیز کرده و حالا تا این ویروس ها و عامل خارجی از بین برود زمان می خواهد.

بنابراین بله، این قضیه هست، بعضی مواقع می بینید یک بیماری پوستی، یک دارویی قارچ را از بین می برد و ماجرا خاتمه پیدا می کند. یک موقع یک توده، توموری در مغز در سه روز ناپدید شده یعنی در لحظه ناپدید شده ولی یک قارچ شش ماه، یک سال، دو سال رویش کار کنی تأثیر نگیرد.

حالا می آییم در بحث داروسازی و درمان - حالا آقای دکتر هستند و دوستان دیگر به عنوان نماینده جامعه پزشکان اینجا هستند- ما اصولاً در بحث درمان چیزی به نام درمان در داروسازی نداریم، مثلاً بگوییم دیابت، بگوییم انواع سرطان ها، بگوییم آسم، آرتريت، آرتروز، میگرن، ما چیزی به عنوان کنترل داریم، چیزی به عنوان درمان نداریم. چون به عنوان درمان نداریم لذا اینجا موضوع صحبت عوض می شود، نه اینکه ما بگوییم. الان بحث داروسازی دنیا در یک بن بستی قرار گرفته است، نه الان شاید چندین دهه است که قرار گرفته، خوب ما چکار کنیم و ماجرای درمان را ما چه جوری جلو ببریم، چه طور جلو ببریم و دنبال راهکارها و مسایل نوینی هستند. یکی از دلایلی این است که الان در تمام دنیا، در تمام دانشگاه ها تحقیقات در مورد درمان های غیر متعارف را در زمره فعالیت های تحقیقاتی خودشان قرار دادند، این یکی از دلایلی است ^{۳۰} دقیقه البته غیر از ایران و این مسئله را- حالا از آقای دکتر هم نظرخواهی می کنیم- این چیزی است که ما تا این لحظه متوجه شدیم که هست، بفرمایید.

تشخیص انسانی

گزارش: این مسئله در طب هست که فیزیوپاتولوژی به قولی علت شناسی بیماری ها خیلی مهم است، در تمام طب های جانبی که من مقداری با آنها آشنایی دارم من جمله همیوپاتی که شما اشاره کردید یک فیزیوپاتولوژی دارند هر کدام بنا به دیدگاه خودشان. در این زمینه در فرادرمانی به نظر من باید یک فیزیوپاتولوژی برای تمام بیماری ها تعریف شود یعنی محدوده های عملکرد اینها باید معلوم شود که علت شناسی بیماری ها برای کسانی که حداقل می خواهند به عنوان مربی آموزش بدهند ایجاد شود، مثل موردی که برای ایشان پیش آمده. یا فرضاً مریض های اورژانس، یا مریض هایی که... اگر فیزیوپاتولوژی بیماری اگر بیماری اعصاب باشد، داخلی باشد، جراحی باشد خیلی فرق دارد. شما به دارو اشاره کردید ولی در بحث جراحی مریض

هایی که مورد جراحی دارند خیلی ریسک دارد که یک نفر بیاید بگوید من با فرادرمانی می توانم مثلاً یک آپاندیسی که احتمال ... شدن را دارد من درست می کنم.

استاد: علت شناسی مسلماً موضوعی است که در آنجا که تشخیص انسانی در بین علت شناسی، فیزیوپاتولوژی و علت شناسی خیلی نقش دارد. مثلاً در همیوپاتی، همیوپات اگر اشتباه کند مسیر درمان درست 180° برعکس خواهد رفت یا در سایر روش ها، در هر روشی که قرار شد انسان تشخیص بدهد آنجا تشخیص یک ذره اشتباه، این طرف و آن طرف مسلماً درگیری ایجاد خواهد کرد.

مسایل ما چون در فرادرمانی تشخیص انسانی نداریم، مسایل اورژانس که به اورژانس واگذار می شود یعنی ما هیچ وقت در مسئله اورژانس وارد نمی شویم، هر چند که نمونه داریم، فرض کنید یکی از دوستان فرادرمانگر ما که از مسترهای تبریز هم هستند، ایشان یکدفعه دچار مسئله آپاندیس شدند و بردند در اتاق عمل - البته اینجا هم آقای معصومی یادم نمی آید یک همچین تجربه ای داشتیم - بله ایشان را بردند آنجا، از همانجا یک sms برای من زد که این مسئله است و فلان... ما هم در جا کاری را که می توانستیم انجام دادیم.

تشخیص اولیه که آنجا می برند آپاندیس است و اتاق عمل، ایشان sms می زند و آنجا یک زمانی فاصله می افتد تا اتاق عمل، درد می افتد و می آیند می بینند که چیزی نبوده و بعد گفتند که حتماً تشخیص مان اشتباه بوده، در حالی که در مورد آپاندیس وقتی دارد می رود اتاق عمل نمی شود. خلاصه ایشان حالا اگر خودش هم تعریف کند یک مقداری با پیازداغ و روغن داغ بیشتری تعریف می کند و این مسئله منتفی شد ولی ما توصیه نمی کنیم یعنی مسؤلیت نمی پذیریم این را خدمت تان بگویم که مسؤلیت نمی پذیریم که به یکی بگوییم نه تو جراحی نرو، می گوییم ما نمی دانیم ما تا لحظه ای که فرصت داریم، تا در اتاق عمل ما کارمان را ادامه می دهیم، خیلی هم مواردی داشتیم که واقعاً تا قبل از اتاق عمل موضوع منتفی شده، خودتان هم حتماً این گزارشات را دارید.

گزارش: یکی از دوستان ما که دفاعی می گرفت و در بیمارستان روانی خودش را از تخت انداخته بود پایین و دچار فتنه شده بود و قطره قطره خون دفع می کرد. یک ترخیصی داشت و دکتر رفت، دکتر گفت این مورد عصبی است و نیازی به عمل ندارد.

استاد: خلاصه کلام مسئله تئوری فرادرمانی، تشخیص با هوشمندی است هیچ کدام از فرادرمانگرها، تا امروز بحث اینکه تشخیص بدهیم و اینها اصلاً در کار نبوده و اگر ما یک نمودارهایی کشیدیم و جدا کردیم بیماری

روان تنی و ذهنی تنی و این ماجراها را از هم جدا کردیم، مشکلات بینشی و از اینجور چیزها را، مسایل بعد از انجام است که اگر به این نمودار بعد از اینکه هوشمندی دارد کار می کند برخورد کردیم بدانیم این است و این پروسه را طی خواهد کرد.

اما هیچ کجایی تشخیص ما ملاک نبوده است، اگر قرار باشد ما تشخیص بدهیم آن وقت اشتباه محرز است، حتماً اشتباه خواهیم داشت و در بحث فرادرمانی موضوع هو الشافی به معنای دقیق کلمه حاکم بوده، هست و خواهد بود. ما قرار نبود که نه تشخیص بدهیم، نه چیزی، ما فقط در آن «مما رزقناهم ینفقون» و تشکیل حلقه یک قدم گذاشتیم جلو و تشخیص و همه این مسایل هست. منتها الان به علت مشکلات قانونی - بعداً تغییر می کند، بعداً همه چیز عوض می شود - ولی الان به علت مشکلات قانونی می آییم می گوئیم ما مسئولیت مورد اورژانس را نمی پذیریم، برود، مورد اورژانس است برود اورژانس، جراحی دارد، تا هر زمانی وقت دارد کار می کنیم، وقتش تمام شد خودش می داند. اینها مسایلی به این شکل است و به این صورت است.

گزارش: من از تابستان گذشته چند تا جوش روی پایم زده، فکر می کردم حشره ای، چیزی است مدت ها تحمل کردم از بین برود نرفت. بعد یواش یواش اضافه شد. بعد احساس کردم حساسیت است، بعد یک دارویی که داریم از آن استفاده کردم، این دارو تأثیر بسیار خوبی روی اگزما و روی بیماری هایی پوستی می گذارد و درمان می کند. من این کار را کردم و قسمت جوش ها را تخریب کرد و خوب شد ولی با این همه خارش و حساسیت در اطراف همچنان گاهی از مواقع فعال می شد و جاهای دیگر شروع می کرد به جوش زدن. این پروسه اینقدر ادامه پیدا کرد تا اینکه دوباره از همان جایی که درمان شده بود، از داخل آن دو مرتبه جوش زد! یعنی در هر حقیقت ظاهرش درمان شده بود ولی از باطن مشکل وجود داشته است.

استاد: ظاهر را تخریب کرده ولی هر عاملی داشته در عمق باقی مانده. **ادامه گزارش:** به محض اینکه آخرین ارتباط را برای ما اعلام کردید کنترل تشعشع منفی ۴، می خواهم بگویم ظرف مدت چند ساعت تمام مشکل حل شد.

استاد: جمع بندی این قضیه را داشته باشیم. در مورد کنترل تشعشع منفی ۴ دوستان مطلع شدند که چرا به تأخیر افتاد و دیدند که ماجرای مفصلی دارد و دیدند که بی علت نبوده که گذاشته بودیم بیاید و رویش صحبت شود. اینها هم که مال شماسست و ما هم هیچ کدام را احتکار نکردیم.

یک مسئله ای که هست، این موضوع دارد، توضیح دارد، یک ذره دندان روی جگر بگذاریم، بیاییم با توضیحاتش و با مسایلیش و با همه چی برخورد کنیم. چون این یک دانه با آن چند تای قبلی اش تفاوت اساسی دارد که دوستان در جریان قرار گرفتند. عجله نکنیم چون قرار است از همه اینها استفاده کنیم هیچ کدامش در احتکار نیست. فقط توضیحاتش، مسایلیش و قضایای خودش. البته برای خودمان می توانیم کار کنیم، الان یک ارتباط دیگر برقرار کنیم که یک مسئله دیگر را به اضافه این با هم کار کنیم، جمع بندی...

درمان فیزیکی، درمان غیرفیزیکی

س: سه ماه پیش من روی ورق نوشتم و جواب من را ندادید! هر چیزی در جهان هستی ضدش را دارد و علم پزشکی توانسته آن ضد را شناسایی کند به همین دلیل توانسته درمان هم بکند، درست است؟ درمان های جسمانی، مثلاً کسی که سرما می خورد و آنتی بیوتیک مصرف می کند خوب می شود، در اتصال هم نبوده.

ج: مکانیزم ها را مورد بررسی قرار بدهیم. شما وقتی مکانیزم آنتی بیوتیک را از نظر بگذرانید می بینید که در واقع درست است این قضیه آمده میکروارگانیزمی را از بین برده ولی کلی هم به بدن صدمه زده است و بعد یک موضوع دیگری که ایجاد می کند، این است که دفعه دیگر اگر موجود غیرارگانیک بیاید این آنتی بیوتیک دیگر اثر نمی کند و بایستی شعور تخریبی بالاتری را به کار بگیرید. لذا الان نسل چندم آنتی بیوتیک هاست؟ همین جوهری که داریم می رویم جلو، داریم با نسل های دیگری از آنتی بیوتیک ها برخورد می کنیم که آثار مخرب شان روی بدن مسئله است. آمده آنجا موجود غیرارگانیک را مورد هدف قرار داده، خودی ها را هم زده و عوارض جانبی اش هم - ببخشید میکروارگانیزم را، دیگر اینقدر این غیرارگانیک را گفتیم خودمان هم!!- لذا دارد کار می شود، کار به صورت فیزیکی است، به صورت فیزیکی دارد انجام می شود و اگر کافی بود که مسئله حل شده بود.

ادامه س: بعضی از آدم ها یک بار درمان شدند جریان شان چیست؟ دیگر مریض نشدند، حلقه هم نداشتند یعنی درمان در دنیا اینطور بوده، گیاه درمانی بوده... **استاد:** من منظورتان را متوجه نشدم!

گزارش دیگر: تا آنجایی که من متوجه شدم هیچ دارویی، هیچ گیاهی و هیچ قرصی درمان نمی کند، اینها همه کمک می کنند و بدن خود انسان است که درمان می کند، اینها فقط به بدن کمک می کنند. این که می فرمایند درمان می شود، چرا درمان می شود، این بدن است. مسلماً همه انسان ها با هوشمندی در تماس هستند گاهی کمتر، گاهی بیشتر، گاهی اتصال دارد، گاهی ندارد.

استاد: به هر حال درمان فیزیکیال داریم، درمان غیر فیزیکیال داریم. فیزیکیال این است که بیاییم درگیر یک مسئله ای بشویم، یک چیزی را کمکی از عالم محسوسات کمک بگیریم، یکی اش هم این است که از عالم نامحسوسات مثل کمک از شعور بگیریم برای درمان مان. هر دوتایش هم در اختیارمان است می تواند آماری مورد بررسی قرار بگیرد و در نهایت هم باید این کار بشود، آمار بیاید بگوید فرض کنید این عده از بحث فیزیکیال و درمان محسوس استفاده کردند، اینها از درمان نامحسوس استفاده کردند. آمار بیاید نشان بدهد، کدام قویتر است، کدام حالا همه مزایا و معایب اش را مورد سنجش قرار بدهد. این چیزی نیست که طبیعتاً ما بگوییم چون مسلماً ما می گوییم ماست ما شیرین است، نمی گوییم ماست ما ترش است و این یک اظهار نظر بجا و معقولی نیست. ما فقط می توانیم به تجارب مان اکتفا کنیم و بگوییم ما این تجارب را داریم، جواب گرفتیم اینقدر و درصد جواب گرفتیم، لذا کماکان داریم ادامه می دهیم.

گزارش: آن تجربه درمان در مورد مشکل خودم، برداشت و بینش من نسبت به آن اتفاق این نبود که یک خط مرزی بین وسیله^{۴۵} دقیقه^{۴۵} درمان برای من بوجود بیاورد. بینش همان هو الشافی همان است حالا به هر وسیله ای، می تواند غیر فیزیکیال یا فیزیکیال باشد مثل دارو. چه این طرفی چه آن طرفی قضیه هو الشافی پابرجاست، من اگر درمان گرفتم از یک جا گرفتم، وسیله درمان چه پزشک باشد، چه شعور الهی باشد، چه هر چیز دیگری باشد در هو الشافی خدشه ای وارد نمی شود.

استاد: اما به طور غیر مستقیم، آن یک خرده مستقیم تر است و گرنه در کل بله، نظام هستی از کجا آمده، همان هم که شما دارید استفاده می کنید از هستی گرفتید، هستی از کجا آمده. از اینجا خلاصه کلام یک ارتباط بگیرید

پس جمع بندی این قضیه هم این است که ما داریم بخش درمان نامحسوس را، درمان غیر فیزیکیال را داریم دنبال می کنیم و تجربه می کنیم اگر که می آیم می گوییم این دلیل رد آن نیست. ولی این قضایا هم هست که محدودیت هایی را که هر بخشی دارد اعمال می کند، بعداً سنجش کنیم کدام بیشتر است، کدام بهتر است، معایب و مزایا را دنبال کنیم و از همه اینها استفاده کنیم منتهای مراتب تعریف این طرف به این صورت است، تعریف آن طرف به آن صورت است. در پاسخ نهایی به فرمایشات جناب دکتر پیرزاده این مسئله را داریم که ما در این قضیه تشخیص انسانی نداریم، تشخیص انسانی ما را دوباره می آورد در عالم محسوسات و می آورد داخل یک چیزی شبیه همیوپاتی. ما تشخیص انسانی نداریم، اصلاً لازم نیست بدانیم بیمار چه مشکلاتی دارد، چه

مشکلاتی دارد چون معمولاً یک شکایت دارند ولی ده ها و صدها مورد عیب در آنها هست. ما کار کلی را انجام می دهیم دیگر بقیه قضایا خود به خود انجام می شود.

س: تشعشع دفاعی چشمی را هم بفرمایید.

استاد: این ارتباط را برقرار کنیم، کنترل تشعشع منفی ۴ را روی خودمان اعمال می کنیم، اعمال می کنیم یعنی اجرا می کنیم نه اینکه الان شما کار کنید برای دیگران فقط روی خودتان کار می کنید و یک ارتباطی هم از همان دوره خودمان، دوره مستری است و یک ارتباط دیگر هم تشعشع دفاعی چشمی را هم کار می کنیم. ارتباط را برقرار بفرمایید.

ارتباط

خیلی ممنون و متشکر، دوستان همگی حال شان خوب است؟ دوستانی که بهم ریختگی داشتند؟ یک مطلب دیگر اینکه تشعشع دفاعی چشمی، که باز هم در این مسئله گزارشاتی که از فرادرم نگاه ها بعضاً شنیدیم این است که چشم طرف را باز می کنند، در حالیکه منظور این است که تشعشع دفاعی چشمی خودش یک لولی است و از تشعشع دفاعی ۱ و ۲ بالاتر است.

مواردی راجع به کار با موجودات غیرارگانیک

یک مطلبی را فراموش نکنید که ما مجاز به صدمه زدن به موجودات غیرارگانیک نیستیم. یک موضوعی است که بعضاً دوستان فراموش می کنند و ما در جنگ تشعشعاتی امکانات زیادی داریم اما در حالت عادی ما مجاز به صدمه زدن به موجودات غیرارگانیک نیستیم، چرا؟ خیلی واضح است کالبد ذهنی اش که خودمان هستیم، فردا همین مسئله در انتظار خودمان است، این یکی اش در مورد جن هم که فلسفه خلقت دارند، جزو اکوسیستم هستند و نقش خودشان را بازی کردند و ما مجاز به صدمه زدن به اکوسیستم نیستیم.

لذا رفتاری داریم مسالمت آمیز و آنها را بیرون می کنیم، حتی هدایت می کنیم مخصوصاً در مورد کالبد ذهنی با رحمت و رؤفیت خاص و همان انعکاس رحمانیت الهی ما با کالبد ذهنی برخورد می کنیم. بعضی مواقع دیده می شود که دوستان با خشونت با کالبد ذهنی برخورد می کنند، با نفرت یعنی آنجا می روند در فاز منفی، در حالت فاز منفی می خواهند که بیرون بیاید، ما ممکن است در یک جایی نهبی هم بزنییم که بیا بیرون - به عنوان مثال، فکر نمی کنم کسی مشاهده کرده باشد - ولی همان هم در فاز مثبت است. مثلاً می گوییم «بیاید

بیای بیرون» این باید بیای بیرون در فاز مثبت کاملاً اعلام می کنیم همچنین مطلبی را، او می گوید «نمی آیم» ما می گوییم «باید بیای» درست است قیافه ما جدی است ولی فازمان مثبت است و با رحمانیت کامل، منتها رحمانیت در سطح خودمان، می گوییم رحمانیت کامل، رحمانیت ما در همین سطح و سطوح است، با رحمانیت کامل می خواهیم این کار انجام شود.

فراموش نکنید اگر قرار باشد ما سریعاً یک موجودی را بکشیم بیرون باید فورس (force) و فشار زیادی را بگذاریم و ممکن است آنها صدمه ببینند، ممکن است آنها لطمه ببینند. حالا وقتی فشار زیاد می شود خود فرد هم که دیگر می بینید در چه فشاری قرار می گیرد که بعضاً نمی توانند تحمل کنند و تعادل شان از دست می رود. لذا این مسئله را، تشعشع دفاعی یکی از مسایلی است که صبر می خواهد، چرا؟ چون از این طرف می خواهیم مهربانی و با لطف کامل این کار انجام شود و با رحمانیت انجام شود، از آن طرف عجله هم داریم، این یک خرده در مقابل همدیگر قرار می گیرد ولی کار انجام می شود، بایستی مسئله را پی گیری کنیم که آنها صدمه نبینند، لطمه نبینند.

لطمه دیدن آنها هم دوباره مسایل ثانویه را بوجود می آورد، دوباره از آن طرف انتقام، انتقامجویی، مسایل دیگر، مسایل دیگر و این همین جوری گسترش پیدا می کند ولی وقتی با رحمانیت است همه چیز به خوبی و خوشی پایان می پذیرد مگر یک زمانی که جنگ تشعشعاتی است و یک ماجراهای اصلاً به طور کلی دیگری در جریان هست که موضوع آن کاملاً فرق می کند. اما الان چون هی بعضی از دوستان می آیند می گویند «این سمج است نمی شود یک خرده چیز ترش کنیم، چیز ترش کنیم» این است که تا جایی ما حرکتی می کنیم که لطمه نبینند، صدمه نبینند، نمی خواهیم لطمه ببینند، این را فراموش نکنیم، این مطلب خیلی مهمی است که بطور مسالمت آمیز مسئله حل و فصل شود.

تشعشع دفاعی چشمی

بحث تشعشع دفاعی چشمی غیر از این که لول خاصی دارد بدون اینکه دستی یا غیره یا هیچی آنآ این هم برای خودش یک جاهایی مخصوصاً بعدها کاربرد پیدا می کند. حالا حالاها اجازه را که بحثی رویش نیست که اجازه را می خواهد، هم لولش یک مقداری متفاوت است، همه دوستانی که تجربه کردند می دانند که لول تشعشع دفاعی چشمی بالاتر است، عجله هم نکنید در بحث استفاده از ۲، با ۱ شروع کنید، بگذارید یک جلسه ببینید که چطوری می شود، اگر نیاز شد بعد بیاییم لول بالاتری، اگر دیدیم سماجت هست...

س: اگر از یک نفر برای لول ۱ اجازه گرفتیم، برای لول ۲ هم باید اجازه بگیریم؟

ج: نه یک اجازه کافی است، یک اجازه که گرفتیم به ما اجازه داده که در زمینه هر چه صلاح می دانیم انجام بدهیم منتها حالا که به ما اجازه دادند هر چه صلاح می دانیم ما هم با درایت استفاده کنیم، دیگر بی رویه نباشد و مسایل کلی را در نظر بگیریم و بحث کلی مان همین است که خدمت تان گفتم در حد توان فرد بایست این مسئله هم باشد، می توانیم یک اینجوری هم بکنیم ولی خود فرد تا آن بخواهد برود بیرون داغون شده است.

س: فردی که زنده بوده و موجودات غیرارگانیک زیادی هم زیاد داشته است وقتی بمیرد موجوداتش چه می شوند؟

ج: همه این طرف و آن طرف می روند، شما تجربه کردید بعضی از روح ها می گویند مثلاً ما ۴۰۰ سال است، ۵۰۰ سال است، ۱۸۰ سال است، این چیزها به عنوان مثال، می گویند ما جسم های مختلف را تجربه کردیم و تسخیر کردیم، از این درآمدند رفتند توی آن، از آن به آن... فرض کنید روحی که ۳۵۰۰ سال است روی زمین است از این رفته به آن، از آن به آن... همین جوری جسم های مختلفی را تجربه کرده است.

س: مگر نمی گوییم عامل منفی همیشه با ما هست، یعنی اگر جن ها به عنوان عامل منفی باشند فقط در قالب جسم مان می آیند و به ذهن ما کاری ندارند؟

ج: الان وقتی که یک موجود غیرارگانیک ما را تسخیر می کند، شما می بینید ذهنیت ما اگر... چی هست، کالبد ذهنی ما رها شد، رفت. اما اینجا تا زمانی که جسم هست آنها می توانند روی ذهنیت ما اثر بگذارند، روی احساسات ما اثر بگذارند، روی رفتار ما اثر بگذارند، می بینید که به اینجا، آنجا دسترسی دارند.

ادامه س: کالبد ذهنی یک سری شرح وظیفه دارند، اینها نمی توانند بعد از مرگ باعث ضد کمال برای کالبد باشند؟ **استاد:** بعد از مرگ ماجرای آن طرف شرایط خاص خودش را دارد، اینها بازی های اینجاست بازی های آنجا، یک چیزهای دیگری است، اصلاً ما باید یک چیزهای دیگری را تجربه کنیم که با اینجا فرق می کند، در لامکانی تجارب با اینجا کاملاً فرق می کند.

تیک شخصیتی و کارکرد حلقه ها

س: می شود تیتروار به ما بگویید که کجاها در تیک شخصیتی هستیم و کجاها حلقه از ما گرفته می شود به صورت امتحانی که ظرفیت مان را بفهمیم؟ چون شنیدم که حلقه ای که اعلام شده در دوره ۵ آخر که تیک های شخصیتی کامل بیاید رو تا پاکسازی کامل صورت بگیرد.

استاد: بطور کلی یک قاعده کلی هست در مسیر خرابات و آن هم این است که هر چند گه گاهی مثل معلم رانندگی پا را از روی پدال ها برمی دارد ببینند شاگرد الان در چه مرحله ای است، تا راه برود می فهمد که دوباره باید مداخله کند یا نباید مداخله کند. یک مسئله ای که هست، یک قضیه ای که در ماجرای عرفان وجود دارد مخصوصاً عرفانی که ما صحبت می کنیم، می آید کمک می شود به ما در فرضاً تیک های شخصیتی بیاید رو، حل و فصل شود، این شود، آن شود، کنترل ذهن، کنترل دشارژ، اما هر چند گه گاهی پا را برمی دارد کنار ببیند شما کنترل دشارژ تان نسبت به قبل، آنکه خودتان بودید اینجا هم که الان خودتان هستید چون او کشید کنار، چقدر افزایش پیدا کرد.

هدف این است که در نهایت ما مستقل شویم، هدف این نیست که شعور الهی هی با ما باشد، هی پدال بگیرد، هی چیز بکند، هی فرمان را بگیرد آن طرف، هی بگوید راهنما را بزن آن طرف، راهنما را بزن این طرف، کارش این نیست. می آید ما را هدایت می کند، نشان مان می دهد، تیک شخصیتی را می آورد بیرون، کنترل ذهن، فلان، فلان همه اینها و بعد از ما می خواهد موجودی مستقل درست کند و همین کار را هم می کند و هر چند گه گاهی پا را از روی پدال و ترمز و همه چی برمی دارد و ما مطلع می شویم که نسبت به مثلاً سال قبل، چقدر ارتقاء پیدا کردیم، اگر پا را بردارند، اگر مداخله نباشد ما چقدر تغییر کردیم. هر چند گه گاهی ما این را بطور کلی داریم، یک ارزیابی است یک ارزیابی است که آنجا می بینیم دیگر ابزارها کار نمی کند. بعد می بینند نه هنوز نیاز است و دوباره می آیند، دوباره چیز می کنند، این مسئله اتفاق می افتد، اتفاق می افتد تا زمانی که ما مستقل شویم.

خلسه، مخدر آسمانی

بعد یک موضوع دیگر در همین رابطه ماجرای خلسه است، ماجرای خلسه در خیلی چارچوب ها خیلی اهمیت دارد و همه اش دنبال این هستند که الان می روند توی خلسه، کی بروند توی خلسه، خلسه، خلسه، می دانید خودشان را هم شرطی می کنند تا یک چیزی شد بروند توی خلسه. اما در اینجا خلسه ارزشی ندارد، حتی ما

یک لحظه هم نمی خواهیم که هوش از خود زایل شود و ماجرای که هست این است که قضیه شرابی یک ساعت که به ما بدهند و ما توی خلسه برویم از یک جایی می شود مخدر آسمانی، یک جایی می گوئیم

«ساقیا بده جامی زان شراب روحانی تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی»

می گوئیم «بده! از آن شراب بده!» یک جایی می گوئیم

«باده غمگینان خورند و ما ز می خوشدل تریم رو به محبوسان غم ده ساقیا افیون خویش»

یک جای دیگر می گوئیم، آن که به ما می دادی، دیگر مخدر است، دیگر افیون است، دیگر ما اصلاً لازم نیست توی خلسه برویم، باید بهوش بهوش باشیم. ولی در ابتدای راه مثلاً در همان دوره یک، یک مقداری مخدر آسمانی هست، شراب روحانی است ولی از دو همان طور که توضیح دادیم گیلان های شراب را بگذاریم کنار حالا بیاییم ببینیم موضوع چیه؟ خود ما کی هستیم؟ چی هستیم؟ و یک مقداری خودمان را بشناسیم، کجا دوگانگی است، کجا چی هست، این موضوعات را داریم.

خلاصه کلام ماجرا اجرای انسانی مستقل است، ماجرا انسانی نیست که هی به او کمک کنند، هی بدهند، هی اینجوری کنند، هی آنجوری کنند، در بحث کنترل ها می گوئیم، فقط اطلاعات است که باید بدهند، هی اطلاعات، ما مجهول داریم آنها اطلاعات دارند، این مراوده را داریم. ولی ماجرا برخلاف خیلی از مکاتب، خیلی از چیزها که هی می خواهند از ارتباطات و مسایل و این حرف ها چیزهای خاصی داشته باشند هدف غایی ما ایستادن روی پای خود است، مستقل شدن است.

روند شروع کلاس فرادرمانی

س: شما دقیقی که از کلاس یک می گذرد می پرسید که آیا کسی تغییراتی یا علایمی احساس کردند یا نه و معمولاً جواب مثبت هم دریافت می کنید. من می خواهم ببینم این اشتیاق آنها به آمدن به کلاس باعث شروع فرادرمانی می شود یا شما یک طرفه اعلام کردید، چی باعث شده این اتفاق بیفتد؟

استاد: روند کلاس اینجوری است که ما همان جلسه اول می توانیم به آنها لایه محافظ بدهیم بروند تجربه کنند بیایند ولی معمولاً- ما البته قبلاً این کار را می کردیم همان جلسه اول لایه را می دادیم- ولی معمولاً یک خرده گیج و ویج می زنند، حالا یک عده ای که از معرف ها اطلاعات کاملی گرفتند آنها زیاد گیج نمی زنند یک

عده ای نه، معرف های شان گفتند توصیه می کنیم بروید، همین، دیگر اطلاعات دیگری به آنها ندادند، آنها یک خرده گیج و ویج می زند که آخر چی؟! آخر چی؟! همین طوری نگاه می کنند.

ما الان اینجوری عمل می کنیم، توصیه می کنیم، یک جلسه می آیند، آن جلسه بحث مجاز و حقیقت و پله عقل و پله عشق و تعریف عرفان، تعریف حلقه و اتصال و اینها را انجام می دهیم و اتصال به منزله اسکن را برایشان راه می اندازیم و یک هفته هم ارتباط راه دور را تجربه می کنند، بعداً جلسه بعد می آیند و در همان جلسه اول هم ما توضیح می دهیم هیچی نمی خواهیم؛ نه اشتیاق می خواهیم، نه اعتقاد می خواهیم، فقط شاهد بودن می خواهیم، خیلی هم روی این مسئله تأکید داریم، شاهد، شاهد، شاهد، هیچ کاری نکنیم - مقدمه تسلیم را داریم بیان می کنیم - هیچ کاری نکنیم. برای اینکه بدانیم شعورالهی انجام داده خلع صلاح، خلع صلاح را اعلام می کنیم، هیچ کاری انجام ندهیم تا جلسه بعد. جلسه بعد این موضوع مورد بررسی قرار می گیرد و دلایل اینکه بعضی ها متوجه نشدند، افسردگی و غیره را توضیح می دهیم. افسردگی را تعریف می کنیم و جلسه بعد سوگندنامه هایشان را پر می کنند و ما درمان را تعریف می کنیم که راه دور و نزدیک و موضعی و غیر موضعی را تعریف می کنیم دیگر می روند کارشان را و تجربه شان را شروع می کنند.

ادامه س: من فکر می کنم سؤال را بد مطرح کردم، همان جلسه اول قبل از اینکه بطور عمومی ارتباط بگیرند شما سؤال می کنید که در طول این مدتی که توضیح می دادید آیا کسی چیزی احساس کرده؟

استاد: بله، بله، یک مسئله هست آن جایی را که شما به منزله کلاس انتخاب می کنید یعنی می گویند اینجا کلاس، ممکن است هر هفته یک جا باشد، فراموش نکنید ممکن است هر هفته یک جا باشد، فراموش نکنید ممکن است هر هفته یک جا باشد، آنجایی که شما اسم گذاشتید، تعیین کردید که پیشنهاد می کنم جای تان را مشخص کنید حالا به هر حال نیم ساعت مانده مشخص می شود بالاخره شما یک جایی قرار می گیرد، آنجا می شود میکده، خاصیت میکده پیدا می شود، هر کسی پایش را می گذارد آنجا در معرض هوشمندی است و این قضیه را شما تجربه کنید. وقتی که اعلام می کنید چه کسانی تا حالا یک چیزهایی متوجه شدند می بینید یک کسانی پای شان را هم که از در خانه بیرون گذاشتند ماجرا شروع شده و این قضیه هست.

ادامه س: سؤال بعدی من در مورد رفع اضطراب من مدافع، آن چیزی که در جزواتی که به ما دادید هست و من می بینم خیلی مفصل تر از آن چیزی است که شما در ترم یک تدریس می کنید.

ج: آنجا که در جزوه هست من مفصل آوردم که شما بدانید موضوع خیلی مفصل تر است، ما یک اشاره... ما که نمی خواهیم روانشناسی درس بدهیم، این توضیحات توضیحاتی است که در روانشناسی بخوانند مفصل وارد شوند، شما بدانید مفصل است. فرض کنید رفع اضطراب؛ آن مادر دوم ده ها راه مختلف به کار می برد، ما به یکی دو تا نمونه اشاره ای می کنیم و از آن رد می شویم برای اینکه نمی خواهیم وارد مباحث روانشناسی بشویم، بعضی ها فکر کنند ما داریم روانشناسی درس می دهیم.

حالا اگر کسانی علاقه مند باشند خودشان می روند تحقیقات جانبی می کنند، در روانشناسی واکنش دفاع روانی و اینها را تحقیقات می کنند. ما فقط می خواهیم بگوییم در آن مرکز یک چنین چیزهایی وجود دارد، مادر دوم و همه این حرف ها را به یک شکل هایی عنوان کنیم، زمینه هایی را بچینیم که وجود ما مفصل است اینتجور نیست که به ظاهر نگاه می کنیم. یا الان امروز خیلی راجع به نفس و «من» در کلاس امروزمان خیلی صحبت شد، می خواهیم بگوییم اینطوری نیست، همین شما فقط بدانید که موضوع خیلی مفصل تر است.

تأثیر شک و تردید در بازگشت بیماری

ادامه س: یک مطلب دیگر در مورد شک و تردید که باعث بازگشت بیماری می شود، خوب در تجربه اول افراد همه با شک و تردید می آیند جلو، آنجا دیگر تأثیر منفی اش را ندارد؟

استاد: نه، ببینید کسانی که دارند می آیند و وارد می شوند، ۹۹٪ آنها با شک و تردید می آیند، آن ۱٪ حتما یک مواردی را دیدند که نه شده و حالا روی این هوا آمدند. بقیه یک نفر به آنها گفته می خواهی خوب شوی برو آنجا، این هم راهی نداشته، این ور کرده، آن ور کرده همه درها را زده نتیجه نگرفته است حالا راه افتاده آمده این هم تجربه کند، باری به هر جهت است. حالا آمده آنجا شک دارد، تردید دارد ما هم نمی توانیم بگوییم شک و تردید بگذارد دم در بیا داخل، با خودش می آورد. ما راهنمایی که یک لحظه فقط نظاره گر شو، ما دیگر هیچی از تو نمی خواهیم، نه اشتیاق، نه ایمان، البته این را هم در کلاس تکرار کنید در جلسات اول؛ ما هیچی نمی خواهیم نه ایمان، نه اعتقاد، هیچی، ما فقط می خواهیم شما در این دوره همکاری تان این است که نظاره گر شوید، شاهد شوید. این مسئله ای است که داریم و جلوی شک و تردید آنها را هم نمی توانیم بگیریم فقط حالا قبل از اسکن یک جوهرهایی آنها را راضی می کنیم به هر حال محض رضای خدا یک لحظاتی را شاهد شوند، نظاره کنند ببینند چیزی هست یا چیزی نیست.

ادامه س: مسئله دیگر در مورد ناسپاسی که عامل بازگشت بیماری است، این ناسپاسی فقط مربوط به شبکه است یعنی ناسپاسی در قبال شبکه و آیا هم عملی است و هم لفظی است؟

ج: یک موضوع این است که ناسپاسی تعریف دارد و شامل کسی می شود که ببیند و انکار کند یعنی رویش انجام شده باشد، کسی که ندیده می گوید نیست، کسی که به او ثابت کنند، ثابت کنند، به هر حال به نوعی ناسپاسی، انکار، کتمان، از او می گیرند یعنی دوباره گفتیم خداوند چند دسته صفات دارد؟ دو دسته؛ قهر و آشتی هست، آشتی می کند، قهر هم می کند، وقتی که دید که نه ما چیزی حالی مان نیست و از آن مشاهده ای که برای ما پیش آوردند نتیجه ای نگرفتیم می کشند کنار و من خیلی موارد دیدم، خیلی زیاد. این مطلب را دارد و متأسفانه حساسیتی است که وجود دارد، هر دو شبکه هم دارند، هر دو شبکه به نوع هایی این مسئله را دارند.

س: آنهایی که از راه دور درمان شدند و اصلاً نمی دانند چی؟ نه سپاس هست نه ناسپاسی.

ج: به آنها یک کردیت های پنهانی داده می شود، اولاً با این مسئله آنها یک بیماری داشتند خوب شد، موضوع تمام است؟ تمام نیست. پس موضوع اینجاست که ما نمی دانیم به چه دلیلی ولی یک موقعیت دیگری به آنها داده شده، چه پشتوانه ای دارند، ندارند، ما اصلاً وارد قضاوت نمی شویم و به هر حال یک جوری هست که یک موقعیت دیگر، یک فرصت دیگر، یک شانس دیگر از این طریق برایشان بوجود آمده، حالا یک بار دیگر سالم شده، از این سلامت چه استفاده ای می خواهد بکند؟ این یک مسئله است. دوباره سالم شده می افتد جان مردم و گوش این را ببر و گوش او را ببر، سر این را کلاه بگذار، سر او را کلاه بگذار، این کار را بکن، آن کار را بکن یا نه از این موقعیت استفاده خوبی می کند، دوباره می رود، می چسبد، خلاصه بیدار می شود.

ولی چه مکانیزمی، چرا پذیرش شده، ما نمی دانیم، بهتر هم هست که قضاوت نکنیم، می دانید چرا قضاوت نکنیم؟ چون یک کسی که پذیرفته نشده، می گوییم «آهان این پشتوانه نداشته» آن که چیز شده می گوییم «آی پشتوانه داشته» آن که خیلی چیز شده می گوییم، نه اصلاً قضاوت نکنیم، ما نمی دانیم که ماجرا چیه، هیچی نمی دانیم، ما فقط کار خودمان را انجام می دهیم، آن کاری را که می دانیم، به عهده مان گذاشته شده ما آن را انجام می دهیم، دیگر ضامن دوزخ و بهشت آن نیستیم.

س: ارتباط می دهیم مریضی اش خوب شده ولی خودش می گوید که فلان دارو را که خوردم خوب شدم.

ج: بله، یک موضوعی هست که ما متأسفانه این مسئله را داشتیم، داریم و خواهیم داشت و مایه رنج و عذاب فرادرمانگر هست، ما به هر حال کارمان را انجام می دهیم دیگر آنها خودشان می دانند. اکثراً درصد قابل توجهی شان برگشت می کنند، من خیلی دیدم، ما واقعاً در بحث دوباره کاری بیچاره شدیم یعنی در این سال ها آنقدر موضوع دوباره کاری داشتیم بخاطر همین قضایا.

اگر ما بگوییم شک نکنید بگویید از کار ما بوده یعنی منظور کار ما، ممکن است فکر کنند ما می خواهیم برای خودمان یک اعتباری ایجاد کنیم، اگر بگوییم نه از این نبوده، از آن بوده، که خوب خودمان می دانیم نبوده. اگر بگوییم کلاه خودتان را قاضی کنید، معمولاً آنها فیزیک برای شان ملموس تر است، قرص ملموس تر است خلاصه نمی دانیم چکار باید بکنیم.

اینها وسایلی هستند برای کمال ما، در یک کلام بگویم بیمار و همه اینها یک بازی است، عرفان یک بازی است همه اینها بازی هایی است که ما با شرکت در این بازی بتوانیم یک برداشت هایی داشته باشیم به یکسری مسایل برسیم. دیگر اینکه آیا او شکرگزار بود یا کفرگزار بود اگر از این زاویه نگاه کنیم، اصلاً قابل اغماض است، مثل کسی است که آمده خودش را در اختیار یک آرایشگر تازه کار قرار داده، موهایش را قرار داده که این اصلاح کند، تمام شد و رفت، بیمار یک همچین نقشی را دارد، این نقش را دارد.

حالا می گوید از این است، آن است، هر جور می خواهد فکر کند فکر کند، ما کارمان را انجام دادیم، کارمان را انجام دادیم یعنی چی؟ کارآموزی مان را ما انجام دادیم؛ تمرین تسلیم کردیم، تمرین کار آنجا را کردیم و... این ماجراهاست. آن که شکرگزار نباشد باعث ناراحتی ما نمی شود، ما در واقع دوره کارآموزی مان را داریم طی می کنیم، اینجوری نگاه کنیم موضوع حل است. اما اگر فکر کنیم «وای ما او را خوب کردیم! اینجوری شد! نیامد بگوید خوب شدم!» این موضوع یک خرده باعث سردی ما خواهد شد. ولی ما باید بدانیم نه یک مشق شبی داریم باید مشق شب مان را بنویسیم در مسیر کمال ما باید هر شب این مشق را بنویسیم، والسلام.

س: ج: یک مسئله است که بازی بدون قانون داریم؟ بازی بدون ترتیب داریم؟ بازی که می گوییم، بله فرادرمانگرها می گویند «برویم فرادرمانگاه بازی!!» ما هر چی می گوییم آخرش اشکال ایجاد می شود، یک موضوعی که ما می گوییم بازی،^{۱:۱۵} من می خواهم یک مطلب مهم تری را، از فرادرمانی مهم تر خدمت شما بگویم، هدف اصلی ما درمان نبوده، روز اول هم گفتیم که بازی، اولین روز که دوستان می آیند اینجا می گوییم که آره ما یک بازی را می خواهیم با هم شروع کنیم، خوب حقیقتش را بگوییم یا دروغ بگوییم؟ حقیقتش این

است که اینها همه اش یک بازی است، بازی قانون دارد، ترتیب دارد، آداب دارد، رسوم دارد و این بازی ها را می کنیم که چی شود؟ الان چرا دور هم هستیم؟

بله، اما یک ماحصلی می خواهیم نه ماه عسل، ماحصل!!! ماحصل قضایا این است که اطلاعات مان، آگاهی مان، شناخت مان نسبت به انسان، نسبت به خودمان، نسبت به جهان هستی، نسبت به خالق، نسبت به همه چیز افزایش پیدا کند. درمان که می کنیم آگاهی مان اضافه شده یا نشده است؟ پس درمان وسیله بود برای یک چیز دیگر، کلاس وسیله ای است برای یک چیز دیگر، عرفان وسیله ای است برای یک چیز دیگر، دین و مذهب وسیله ای است برای یک چیز دیگر، همه اینها مگر وسیله نبود، در بحث هدف و وسیله با هم صحبت کردیم، حالا بی جا نیست اگر بگوییم بازی است.

س: **ج:** ولی شما دیدید که هر کسی می آید می گویم بازی درمانگری را ادامه می دهید یا نه؟ یعنی در مدار بودن یکی از بهترین چیزهایش همان درمان است، بهترین بهترین حالتش، هم مشکل یکی را حل کردید، هم در مدار بودید، در حین مأموریت بودید و چیز یاد گرفتیم، اصلاً با هر انسانی برخورد می کنیم یک ماجرا یک تجربه است. یک ارتباط برقرار کنیم، تشعشع دفاعی چشمی

س: **ج:** سر تا پایش را نمی خواهد ورنه انداز کنیم!! این اسمش این قضیه است، شما یک لحظه نگاه تان به کسی بیفتد از این زاویه تشعشع دفاعی است. **س:** یعنی از پشت سر هم می شود چشمی داد؟ **ج:** بله، بله دیگر فرق نمی کند، روبرو و پشت سر فرق نمی کند، شما خودتان که ارتباط را برقرار کنید در معرض هستید. ارتباط را برقرار کنید، با چشم بسته.

ارتباط

خیلی ممنون و متشکر، دوستان همگی حال شان خوب است؟

س: **ج:** در مورد کنترل تشعشع منفی یک، دو، سه محدودیتی ندارد، هیچ مشکلی نداریم، هیچ محدودیتی ندارد، پیشنهاد می کنم برای بیماران و... کار کنید. همه را به خدا می سپاریم، خداحافظ.